

عقل فقهي!

بِقَلْمَنْ

بررسی برخی آموزه‌های رایج در

حوزه‌های علمیه

Ketabton.com

تقدیم به کسانی که معتقدند کشور را باید بر اساس فقه اداره کرد.

مقدمه

«عقل فقهي» نوعی نگرش به جهان و انسان است متفاوت با نگرش عموم انسانها. در این نگرش عقل فطری و طبیعی جای خود را به نگرش سطحی به روایات می‌دهد و رفتار و منشی را به وجود می‌آورد که در عرف عقلای جهان توجیهی ندارد. مقصود ما از «عقل فقهي»، نظام معرفتی و ارزشی خاصی است که خاستگاه آن باور افراطی و اسطوره‌ای نسبت به جایگاه پیامبر یا امام است. در این باور، قرآن و عقل فضری کارآیی خود را از دست می‌دهند و در همه عرصه‌های حیات روایات منسوب به معصومان، تعیین کننده‌اند.

نسبت دین و عقلانیت یکی از دیرینه‌ترین دغدغه‌های بشری بوده و امر و زه نیز یکی از مهمترین مسائل الهیات معاصر است. قصه‌ها و اسطوره‌های متون کهن دینی این نظریه را تقویت کرده است که دین ماوراء طور عقل است و به طور کلی ایمان فوق عقل است. حتی در متن آخرین و کاملترین کتاب آسمانی یعنی قرآن قصه‌هایی به چشم می‌خورد که این دیدگاه را تقویت می‌کند. قصه قربانی کردن فرزند توسط حضرت ابراهیم و اقدامات اعتراض برانگیز خضر، این نکته را القا می‌کند که خدا حق دارد دستوراتی کامل‌ا در تعارض با عقل صادر کند و انسان باید در تقابل شرع و عقل جانب شریعت را بگیرد!

در این نوشتار نسبت عقلانیت و دین به خصوص عقلانیت در آموزه‌های فقیهی مکتب شیعه مورد بررسی قرار می‌گیرد. در ضمن برخی از مبنی، اصول و آموزه‌های رایج در میان فقیهان را مورد نقد قرار می‌دهیم. معتقدیم نقد و بررسی مبانی فقیهی و کلامی شیعه بزرگترین خدمت به شیعه است و چنین اقدامی باید از درون خود حوزه‌ها صورت گیرد.

باید از خود پرسید مگر نه آنکه اثر دین، آرامش، اطمینان، امیدواری، رضایت باطن، شادی و سرور است. مگر نه آنکه مسلمانان به گفته قرآن باید برترین، مقتدرترین و عزیزترین جامعه بشری باشند پس چرا در میان عموم متدینان افسردگی، اضطراب، ناامیدی، حزن، فقر و جبل بیداد می‌کند. چرا کشورهای اسلامی عموماً جزء کشورهای جهان سومند و در نکبت و ذلت به سر می‌برند؟

آیا پاسخ این است که اسلام به ذات خود ندارد عیبی هر عیب که هست از مسنتانی ماست! آیا فقط دو عامل وجود دارد اسلام و مسلمانی ما و بنابر این اگر هنالام عیبی نداشته باشد باید همه چیز به قصور و تقصیر در عمل به دین برگردید یا شق سومی نیز متصور است و آن اینکه اسلام ذاتاً ناقص نباشد اما عالمان دین دچار بدفهمی شده باشند و از روز نخست عمارت دین را براحتی ناصحیح و ستوپناهی نامن بنانهاده باشند.

این نوشتار بر این است تا ثابت کند که اسلام به ذات خود ندارد عیبی هر عیب که هست از بدفهمی و شناخت وارونه و غیرعقلانی و معکوس بودن فرایند استباحت است. به جای آنکه محور استنتاجات فقیه عقل و وحی باشد مع الاسف اجماعات و انتشار مشهور و اخبار آحاد و سیره‌های مستحدث بوده است.

مباحث مهمتر کتاب سه بخش است. در بخش اول به نقش عقل و سیره عقلانی و اجتہاد متکی به عقل پرداخته‌ایم. بخش دوم به تاریخچه روایات و شیوع جعل جدیث و عدم حجیت خبر واحد اختصاص دارد. بخش سوم نیز نقد بعضی آموزه‌های جافتاده‌ای است که خاستگاه آنها تلقی غنوامیز از معصومان و نگاه سطحی به روایات است.

جایگاه عقل

منظور از عمل یا آموزه عقلانی چیست؟ مسکن است گفته شود آموزه‌ای را عقلانی می‌گوییم که در راستای جهانیست صحیح باشد. بنابر این تعریف اگر کسی تصور صحیحی از عالم و آدم داشته باشد، هر عمل و آموزه‌ای که با آن جهانیست سنتیت داشته باشد، عقلانی است. اگر کسی ای این عالم، مبدأ و معادی معتقد باشد و انسان را در مسیر تکامل، و مکلف به تکالیفی بداند، آموزه احسان به همنوعان و ایثار، یک آموزه عقلانی خواهد بود چون برا اساس جهانیست متکی به عقل و برهاز احسان به دیگران آثار مثبت زیادی در حیات دنیوی و اخروی او داشته و حرکت تکاملی انسان را سرعت می‌بخشد. متنبلاً ستم و بی عدالتی چون در راستای آن جهانیست بوده و مانع حرکت تکاملی انسان می‌شود غیر عقلانی است.

ممكن است بگوییم می خواهیم نسبت بین معارف غیر متکی به دین و آموزه های دینی را بررسی کنیم. می خواهیم بین معارف بشری که از ناحیه دین به دست نیامده بلکه متکی به تجارت و تأمینات انسانی است و بین آموزه ها و باور های دینی چه نسبتی برقرار است آیا با هم تعارض دارند یا با هم سازگارند؟ این هر دو بحث مورد نظر ما نیست.

معتقدیم آموزه های یک دین باید با بدیهیات و دیگر آموزه های آن دین ناسازگار باشد. منظور از بدیهیات، درک فضی انسانهاست. همان چیزی که اصطلاحاً *Common Sense* یا احساس مشترک همه انسانها گفته می شود. وقتی در این کتاب سخن از تعارض عقل و دین به میان می آید منظور همان اولیاتی است که تصور آنها موجب تصدیق است و هر انسانی فارغ از باور های سنتی آن را تأیید می کند.

خواهیم گفت که همه ادیان به این آفت مبتلا هستند و در اسلام نیز به دلیل شیوع مبانی ناسازگار با عقل و وحی، این آفت مشکلات فراوانی را به وجود آورده است.

در قرآن عقل و شرع منطبق بر هم معرفی شده اند. قرآن دائم ما را به تعقل دعوت می کند. بارها می خوانیم که افلال تعقولون، لعلکم تعقولون، لا یات لقوم یعقلون. نیز می خوانیم و قالوا لو کنا نسمع او نعقل ما کنا في اصحاب السعير. (دوزخیان در جهنم می گویند اگر به شریعت گوش می سپردیم و یا تعقل می کردیم کارمان به جهنم نمی کشید) یعنی وحی و عقل هر دو انسان را به یک مقصد می رسانند. علامه طباطبائی می نویسد «قرآن برای احقيق حقایق خود به استدلال عقلی آزاد می پردازد و حقاً هیچ کتاب آسمانی مثل قرآن به علم و معرفت برهانی دعوت نکرده است. قرآن نمی گوید که اول حقانیت معارف اسلامی را پذیرید سپس به احتجاج عقلی پرداخته معارف نامبرده را از آنها استنتاج کنید بلکه با اعتماد کامل به واقعیت خود می گوید به احتجاج عقلی پرداخته حقانیت معارف نامبرده را از آن دریابید و پذیرید و سخنانی که از دعوت اسلامی می شنوید تصدیق آنها را از آفرینش جهان که گواهی است راستگو، پرسید و بشنوید و بالاخره تصدیق و ایمان را از نتیجه دلیل به دست آورید نه اینکه اول ایمان بیاورید و بعد به قید مطابقت با آن، دلیل اقامه کنید»^(۱).

تعداد بی شماری حدیث در تجلیل از عقل و خرد در مجتمع روایی دیده می شود. امام هفتم(ع) فرمودند خدا دو حجت بر بندگان دارد حجت ظاهر که انبیا هستند و حجت باطن که عقل است^(۲). نیز فرمودند لیس بین الایمان و الکفر الاقلة العقل^(۳). به تعبیر حضرت علی(ع) یثروا لهم دفاتئ العقول^(۴) انبیاء برای احیای عقول انسانها مبوعث شده اند و درینگ اینکه امروزه پیروان واقعی ادیان یا راست کیشان بیش از دیگران از عقل و خردورزی فاصله دارند. عقل یکی از چهار منبع استنباط احکام به شمار می آید ولی عملاً هیچ جایگاهی در فقه ندارد. اشعاریگری بر سراسر فقه حاکم است و صریحاً می گویند ان دین الله لا يصاب بالعقل. در بحث مستقلات عقلیه و ملازمه بین حکم عقل و شرع می گویند اگر جمیع عقلاء بما هم عقلاء فعلی رانیکو یا قبیح بدانند می توانیم نتیجه بگیریم که شرع نیز آن را نیکو یا قبیح می داند معذلک چنان میدان کارآئی عقل را محدود می کنند که در استنتاج احکام شرعاً هیچ جایگاهی برای عقل باقی نمی ماند.

مرحوم مظفر در آخرین جملات فصل مربوط به این موضوع می گوید

ان مصالح الاحکام الشرعية المولوية التي هي نفسها ملاکات الاحکام لا تدرج تحت ضابط نحن ندركه بعقولنا اذ لا يجب فيها ان تكون هي بعينها المصالح العمومية المبنى عليها حفظ النظام العام و ابقاء النوع التي هي - اعني هذه المصالح - مناطقات الاحکام العقلية في مسألة التحسين والتقييم العقلين وعلى هذا فلا سبيل للعقل بما هو عقل الى ادراک جميع ملاکات الاحکام الشرعية فاذا ادرك العقل المصلحة في شيء او المفسدة في آخر ولم يكن ادراکه مستنداً الى ادراک المصلحة او المفسدة العامتين اللتين يتساوى في ادراکهما جميع العقلاء فإنه اعني العقل لا سبيل له الى الحكم بان هذا المدرک يجب ان يحكم به الشارع على طبق حکم العقل اذ يحتمل ان هناك ما هو مناط الحكم الشارع غير ما ادركه العقل او ان هناك مانعاً يمنع من حکم الشارع على طبق ما ادركه العقل و ان كان ما ادركه مقتضايا لحكم الشارع.

۱- شیعه در اسلام، چاپ جامعه مدرسین، ص ۷۹.

۲- کافی، ج ۱، ص ۱۶.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۱، ص ۶.

۴- کافی، ج ۱، ص ۲۸.

طبق این بیان، افعال نوع انسان و حفظ نظام زندگی انسانها در گرو فعل یا ترک فعل بود شرع نیز همراه عقلاً بوده و ملازمه برقرار است. ولی اگر مصلحتی که عقل تشخیص می‌دهد از این دست نباشد ملازمه‌ای وجود ندارد چون ممکن است اسرار و مصالح دیگری در کار باشد و با موانعی وجود داشته باشد و عقل انسانها قادر به تشخیص آن موانع نباشد. در نقد این دیدگاه باید گفت مستقلات عقلیه محدود به اموری که مربوط به حفظ نظام و بقای نوع انسان است نیست. همه اموری که عقلاء بما هم عقلاً نسبت به آن جازمند مورد امضا شرع است مثلاً اگر همه عقلاً بگویند صیانت از حیات و حشر و درندگان نادر لازم است، ملازمه برقرار خواهد بود. و اگر بگویند در چنین مواردی احتمال می‌دهیم شارع جنبه دیگری را که بر عقلاً مخفی مانده است لحاظ کند و به گونه‌ای دیگر قضاوت کند، در پاسخ می‌گوییم در مواردی که مربوط به حفظ نظام و بقای نوع انسان است نیز چنین احتمالی متفق نیست. از کجا می‌دانید که حفظ نظام و بقای نوع انسان واجب است؟ بدون تردید اگر جای احتمالات آنچنانی باز باشد در این امر به ظاهر قطعی نیز می‌توان تشکیک کرد. چرا که عقل محض به آیات مربوط به آفرینش انسان و پاسخ خدا به اعتراض ملائکه، کاری ندارد و احتمال می‌دهد که با انقراض نسل انسان یا اختلال در زندگیش جلو این همه مفاسد و مظلومی که دریا و خشکی را پر کرده، گرفته شود.

مهمترین اشکال به مرحوم مظفر و دیگر فقهاء این است که اگر ملازمه را در مستقلات عقلیه قبول دارید پس چرا در جانی که همه عقلاً امری را واجب می‌شمارند به مجرد وجود یکی دور روایت، عقل را تخطیه می‌کنید؟ مگر نمی‌گویند در اموری که عقل حفظ نظام را در گرو آن می‌بیند شرع نیز آن را لازم می‌داند؟ چرا بر اساس درک همه عقلاء، قوانینی دهید و جانب چند روایت یا اصل را می‌گیرید. برای مثال پاییندی به تعهدات و قول و قرارهای رایج در بین عقلاء از مهمترین واجبات است ولی دیدگاه مشهور^(۱) در بین فقهاء این است که چنین تعهداتی واجب الوفا نیست فقط به تعهداتی باید ملتزم بود که در ضمن یک عقد لازم بسته می‌شود!

حفظ نظام خانواده در بین همه عقلاء از اهمیت فوق العاده‌ای برخوردار است. هیچ عاقلی طلاق غایبی و بدون عذر موجه را تأیید نمی‌کند بلکه آن را از منکرات می‌شمارد. چرا شما فقهاء چنین چیزی را مباح می‌دانید؟ از این دست مثالها فراوان می‌توان ارائه داد.

به لحاظ تاریخی در میان فقیهان شیعه دوره‌های نخست، سخن روشن و در عین حال دقیقی در باب عقل، به مثابه منبع مستقلی در تشریع در دست نیست. بی‌گمان قدیمی‌ترین متنی که در این باب از فقیهان شیعی در دست است کتاب التذكرة باصول الفقه اثر شیخ مفید است.

این رساله منابع اصلی احکام شرعی را سه چیز می‌داند: کتاب، سنت پیامبر و سخنان امامان(ع). و سپس می‌افزاید که راههایی که ما را به این سه منبع راهبری می‌کند نیز سه چیز است: زبان، اخبار و عقل^(۲).

شیخ مفید در این گفته به طور مشخص عقل را در عرض کتاب و سنت قرار نداده و وظیفه اصلی آن را فهم نصوص شرعی میداند. ولی در کتاب «اوائل المقالات» برداشت خود را از عقل به گونه‌ای دقیق‌تر بیان می‌کند:

شیعه بر این امر اتفاق نظر دارد که عقل در دانش و نتایج برآمده از آن بر نقل استوار است و از نقل که مرشد و راهنمای عاقل در نحوه استدلال است بی نیاز نیست و وجود پیامبر در آغاز تکلیف ضروری است. اهل حدیث نیز در این زمینه با شیعه هم‌رأی هستند. اما معتزله و خوارج و زیدیه بر این عقیده‌اند که عقل منبعی مستقل است^(۳). هر چند به نظر نگارنده این فقط یک ادعاست. آنها نیز در ظرف وجود نص، هیچ جایگاهی برای عقل قائل نیستند.

شیخ مفید در نخستین رساله‌ای که در باب غیبت نوشته است به روشنی بیان می‌کند که مقصود وی از عقل، منبع مستقلی در تشریع و همسنگ کتاب و سنت نیست، بلکه حکم در اموری است که راجع به آنها نص شرعی یا حضور امام در میان نباشد. ولی در این زمینه سخن خود را با طرح این سؤال آغاز می‌کند که وظیفه مکلف در غیاب امام و عدم دسترسی به وی چیست؟ سپس با اشاره به این نکته که غیبت امام امری اختیاری نبوده بلکه از سر تقویه صورت گرفته است، وظیفه مکلف را رجوع و

۱ - بعضی فقهاء مثل مرحوم نراقی و محقق اردبیلی، شروط ابتدائی را نیز واجب الوفا می‌دانند.

۲ - مصنفات شیخ مفید ج ۹، ص ۲۸.

۳ - مصنفات شیخ مفید ج ۴ ص ۴۴.

پرسش از عالمان شیعه می‌داند و اگر به آنها نیز دسترسی ندارد باید به حکم عقل عمل کند زیرا اگر خدا اراده می‌کرد به یقین درباره آن حادثه حکمی نازل یا بیان می‌کرد.^(۱)

اما مقصود از حکم عقل چیست؟ شیخ مفید اندکی بعد توضیح می‌دهد که مراد وی از آن اصالات الاباحه است. یعنی اگر در مسائلهای نصی وجود نداشت حکم آن اباحه خواهد بود. وی سپس می‌افزاید که آتچه گفتیم هنگامی معتبر است و می‌تواند مورد استناد مکلف قرار گیرد که امام حاضر نباشد زیرا در غیر این صورت ضروری است که به امام رجوع کند و طبق حکم وی عمل کند. از این جهت شیعه با جمهور اهل سنت شیعه با اهل سنت همراهند زیرا آنان نیز معتقدند که پس از پیامبر در مورد حوادث واقعه، اگر نصی وجود نداشته باشد باید به مقتضای اجتهاد عمل کرد اما در حضور پیامبر نمی‌توان به اجتهاد و یا رأی تمسک کرد.^(۲)

شیخ مفید در کتاب تصحیح الاعتقاد در باب اصالات الاباحه توضیح بیشتری ارائه می‌دهد و با بیان گفتار شیخ صدوق در اینباره که اصل در اشیاء، اباحه است می‌گوید:

حکم عقل در مورد اشیاء دو گونه است. قسم اول اموری است که عقل قیحش می‌شمارد و از آن نهی می‌کند مانند ظلم، سفاهت و عبث. قسم دوم اموری است که عقل به تهایی نمی‌تواند به منع یا اباحة آنها حکم کند و این در باب مسائلی است که گاه متضمن مفاسد و گاه مصلحتند... پس از استقرار شرایع نسبت به این قسم، حکم بدین صورت است که هر چیزی که نصی در منع آن صادر نشده باشد باید آن را مباح شمرد زیرا شرایع تمام احکام و نیز امور منمنع را بیان کرده است. بنابر این لازم است که ما سوای آنها غیر محظوظ باشند.^(۳)

به عبارت دیگر، عقل از طریق عدم ورود نص شرعی در باب پاره‌ای از اشیاء مباح بودن آنها را تنها کشف می‌کند نه اینکه خود به گونه‌ای مستقل چنین حکمی جعل کند زیرا عقل قادر نیست اشیائی را مباح شمارد که ممکن است شرع به اباحة آنها حکم کند.

وی همین حکم را در باب امور غیر مباح جاری می‌داند و می‌افزاید عقل هرگز جدا و منفک از نقل نیست.

مفید علت عدم استقلال عقل از شرع را اینگونه بیان می‌کند:

در قلمرو شریعت نه رویه مشخصی وجود دارد و نه دلیل عقلی یا حسی؛ زیرا نصوص غالباً امور مشابه به یکدیگر را حکمی متفاوت و امور متفاوت را حکمی مشابه داده است و در این موارد عقل توانایی رفع یا جعل حکمی را ندارد.^(۴) شگفت اینکه شیخ مفید و سید مرتضی که جزء مكتب کلامی بغداد بودند و برای عقل هیچ جایگاه مستقلی قائل نیستند. تلاش فراوانی کرده‌اند تا آموزه‌های حدیثگرایان افراطی شیعه را که به ظواهر نصوص منقول از امامان پاییند بودند نقد کنند و با مدد جستن از تعالیم معتزله تفسیری عقلاتی از دین ارائه دهند. این مكتب بسیاری از احادیث منقول از سوی ائمه را به سبب محتوای خرد سیزشان یا تأویل کرده و یا در صحت صدورشان از سوی امامان تردید روا داشته‌اند. شیخ مفید صریحاً می‌گوید: اگر حدیثی نقل شد و آن را مخالف احکام عقل یافته‌یم باید آن را کثار نهیم و به آن عمل نکنیم زیرا عقل به فساد آن حکم می‌کند.^(۵) آری مشی این بزرگان بر خلاف مبنای است که بارها آن را صریحاً بیان داشته و منع کرده‌اند. بنابر این باید پنداشت که شیخ مفید عقل را در مقام یکی از منابع و ادلة احکام شرعی می‌نشاند و یا به مثابه یک قاعده کلی بر ملازمه بین عقل و شرع حکم می‌کند. استفاده مفید از عقل بیشتر جنبه دفاعی و کلامی دارد و به منظور نشان دادن این مطلب است که میان آموزه‌های مذهب امامیه و یافته‌های عقل تعارضی نیست.

سوگمندانه باید اعتراف کرد که عقل در دیدگاه مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی و عموم فقهای شیعه و اهل سنت، منبعی مستقل در ردیف کتاب و سنت نبوده و نیست. عقل تنها در زمان دسترسی نداشتن به امام یا در موقعیتی که نصی وجود ندارد اعتبار دارد. اما اگر نصی وجود داشته باشد حکم عقل به کلی بی‌اعتبار است و مکلف تنها باید به نص مراجعه کند.

۱ - مصنفات شیخ مفید، رسالت النبیة ج ۷ ص ۱۲.

۲ - مصنفات شیخ مفید، رسالت النبیة ج ۷، رسالت الغيبة، ص ۱۴.

۳ - مصنفات شیخ مفید، تصحیح الاعتقاد، ج ۵، ص ۱۴۳.

۴ - السيد المرتضی، الفصول المختاره من العيون و المحاسن للمفید، ج ۱، ص ۵۱.

۵ - مصنفات شیخ مفید، ج ۵، تصحیح الاعتقاد، ص ۱۴۹.

البته ندرتاً و هر از چندی، به اتکای عقلاً و اصل عدالت فتاوائی بر خلاف مبانی، از یک فقیه دیده می‌شود مثلاً امام بر خلاف مبانی پذیرفته شده خود، حیل شرعی برای تصحیح ریا را به کلی مردود می‌داند. ممکن است شیخ مفید، سید مرتضی، ابن ادریس، شیخ طوسی، محقق حلی، محقق اردبیلی و دیگر فقیهان، ندرتاً بر خلاف ضوابط پذیرفته شده در فقه، فتاوائی جداً مترقی و کارآمد داده باشند اما باید دانست این فتاوا بسیار نادر و خروج از ضوابط فقه مصطلح است و از سوی عموم فقیهان، شاذ و خطأ تلقی شده است. با مشاهده این موارد نباید تصور کرد که فقیه مورد نظر تحولی بنیادی در نگرش اصولی او به کتاب و سنت و عقل پدید آمده است.

در لایلای مباحث فقهی نیز گاه به دلیل عقلی تمک می‌کند مثلاً وقتی می‌گویند:

تخصیص اکثر قبیح است.

گوینده باید در مقام بیان باشد و الانمی توان از سخن او اطلاق گرفت^(۱).

از امر عقیب حضر، فقط ابا حمیده می‌شود.

تقلید مشروعیت دارد چون رجوع جاہل به عالم است.

معذک این ضوابط عقلی، ابزاری برای استنطاق دلیل شرعی است و عقل هیچگاه منبع مستقلی به شمار نمی‌آید.

به بیان دیگر گرچه عقل به گونه‌ای مستقل، حسن و قبیح اموری را که بتای نوع انسان در گرو آن است درک می‌کند با این همه، بر اساس دقت‌های فقهی نمی‌توان به طور قطعی حکم شرعی را از ادراک عقلی کشف کرد. زیرا حسن و قبیح عقلی افعال در زمرة قضایای اولیه یا ضروریات نیستند بلکه در شمار قضایای مشهوره هستند و همواره احتمال دارد شارع که عقل کل است دقایق یا موانعی را بینند که عقلاً از درک آن عاجزند. به بیان دیگر چه بسا مصلحت در امری باشد که عقل آن را قبیح می‌شمارد یا موانعی در کار باشد که از تیرزس عقل عقلاً خارج باشد بنابر این اتفاق نظر همگان بر حسن و قبیح فعلی، لزوماً به معنای همسوی نظر شارع با آنان نیست^(۲). پس می‌توان نتیجه گرفت که عقل در قلمرو مستقلات عقلیه فاقد اعتبار است. در قلمرو غیر مستقلات عقلیه اگر چه دلیل عقل معتبر شناخته شده است اما اگر به دقت نگریسته شود روشن می‌شود که عقل در این قلمرو به مثابه ابزاری برای دستیابی به حکمی از پیش تعیین شده به کار رفته است. پس ادعای هرگونه استقلال یا ملازمه ضروری بین حکم عقل و حکم شرع باطن است. بی جهت نیست که فقیهان متأخر کارکرد دلیل عقل را به مسأله «قض» در احکام شرعی محدود کردند و در آنجا نیز به صراحة بیان کردند که تنها قطع مجتهد یعنی کسی که قادر به استنباط احکام شرعی فرعی است، معتبر است. اما قطع عموم مردم هیچگونه حجتی ندارد. بنابر این می‌توان نتیجه گرفت که ادعای بدخی فقیهان و عالمان اصول درباره اعتبار عقل به عنوان منبعی مستقل در قانونگذاری صحیح نیست.

جایگاه سیره عقلا

سیره عقلانی نیز اعتباری ندارد مگر آنکه ثابت شود در مرئی و منظر امامان نیز رواج داشته و آنها آن را امضاء کرده‌اند. منظور از سیره عقلانی، روش‌ها و رویه‌هایی است که عقلاً در حقانیت آنها تردید ندارند مثل رجوع جاہل به عالم، جواز اخذ به ظاهر کلام، ضرورت حکومت، لزوم سرپرستی کودکان و سفیهان و امثال اینها. سیره عقا اعم از سلوک خارجی و مرتکبات عقلانی است.

همه عقلاً با هرگونه آداب و فرهنگی این امور را تأیید می‌کنند و در حقانیت آنها تردید نمی‌کنند. معذک عموم فقها در صورتی برای این فهم‌ها و روش‌ها ارزش قائلند که امضای شارع را برای آنها احراز کنند.

محقق اصفهانی در حاشیه بر کفايه در حجت سیره عقلانی به عدم احراز رفع اکتفا کرده است یعنی عدم احراز رفع را امضاء دانسته است و در توضیح دیدگاه خود می‌گوید: شارع دو حیثیت دارد یکی عاقل بودن بلکه اعقلی عقلاً بودن است و

۱ - به همین دلیل متأخرین به کسانی که به استند آید فکلوا ما امسکن علیکم فتوا می‌دادند که می‌توان شکار سگ را بدون شستن محل دندان سگ خورده اعتراض می‌کنند که آیه از این جهت در مقام بیان نیست.

۲ - محمد باقر عذر، دروس فی علم الاصول (الحلقة الثالثة)، ج ۱، ص ۴۲۷-۴۲۸.

دیگری شارع بودن. در موارد سیره‌های عقلاتی می‌دانیم شارع از آن رو که عاقل است همان موضع گیری را دارد که کلیه عقلاً دارند ولی شک داریم که به عنوان شارع بودن آیا با چنین موضعی مخالفت دارد یا نه. به عبارت دیگر آیا مشرع بودن او چنین سیره‌ای را رد می‌کند یا نه. این احتمال قابل اعتنا نیست چون فرض این است که موافقت او را با سیره عقلاتی احراز کرده‌ایم. مرحوم شهید صدر در نقد این دیدگاه می‌گوید از اینکه شارع نیز یکی از عقلات نمی‌توانیم موافقت او را نسبت به سیره احراز کنیم زیرا شاید سیره عقلاتی مورد نظر، عقلی محض نباشد بلکه عواطف و انگیزه‌های غیر عقلاتی در آن دخیل باشد. بر فرض که عقلی محض باشد چه بسا چون شارع اعقل عقلات دیدگاه دیگری داشته باشد زیرا عقل او کاملتر است. ثانیاً بر فرض که شارع از جهت اینکه خود از عقلات همین موضع را داشته باشد موضع عقلاتی شارع تأثیری در تنجیز و تعدیز ندارد. ما موضع مولوی شارع را می‌خواهیم و چون همواره احتمال می‌دهیم موضع مولوی او غیر از موضع عقلاتی او باشد مشکل ما حل نمی‌شود و اگر موضع عقلاتی او را کاشف از موضع مولوی او قرار دهیم این کشف، ظنی است و دلیلی برای اعتبار آن نیست.

در پاسخ به شهید صدر می‌توان گفت اینکه شما می‌گوئید شاید سیره عقلاتی، عقلی محض نباشد تلویحاً اشاره به این است که اگر سیره عقلاتی مقتضای عقل و خرد باشد اعتبار دارد ولی ما تردید داریم که مقتضای عقل و خرد باشد چه بسامقتضای عواطف یا دواعی دیگر باشد. بنابر این اگر ماراهی برای کشف خلوص سیره پیدا کنیم و اطمینان پیدا شود که سیره مورد نظر، مقتضای عقل و خرد انسانها است باید از نظر ایشان معتبر باشد. راه کشف این ویژگی جهانشمول بودن سیره است. یعنی اگر در همه محیط‌های عقلاتی چنین سیره‌ای جاری باشد این خود حاکی از خلوص سیره است.

گفته‌ید چون شارع اعقل عقلات شاید موضع دیگری داشته باشد، این سخن قابل قبول نیست. اگر سیره‌ای در همه محیط‌های عقلاتی رواج داشته باشد این خود حاکی از آن است که در درجه‌های از بداهت است که انسان بما هو انسان چنین موضعی دارد. چطور ممکن است اعقل عقلاً آن را تأیید نکند؟ برای مثال دو تو تا چهارتاقضیه‌ای است که عقلاً با اندک توجهی آن را تصدیق می‌کنند، خردمندان و فرهیختگان دنیا نیز آن را تصدیق خواهند کرد. معنا ندارد بگوییم چون آنها از دیگران دانانرونده ممکن است این قضیه را صادق ندانند و در حقانیت آن تردید ننمایند. به بیان دیگر، تفاوت عاقل و اعقل در مسائلی است که فهم آن نیازمند اعمال نظر باشد نه امور بدیهی و روشهایی که حقانیت آن برای احدهای جای تردید نیست.

شهید صدر می‌فرماید بر فرض، موضع عقلاتی شارع مطابق با سیره باشد ولی موضع مولوی او می‌تواند چیز دیگری باشد و آنچه برای مالازم است کشف موضع مولوی شارع است نه موضع عقلاتی او!

این ادعا قابل قبول نیست چراکه در قرآن عقل و شرع منطبق بر هم معرفی شده‌اند. قرآن دائم ما را به تعقل دعوت می‌کند. بارها می‌خوانیم که افلاتعقولون، لعلکم تعقولون، لا یات لقوم یعقلون. نیز می‌خوانیم و قالوا لوکنا نسمع او نعقل ما کنا فی اصحاب السعیر. (دوزخیان در جهنم می‌گویند اگر به شریعت گوش می‌سپردیم و یا تعقل می‌کردیم کارمان به جهنم نمی‌کشید) یعنی وحی و عقل هر دو انسان را به یک مقصد می‌رسانند.

تعداد بی شماری حدیث در تجلیل از عقل و خرد در مجتمع روایی دیده می‌شود. امام هفتم فرمودند خدا دو حجت بر بندگان دارد حجت ظاهر که انبیا هستند و حجت باطن که عقل است^(۱). نیز فرمودند لیس بین الایمان والکفر الا قلة العقل^(۲). به تعبیر حضرت علی(ع) یثیروا لمم دفاتن العقول^(۳) ابیاء برای احیای عقول انسانها مبعوث شده‌اند و درینگ اینکه امروزه پیروان واقعی ادیان یا راست‌کیشان بیش از دیگران از عقل و خردورزی فاصله دارند.

احتمال مغایرت نظر شارع با سیره‌های خالص عقلاتی نظیر احتمال مغایرت شارع با بدیهیات ریاضی است که به کلی مستثنی است. به بیان دیگر اراده تشریعیه با اراده تکوینیه مغایر نخواهد بود. و به عبارت طنزآمیز هیچ خلبانی پایگاه خود را بمباران نمی‌کند. اگر خداوند آدمی را به گونه‌ای آفریده است که ساختمان فکر و روحش به طور طبیعی اقتضای خاصی دارد خداوند بر خلاف این اقتضا به او فرمان نخواهد داد. فطرت انسانی را خداوند به گونه‌ای آفریده که شکر منعم را لازم می‌داند، اخلاق

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۶.
۲ - نهج البلاغه، خطبه ۱، ص ۶.

کریمه را تحسین می‌کند، ردائل اخلاقی مثل ظلم و نامردی و ناسپاسی را نکوشن می‌کند، نسبت به اداره جامعه، حکومت را بهتر از هرج و مرج می‌داند، تخصص و تعهد را در احراز مناصب لازم می‌داند، سفیهان و کودکان را نیازمند ولی می‌شناسد، ایتم و فقرار انسانی نیازمند دستگیری می‌سیند و هزاران مثال دیگر از این دست. چگونه ممکن است خداوند بر خلاف این جهتگیری‌ها به او دستور بدهد؟ عمل به شریعتی که احکامش بر خلاف جهتگیری‌های عقلانی است همچون شناکردن بر خلاف مسیر آب است و چنین شریعتی دیگر نمی‌تواند سمحه و سهله باشد.

وانگهی وقتی احتمال می‌رفت که شارع بر خلاف عقلاً بیندیشد و آنها را تخطه کند که راجع به عقل ساكت و صامت بود. اما

وقتی در قرآن تا این حد بر عقل و خردورزی تأکید کرده است معلوم می‌شود فهم فطری و بدیهی انسانها را معتبر می‌داند حتی اگر خود گونه‌ای دیگر بیندیشد. به بیان دیگر تأکید و اصرار خداوند بر کاربرد عقل به این معناست که عقل را همراه با خطاهای اتفاقی اشن قبول دارد و به بیان سوم ما نیازمند معلم و منجزیم و با معتبر شناخته شدن عقل در قرآن اگر به مقتضای فهم فطری خود عمل کنیم و آن را مستند به شارع بدانیم معدوزیم حتی اگر اشتباه کرده باشیم. نهایت اینکه در فهم پیام عقل باید عقلانی عمل کنیم یعنی باید احراز شود که آنچه می‌فهمیم دواعی نفسانی نیست بلکه مقتضای عقلانیت ماست. و این از طریق نظرخواهی از دیگران و شور و مشورت با همنوعان به سهولت امکان‌پذیر است. راستی مگر منابع دیگر اجتهاد یا استنتاج‌های عقلاً خطاناً پذیرند؟ مگر کسانی که برای شناخت طبیعت از روش تجربی و آزمون و خطا استفاده می‌کنند اشتباه نمی‌کنند؟ آنها نیز اشتباه می‌کنند ولی هرگز به دلیل اشتهاهات اتفاقی اصل روش تجربی را انکار نمی‌کنند. چنین نیست که بگویند چون بارها روش تجربی خطا کرده است این روش را کنار نهاده و شیوه دیگری برای تحقیق در پدیده‌های طبیعی پیش می‌گیریم

نکته دیگر در اعتبار فهم مشترک عقلاً. آیاتی از قرآن است که می‌گوید فلسفه ارسال رسال و انزال کتب رفع اختلاف است. در مواردی که عقلاً در حسن و قبح فعلی تردید ندارند قطعاً شرع نیز همراه آنهاست. کان الناس امة واحدة فبعث الله النبین مبشرین و منذرین و انزل معهم الكتاب بالحق ليحكم بين الناس فيما اختلفوا فيه و ما اختلف فيه لا الذين اوتوه من بعد ما جاءتهم البيانات بغيضاً بينهم فهدي الله الذين آمنوا لما اختلفوا فيه من الحق باذنه و الله يهدى من يشاء الى صراط مستقيم. از این آیه می‌فهمیم که دونوع اختلاف وجود دارد اختلاف ناشی از فهم که با وجود انبیاء این اختلاف از بین می‌زود و اختلافی که بعد از روشن شدن حق و باطل به وجود می‌آید که منشأ آن بغي و طغیان انسانهایت و چنین اختلافی به سهولت از بین نخواهد رفت. تکرار می‌کنیم که حجیت سیره عقلاً ناشی از عقلانیت و بداهتی است که در آن نهفته است. یعنی اگر عقلاً مراجعات نوبت در صفر الازم می‌دانند مشروعیت این حق، ناشی از این نکته نیست که همه عقلاً در همه شرق و غرب عالم این حق را به - رسمیت می‌شناسند. کثرت جمعیت چیزی را اثبات نمی‌کند از هزاران صفر عدد تشکیل نمی‌شود و ما دقیقاً به همین دلیل برای اجماع ارزش و اعتباری قائل نیستیم. فراگیری این تشخیص در میان همه عقلاً در تشخیص فهم بدیهی و فطری است و مشروعیت و صحت آن ناشی از بداهت و عقلانیت آن است. به بیان دیگر مشروعیت چنین رویه و تشخیصی ناشی از مشروعیت عقل است و تشخیص عقل فطری نیازی به امضاء ندارد. البته ممکن است عقلاً در تشخیص فهم فطری خود اشتباه کنند یا در اثر تبلیغ و تلقین، چیزی را بدیهی تلقی کنند (فرض کنید در اثر تبلیغ و تلقین پژوهشگرانی که آلت دست ابر قدرتها هستند در مردم این باور شکل بگیرد که هم‌جنس بازی چیز خوبی است و جزء آزادهای م مشروع است) ولی چنین اشتهاهاتی معمولاً منطقه‌ای است و همه عقلاً به ندرت چنین انحرافی پیدا می‌کنند. بر فرض چنین چیزی فراگیر شود شریعت خاتم باید چنین انحرافی را پیش‌بینی و از آن هشدار دهد چنانکه در قرآن شدیداً از این عادت زشت نکوشن شده است. اما به صرف این احتمال که شاید تشخیص عقلانی عقلاً خطباشد نمی‌توان سیره‌های عقلانی عقلاً را ب اعتبار دانست و با مشروط کردن آن به امضای شارعی که در دسترس نیست آن را عقیم کرد.

تبیه

غیر از یکی دو حدیث مجعلو، سراسر کتاب و سنت تشویق به عقل است و به تعبیر حضرت امیر فلسفه فرستادن انبیاء، احیای عقول انسانهایت. معدلک انسانها از روز نخست، به دلیل بساطت و خامی، همچون کودک در هر اقدامی متظر دستور شرع بودند و با عافیت جوئی زحمت خردورزی را از سرگشوده و به فهم سطحی دستورات انبیاء اکتفا می‌کردند.

بعضی روشنگران عرب معتقدند از دیر باز، عقل پژوهی نایاب یا موجودی مستقل از موجودات دیگر، ارج نهاده شود فقط به مثابه ابزاری برای فهم گفتار انسیاء و هماهنگ کردن دلالت متون و حیانی و بسط قلمرو وحی به کار رفته است. به بیان دیگر عقل در بین پیروان راستین انبیاء ابزاری است که عملده ترین وظیفه آن این است که از رهگذار اصول و شیوه‌های مختلف، از تأویل گرفته تا ارجاع فرع به اصل و قیاس، زمینه را برای حاکمیت نص بر تمام ابعاد شناخت مهیا سازد. به گمان نگارنده این سخن درست نیست. چنین نبود که عقل، ابزار فهم گفتار انسیاء و متون دینی باشد. اگر چنین چیزی اتفاق می‌افتد امروز بشریت مشکلی نداشت. واقعاً اگر مسلمانان در فهم آیات قرآن به عقل مجال داده و در قرآن تأمل و تدبیر می‌کردند امروز بر دنیا سروری می‌کردند ولی به گفته قرآن چنین چیزی رخ نداد و قرآن همچنان مهجور بوده و خواهد بود. تحلیل صحیح این است که بگوییم از آغاز عافیت طلبی جای خردورزی را گرفت. عقل از آغاز تعطیل شد و جای خود را به فهم سطحی از متن داد و این آفت در دنیای اسلام با نگرش‌های غلوامیز نسبت به پیامبر و امامان تشدید شد و ملغمه‌ای از آن حاصل آمد که نتیجه‌اش جز انحطاط مسلمین نبود.

چکیده سخن اینکه همه فهم‌های عقلانی و روش‌های متکی به درک عقلانی عقلاً حجت است و نیازی نیست استمرار آن را تازمان شارع احراز کنیم. تأکیدهای پیاپی قرآن بر به کارگیری عقل، امضای کلی و همیشگی تشخیص‌های مشترک عقلاست. کسی که می‌گوید باید سیره عقلانی از زمان شارع تا امروز استمرار داشته باشد و بتوانیم امضای شارع را کشف کنیم، از تحولات فکری و روحی بشر غافل است. در بین انسانهای نخستین که در غارها و جنگلها می‌زیستند چه بساکفس، یک چیز تدقیقی و غیر ضروری محسوب می‌شد ولی امروزه همه عقلاً، کفش را جزء نیازهای اولیه می‌دانند. تا چند قرن قبل، اگر پادشاهی، عدالت می‌ورزید همه رعیت ازا او راضی بودند. نهایت آرزوی رعیت امنیت جانی و مالی بود. اما چنین چیزی امروزه کافی نیست. حکومتی که مبتنی بر آرای مردم نباشد و افراد لایق نتوانند از طریق مجازی قانونی و همه‌پرسی به حکومت برسند، حکومتی ظالمانه نقی می‌شود هر چند در توزیع و حفظ ثروت ملی عدالت بورزد. مقوله آزادی و حقوق شهروندی از مطالبات جدی مردم است و اگر دولتی آن را تأمین نکند دولت جائز محسوب می‌شود. برده‌داری تا چند قرن قبل، ضرورت زندگی شمرده می‌شد ولی امروزه ظلم محسوب می‌شود. تا صد سال پیش قضای حاجت در معابر عمومی چندان قبحی نداشت، امروزه جرم محسوب می‌شود. قضع اشجار در گذشته به دلیل جمعیت کم انسانها تاثیری بر محیط زیست نداشت ولی امروزه این کار آسیب به محیط زیست است و جرم محسوب می‌شود. از این دست مثالها بسیار می‌توان زد.

رشد سریع تجارب بشری و علوم انسانی باعث تحول در فهم و باورهای انسان و تغییر الگوی زندگی شده است به طوری که درک و روش‌های زندگی او با گذشته به کلی فرق می‌کند و نباید انتظار داشت مثل گذشته بفهمد و به روش‌های هزار سال پیش زندگی کند و در غیر این صورت درک و فهم و روش‌های زندگی او نیازمند امضای شارع باشد!!!

به نظر ما همه سیره‌های عقلانی حجت است مگر آنکه با قرآن و سیره قطعیه در تعارض باشد و چنین چیزی صرف فرض است. آنچه سیره عقلانی باشد نمی‌تواند با شریعت در تعارض باشد. مثلاً ریاخواری اگر چه در محیط‌های عقلانی رایج بود و هست ولی عقلاً آن را تأیید نمی‌کند. یعنی کسی که پولش را در تجارت و تولید نیندازد و به عده‌ای مضطرب قرض بدهد و از آنها بیشتر بگیرد، مورد تأیید عقلاً نیست. عقلاً نیک می‌دانند که جامعه‌ای که سرمایه‌دارانش به جای تولید و تجارت این راه را برگزینند محکوم به شکستند. و اگر چنین چیزی رایج است حس منفعت‌جوئی مسبب آن است نه حیث عقلانی عقلاً. یا اگر شرابخواری و سیگار کشیدن در همه محیط‌های عقلانی رایج است مورد تأیید خود شرابخواران و سیگاری‌ها نیست. همه آنها از عادت خود اظهار تأسف می‌کنند و اظهار امیدواری می‌کنند که در آینده آن را ترک کنند.

کوتاه اینکه منظور از سیره‌های عقلانی ارتکازات و رویه‌ها و روش‌هایی است که پشتونه آنها تأیید خود عقلاً و تجارب بشری باشد و بسیاری از سیره‌هایی که عادات و آداب و رسوم مردم باعث فراگیری آن شده است از چنین پشتونهای محروم‌نمد. پس هر چه سیره عقلانی باشد مورد تأیید شریعت است و نیازی به نقض و ابرام نیست. علامه طباطبائی از محدود کسانی است که حجیت بنای عقلاً را ذاتی می‌داند.^(۱) شهید صدر نیز معتقدند امضای بنای عقلانه تنها در سطح عمل خارجی بلکه در سطح

علت و مناط آن رویه و رفتار نیز استداد می‌یابد. ایشان می‌نویستند: حق آن است که عدم رد عه معنای امضای آن ملاک عقلاتی است که مبنای عمل خارجی بوده است نه صرفاً امضای عمل خارجی، زیرا معمول مقام دارای مقام تشریع و ابلاغ احکام و تصحیح و تغییر ارتکازات نادرست است و این بر حسب ظهور حالی دلالت دارد بر آنکه معمول دقیقاً ناظر به نکات تشریعی کبروی اثباتاً و تقیاً است و سکوت او ظهور در امضای ملاک موجود در سیره عقلایی است.^(۱) بنابر این، امضای حیاگذار در زمان آنها، امضای اصل ملاک و نکته ارتکازی است که به انتکای آن می‌توان انواع حیاگذارها از جمله حیاگذار اثربردار موجود در آب و باد و خورشید را که در گذشته شناخته نشده بوده است و نیز حق تأثیف و حق ابتکار و اختراع را مورد امضای معمول مان دانست. از دستور استیدان به هنگام ورود به ملک دیگران می‌فهمیم در دنیا امروز نیز ورود هوایی‌ها به فضای کشور دیگر نیز باید به اذن دولت مربوطه باشد.

مامی گوییم به این راه طولانی نیازی نیست: هر رویه‌ای که در میان عقلاً اعتبار و رسمیت داشته باشد نیازی به امضاء ندارد. فقط باید دقت کرد که عواطف و تقلید و تلقین باعث رواج آن رویه نباشد و تشخیص این امر دشوار نیست. این احتمال که شاید عقلاً بالاتفاق خطأ کنند قابل قبول نیست چون سیره عقلانی عقلاً ناشی از داوری عقلی فطری است و انحراف فطرت، انحراف در سنت‌های الهی است که قرآن آن را نقی می‌کند. «فَاقْمُ وَجْهَكَ لِلَّدِينِ حَنِيفًا فَطَرَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا الْاِبْدِيلُ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ». بر فرض که عقلاً همه اشتباه کرده باشند، ما مکلف به واقع نیستیم مکلف به تعیت از حجت هستیم و سیره عقلاً حججت دارد اگرچه به طور اتفاقی اشتباه باشد.

کسانی که برای اعتبار سیره‌های عقلانی به دنبال امضای شارعند با پدیده‌های جدید که رویرو می‌شوند کم می‌آورند. برای مثال «حق تأثیف» در دنیا قدیم مطرح نبود. فقهائی مثل امام ره به همین دلیل آن را معتبر نمی‌دانند و کاری به پیامدهای آن نیز ندارند. امروزه اگر حق تأثیف یا کپی رایت حذف شود تحقیق و فن آوری با رکود عجیب رویرو خواهد شد. آنچه مشترق محققان، مؤلفان، مبتکران و هنرمندان است حقوق مالی آنهاست. اگر دهخدا می‌دانست که یک عمر صرف تأثیف کتابش می‌کند و هر کس از راه برسد حق دارد آن را تکثیر کند و بفروشد هرگز به این کار دست نمی‌زد^(۲).

نکته پایانی در این بخش اینکه نخبه^۳ کان و رهبران مردم در هر مقطعی از زمان، شاهدند که سیره‌ها و رویه‌هایی در میان مردم جاری است که قیلاً رایج نبوده است و کاملاً محتمل است سیره‌هایی در آینده پیدا شود که در زمان آنها وجود ندارد و باید نسبت به آنها موضع گیری کنند خصوصاً اگر داعیان هدایت نسلهای آینده تا پایان تاریخ باشند. به نظر می‌رسد شارع نسبت به این پدیده موضع گیری کرده است. ترویج و تشویق به تعقل و عقل تأیید همه سیره‌هایی است که مولود عقلانیت عقلاست. در واقع امضای سیره‌های موجود در زمان شارع، امضای روح حاکم بر آنهاست یعنی امضای عقلانیت و کلیه سیره‌های عقلانی است که در آینده رواج پیدا خواهد کرد. به بیان دیگر همانطور که وقتی عقلاً در حضور شارع به خبره مراجعه می‌کنند امضای شارع فقط امضای مراجعه به متخصصانی که در زمان شارع بودند نیست بلکه امضای رجوع به هر خبره‌ای است و رجوع به

نحوه

۱ - بحوث، ج ۴، ص ۲۴۶-۲۴۷.

۲. در سال ۵۸ استفتانی راجع به حق التأثیف از امام شد و امام حق التأثیف را به رسمیت نشناختند. متن استفتاء و فتوای امام:

حضور محترم نائب الامام آیت الله العظمی خمینی السلام علیکم و رحمة الله اما بعد، در پس قیام الهی مردم و لزوم تغییر روابط طاغوتی به روابط اسلامی و گسترش فرهنگ اسلامی معروض می‌دارد عده‌ای با انحصار قرار دادن کتب اسلامی به خود قیمتی بسیار گزاف بر آن می‌نهند مثلاً کتاب ۱۶ تومانی را ۷۰ تومانی فروشند و چنانچه کسی اقدام به نشر بنماید مورد تعقیب قانونی قرار می‌گیرد. آیا در اسلام حق چاپ و نشر بدون اجازه ناشر یا مترجم یا مؤلف می‌شود یا انحصاری است به مترجم و ناشر اول.

بسمه تعالیٰ چنین حقی در شریعت مقدسه ثابت نیست. روح الله موسوی خمینی
این استفتاء و پاسخ امام به دست خلخالی حاکم شیع آن زمان افاده در ذیل آن نوشته:

چون به فتوای امام خمینی حق طبع و نشر نمی‌تواند به کسی مربوط باشد لذا هر کس هر کتابی را می‌تواند طبع کرده در اختیار مردم بگذارد و هیچ کس نمی‌تواند جلوگیری نماید چون حق طبع و نشر در اسلام محفوظ نیست لذا جلوگیری از آن جرم است. حاکم شرع حاذق خلخالی ۱۳۵۸/۶/۲۲ اولاً این مورد از موارد تشخیص مصاديق حق است و جزء اختیارات فقیه نیست و باید به کارشناسان و اگذار کرد. ثانیاً مئنهای مستحدث است و باید از اصول کلیه‌ای که در کتاب و سنت در اختیار داریم حکمیت را استنباط کرد. ثالثاً سؤال کننده طوری سوال کرده که گویا ناشران و مؤلفان نه تنها حق تأثیف می‌خواهند بلکه از این فرصت سوء استفاده کرده و به مردم اجحاف هم می‌کنند. به بیان دیگر استفتاء کننده به پاسخ امام جهت داده و کوشیده پاسخ مطلوب خویش را از امام دریافت کند. کتابی که ۱۶ تومان هزینه بردارد به خاطر حق مؤلف حداقل ۲۰ تومان فروش می‌رود نه ۷۰ تومان. به هر حال احساسات و هیجانات حاکم بر فضای سال اول انقلاب باعث شده تا مستفند و مفتش هر دو از جاده اعتدال خارج شوند.

متخصصان کامپیوتر و ماهواره را نیز شامل می شود همینطور وقتی «رجوع به خبره» مورد امضای شارع قرار می گیرد این اضاء به جهت مقبولیت عقلائی آن است. بنابر این هر آنچه مقبولیت عقلائی داشته باشد مورد تأیید شارع است گرچه در زمان شارع رواج نداشته باشد.

چنانکه اشاره شد نگرانی سنت‌گرایان این است که در عمل به بنای عقلا و حکم عقل، چه بسا جوانبی از واقعیت بر عقلا مخفی مانده باشد. گفتیم عقلا خود به این احتمال واقنعت اما این احتمال باعث توقف و رکود نمی شود. نسبت به دیگر منابع شناخت نیز این احتمال وجود دارد ولی احتمال خطأ آن منابع را از اعتبار نمی اندازد. تمدن بشری و رشد فکری انسانها در گرو عمل به عقل و تجربه بشری است. حوزه دین هم مثل دیگر حوزه‌های معارف بشری است. احتیاط و دقت لازم است اما صرف احتمال خطأ باعث نمی شود اقدام نکنیم و همچون کودکان منتظر دستور بزرگترها باشیم.

بلکه می‌توان گفت یکی از سیره‌های رایج در زمان شارع کلیت عمل به منابعی نظری عقل و تجربه بشری بوده است و ائمه این روش را ستوده‌اند علیرغم احتمال خطائی که در عمل به این منابع وجود دارد. (دقت شود که سخن از سیره‌ای جزئی مثل عمل به ظاهر کلام گوینده یا رجوع به خبره نیست بلکه سخن از سیره عمل به سیره است!)

جایگاه اجتهاد در استنباط

واژه «اجتهاد» در آغاز به معنای مصطلح آن نبود. این واژه در بیانات پیامبر و امامان به معنای تلاش زیاد در انجام عبادات و مناسک بود^(۱) یعنی ناظر به عمل بود و نه ناظر به تأمل و نظر. گویا به دلیل در دسترس بودن پیامبر و بیانات وی، جائی برای اجتهاد مصطلح نبود و این رو واژه مستقلی برای استنباط احکام شرعی وجود نداشت. در قرن اول واژه «رأی» بیشتر بار منفی داشت و به معنای استنباط ظنی احکام شرعی به کار می‌رفت. امامان شیعه با «رأی» به شدت مخالفت می‌کردند اما این مخالفت ناظر به استنباط‌های رایج فقهای آن عصر بود که معمولاً شتابزده و ناقص بود، نه مخالفت با اصل پدیده استنباط، چه آنکه در آن دوره هنوز معیار صحیح فرآیند استنباط منتج نشده بود. ائمه(ع) با رأی و اجتهاد بر اساس عقل سليم و کتاب و سنت قطعی مخالفت نداشتند.

از سوی دیگر بنیاد تشیع که همان اصل محوری امامت است بر نص بود. شیعیان معتقد بودند که امام علی به نص پیامبر به امامت منصوب شده است و انکار امامت از سوی جمهور مسلمانان را به منزله خروج از نص می‌شمردند. تکیه بر نص در این اصل اساسی که هویت شیعه در گرو آن بود این تلقی را تقویت می‌کرد که گویا در این مسأله مقتضای عقل چیزی برخلاف نص است و در تمام مواردی از این دست باید جانب نص را گرفت.

دو عامل فوق الذکر (تحفظ بر اصل امامت و نهی ائمه(ع) از رأی و قیاس) باعث شد تا در دوران اولیه تاریخ تشیع برداشتن خاص و در عین حال منفی از تعقل و اجتهاد پدید آید و تا قرنها بعد نیز ادامه یابد. در آن دوران کتابهای متعددی از سوی محدثان و متکلمان شیعی علیه اجتهاد نگاشته شد که علمای رجال بخشی از آنها را ثبت کرده‌اند. از جمله: اسماعیل بن علی بن اسحاق تویختی در کتابی با عنوان النقض علی عیسی بن ابیان فی الاجتهاد، عبد الله بن عبد الرحمن زیری در کتاب الاستفادة فی الطعون علی الاوائل و الرد علی اصحاب الاجتهاد و القياس، ابوالقاسم علی بن احمد الكوفی در کتاب الرد علی اصحاب الاجتهاد فی الاحکام و هلال بن ابراهیم در کتاب الرد علی من رد آثار الرسول و اعتمد نتائج العقول. کتابهای ابن جنید نیز به خاطر اهتمام به عقلانیت آرای فقهی اش چندان مورد استناد قرار نگرفت^(۲) و حتی در این زمینه شیخ مفید کتاب مستقلی نوشت با عنوان النقض علی ابن جنید فی اجتهاد الرأی^(۳). شیخ مفید در نوشته دیگری از اینکه ابن جنید عمل به رأی را به امامان نسبت داده است به شدت انتقاد می‌کند^(۴). اسناد رأی به ائمه از سوی شخصیت بزرگی مثل ابن جنید مؤید نکته‌ای است که بدآن اشاره شد و آن اینکه ائمه با رأی و اجتهاد عمیق و ناظر به همه جوانب مخالف نبودند و از آن دفاع می‌کردند و انتقاد آنها

۱ - نگاه کنید به نهج البلاغه، خطبه ۲۲۰ و نیز نامه ۴۵.

۲ - الشیخ الطووسی، الفهرست، مکتبة المحقق الطباطبائی، قم، ۱۴۲۰، ص ۳۹۲.

۳ - النجاشی، الرجال، ص ۴۰۲.

۴ - مصنفات شیخ مفید، ج ۷، المسائل السروية ص ۷۲-۷۴. همچین ج ۲، المسائل الصاغانية، ص ۵۹-۶۰.

ناظر به رأى خام و اجتهاد شتابزده و ناقص و ظنى بود.

فضل بن شاذان نیشابوری در کتاب الایضاح فی الامامة نیز پس از اشاره به فرقه مرجحه به بیان اعتقادات آنها پرداخته و می‌گوید:

آنها معتقدند که دین اسلام کامل نیست و خداوند تمام آنچه را که بشر به آن محتاج است توسط پیامبر فرو فرستاده و پیامبر نیز همه احکام را بیان نکرده است. صحابه و پس از آنها تابعین برای حل معضلات از رأى و اجتهاد شخصی خود مدد می‌گرفتند و سپس بر مجموعه این اجتهادات نام سنت نهادند و مسلمانان را ناگزیر به اطاعت از آن نمودند.^(۱)

فضل برای ابطال مدعای آنان بر کمال شریعت تأکید و به این نکته اشاره می‌کند که چون خداوند برای تمام نیازها و اعمال آدمی حکمی فرو فرستاده است، دیگر جایی برای اجتهاد بشری باقی نمی‌ماند. به بیان دیگر، با وجود تمام بودن و کامل بودن دین هرگونه اجتهاد یا اعمال رأى فاقد مشروعیت است.^(۲)

محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب غیث با ابطال سخن‌کسانی که قرآن و سنت پیامبر را ناقص می‌دانند تا از این طریق اجتهاد یا قیاس را مشروعیت بخشنده آید «و نزلنا علیک الكتاب تیاناً لكل شيء» استناد می‌کند و سپس به خدا پناه می‌برد از اینکه لحظه‌ای مارا به حال خویش واگذارد و نیازمند اجتهادات بشری سازد.^(۳)

شیخ صدوق در کتاب علل الشرایع پس از بیان ماجراهای موسی و خضر نتیجه می‌گیرد که موسای پیامبر با آن همه عقل و مقام که نزد خدا داشت، نتوانست کنه افعال خضر را دریابد. سپس می‌افزاید:

اگر به کارگیری قیاس و استنباط برای اندیشه‌های الهی جایز نباشد به یقین برای انسانهای متعارفی که در مرتبه پایین تراز آنها قرار دارند جایز نیست.^(۴) و دست آخر به این نکته اشاره می‌کند که حضرت موسی با آن همه مراتب فضل و کمال شایستگی انتخاب را نداشت، امت اسلامی چگونه تنها با تکیه بر عقول ناقص و آراء مختلف، قادر به انتخاب امام یا استنباط احکام شرعی خواهند بود.

بنگرید تصور عمومی در میان فقهاء آن بود که چون دین با امامت تکمیل شده است و از سوئی عقل ما برای درک احکام الهی کافی نیست، پس هر چه مورد نیاز بشر است اگر در کتاب و سنت پیامبر نباشد قطعاً در بیانات ائمه پیدا می‌شود و جائی برای رأى و اجتهاد باقی نخواهد ماند.

باری، تحفظ شیعیان بر اصل امامت که گمان می‌کردند یگانه سند مشروعیت آن نصب و معروف پیامبر است و از سوی دیگر مخالفت ائمه^(ع) با اهل رأى و قیاس و استنباط‌های ظنی و ناتمام، تشویق و ترغیب آنان را به تعقل و استنباط فروع از اصول تحت الشاعع قرار داده اند آنجا که این تیمیه فقیه متصلب سنی امام باقر را در زمرة محدثان مشهور می‌شمارد^(۵) و اشعری، بطلان اجتهاد در قلمرو احکام را در میان شیعیان امری اجتماعی می‌داند.^(۶)

شیخ مفید در اوائل المقالات اجتهاد را در کنار قیاس قرار داده و آن دو رانفی می‌کند:

«در حوادث نباید قیاس و اجتهاد کرد چرا که در هر حادثه‌ای نصی از ائمه صادق در دست است که بر اساس آن باید حکم کرد و از مورد نص نباید به غیر آن تجاوز کرد. در اینباره اخبار صحیح و آثار واضحی از ائمه صلوات الله علیهم در دست است و این روش خاصی امامیه است و جمهور متکلمان و فقهاء بlad با آن مخالفند.»^(۷)

باری، در جهان اسلام فقهاء، عموماً معتقدند که اول باید سراغ کتاب و سنت رفت بعد سراغ عقل. حتی کسانی که در کلام، گرایش مغترلی دارند و به عقل خیلی بها می‌دهند در استنتاج‌های فقهی اشعری مسلک هستند و به خود جرأت نمی‌دهند در برابر روایت چند و چون گویند و به اصطلاح در برابر نص اجتهاد کنند. شخصیت‌هایی مثل مفید و سید مرتضی نیز که با گرایش

۱ - الایضاح فی الامامة، دانشگاه تهران، ص ۱۰۲-۱۰۳.

۲ - الغيبة، مکتبة الصدق، ص ۴۸۵۱.

۳ - الشاعع، مکتبة الصدق، ص ۶۲.

۴ - علی سامي الشار، نشأة الفكر الفلسفی في الإسلام، دار المعارف، القاهرة، ۱۹۷۱، ج ۱، ص ۱۴۰.

۵ - ابوالحسن الاشعري، مقالات الاسلاميين، القاهرة، ج ۱، ص ۱۱۹.

۶ - مصنفات شیخ مفید، ج ۴، ص ۱۳۹.

۷ - الایضاح فی الامامة، دانشگاه تهران، ص ۱۰۲-۱۰۳.

۸ - ابوالحسن الاشعري، مقالات الاسلاميين، القاهرة، ج ۱، ص ۱۱۹.

۹ - مصنفات شیخ مفید، ج ۴، ص ۱۳۹.

اهل حدیث مقابله می کردند عقل را منبع مستقلی در شناخت احکام نمی دانستند.

سید مرتضی شر رساله «الرد علی اصحاب العدد»، پس از بیان مدعای اهل حدیث به ویژه شیخ صدوق در اینکه ایام ماه رمضان کمتر از سی روز نتواند بود به نقد دیدگاه آنان می پردازد و رأی آنان را در اصول و فروع به سبب قصور فهم، نامعتبر و بر کنار از هرگونه اجتهاد و تأمل می داند. وی در جای دیگری از همان رساله، پس از ذکر حدیثی منقول از شیخ صدوق آن را مجعلو و ساخته و پرداخته حدیث گرایان می شمارد و می افزاید:

ما در نوشته های متعدد این نکته را بیان کردیم که خبر واحد یقین آور نیست و حتی اگر راویان معتبری آن را نقل کنند نمی توان آن را صحیح دانست... تا آنجا که پاره ای از اصحاب ما معتقدند که عمل بر طبق مقتضای خبر واحد جایز نیست و حتی نمی توان عقلابه حکم آن تعبد ورزید.

جای شگفتی نیست که محدثان شیعه به نقد اندیشه های وی روی آورند. برای مثال رضی الدین طاووس متوفای ۶۶۴ هـ سید مرتضی را به سبب دلمشغولی به مباحث کلامی و عدول از سنت سلف صالح سخت مورد انتقاد قرار داده است.

اما به رغم گرایش های عقلی، شیخ مفید و سید مرتضی هرگونه رأی و اجتهاد را باطل دانسته و بر اهمیت و برتری نص تأکید داشتند. آنها از سوی پایه گذار اجتهاد بودند و از سوی دیگر هرگونه استنباط عقلی را رد و ابطال می کردند. همین تعارض را در شیخ طوسی نیز می توان مشاهده کرد.

این تعارض و دوگانه اندیشی چنانکه اشاره شد و بعداً نیز خواهیم گفت، مولود برداشتی است که عموم شیعیان درباره جایگاه و نقش امام معصوم معتقد بودند. اگر امام نه تنها حافظ شریعت بلکه بیانگر آن نیز باشد و اگر دانش امام معصوم همانند پیامبر از سرچشمه وحی و در نتیجه خطاناپذیر باشد و اگر هیچ تفاوتی بین خدا و آنها جز در عبودیت نباشد، دیگر چه مجالی برای اجتهاد در برابر حدیث آنان باقی می ماند؟

علاوه بر این مشروعيت امام یکسره مبنی بر نص است و شیعیان عموماً انکار امامت علی (ع) از سوی جمهور مسلمانان را به منزله نخستین عدول از نص می شمارند. بنابر این فقیهان همواره بیم آن داشتند که گشودن باب اجتهاد به انکار و نفی نص و در نتیجه بطلان امامت بینجامد.

فقهای شیعه علم امام را گونه ای اجتهاد نمی دانند بلکه تعالیم پیامبر و الهام از طرف خدا و همسنگ وحی می شمارند. اما خواهیم گفت که اصحاب امامان و ارتکاز مسلمین زمان پیامبر و ائمه اطهار چنین نبوده و این باور تدریجاً در طول زمان شکل گرفته است.

در هر حال در فقه شیعه واژه اجتهاد تا اواخر قرن ششم بر معنایی منفی دلالت داشت اما رفته با پیشرفت قابل توجهی که در پژوهش‌های فقهی به دست آمد واژه مذکور از معنای اولیه اش فاصله گرفت و معنای تازه‌ای یافت.

محمد باقر صدر ره بر آن است که کتاب معارج الاصول نوشته محقق حلی (متوفای ۶۷۶ هـ) قدیمی ترین نوشته‌ای است که تحول معنائی مذکور را منعکس کرده است. محقق حلی در فصلی از کتاب مذکور با عنوان «ماهیت اجتهاد» می گوید: اجتهاد در عرف فقهاء به معنای بذل جهد در استنباط احکام شرعی است و به این اعتبار، استنباط احکام از ادله شرعی اجتهاد نامیده می شود زیرا مبنی بر اعتبارات نظری ای است که غالباً از ظواهر نصوص به دست نمی آیند خواه این دلیل قیاس باشد و یا غیر قیاس. بدین ترتیب قیاس نیز یکی از اقسام اجتهاد خواهد بود.

اگر اشکال شود که در این صورت امامیه نیز در زمرة اهل اجتهاد قرار می گیرد، در پاسخ می گوییم که واقعیت امر همین است، اما این سخن ایهام دارد. از این حیث که قیاس نیز در شمار اقسام اجتهاد است. بنابر این اگر قیاس استشنا شود ما نیز در تحصیل احکام از منابع نظری اهل اجتهاد هستیم.

عبارت فوق به وضوح نشان می دهد که واژه اجتهاد همچنان در ذهنیت شیعه معنای اولیه آن را تداعی می کرده و معتبرض از اینکه فقیهان امامیه، مجتهد خوانده شوند اکراه داشته است.

تحولات سیاسی در قرن هفتم و هشتم به ثبیت موقعیت فقیهان شیعه انجامید و آنان به عنوان ناییان امام غائب (ع) معرفی شدند که وظیفه استنباط و بیان احکام شرعی بر دوش آنان نهاده شده است تا آنجا که محقق کرکی (متوفای ۹۴۰ هـ) فقیه

مبسوط الید حکومت صفوی، به رغم اینکه اجتهاد متراծ با رأی و قیاس و استحسان را باطل می‌شمارد^(۱) از ضرورت فتح باب اجتهاد سخن می‌گوید^(۲).

ظهور مکتب اخباریگری در قرن یازدهم و انتقاد گزنده‌ای که اخباریان از گرایشیان عقلی داشتند، اجتهاد و حدود معنائی آن را وارد مرحله تازه‌ای کرد. اخباری‌ها با تأکید بر نقش و اهمیت امام معصوم و ضرورت رجوع و اخذ آنان در فهم و بیان احکام، سایر راههای استنباط احکام را مردود می‌شمردند از جمله طریق اجتهاد را که تنها مشتمل بر پاره‌ای از اصول و استدلالهای نظری است که مفید قطع و یقین نیست. آنان برای ابطال اجتهاد کوشیدند تا معنای اصلاحی آن را به معنای نخستین آن باز گردانند که متراծ با رأی و قیاس و استحسان است. آنها در این زمینه خاطر نشان می‌کردند که اجتهاد، بدعت اهل سنت است و شیعیان راستین از دیرباز، تنها به تعالیم امامان معصوم عمل می‌کردند. اما برآمدن دوران غیبت، زمینه‌ساز وقوع انحراف در این جریان اصیل شد و پاره‌ای از شیعیان یا به سبب تأثیرپذیری از آموزه‌های فقیهان اهل سنت و یا در هر حال، با انگیزه دفاع از اصالت و استقلال تشیع و در پاسخ به این شبهه که شیعیان تنها مشتی راویان حدیثند که نه علم کلام مستقلی دارند و نه اصول فقه تدوین یافته‌ای، به تصنیف کتابهای در کلام و اصول فقه روی آوردند و به مشروعیت اجتهاد قائل شدند.

الاخباری‌ها، محمد بن احمد بن جنید اسکافی و حسن بن ابی عقیل عمانی را در صدر کسانی قرار دادند که با مغفول نهادن روش و منش اصحاب راستین ائمه و پیروی از آموزه‌های معتزله به علم کلام و اصول فقه روی آوردن تا آنجا که ابن جنید به قیاس عمل کرد. پس از او علامه حلی و شهید اول و دوم و محقق ثانی نیز از همین شیوه پیروی کردند و حتی مدعی شدند که بسیاری از روایات امامیه از اصول برگرفته شده است.

الاخباری‌ها در تقدیم دیدگاه که امامان وظیفه خود را بیان اصول و قواعد کلی دانسته و استنتاج احکام جزئی را بر عهده پیروان خود گذاشده‌اند و این خود سند مشروعیت اجتهاد است، می‌گویند این روایات تأسیس اصول را وظیفه انحصاری امامان می‌شناسند به گونه‌ای که هر اصلی که مستند به کلام آنها نباشد فاقد اعتبار و مشروعیت است از سوی دیگر مفاد این روایات، اجتهاد یا تأسیس اصول کلی نیست بلکه مفاد آنها جواز پاره‌ای از مصادیق جزئی از اصول کلی است مانند اصل طهارت و یا اصل حلیت. بنابر این احادیث بیش از هر چیز مؤید دیدگاه الاخباری‌هاست زیرا معنای آنها این است که استنباط احکام نظری در توان رعیت نمی‌گنجد بلکه وظیفه ما امامان است که احکام الهی را در قالب قواعد کلی بیان کنیم و بر رعیت است که از آن قواعد کلی مصادیق جزئی را استخراج کند^(۳).

در هر حال اختلاف در میان طرفداران و منکران اجتهاد بر سر معنا و تبیین ماهیت اجتهاد سبب شد تا طرفداران آن، گزارش‌های موجود از علمای سلف را مورد بررسی مجدد قرار دهند. یکی از این گزارشها به ابن جنید فقیه دوره‌های نخستین تشیع اختصاص دارد که نخستین بار شیخ مفید آن را مطرح کرد و ی را به استفاده از قیاس در قلمرو تشیع متهم نمود. علاوه بر این او را به خاطر اینکه اعمال رأی را به امامان شیعه نسبت داده سخت مورد انتقاد قرار داد.^(۴)

این گزارش بعدها دست‌مایه الاخباری‌ها قرار گرفت و مجتهدان را به بدعت در دین و خروج از دائرة مذهب تشیع متهم کردند. در مقابل مجتهدان اصولی در مقام دفاع از خود ناگزیر گزارش فوق را مورد بازنگری قرار دادند.

سید مهدی بحر العلوم (متوفای ۱۲۱۲ هـ) شاگرد برجسته وحید بهبهانی، در شمار همین مجتهدان قرار دارد. وی در کتاب الفوائد الرجالیه پس از اشاره به سخنان شیخ مفید، این پرسش را مطرح می‌کند که اگر بطلان قیاس از ضروریات مذهب امامیه است و احادیث متواتری از امامان از آن منع کرده است به گونه‌ای که منکر آن مرتد شمرده می‌شود و دیگر نمی‌توان او را نفع دانست چگونه ابن جنید به رغم به کارگیری قیاس، این همه در میان فقهای شیعه از اعتبار و اهمیت برخوردار است.

سپس می‌افزاید: اگر راوی این گزارش فقیه آگاهی چون شیخ مفید نبود به طور حتم می‌توانستیم واژه قیاس را به قیاس

۱ - علی بن عبد العالی الکرکی العاملی، طریق استنباط الاحکام، منشورات مکتب الاسلامية الكبيری، قم، ۱۳۹۶، ص ۸.

۲ - علی بن عبد العالی الکرکی العاملی، طریق استنباط الاحکام، منشورات مکتب الاسلامية الكبيری، قم، ۱۳۹۶، ص ۱۷-۱۶.

۳ - مصنفات شیخ مفید، اجوبة المسائل السرية، ج ۷، ص ۷۶-۷۲.

اولویت و یا منصوص العلة تفسیر کنیم که گرچه همانند قیاس هستند، اما در زمرة قیاس باطل قرار ندارند. سپس برای ایجاد سازگاری میان گزارش منقول از شیخ مفید درباره ابن جنید و ارج و اعتباری که وی نزد فقیهان شیعه دارد به عنصر زمان و فاصله زمانی میان ما و دوره‌های اولیه اشاره می‌کند و می‌گوید چه بسا به موجب همین فاصله زمانی، بسیاری از شواهد و証ایان موجود در آن دوره از میان رفته باشد و دیگر نتوان مانند پیشینیان درباره معنای برخی از واژه‌ها نظر روش و قاطعی ابراز کرد. و چه بسا قیاس در شمار این واژه‌ها باشد زیرا طبق گفته سید مرتضی برخی از محدثان معتبر امامیه مثل فضل بن شاذان، یونس بن عبدالرحمن و دیگران نیز قیاس را معتبر می‌دانستند و به مقتضای آن عمل می‌کردند^(۱). شیخ صدوق نیز در کتاب من لا يحضره الفقيه در باب «ميراث الابوين مع ولد الولد» استعمال قیاس را به فضل بن شاذان ثبت می‌دهد.^(۲)

بدین ترتیب معلوم می‌شود که به کارگیری قیاس تنها به ابن جنید محدود نمی‌شود و برخی از بزرگان شیعه نیز به آن عمل می‌کردند. پس نمی‌توان انکار قیاس را در زمرة ضروریات مذهب شیعه قلمداد کرد. همین حکم در باب تظریه عمل به رأی از سوی امامان شیعه نیز صدق می‌کند یعنی چه بسا در آن دوره برخی فقهاء عمل به رأی می‌کردند.

بحر العلوم سپس به گفته جد خود سید محمد طباطبائی در کتاب «تحفة الغری» استناد می‌کند که به نقل از شهید ثانی حصول ایمان را تنها مشروط به تصدیق امامت ائمه و اعتقاد به وجوب اطاعت از آنها دانسته است بدون آنکه اعتقاد به عصمت آنان شرط باشد. شهید ثانی مدعی است که بسیاری از روایات عالی مقام شیعه نیز چنین بوده‌اند یعنی امامان را تنها عالمانی پرهیزگار می‌شمردند که به امر خداوند اطاعت از آنها واجب است بدون آنکه به عصمت آنها اعتقادی داشته باشند. با این حال امامان روایان مذکور را با ایمان و عادل می‌شمردند^(۳). بحر العلوم دست آخر نتیجه می‌گیرد که در گذشته کاربرد قیاس به منزله خطای در مسائل فرعی است که مرتکب آن معدوم بود و به منزله خروج از دین تلقی نمی‌شد^(۴).

یکی دیگر از کسانی که تلاش کرده است تا گزارش شیخ مفید درباره ابن جنید را مورد بازنگری قرار دهد آیة الله سیستانی از فقهای معاصر است. وی می‌گوید گرچه به ابن جنید عمل به قیاس نسبت داده شده است ولی چه بسا قیاس به معنای رایج امروزی آن نبوده است. بلکه مقصود از آن موافقت محتوائی با کتاب و سنت باشد. چنانکه می‌دانیم عالمان اصول در مقام ترجیح میان روایات متعارض، احادیث دال بر وجود عرض حدیث به کتاب و سنت را به موافقت یا مخالفت نصی معنا کرده‌اند. اما با دقت بیشتر در می‌یابیم که مراد واقعی آنان، موافقت یا مخالفت محتوائی است. یعنی مضمون حدیث باید با مبنای اسلامی مستفاد از کتاب و سنت سازگار باشد و این همان چیزی است که عالمان حدیث آن را نقد درونی احادیث می‌خوانند و در روایات منقول از ائمه(ع) نیز از آن به قیاس تعبیر شده است.^(۵)

آیة الله سیستانی سپس نتیجه می‌گیرد که شاید نسبت دادن قیاس به ابن جنید از این جهت باشد که وی در زمرة فقیهانی بود که هر حدیثی را به سادگی نمی‌پذیرفت و تنها پس از بررسی دقیق محتوای آن بر آن صحه می‌گذاشت. یعنی درست در نقطه مقابل محدثانی که هر حدیثی را قطعی الصدور می‌شمردند بدون آنکه با معیار توافق محتوائی با کتاب و سنت آن را بسنجدند. وی در این زمینه به کتاب کشف القناع مرحوم تستری اشاره می‌کند که در آن نظر محمد بن قبه رازی متکلم سرشناس شیعه را بیان کرده است. ابن قبه معتقد بود که وجود این همه اختلاف در مذهب شیعه محصول روایان دروغپردازی است که پیوسته دست به جعل احادیث می‌زند و شیعیان گذشته نیز از آنجاکه اهل نظر یا رأی نبوده و تنها مؤمنانی ساده و بی‌آلیش بودند که به هر کس اطمینان می‌کردند روایتش را می‌پذیرفتند و آن را نقل از کردند از این روست که زراة بن اعین، جمیل بن دراج، عبد الله بن بکر و یونس بن عبد الرحمن^(۶) که در پذیرش احادیث سختگیر بودند و پس از ملاحظه بسیار، حدیثی را معتبر

۱ - رسائل سید مرتضی، مسئله فی ابطال العمل با خبار الاحاد، دار القرآن الکریم، قم، ۱۴۰۵، ج ۳، ص ۳۱۱.

۲ - من لا يحضره الفقيه، ج ۴ ص ۱۹۷.

۳ - الفوائد الرجالية، ج ۲ ص ۲۰۵ - ۲۲۰.

۴ - الفوائد الرجالية، ج ۳ ص ۲۲۱.

۵ - حسن بن جهم عن العبد الصالح قال اذا جانك الحدیثان المختلفان فقسمهما على كتاب الله و احاديثنَا فان اشبهها فهو حق و ان لم يشبهها فهو باطل (وسائل الشيعة ج ۲۷ ص ۱۲۲).

۶ - اسد الله التسترى، کشف القناع عن وجوده حجۃ الاجماع، ط حجری ص ۸۲-۸۳.

می شمردند در میان شیعیان راست کیش ساده اندیش به إعمال قیاس یا رأی متهم می شدند.^(۱)

اجتهاد آزاد

معمولًا چنین تصور می شود که فقه شیعه در دوران حضور امام که از زمان حضور پیامبر آغاز شده و تا سال ۲۶۰ ادامه یافت دامنه‌ای بسیار محدود داشته است زیرا با وجود امامان و امکان دسترسی به آنان مجالی برای فقاوت و اجتهاد آزاد حاصل نبوده و فقه این دوره محدود به سمع و نقل حدیث از امامان بوده است. این تصور درست نیست و برای روشن شدن حقیقت امر باید چند نکه در مورد وضع و حال، طبیعت و معتقدات جامعه‌ی شیعی اعصار اولیه توضیح داده شود:

۱) بنابر آن چه از روایات مذهبی به دست می آید، امامان شیعه به تحریک و ایجاد زمینه‌ی تفکر تعقیلی و استدلالی در میان شیعیان خود علاقه‌ی فراوانی داشته‌اند. در زمینه‌ی بحث‌های کلامی و عقیدتی تشویق‌ها و تحسین‌های بسیار از آنان نسبت به متكلمان شیعی زمان خود نقل شده است.^(۲)

در مسایل فقهی آنان به صراحت وظیفه‌ی خود را بیان اصول و قواعد کلی دانسته و تغیری و استنتاج احکام جزیی را به عهده‌ی پیروان خویش گذاردند.^(۳) این نکه را گاه حتی در پاسخ سوالات اصحاب خویش خاطر نشان ساخته و بدانان تذکر می داده‌اند که پاسخ مسأله‌ی ایشان با روش استدلالی و اجتهادی از اصول کلی و مسلم حقوقی اسلامی قابل استنتاج است.^(۴) در برخی روایات به روشنی تمام طرز اجتهاد صحیح و روش فقه استدلالی را بر اساس سنت شخصاً پیروی نموده و از این راه تبعیت از این شیوه را به یاران و اصحاب خویش آموخته‌اند.^(۵)

۲) دوره‌ی حضور امامان از نظر تنوع گرایش‌های اعتقادی میان شیعیان و اصحاب ائمه، دوره‌ای کاملاً ممتاز است. بسیاری از اصحاب ائمه و دانشمندان شیعی در آن اعصار متكلمانی برجسته بوده^(۶) و آراء و انتظار دقیقی در مسایل کلامی از برخی از آنان چون هشام بن الحكم و هشام بن سالم و زراره بن اعین و مؤمن الطاق و یونس بن عبد الرحمن از قرن دوم و بزنطی و فضل بن شاذان از قرن سوم نقل شده است.^(۷)

بسیاری از مکتب‌های کلامی دیگر رایج در آن اعصار در میان متكلمان شیعی قرون اولیه هودار داشته^(۸) که امروزه وجود چنین گرایش‌هایی در میان شیعیان آن عصر با تعجب تلقی می شود. دانشمندان متأخر از وجود چنین گرایش‌ها نتیجه‌گیری کرده‌اند که در مذهب شیعی جز در مورد پنج = اصل بنیادی مذهب هرگونه نظر و رأی مستند به طرز تفکر شخصی آزاد و مجاز است.^(۹)

اختلافات مکتبی در مسایل کلامی موجب پیدایش گرایش‌ها و گروه‌ها و دسته‌بندی‌های مختلف و پدید آمدن بحث‌های حاد میان اصحاب ائمه گردید.^(۱۰)

۱- عدنان القطبی، الرافد فی علم الاصول. (تقریرات بحث السيد السیستانی) قم، ۱۴۱۴، ج ۱ ص ۱۱-۱۲.

۲. رجوع شود به کشی: ۲۶۸ و ۲۷۸ و ۴۸۴ و ۴۹۰ و ۵۳۸ و ۵۴۲ و ۲۹۲ و ۲۲۰ و ۲۲۳ و ۲۰۷ / کافی: ۱: ۱۶۹ - ۱۷۴ / مفید، تصحیح الاعتقاد: ۱۷۱ - ۱۷۲.

۳. «علینا القاء الاصول و عليكم بالتفريع» جامع بزنطی: ۴۷۷ / وسائل الشیعه، ۴۱: ۱۸. الحن المبنی، فیض، ۷.

۴. از باب نمونه بینند کافی: ۲۳: ۲۶۳ / تهذیب: ۱: ۲۶۳ / استبصار: ۱: ۷۷-۷۸ / وسائل: ۱: ۲۲۷ / جامع احادیث الشیعه: ۱: ۱۱۶-۱۱۸.

۵. برای نمونه رجوع شود به کافی: ۳: ۸۲-۸۸ / وسائل: ۲: ۵۴۶ و ۵۴۲ و ۵۳۹۵۳۸ و ۵۴۸-۵۴۷.

۶. رک: کتاب خاندان نوبختی، عباس اقبال، به خصوص صفحات ۸۴-۷۵.

۷. توحید صدوق: ۹۷-۱۰: ۴ / الفصول المختاره مفید: ۱۱۹ / اوایل المقالات او: ۱۳۱ / کشی: ۲۶۸ و ۲۷۵ و ۴۹۰ و ۵۴۰ و ۵۴۴-۵۴۲.

قپایی: ۶: ۸ / رضی الدین فزوینی، ضایة الاخوان: ۱۸۱-۱۸۰ / بحار: ۲۰۳ و ۲۰۰ و ۲۸۸ و ۱۸۱-۱۸۰ / تعلیقات منهج المثال بهبهانی: ۸ / کشف القناع کاظمی: ۱۹۸-۲۰۰ / ابوعلی: ۴۵ و ۳۴۶ / تشییع المقال: مقدمه: ۲۰۸-۲۰۹ / کاظمی نگارنده می مقابس آراء و معتقدات کلامی اصحاب ائمه را در کتابی با نام المتنج گرد آورده است. کشف القناع: ۷۱. نیز آراء نوبختیان در اوایل المقالات مفید.

۸. بینند المسایل السرویه مفید: ۲۲۱ / اوائل المقالات: ۷۷ / مرتضی، رسالت فی ابطال العمل با خبراء الأحادیث: ۱۴۲ / شیخ، عده: ۵۵-۵۴ / همو، فهرست: ۱۹۰ / ابن شهر آشوب، معالم العلماء: ۱۲۶ / جامع الروايات اردبیلی: ۲: ۲۲۴ و ۲۰۴ / بحار: ۳: ۲۹۴ و ۲۰۷ / کشف القناع: ۱۷۷ / کشی: ۵: ۱۷۷ و ۲۸۹.

نحوی

۹. ابوعلی: ۴۵ و ۳۴۶.

۱۰. کشی: ۱۰۰ / توحید صدوق: ۱۰۰ / بحار: ۳: ۲۹۴ و ۲۰۷ / کشف القناع: ۸۴-۷۱.

صحابه‌ی بزرگ هر یک برای خود گروهی مستقل داشتند و گاهی هر دسته، دسته‌ی دیگر را کافر می‌شمردند و کتاب‌ها در رد یکدیگر و به طرفداری از گروه‌های متخاصم نوشته‌اند. جالب است که گاهی افراد یک گروه در تمامی اصول فکری جز اصل پذیرفتن امامت ائمه با رهبر و رئیس علمی خود، اختلاف نظر پیدا می‌کردند. بسیاری از شیعیانی که گرد ائمه جمع شده بودند، به کار ساع و نقل احادیث مشغول بوده و از مباحثات و مناظرات کلامی دوری می‌جستند و نظر خوشی نسبت به متکلمان شیعی نداشتند. متکلمان که مورد تشویق و تحسین امامان بودند از آزارهای زبانی این افراد رنجیده می‌شدند و ائمه آنان را تسلی می‌دادند و به آنان می‌گفتند: باید با این گروه مدارا کرد، چه اندیشه‌ی آنان از درک نکات ظریف و دقیق عاجز است. محدثان قم نیز با متکلمان سخت درستیز بودند و برخی از آنان روایات بسیاری در ذم و طعن داشتمدان و متکلمان می‌ساختند و به ائمه نسبت می‌دادند. کتاب‌ها در این مورد تدوین می‌نمودند. از طرف دیگر ائمه شیعیان خود را به همین متکلمان و کتاب‌های آنان ارجاع می‌دادند و حتی قیمان را به رغم دشمنی محدثان آن شهر، به دوستی و حرمت نیادن نسبت به متکلمان ترغیب می‌نمودند.

کتب رجال حدیث شیعی به خصوص رجال کشی پر است از موارد اختلافات عقایدی و گرایش‌های گوناگون کلامی میان شیعیان در قرون اولیه و در گیری‌ها و کشمکش‌های حادی که در این مورد جریان داشت و از هاداری ائمه نسبت به متکلمان و شواهد علاقه‌ی آنان به رشد و شکوفایی فکری شیعه.

امام رضا (ع) پیشوای هشتم شیعیان در پاسخ پیروان یونس بن عبد الرحمن که سایر هاداران امامان آنان را کافر می‌شمردند فرمود: شما را در راه رستگاری می‌بینم.

۳) در جامعه‌ی شیعی زمان حضور امامان، گرایش‌هایی وجود داشته که با طرز تفکر و اعتقاد سنتی شیعه در مورد امامان خویش مخالفت داشته است.

گروهی از صحابه برای امامان تنها نوعی مرجعیت علمی قابل بوده و آنان را داشتمدانی پاک و پرهیزکار (عماء ابرار) می‌دانسته‌اند و منکر وجود صفاتی فوق بشری از قبیل عصمت در آنان بودند. نظری که برخی از متکلمان شیعی دوره‌های بعد نیز از آن پشتیانی کرده‌اند از جمله ابو جعفر محمد بن قبه رازی از داشتمدان و متکلمان مورد احترام شیعی در قرن چهارم که رئیس و بزرگ شیعه در زمان خود و آراء و انتظار او مورد توجه و استناد داشتمدان شیعی پس از وی بوده است.. امامان را تنها داشتمدان و بندگانی صالح و عالم به قرآن و سنت می‌دانسته و منکر دانایی آنان به غیب بود.

شگفتگانه با این وجود مشی عقیدتی او مورد تحسین جامعه‌ی علمی شیعه در آن ادوار قرار داشت و برخی از محدثان قم نیز مشابه چنین نظری را در مورد امامان داشته‌اند. گویا نوبختیان نیز چنین می‌اندیشیده‌اند.

گروهی از اصحاب امامان حتی معتقد بودند که آنان در مسائل فقهی مانند سایر فقهاء آن اعصار به اجتهاد آزاد شخصی (رأی) یا قیاس عمل می‌کنند و این نظر نیز مورد پشتیانی و قبول گروهی از محدثان قم بود. از ابو محمد لیث بن البختی المرادی معروف به ابو بصیر که از داشتمندترین اصحاب امام صادق بوده و روایات بسیار در ستایش او از امامان رسیده و یکی از رؤسائے و سرآمدان چهارگانه‌ی مذهب شیعی شمرده شده است، نظر غریب و سخن نادرستی در مورد علم امام در چند روایت نقل کرده که موجب شگفتی است.

به نظر می‌رسد این گونه طرز تفکرها در مورد امامان موجب بود که بسیاری از صحابه‌ی امامان گاه در مسائل علمی با آنان اختلاف نظر داشتند و بر سر مسائل مورد اختلاف به مناظره و بحث می‌پرداختند و حتی گاه در مسائل فقهی از آنان درخواست سند و مأخذ می‌نمودند. در مسائلی که اصحاب خود با یکدیگر اختلاف نظر داشتند گاهی اوقات کار به منازعه می‌کشید و به ترک دوستی و قطع رابطه میان آنان برای همیشه می‌انجامید. در حالی که بر اساس طرز تفکر سنتی شیعه به حسب قاعده باید در چنین مواردی، مورد اختلاف را بر امامان عرضه می‌کردند و از آنان می‌خواستند که واقع امر را بیان کنند. چنان که شیعیان معتقد، معمولاً چنین مشکلاتی را با آنان در میان گذارده و کسب تکلیف می‌کردند.

۴) پیش تر گفته شد که اساس اجتهاد در فقه شیعه بر تحلیل و استدلال عقلی در چهارچوب نصوص قرآن و سنت است. مراد از این روش همان شیوه‌ی استدلال در منطق ضوری است که براساس اصول آن منطق، قطع آور و حجت است. روش ظنی

تمثیل منطقی که در فقه قیاس خوانده می شود و مبتنی بر کشف احتمالی علل احکام است، از آغاز راه یافتن خود در فقه اسلامی در قرن دوم، در فقه شیعه مردود بوده است اما در مواردی که علل احکام به صورت قطعی و اطمینان بخش قابل کشف باشد این کشف حجت و معنیر شناخته شده و به آن استدلال می شود.

در قرون اولیه محدثان که مخالف هرگونه استدلال عقلی بودند این گونه کشف های قطعی را نیز در حکم قیاس می شمردند و عمل به آن را و ناروا می دانستند. همچنان که برخی از دانشمندان متأخرتر آن را قیاس مشروع می خوانند. با آن که این نوع از تحلیلات عقلی در واقع ربطی به قیاس در مفهوم سنتی آن ندارد. بهنظر می رسد که به خاطر مشابهت ظاهری یا تشابه اسمی هر گونه استدلال و تحلیل عقلی در عرف مذهبی دوره های اولیه قیاس شناخته می شده و به این ترتیب اصحاب الحديث، دستوراتی را که در نهی از عمل به قیاس در روایات مذهبی شیعی رسیده است شامل آن نیز می دانسته اند.

در روایات مزبور، از اجتهاد آزاد شخصی یک فقیه در مسایل شرعی که آن را اصطلاحاً رأی می خوانند نیز نهی و منع شده است. اصطلاح اجتهاد در عرف فقهی ادوار اولیه به معنی استدلالات غیر علمی و از جمله همین رأی به کار می رفته و پرهیزی که شیعه تا قرن های پنجم و ششم نسبت به کلمه ای اجتهاد داشته و مخالفت هایی که با اجتهاد در کتاب های کلامی شیعه اظهار گردیده و کتاب هایی که متكلمان شیعی مانند نویختیان و ابوالقاسم علی بن احمد الکوفی در رد اجتهاد بوده است. و گرنه به معنی استدلال تحلیلی عقلی از قرن دوم به بعد در میان شیعه رایج بوده است و از اواخر قرن چهارم به صورت روش منحصر در مباحث فقهی درآمده است.

باتوجه به آن چه گذشت طبیعی است که روش های استدلالی و تحلیلی فقهاء شیعه قرون اولیه در نگرش سطحی محدثان که مخالف اعمال و استفاده از استدلال و تحلیل عقلی در فقه بودند نوعی عمل به رأی و قیاس تلقی گردد.
۵) در روایات مذهبی که بیشتر آنها وسیله محدثان روایت شده است، گفته می شود که گروهی از صحابه ای امامان د رمواردی که حکم یک مسأله در قرآن و سنت صریحاً بیان نشده است به قیاس عمل می نموده اند. در برخی روایات دیگر از عمل آنان بر اساس رأی نیز سخن رفته است.

گروهی از دانشمندترین صحابه ای امامان که آراء و اجتهادات دقیقی از آنان در مأخذ فقهی نقل شده است به پیروی از قیاس متهم گردیده اند. فضل بن شاذان نیشابوری فقیه و متكلم معروف شیعی و نگارنده کتاب ایضاح (۲۶۰) که آراء او در مباحث طلاق و ارث و برخی مسایل دیگر از فقه و مباحث عقلی اصول فقه شیعی در دست و مورد توجه است، یونس بن عبد الرحمن که نظرات وی در مباحث خلل صلاة و زکات و نکاح و ارث فقه نقل شده است، زراة بن اعین کوفی، جمیل بن دراج که دانشمندترین صحابه ای امام صادق پیشوای ششم شیعه بود، عبدالله بن بکیر که از فقهاء بزرگ شیعی در قرن دوم است و گروهی دیگر از مشهورترین صحابه ای این جمله اند که به عنوان عمل به قیاس مورد طعن قرار گرفته اند. در حالی که تقریباً قطعی است که آنان در فقه پیرو روش استدلالی و تحلیلی بوده اند نه پیرو قیاس سنی. فتاوی آنان که بسیاری از موارد آن را مؤلف کشف القناع گرد آورده است، خود بهترین دلیل بر صحبت این مدعاست.

از مجموع آن چه در این پنج بند گفته شد روشن گردید که در دوره حضور امام دو گونه فقه در جامعه شیعی وجود داشته است. یک جنبش استدلالی و اجتهادی و تعقلی که در مسایل فقهی با در نظر گرفتن احکام و ضوابط کلی قرآنی و حدیثی به اجتهاد معتقد بوده و یک خط سنت گراتر که به نقل و تمرکز بر احادیث تکیه داشته و کاری اضافی به صورت اجتهاد متکی بر قرآن و سنت انجام نمی داده است. بندهایی که از رسائل فقهی فقهاء دوره حضور مانند فضل بن شاذان و یونس بن عبد الرحمن در آثار دوره های بعد نقل شده است به خوبی نشان می دهد که کار تدوین و تجزیه فقه از حدیث، برخلاف نظریه متداوی، از اواخر قرن دوم و اوایل سوم آغاز شده بوده است.

در کتاب های علم رجال حدیث شیعه و سایر مأخذ از بسیاری از فقهاء شیعه در قرون نخست و زمان حضور امامان یاد شده است. در فهرست ابن ندیم نیز نام و فهرست آثار جمعی از آنان دیده می شود. آراء و انتظار برخی از ایشان و دیگر فقهاء شیعی این عهد در متون فقهی ادوار بعد نقل گردیده و مورد اعتماد و توجه بوده است.

انسداد باب علم و حجیت خبر واحد

در علم اصول بحث به اینجا می‌رسد که اولاً ما قطع داریم تکالیفی در شریعت برای ما وجود دارد که باید آنها را مراعات کنیم. از سوئی باب علم بر ماسدود است یعنی راههای قطعی برای شناخت آنها نداریم. ولی ظنون معتبر برای شناخت آنها وجود دارد. و چون از طریق خبر واحد و دیگر راههای معتبر (هرچند غیر قطعی) به بخش معتبرابهی از تکالیف دست پیدا می‌کنیم، علم اجمالی مامنحل می‌شود و بعد از عمل به آنها، دیگر به وجود تکالیفی بیش از آنچه با فحص در جوامع روایی پیدا کرده‌ایم یقین پیدا نمی‌کنیم و شک بدوى در تکلیف، مجرای اصل برائت است.

این سخن باید کمی شکافته شود. آیا ممکن است خداوند حکیم، عالم را برای انسان و انسان را برای پیمودن راه حق آفریده باشد ولی در عین حال ابزار شناخت راه حق را از او مضایقه کند؟ آیا معقول است خداوند در قرآن هفتاد مرتبه از پیروی از گمان نهی کند ولی برای شناخت راه حق جز طریق ظنی در دسترس بندگانش قرار ندهد؟ دولت‌ها تا حکم خود را به مردم ابلاغ نکنند یا وسیله علم به آن را در اختیار آنها نگذارند از ملت نمی‌توانند انتظاری داشته باشند. پس چگونه بر خدای توانا و مهریان روا می‌شمارید که برای شناخت تکالیفش او را به احادیث و اگذار کند که صدھا دست نپاک در آن دخالت کرده است. چنانکه در ادامه بحث ملاحظه خواهید کرد، بازار احادیث و اخبار آن قدر آشفته است که به احادیث موجود در معتبرترین کتاب شیعه یعنی کتاب کافی نیز نمی‌توان اعتماد کرد تا چه رسد به مجموعه‌های مثل بحار الانوار که هر رطب و یابسی در آن جمع شده است!

ما معتقدیم خداوند راه قطعی برای شناخت دینش در دسترس همگان قرار داده است. لحن و تأکید آیات ناهیه از پیروی از ظن و گمان به گونه‌ای است که هیچ تخصیص و تأویلی را بر نمی‌تابد و به اصطلاح آبی از تخصیص است یعنی نمی‌توان آن آیات را ناظر به اصول عقائد دانست. وانگهی مگر فروع فاقد اهمیت است که در اصول باید اعتماد به علم نمود و در فروع اعتماد به ظن، معنای این سخن آن است که در فروع اگر به حق هم نرسند و برخلاف حق هم عمل کنند اشکالی ندارد! مگر شناخت احکام الهی و تکالیف خلق اهمیتش از یک تومان پول کمتر است؟ اگر هزار نفر در دادگاه اینظور شهادت دهند که هر یک از مانواد و نه در صد احتمال می‌دهیم حسن یک تومان به حسین بدھکار باشد. این شهادت‌ها همه رد خواهد شد و به چنین ظنی هیچ بھانمی دهنده و می‌گویند شهادت باید مبتنی بر علم باشد. چطور است که برای اثبات حکم الهی که هیچ چیزی در اهمیت به آن نمی‌رسد ظن و گمان کافی است؟!

شیخ انصاری تلاش می‌کند به هر قیمتی خبر واحد غیر محفوف به قرائی را به کرسی بنشاند. برای این منظور چاره‌ای ندارد جز آنکه بگوید آیات ناهیه از عمل به ظن مربوط به اصول عقائد است. ولی توجه ندارد که اکثر این آیات در مورد احکام شرعی است نه اصول عقائد این نص در حرمت تبعیت از ظن در احکام فرعی است! ملاحظه کنید:

۱. وَ مَا لَكُمُ الْأَتَّاکُلُوا مِمَّا ذُكِرَ أَسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ قَدْ فَصَلَ لَكُمْ مَا حَرَمَ عَلَيْكُمُ الْأَمْأَضَطَرَرُتُمُ إِلَيْهِ وَ إِنْ كَثِيرًا لِيَضْلُونَ بِإِهْوَانِهِمْ
بغیر علم ان ریک هو اعلم بالمعتدين (۶/۱۱۹).

۲. قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سُفْهًا بَغْيَرِ عِلْمٍ وَ حَرَمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ أَفْتَرَاءُ عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَ مَا كَانُوا مهتدین (۶/۱۴۰).

۳. ثَمَّةٌ أَزْوَاجٌ مِنَ الصَّانِينَ وَ مِنَ الْمَغِرِّتَيْنِ قُلْ آذَكَرَيْنِ حَرَمَ آمِ الْأَنْثَيْنِ إِنَّمَا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ ارْحَامُ الْأَنْثَيْنِ بِعِلْمٍ إِنَّمَا صَادَقَنِ (۶/۱۴۲).

۴. وَ مِنَ الْأَبْلِيلِ أَنْتَيْنِ وَ مِنَ الْبَقِرِ أَنْتَيْنِ قُلْ آذَكَرَيْنِ حَرَمَ آمِ الْأَنْثَيْنِ إِنَّمَا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ ارْحَامُ الْأَنْثَيْنِ إِنَّمَا شَهَدَهَا إِذْ وَصَيْكَمُ اللَّهُ بِهِذَا فَنِ اظْلَمُ مَنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيَضْلُلَ النَّاسَ بَغْيَرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۶/۱۴۴).

۵. سَيَقُولُ الَّذِينَ اشْرَكُوا إِلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اشْرَكَنَا وَ لَا أَبَاوْنَا وَ لَا حَرَمَنَا مَنْ شَبَّيَ كَذَبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا بِأَسْنَا قَلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتَخْرُجُوهُ لَنَا إِنْ تَبْعُونَ إِلَّا لِظُنُونٍ وَ إِنَّمَا تَخْرُجُونَ (۶/۱۴۸).

۶. قُلْ هَلْمَ شَهَدَنَّكُمُ الَّذِينَ يَشَهَّدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَمَ هَذَا فَإِنْ شَهَدُوا فَلَا تَشَهَّدُ مَعَهُمْ وَ لَا تَتَّبِعَ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَبُوا إِيَّا إِنَّمَا وَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ هُمْ بِرَبِّهِمْ يَغْدِلُونَ (۶/۱۵۰).

شیخ حر عاملی در کتاب «الفوائد الطوسمیة»^(۱) بعد از ذکر آیات ناهیه از عمل به ظن می‌نویسد «و تخصیص هذه الآیات باصول الدین کما وقع من الاصولین بناء على ان الضرورة الجأت الى العمل بالظن اما مطلقاً كما قاله العامة او في زمن الغيبة كما قاله بعض الخاصة ضعيف لا وجه له»

کوتاه‌اینکه هر آنچه را که به دین استناد می‌دهیم باید علمی باشد چه امور اعتقادی و چه احکام فرعی و فرعی بودنش از اهمیت آن نمی‌کاهد چرا که صرفاً اصلاح است و احکام الهی بسیار اصلی و حیاتی است و آن قدر مهم است که پیامبر نیز حق کم و زیاد کردن آن را ندارد و لابه قهر الهی گرفتار می‌شود.

پس این سخن که عمل به خبر واحد سیره عقلانی است و در همه عُرف‌ها به خبر واحد عمل می‌شود و شارع نیز از آن ردع نکرده است از بن باطل است.

اولاً عقلاً تا به صحت خبری وثوق پیدا نکنند به آن عمل نمی‌کنند. عدالت و فسق گوینده چندان مهم نیست آنچه برای عقلاً مهم است اطمینان به مضمون خبر است. به همین دلیل گاه از فاسقی که انگیزه دروغ در او نمی‌بینند و خبر نیز چندان اهمیت ندارند، قبول می‌کنند و گاه از عادل درجه یک نیز قبول نمی‌کنند چرا که محتمل می‌دانند علی رغم عدالت‌ش در آن مورد خاص دروغ بگویید مثل کسی که به خواستگاری دختر شخص عادلی رفته و خود پدر دختر از کمالات و شایستگی‌های دختر خبر دهد. در چنین موردی عقلاً اصلاً به گفته پدر ترتیب اثر نمی‌دهند تا آنکه از طرق دیگر آن مطالب تأیید شود. و اگر کسی به صرف گفته پدر اقدام به ازدواج کند نزد عقلاً نکوش می‌شود و عذر او که گوینده عادل بود، هرگز پذیرفته نیست.

ثانیاً هر عرفی از همین قاعده تعیت می‌کند یعنی به خبر ثقه بهائی نمی‌دهد مگر آنکه به مضمون آن اطمینان پیدا کند و ثالثاً شارع از عمل به ظن (قبل از تبیین) حاصل از هر طریقی خواه خبر عادل یا خبر فاسق نمی‌کرده است.

اگر در قرآن تدبیر کنیم امهات احکام را در آن می‌باییم و بخشی از احکام را نیز با اخبار متواتر و توأم با قرائی قطعیه می‌توان شناخت. در بقیه نیز معیار اصل برائت است. یعنی ما از اصالت البرائه جزو دلیل قطعی نمی‌توانیم رفع ید نماییم. هر چه با دلیل قطعی ثابت نشد بر اباده و حلیت اولیه باقی است.

آنچه باعث شد فقهای ما به اخبار آحاد رو آورند این تلقی نادرست است که خدا در تمام وقایع و حوادث حکم خاصی دارد و آن حکم در کتاب و سنت موجود است و ما باید آن را پیدا کنیم و به آن عمل کنیم. از سوئی فروعات فقهیه عامه را نیز دیدند و خواستند پا به پای آنها، فقهی با فروعات فراوان عرضه کنند. این دو عامل باعث شد که به اخبار آحاد متسل شوند و فقهی مشحون از مطالب نامعمول عرضه کنند. و حال آنکه، امتیاز مکتبی که داعیه خاتمتی دارد این نیست که در هر حادثه‌ای حکمی داشته باشد بلکه بر عکس، آن است که احکام الزامی آن بسیار محدود باشد تا دست پیروانش باز باشد و در هر موقعیتی به تناسب آن موقعیت و در راستای اصول کلی آن مکتب، موضعی عاقلانه بگیرند.

چکیده سخن اینکه باب علم به احکام دین مسدود نیست و راه قطعی و یقینی به احکام، مفتوح است ولی احکام دین، بسی مختصر تر و سهل تر از آن است که تبلیغ شده است و برای فهم آن نیازی به این راههای تو در تو نیست.

شیخ طوسی که پایه‌گذار حجت اخبار آحاد است در اینباره سخنان متناقض دارد. در کتاب «اعده» عمل به اخبار آحاد در اصول عقائد را به برخی از غافلان و ناگاهان اصحاب حدیث نسبت می‌دهد ولی در احکام الهی همین اخبار را به طور مطلق حجت می‌داند.

به شیخ طوسی باید گفت دین خدا چه اصول آن و چه فروع و احکامش، باید مستند به وحی باشد. همانطور که در اصول، عمل به خبر واحد را باطل می‌دانید در فروع نیز باید باطل بدانید. استناد اخبار خالی از قرائی قطعیه به صاحب شریعت جائز نیست چون به صدور آنها از شارع یقین حاصل نمی‌شود. بنابر این دیدگاه شیخ طوسی در اصول و فروع ناقض یکدیگرند.

اولین کسی که باب عمل به خبر واحد را در اسلام گشود ابوبکر بود که گفت سماع رسول الله(ص) یقول نحن معاشر الانبياء لانورث ما تركناه صدقة و در نقل این روایت احدی از صحابه موافقت نکرد. یعنی کس دیگری ادعا نکرد که این

حدیث را ز پیامبر شنیده است. تا زمان معاویه که ابوهریره گفت سمعت النبی (ص) یقین نحن معاشر الانبیاء لانورث. چرا وقتی که حضرت زهرا (ع) فدک را از معاویه مطالبه کرد با آنکه ابوهریره در مدینه بود شیادت نداد که چنین حدیثی از پیامبر شنیده است؟ آیا هیچ عاقلی می‌پذیرد که پیامبر به ابویکر سخنی بگوید که هیچ ربطی به او نداشته باشد؟ می‌دانیم نبوت به رسول خدا ختم شد و تا قیامت پیامبری نخواهد آمد. پس این حدیث مستقیماً به فاطمه و ازواج پیامبر مربوط می‌شود و نه هیچکس دیگر. آیا پیامبر چنین سخنی را باید به دختر و همسران و داماد خود بگوید یا به کسی که دارانی شخصی او هیچ ربطی به او ندارد؟ ابویکر که از فاطمه زهرا سلام الله علیها، شهود می‌طلیید آیا نباید شهود و فراتی برای این شنیده خود ارائه دهد؟ باری ابویکر با رندی خاصی باید عمل به خبر واحد را گشود و به تاریخ شیوع یافت و این دردی درمان به شیعه نیز راه یافتد و مولود آن دینی وارونه و احکامی ناموزون و بی‌قواره شد.

انحراف فقه اسلام از عصر خلفاء آغاز شد. عصری که در آن عمل به ظن یعنی قیاس و استحسان و مصالح مرسله و اخبار آحاد شروع شد و در زمان عثمان روبه فزونی نهاد تا نبوت به معاویه رسید. وی برای سیطره بر کشور پیتناور اسلامی ناچار بود مخالفان خود را که پیروان علی (ع) و خوارج بودند با تمام قوا سرکوب کند و چون می‌دانست در فضای دینی آن روزگار جز از راه دین نمی‌توان به هدف رسید، فقهاء، قضات، راویان حدیث، ائمه جمیع و جمیعات، وعظ و خطبای را بسیج کرد تا با تفسیر وارونه و تحریف معانی قرآن و جعل اخبار، بنیان حکومت خود را تحکیم بخشد.

بدین سان حجت ظن مجتهد درین عامه رسوخ یافت. وقتی با این اعتراض رویرو می‌شدند که ظن و گمان چه بسا به هدف اصابت نکند می‌گفتند للمخطی، اجر واحد فقیهی که اشتباه کند نیز مأجور است!

تها کسانی که به این شیوه معتبر می‌باشند خاندان علی (ع) و ائمه اهلیت بودند. اختلاف بین عامه و ائمه اهلیت بر سر مسأله عمل به ظن یعنی عمل به آرای اشخاص بود. طریقہ شیعه که مأمور خود از عترت بود پیروی از قرآن و سنت قطعیه و دلیل عقل بود نه ظن و گمان شخصی. شیعه حکم را در انحصار خدا می‌دانست نه آرای خلق که به ظن و گمان فتوی می‌دادند و به خدا منسوب می‌گردند و بر دامنه اختلافات می‌افزوند چرا که هر کس که اطلاقی از لغت و حدیث و اصول فقه داشت می‌توانست به ظن خود عمل کند و به اصطلاح اجتهاد کند.

معدلك قدماً شیعه عمل به خبر واحد را جایز نمی‌دانستند و در آن اعصار تمایز شیعه به انکار قیاس و خبر واحد بود. عضدی می‌گوید: عمل به خبر واحد واجب است بر خلاف دیدگاه کاشانی و ابن داود و راقفة.

این سند نشان می‌دهد که شیعه یکپارچه خبر واحد را طرد می‌گردند و این مسأله در بین آنها اختلافی نبود و الا می‌گفت «بعضی از رافضه».

عضدی و همنکرانش به عمل ابویکر به خبر مغيرة در میراث جده، و عمل عمر به خبر عبدالرحمن در جزیة مجوس و عمل صحابه به خبر ابن بکر که گفته است: الائمه من قریش، والائبياء يدفون حيث يوتون، ونحن معاشر الانبياء لانورث، استناد می‌کنند.

شیخ طوسی و پیروانش که معتقد به حجت خبر واحدند نام احادی از فقهاء قبل از سید مرتضی را نیاورده‌اند که معتقد به خبر واحد باشد و در هیچ کتابی نیز وجود ندارد. بنابر این همانطور که سید مرتضی و طبرسی گفته‌اند مسأله اجماعی بوده و احادی از قدما به خبر واحد غیر محفوظ به قرائت عمل نمی‌کرده است. متأسفانه شیخ انصاری می‌گوید اجماعی که سید مرتضی و طبرسی و دیگران ادعا می‌کنند برای ما محقق نیست زیرا اعتماد به نقل آن دو، خبر واحد است و خبر واحد حجت نیست! و بعضی عامه مثل حاجبی و عضدی که قول به عدم حجت خبر واحد را به رافضه نسبت داده‌اند مستند به کلام سید مرتضی است.

در حالی که فقط سید و طبرسی ادعای اجماع نکرده‌اند بلکه در بین قدما مسأله مسلم بوده است. و انگهی سید با قرب زمانش به قدما اصحاب، بر اقوال آنها واقف بوده است.

شیخ انصاری اصرار می‌ورزد بر این که سیّدِ پیر قدماء از آن جهت به اخبار آحاد ظنی عمل نمی‌گردند که در عهد آنها قرائت دال بر صحت خبر و صدور آن از معصوم، وجود داشته است به خلاف زمان ما که آن قرائت از بین رفته و ما ناچاریم به اخبار آحاد

عمل کنیم. ما در پاسخ می‌گوییم این قرائت چه بوده که در زمان سید وجود داشته و بعد از او بلافاصله از بین رفته است. چطور چنین چیزی ممکن است با آنکه شیخ طوسی معاصر سید و از شاگردان او بوده است!

بعضی پنداشته‌اند که استصحاب، که هم در زندگی انسانها رواج و هم در فقه اعتبار دارد، نوعی اعتنا به ظن است چون با استصحاب یقین به بقای امر مشکوک البقا پیدا نمی‌شود معدّلک ما موظفیم بنا بر بقای بگذاریم. در حالی که چنین نیست در شریعت، هیچ ظن و گمانی اعتبار ندارد. انسانها نیز در معاملات و معاشراتشان به علم تکیه می‌کنند نه ظن و گمان. استصحاب حالت پیشین نیز نه از آن جهت است که آنها ظن را حجت می‌دانند بلکه از آن جهت است که علم حجت است و تا دلیل قطعی بر تقصیر حالت سابق نداشته باشند به قطع سابق اعتنا می‌کنند. به بیان دیگر وقتی علم به وجود چیزی دارند عقل و ادارشان می‌کنند که به مقتضای وجود آن عمل کنند تا قطع به عدمش پیدا کنند. نیز وقتی به عدم چیزی علم دارند عقل و ادارشان می‌کنند که به مقتضای عدم آن عمل کنند تا قطع به وجودش پیدا کنند. یعنی همیشه باید علم، علم پیشین را نقض کند نه ظن و گمان. پس استصحاب الحاق چیزی به اعم اغلب نیست بلکه باقی گذاردن معلوم است به حال خود تا وقتی که ناقص قطعی پیدا شود نه ناقص مظنون یا موهوم. و این حکم تمام اصول است و منحصر به استصحاب نیست.

بعضی نیز برای حجت خبر واحد به مفهوم آیه اذا جائزكم فاسق بنباً فتبينوا تمسک کرده‌اند. گفته‌اند اگر خبر فاسق تبین بخواهد خبر عادل تبین نمی‌خواهد و باید پذیرفت.

در پاسخ می‌گوییم این توصیه قرآن، امری تعبدی نیست بلکه مثل صدّها مورد دیگر ارشاد به یک نکته عقلاتی است. و آن نکته این است که عقلاً به خبر شخص فاسق (فرد بی مبالغی که برای مبالغش حاضر است دروغ پگوید) اعتماد نمی‌کنند تا بررسی کنند و بیستند راست می‌گویید. یا دروغ خدا نمی‌گوید شما خبر فاسق را رد کنید بلکه می‌گوید بررسی کنید تا قضیه برایتان روشن شود (تبیین). اگر در موردی شخص فاسقی خبری بددهد که بدانیم راست می‌گوید هیچکس نگفته در این مورد هم تبیین لازم است. پس محور مسأله، تردید برانگیزی خبر است هر خبری که عقلاً نسبت به مفاد آن تردید پیدا کنند تبیین می‌خواهد اگر چه گوینده‌اش عادل باشد و هر خبری که عقلاً نسبت به مفاد آن تردید پیدا نکنند، تبیین نمی‌خواهد اگر چه گوینده‌اش فاسق باشد. شاهد بر این تفسیر، ذیل آیه است که می‌فرماید ان تصبیوا قوماً بجهالة یعنی هر جا ترتیب اثر دادن به خبر، «جهالت» شمرده شود باید به خبر ترتیب اثر داد بلکه باید تحقیق کرد و بعد از اطمینان نسبت به درستی خبر به آن عمل کرد. در جایی که می‌خواهیم با کسی شریک تجاری شویم صرف اعتماد به خبر او در مورد سوابق درخشنان تجاری اش، کافی نیست و اگر به صرف خبر او اقدام به مشارکت با اوی کنیم و بعد ورشکست شویم عقلاً عمل ما را «جهالت» نامیده و ما را نکوشش می‌کنند و می‌گویند درست است عادل بود ولی در چنین مواردی اعتماد به خبر چند عادل نیز کافی نیست تا چه رسید به خبر خود وی. تو باید قبلاً با تمام شرکای سابق او صحبت می‌کردی و از صداقت و امانت او مطمئن می‌شدی! عمل تو مصدق «جهالت» است و باید «ندامت» بکشی!

عقلاً معمولاً به خبر عادل بی‌واسطه اعتنا می‌کنند چون انگیزه‌ای برای دروغ در او نمی‌بینند ولی اگر شواهدی بر کذب خبر یا خطای گوینده وجود داشته باشد مثل آنکه از پیچ و خم هزار سال راه و سینه به سینه به ما رسیده باشد (همچون آبی که در دهانه چشم‌های زلال و شفاف است ولی بعد از عبور از مسیری طولانی کدر و آلوده می‌شود) قطعاً به همان ملاک که خبر فاسق نیازمند «تبیین» است باید خبر عادل را نیز بررسی کرد و بدون شواهد پذیرفت. عقلاً به خبر واحد در مسائل دینی اعتماد نمی‌کنند به خصوص اگر از فراز و نشیبی که اخبار و روایات در خلال چهارده قرن طی کرده‌اند و از بازار آشته حدیث سازی و دروغپردازی اطلاع داشته باشند.

بر فرض که ندانیم آیه نبأ چه می‌خواهد بگوید یعنی آیه از متشابهات باشد (که قطعاً از محکمات است) باید به آیه روشنی مثل و لا تتفق ما لیس لک به علم عمل کنیم یعنی مدام که به مفاد حدیث، علم پیدا نکردیم آن را نپذیریم.

«تبیین» مخصوص خبر فاسق نیست. در هر موردی که احتمال داشته باشد در صورت اقدام، آسیبی وارد شود باید تبیین کرد. مثل این آیه شریفه یا ایها الذين آمنوا اذا ضربتم في الأرض فتبينوا ولا تقولوا لمن الق اليكم السلام لست مؤمناً تبیغون عرض الحیوة الدنیا فتبینوا در اینجا تبیین نسبت به وضعیت کسانی است که مجھولند نه فسق آنها ثابت شده است و نه عدالت آنها. از

این بالاتر موردی است که خدا نسبت به مسلمان مهاجر، امر می‌کند تبین کنند.

در آیه دهم سوره متحنه می‌فرماید:

یا ایها الذين امنوا اذا جائكم المؤمنات مهاجرات فامتحنوهن الله اعلم بآياتهم فان علمتموهن مؤمنات فلا ترجعوهن الى الكفار...

قرآن می‌فرماید اگر زنان مؤمن، مهاجرت کرده و از شر کفار به شما پناه آوردنده قبل از آزمودن آنها، ادعای مسلمانی آنها را پذیرید. اینجا سخن از فاسق نیست. بلکه سخن از کسانی است که مسلمان شده‌اند و بالاتر از پذیرش اسلام، هجرت کرده‌اند. ولی چون احتمال دارد قصد نفوذ و ضربه زدن داشته باشد قرآن می‌گوید بعد از امتحان سخشنان را پذیرید. بنابر این هر جا احتمال دروغ یا خطأ باشد نیاز به تبیین است و بدون تبیین و آزمون نباید هیچ سخنی را از هیچ‌کسی پذیرفت.

تورم فقه در اثر عمل به روایات ظنی

شیخ طوسی که شاهد فقه عامه بود و خود در اول کتاب مبسوط می‌گوید که نمی‌خواست شیعه در تکثیر فروع و توسعه دامنه بحث، دست کمی از عامه داشته باشد، همان روش اختلاف برانگیز عامه را پیش گرفت و مبحث حجت ظن حاصل از اخبار آحاد را پیش کشید و همان اصول فقه را به سبک عامه مطرح کرد. اگر به کتب اصول عامه مثل، شرح مختصر عضدی، محصول فخر رازی، اصول حاجی و قاضی عبدالجبار و غیره مراجعه کنید می‌بینید که علمای شیعه نیز همه مسائل، از مباحث الفاظ گرفته تا اجماع و شهرت و بحث در اخبار متواتر و اخبار آحاد و سائر عناوین اصولی را به همان ترتیب کتب عامه تألیف و تدوین کرده‌اند. با نظری به کتب فقهی نیز می‌بینید عموم مسائل و ترتیب آنها در کتب ما به سبک کتب آنهاست مثل کتاب الظہار، کتاب العنق، کتاب التدبیر و المکاتبة و الاستیلاد. شیخ طوسی می‌دید اگر اخبار آحاد را معتبر نداند تألیف کتابهای حجمی و تغريع فروعات انتزاعی و طرح بحثهای گوناگون امکان‌پذیر نیست از این رو متوصل به خبر واحد شد. نتیجه کوشش شیخ طوسی این شد که فقیه پس از یک عمر درس خواندن تواند به ضرس قاطع بگوید من علم پیدا کردم که حکم این مسئله چنین است. غایت ادعای او این است که ظن من چنین است. فقیه دیگری که با او مخالف است نیز می‌گوید ظن من چنان است. و اختلاف انتظار روز به روز بیشتر شد.

پیروان شیخ طوسی که به جهت تألیفات مفصلش شیفته او بودند به تقلید از او به تألیف کتبی پرداختند که مبتنی بر اخبار آحاد و اجماع و شهرت بود. اینان فقط قیاس را مردود می‌دانستند ولی چنانکه گفتیم حجت دانستن ظن حاصل از اخبار نیز در نتیجه و نهایت، تفاوتی با عمل به قیاس ندارد زیرا محصول هر دو ظن است نه علم! هر چند نسبت به اکثر فتاوی موجود ظن هم پیدا نمی‌شود چه رسد به علم!

صدها کتاب مطول و مختصر و مکرر در اصول فقه و فروع آن نوشته شد که جز صرف عمر و مال و توسعه اختلاف و نزاع و جدال ثمری نداشت و فقه قرآن که ثمره‌اش تربیت انسان و بسط عدالت و آزادی و محظوظ و طغیان است به فراموشی سپرده شد.

اصول فقه از عهد سید مرتضی تا زمان شیخ حسن صاحب معالم، که قریب شش قرن را در بر می‌گیرد، در چندین کتاب بالتبه کوچک تدوین شد مثل ذریعه سید مرتضی، عده شیخ طوسی، معارج محقق، زیده بهائی، و معالم شیخ حسن و امثال آنها که معالم منفصل ترین آنها بود. ولی از قرن دوازدهم تا کنون کتابهای اصول قطور و قطورتر شد و تألیفاتی مانند قوانین، فصول، منهج، هدایة المسترشدین، بدایع، فرائد، کفایه و... به رشته تحریر درآمد که یک عمر هم برای مطالعه آنها کافی نیست و جز تغییر بعضی عبارات و تفصیل برخی مجملات و نقل و ایجاد و نقض اقوال فائده‌ای در بر نداشته و ندارد!

اکثر مسائلی که بین متأخرین مشهور شد شهرتشان بعد از زمان شیخ پیدا شد و بین قدما مشهور نبود بنابر این چنین شهرتی ارزش ندارد. شیخ حسن در معالم از پدرش شهید ثانی نقل می‌کند که فاضل محقق سید الدین محمود حمصی گفت در بین امامیه کسی باقی نمانده که فتوایش مستند به تحقیق باشد بلکه همه آنها حاکی و ناقل نظرات شیخ طوسی هستند.

دین مقیاس عدالت یا عدالت مقیاس دین؟

هدف همه انبیاء و کتب آسمانی عدالت و اعتدال است، اعتدال در زندگی فردی و عدالت در زندگی اجتماعی. اما آیا دین مقیاس عدالت یا عدالت مقیاس دین؟ به بیان دیگر، آیا دین به هر چه که عدالت است امر می‌کنند یا هر چه که دین به آن امر کند عدالت است؟ آیا انسانها مصاديق بارز ظلم و عدالت را از طریق شریعت می‌شناسند یا مصاديق بارز عدالت و ظلم برای همه روشن است و توصیه‌های دین ارشاد به حکم عقل است؟ به بیان فنی تر آیا عدالت در سلسله علل احکام است یا در سلسله معالی احکام؟

می‌دانیم شیعه نیز مثل معتزله معتقد است که عدالت، مقیاس دین است. ولی پازادکس بی جواب این واقعیت تلغی است که فقهای شیعه علی رغم دیدگاه کلامی خود، در استنتاج‌های فقهی، فتاوائی می‌دهند که هر عرفی آن را مصدق بارز ظلم و سفاهت می‌داند.

فقها در پاسخ به این سؤال که چطور اجازه می‌دهید مردی بدون عذر موجه زنش را طلاق بدده؛ یا اجازه ندهد زنش در مراسم تشییع جنازه و دفن و ترحیم پدرش حاضر شود؛ و یا درخواست آمیزش او را اجابت نکند؟ می‌گویند زن حقی ندارد که مرد آن حق را ضایع کرده باشد. اگر ثابت شود که زن حقوقی چنین و چنان دارد مثلاً درخواست جنسی او باید از ناحیه شوهر برآورده شود و همیشه باید با شوهرش زندگی کند در آن صورت اگر مرد برخلاف این حقوق، اقدامی کند حق‌کشی کرده است ولی چنین حقی برای زن ثابت نشده است. حق هر کسی چه زن و چه شوهر را خدا تعین می‌کند و اگر خداگفته باشد زن چنین حقوقی ندارد دیگر اعتراضی به مرد وارد نیست. زیرا مرد از اختیارات قانونی اش استفاده کرده است!

خواننده محترم احتمالاً از این پاسخ تا حدی گیج شده باشد گویا نوعی چشم‌بندی در آن به کار رفته است!

فقها می‌گویند مرد حق دارد به خاطر خوره، کوری، برص یا شل بودن همسرش، عقد را فسخ کند ولی اگر مرد چنین عیبه‌هایی داشت زن حق ندارد اعتراض کند؟ ما می‌پرسیم چطور ممکن است خدا چنین احکامی مقرر کرده باشد؟ پاسخ می‌دهند چون خدا چنین احکامی مقرر کرده است!!!

می‌پرسیم چطور مرد حق دارد هر وقت اراده کند، حتی وقتی که زنش در وسط نماز است او را به آمیزش و ادار کند ولی زن فقط سالی سه بار حق آمیزش دارد آن هم چنان کوتاه و گذرا که مجال بیانش نیست! پاسخ می‌دهند چون خدا چنین دستوری داده است! چطور ممکن است مرد حق داشته باشد به زنش دروغ بگوید؟

در واقع ما از ظالمانه بودن این احکام بی می‌بریم که در فرایند استنباط اشتباہی رخ داده است و می‌پرسیم چطور ممکن است خدا چنین احکامی داشته باشد؟ در پاسخ مسلم می‌گیرند که هیچ اشتباہی رخ نداده است و چون خدا چنین حکمی کرده است می‌فهمیم که زن اصلاً حقی ندارد که ضایع شده باشد!

آیا باید نیازهای طبیعی و حقوقی مبتنی بر این نیازها را خدا معین کند؟ آیا همین که خدا به انسان معده و دهان و مری داده به این معنا نیست که انسان حق تغذیه دارد. آیا همینکه تشنۀ می‌شود دلیل این نیست که حق دارد آب بیاشامد؟

می‌گویند خیر ما باید بینیم خدا به او اجازه اکل و شرب داده و چه مقدار اجازه داده است؟ اگر آدمی با دو و عده غذا در شبانه روز سیر می‌شود و خدا فقط یک و عده غذا تجویز کند دیگر انسان حق ندارد دو و عده غذا بخورد! اصلاً او اشتباه می‌کند که گمان می‌کند دو و عده باید غذا بخورد چرا که حدیث می‌گوید یک و عده غذا بخورید! اصلاً اگر خدا بگوید هیچکس حق ندارد چیزی بخورد و همه باید بمیرند. ما باید مطیع باشیم و حق اعتراض نداریم! ما بنده‌ایم و بنده را نرسد که در حکم خدا چون و چرا کند. خوشبختانه خدا چنین چیزی نگفته ولی اگر گفته بود ما باید قبول می‌کردیم!

این بحث به بحث حسن و قبح عقلی و نزاع اشعاره و معتزله بر می‌گردد. در واقع فقهای ما در سراسر فقهه موضع اشعری دارند. می‌گویند ما نمی‌فهمیم چه حکمی عادلانه و چه حکمی ظالمانه است! اگر خدا بگوید مرد حق دارد بدون عذر موجه زنش را طلاق بدهد ما می‌فهمیم این حکم عادلانه است! اگر خدا بگوید مرد اگر بعد از عقد بفهمد زنش کور است می‌تواند عقد را فسخ کند ولی اگر زن بفهمد مرد کور بوده و او را فریب داده است حق فسخ ندارد باید بسوزد و بسازد! آری اگر خدا چنین چیزی بگوید عین عدالت است و ما اشتباه می‌کنیم که گمان می‌کنیم عدالت اقتضا می‌کند هر دو در این موضوع یکسان باشند.

عدالت آن است که خدا به آن امر کند نه آنکه خدا به مصاديق بارز عدالت امر می کند. با این منطق اگر خدا بگوید اطفال شیرخوار را بکشید عین عدالت است ولی چون از چنین چیزی نهی کرده است می فهمیم ظالمانه است! قبل از نهی خدا ما نمی توانیم نسبت به نیک و بد بودن این عمل قضاوت قاطعی داشته باشیم!

پس مصاديق بارز عدل و ظلم بر ما معلوم نیست و از طریق شریعت به آن پی می بریم. این اندیشه نیمی از مصیبت فقهه ماست و نیم دیگر اینکه شریعت نیز با خبر واحد و اجماع و شهرت و سیره متشرعه احراز می شود (چهار رکنی که سست تر از تار عنکبوت است). این دو تصور کاملاً خطأ منشأ بدفهمی دین و تبدیل آن به مجموعه‌ای ناهمگون، بی قواره و نامعقول شده است در این باره به تفصیل بحث خواهیم کرد.

پاسخ اجمالی ما این است که مصاديق بارز عدل و ظلم بر همه آنسانها در شرق و غرب عالم و در سراسر تاریخ روشن است و خداوند به مصاديق روشن عدالت امر می کند و از مصاديق بارز ظلم نهی می کند. «عدالت» معیار دین است نه «دین» معیار عدالت، همانطور که «حق»، معیار شناخت شخصیت‌های معرفتی است که معیار شناخت «حق». چنانکه می دانید در گیر و دار جنگ جمل یکی از یاران حضرت امیر آمد و گفت یا علی من در صفت مقابل شخصیت‌های موجهی مثل طلحه و زبیر و عائشہ را می بینم آیا ممکن است آنها بر باطل باشند و امام فرمود حق معیار شناخت شخصیت‌های است نه بر عکس.

در این باره در قرآن آیات فراوانی وجود دارد که متأسفانه به دلیل مهجوریت قرآن، مورد توجه نیست.

۱. و اذا فعلوا فاحشة قالوا وجدنا عليها آبائنا والله امرنا بها قل ان الله لا يأمر بالفحشاء أتقولون على الله ما لا تعلمون.
يعني کار زشت را انجام می دانند و می گفتند خدا به ما امر کرده است که کار زشت انجام دهیم. ای پیامبر بگو خدا به کار زشت امر نمی کند.

يعني مصاديق بارز کار زشت و ظلم بر همه‌گان روشن است و خدا هرگز به آنها امر نمی کند. نه آنکه بر ما روشن نیست چه چیزی زشت است و اگر شنیدیم که خدا به کار زشت امر کرده است باید مرتكب آن شویم.
ان الله يأمر بالعدل والاخسان اوامر الاله عادلانه است و خدا به آنچه عدالت است ما را فرمان می دهد. پس مصاديق عدالت برای آنسانها قابل شناسائی است.

فالمهمها فجورها و تقویها یعنی خدا آنسان را به گونه‌ای آفریده است که راه و چاه را تشخیص می دهد.

ذدی در بین همه ملت‌ها کار زشت و نامشروعی است. خود دزدهای این کار را زشت می دانند و در صورت دستگیری می کوشند خود را تبرئه و عمل خود را توجیه کنند. حتی اگر بخواهند با کسی شرکت یا وصلت کنند، دشمال کسی می روند که ذد نباشد! چطور می توان گفت که ما از ماهیت ذدی سر در نمی آوریم و اگر خدا بگوید ذدی، راه شرافتمدانه‌ای است، باید پذیریم و قضاوت خود را تخطه کنیم. دروغ در هر مذهب و مکتبی زشت است چنین ممکن است خدا به مرد اجازه بدهد به زنش دروغ بگوید؟

چنین منطقی باعث تولد فقهی بی تناسب با واقعیات و بسیار بی قواره شد. فقهی که همچون جامه‌ای تنگ و کوتاه جوابگوی نیاز فرد و جامعه نیست و از سوئی با اصرار عالمان دین مواجهیم که این فقه، فقه آل محمد است و مقدس است و همه باید خود را با آن وفق دهند و جای چون و چرا ندارد. باید به هر قیمتی، آن را پوشید و افتخار کرد و حتی الامکان آن را به دیگر کشورهای جهان نیز صادر نمود!

انسان به یاد پروگرست، راهن افسانه‌ای یونان می افتد که در کوه‌ها و گردنها راه را بر کاروانیان می بست و اموال آنان را به غارت می برد و به این نیز اکتفا نمی کرد بلکه یک تخت آهنی داشت و دستور می داد تا افراد کاروان را یک به یک بر روی تخت بخوابانند. هر کس که قدر و اندازه‌اش از طول تخت آهنی کوتاهتر بود به فرمان وی آنقدر او را از طرف پا و سر می کشیدند تا به اندازه تخت شود و اگر قدری بلندتر داشت فرمان می داد تا از ناحیه پا مقدار اضافی را از کاره کنند تا کاملاً در قالب تخت آهنی جای گیرد. از دیدگاه فقیهان ما نیز فقه، تختی آهنی است که باید انسان و جامعه را در درون آن قرار داد و کم و زیاده‌ای آن را با برش یا کشش، ترمیم کرد.

فقه سنتی انگاره‌های ثابت و جامد را به عنوان انگاره‌های دینی خدشنه‌پذیر باور دارد و می خواهد این لباس تنگ و کوتاه را

بر اندام انسان همه اعصار بپوشاند. در فقه سنتی انسان، عقل، علم و تجربه بشری هیچ اعتباری ندارد آنچه بالاترین ارزش را داراست اخبار است آن هم اخبار آحاد که سرنوشت آن را خواهد خواند!

قرآن مقیاس روایت یا روایت مقیاس قرآن

قرآن و عترت دو یادگار مهم پیامبر و به تعبیر او «ثقلین» هستند. در عین حال فرمود «احدهما اکبر» یا «احدهما اعظم». قرآن اکبر است و مهیمن بر همه کتابهای آسمانی و میزان تشخیص حق و باطل است. هر حدیث و روایتی با قرآن سازگار نباشد شرعاً اعتبار است.

در هر موضوعی که قرآن و روایات به آن پرداخته و دو گونه سخن گفته باشند دو موضع کاملاً متفاوت می‌توان گرفت. گرچه قرآن را محور و معیار فهم روایت بدانیم، روایت را در پرتو قرآن معنا کرده و آن را حمل بر مفاد قرآن می‌کنیم و اگر اختیار مسلک باشیم و قرآن را ظنی الدلاله بدانیم ناچار روایت را محور قرار داده یا اصلأً به قرآن مراجعه نمی‌کنیم و یا روایت را تحمیل بر قرآن می‌کنیم. این دونوع موضع گیری شواهد فراوانی دارد. به چند مثال توجه فرمایید:

۱. در قرآن آمده است خذ من اموالهم صدقه تطهیرهم و تزکیهم بها

کلمه اموال جمع مضار است و شامل همه اموال می‌شود. بر اساس این آیه و حدود صد روایت، از همه اموال باید بگذشت داد. متأسفانه روایتی وجود دارد مبنی بر اینکه پیامبر فقط از نه چیز زکات می‌گرفت «عنی رسول الله عما سوی ذلک». کسنتی که محور کارشان روایت است، آن روایت را بر آیه صریح قرآن و روایات متعدد مقدم داشته و می‌گویند آیه قرآن را با این نسبت تخصیص می‌زنیم! و روایات دیگر را حمل بر استحباب می‌کنیم. در حالی که اگر محور کارشان قرآن باشد می‌توانند بگویند در روایتی که صحبت از نه جنس شده تصرف می‌کنیم و می‌گوییم در آن عصر، درآمد غالب مردم از این نه جنس بوده و بگذشت اجناس دیگر مقدار معنابهی نبوده است.

وانگنهی مگر پیامبر حق دارد حقوق فقرا را به نفع اغایا ببخشد؟ مگر قرآن نمی‌گوید و لا يشرك في حكمه أحداً. افزایش بر اینها با آیه ۱۴۱ سوره انعام چه می‌کنید که در اشار و زیتون نیز زکات رالازم دانسته است!

۲. قرآن می‌فرماید و لا تباشروهن و انتم عاكفون في المساجد از کلمه المساجد که جمع بالام است می‌فهمیم که نه همه مساجد می‌توان اعتکاف کرد. ولی در روایت است که فقط در مسجد الحرام و مسجد النبی و مسجد کوفه و مسجد جامع عرب و مساجد جامع هر شهر می‌توان اعتکاف کرد نه در همه مساجد.

اگر قرآن محور استباط باشد باید بگوییم آنچه در روایت ذکر شده بهترین مصادیق است نه مصادیق انحصاری. چرا که گزینش این روایت مخصوص قرآن باشد تخصیص اکثر بوده و مستهجن است. ولی اگر روایت را مقدم بر قرآن بدانیم قرآن را تخصیص خواهیم زد و ناچار راه بر اغلب داوطلبان فراوان اعتکاف در سراسر سرزمین های اسلامی بسته خواهد شد.

۳. قرآن می‌فرماید الزانی لا ينكح الا زانية او مشركة وال زانية لا ينكحها الا زان او مشرك و حرم ذلك على المؤمن. بر اساس این آیه ازدواج با زناکار حرام است. ولی در روایتی آمده است که ازدواج با زناکار اشکالی ندارد و اینطور تعلیم تنه است که شما او را از گنہ به کار مباح و دار خواهید کرد. کسانی که قرآن را ظنی الدلاله می‌دانند در واژه احرَّم که نص در تحریم است تصرف می‌کنند و روایت را بر قرآن تحمیل می‌کنند. ولی اگر قرآن محور کار باشد در روایت تصرف می‌کنند و می‌گذیند روایت اگر صادر شده باشد منظور ازدواج بعد از توبه است.

۴. قرآن می‌فرماید «اوْفُوا بِالْعُقُودِ» و نکاح چه دائم و چه موقت آن، عقد است و بر اساس قرآن وفای به عقد واجب است یعنی مرد حق ندارد به طور یکجانبه زنش را خلاص بدهد یا مدت را علی رغم کراحت زن ببخشد و زن را ترک کند. از آیات ۲۳۰ و ۲۳۱ سوره بقره نیز روشن می‌شود که طلاق فقط در موردی جایز است که ادامه زندگی مستلزم ترک حدود الهی باشد. گرچه محور کار قرآن باشد روایتی را که می‌گوید طلاق به دست مرد است در پرتو این آیات معنا می‌کنیم یعنی می‌گوییم درست است که طلاق به دست مرد است ولی مرد حق ندارد تا زندگی حرجی نشده است اقدام به طلاق کند ولی اگر اخباری مسلک شیم کاری به قرآن نخواهیم داشت و قانون پر صلابت‌تر و غیر قابل تخصیص «اوْفُوا بِالْعُقُودِ» را تخصیص می‌زنیم.

۵. قرآن می فرماید فکلوا ما ذکر اسم الله علیه در روایات متواتر نیز آمده است «انما هو الاسم و لا يؤمن عليه الا مسلم». از آیه شریفه و این روایات می فهمیم هر حیوانی را که با نام خدا ذبح کنیم حلال است و ذبح کننده خصوصیت ندارد، مسلمان - باشد یا خدای پرستی دیگر. ولی اخباری ها به دلیل بعضی روایات می گویند ذبح کننده فقط باید مسلمان باشد. اگر قرآن محور استنباط باشد باید در آن روایات تصرف کرد و گفت اگر گفته اند حتماً مسلمان باشد به این جهت است که در عمل به این شرط معمولاً به غیر مسلمان نمی توان اطمینان پیدا کرد. بنابر این اگر مطمئن شویم فردی مسیحی یا یهودی هنگام ذبح، نام خدا را بده است می توانیم از گوشت آن حیوان مصرف کنیم.

۶. قرآن در ضمن شمارش افرادی که با آنها نمی توان ازدواج کرد به کسانی که از راه شیر خوردن بر ما حرام شده‌اند می‌رسد ولی فقط از دو نفر نام می‌برد مادر شیری و خواهر شیری و امهاتکم اللاق ارضعنکم و اخواتکم من الرضاعة. در حدیث است که «الرضاع لحمه كلحمة النسب». اگر محور استنباط قرآن باشد روایت راحمل بر قرآن می‌توان کرد یعنی می‌توان گفت روایت ناظر به همان دو مورد است و می‌گویند خواهر و مادر شیری بر ما حرامند همانطور که خواهر و مادر نبی بر ما حرامند. ولی اگر محور کار روایت باشد تعداد زیادی را حرام خواهیم شمرد. در حالی که ایجاز و بلاغت اقتضا می‌کند یا قرآن هیچ ذکری از محramat رضاعی به میان نیاورد و همه را به بیان عترت واگذار کند و یا بعد از شمردن محramat نبی بگویند و هن من الرضاعة یعنی همه کسانی که از طریق نسب به شما محروم هستند از طریق رضاع نیز محرومند. اینکه خدا در مقام شمارش کسانی که نمی‌توان با آنها ازدواج کرد بعد از بیان محramat نسبی، فقط مادر و خواهر رضاعی را نام می‌برد به خاطر آن است که فقط این دو محرمند نه بیشتر.

۷. قرآن صریحاً می‌گوید کونوا قوامین بالقط شهداء لله و لو على انفسكم او الوالدين يعني برای احراق حق و احیای عدالت، حتی علیه پدرتان باید شهادت دهید. در فقه به دلیل روایت مشکوک می‌گویند شهادت فرزند علیه پدر پذیرفته نمی‌شود!

این مورد را کمی مبسوط تر بحث می‌کنیم.

آیه ۱۳۵ سوره نساء چنین است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُنُوا قَوَامِينَ بِالْقُطْ شَهِيدَاءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلَى أَنفُسِكُمْ أَوْ الْوَالِدِينَ يَعْنِي بِرَأْيِ احْتِقَاقِ حَقٍّ وَ احْيَائِ عَدْلٍ، حَتَّى عَلَيْهِ پَدْرَتَانِ بَايْدَ شَهَادَتِ دَهِيدٍ. در فقه به دلیل روایت مشکوک می‌گویند شهادت فرزند علیه پدر پذیرفته

بَهْمَا فَلَاتَّبِعُوا الْهَوْىَ اَنْ تَعْدُلُوا وَ اَنْ تَلُوُوا وَ اَنْ تَعْرُضُوا فَانَّ اللَّهَ كَانَ بِاَنْ تَعْمَلُونَ خَبِيرًا. هر مسلمان و غیر مسلمانی این آیه را بخواند خواهد گفت این آیه به وضوح مسلمانان را ترغیب می‌کند به خاطر حق، شهادت دهنند هر چند علیه خودشان یا پدر و مادرشان و یا نزدیکانشان. بنابر تصریح و تنصیص این آیه اگر مثلاً پدرمان آذدی کرد و ما شاهد دزدی او بودیم و دادگاه از ما خواست بر علیه دزد شهادت بدھیم باید بدون ملاحظه ارتباط پدری، در دادگاه حاضر شویم و واقعیت را بگوییم. قرآن می‌گوید اگر پدر شما ثروت و تمدن است و با این شهادت، به شخص شما لطفه مالی خواهد خورد یعنی هدایا و بخشش هایش را به شما قطع خواهد کرد و یا فقیر است و از روی نیاز دزدی کرده است هیچگدام از این ملاحظات نباید مانع شهادت شما بر علیه او شود.

حال نظری یغفکنید به فتاوای آقایان در مورد شهادت فرزند علیه پدر. بسیاری از آنها می‌گویند شهادت علیه پدر پذیرفته نمی‌شود!

شیخ طوسی در خلاف^(۱) می‌گوید: شهادت فرزند علیه پدر در هیچ حالی پذیرفته نمی‌شود. سپس می‌گوید دلینا اجماع الفرقة و اخبارهم فانهم لا يختلفون فيه.

مرحوم محقق در شرایع می‌گوید: و في قبول شهادة الولد على الوالد خلاف والاظهر المنع^(۲).

مرحوم نراقی در مستند^(۳) می‌گوید:

بنابر اصح شهادت فرزند علیه پدر پذیرفته نمی‌شود و اکثر قدما و متاخرین همین نظر را دارند. صدوین، شیخین، قاضی،

۱ - خلاف، ج ۶، ص ۲۹۸-۲۹۷. ۲ - شرایع، ج ۴، ص ۱۱۹.

۳ - مستند الشیعة، ج ۱۸، ص ۲۴۶-۲۵۳.

دلیلی، ابن حمزة، حلی، محقق، فاضل در اکثر کتابهایش، فرزندش در ایضاخ، شهید در نکت و دیگران همین فتوارا داده‌اند. هر مختلف، تحریر، دروس، مسالک، کفاية و کتب دیگر ادعای شهرت شده است. در خلاف، موصیات سید مرتضی، سرائر و غنیة ادعای اجماع شده است.

وقتی کسی این همه ادعای شهرت و اجماع را در برابر آیه صریح قرآن می‌بیند با خود می‌گوید لابد صدھاروایت از زبان امام صادق و امام باقر نقل شده است که شهادت فرزند علیه پدر پذیرفته نمی‌شود والا چطور بزرگان شیعه جرأت کرده‌اند برخلاف صریح قرآن فتوا بدھند. اما تعجب وقتی به ارج خود می‌رسد که بینیم پشتوانه این همه فتوا و شهرت و اجماع، یک یادو روایت مرسی بیش نیست.

سپس مرحوم نراقی می‌گوید از سید مرتضی حکایت شده است که شهادت فرزند له و علیه پدر را قبول دارد^(۱). «دروس» نیز این رأی را تقویت کرده است. «کفاية» نیز آن را قریب شمرده است و در «مفاتیح» و شرح آن، این رأی را اصح دانسته است. ظاهر «تحریر» و «مسالک» و «شرح ارشاد» اردبیلی تردید در این مسأله است. از مقتصر و تتفییح و صیمری نیز تردید حکایت شده است. دلیل کسانی که در مسأله تردید کرده و یا به قبول شهادت فرزند علیه پدر فتوا داده‌اند دو چیز است اول، عمومات قبول شهادت عادل. دوم، قول خداوند سبحانه «کونوا قوامین بالقسط شهداء لله ولو على انفسكم او الوالدين والاقرئين». سپس مرحوم نراقی، در جواب این دو دلیل می‌گوید عمومات، با مرسله فقیه^(۲) تخصیص می‌خورد و ضعف سند آن نیز مشکلی ندارد!!! برفرض ضعف سند مشکلی باشد با عمل اصحاب جبران می‌شود! آیه نیز نمی‌تواند دلیل باشد زیرا نه صریح است و نه ظاهر!!!

واقعاً عجیب است آیه‌ای به این زوشنی و صراحت که احدی در فهم معنای آن تردید پیدا نمی‌کند از نظر ایشان نه صریح در قبول است و نه ظاهر در قبول!

سپس مرحوم نراقی برای رفع تعجب ما می‌گوید اگر کسی بگوید چطور ممکن است آیه در قبول شهادت فرزند نه صراحت داشته باشد و نه ظبور، در پاسخ می‌گوییم منظور آیه فقط تحمل شهادت است نه ادای شهادت. یعنی آیه می‌گوید صحنه جرم را مشاهده کنید تا باعث تنبیه و تذکر مجرم شود. پدر وقتی بینند پرسش او را در حال سرقت می‌بینند همین باعث می‌شود عبرت بگیرد و حیا کند و دزدی نکند و یا بعد از این، دزدی نکند! و یا بعداً جرمش را انکار نکند. خلاصه آیه به شهادت فرزند علیه پدر ربطی ندارد!!!

برفرض آیه راجع به شهادت دادن علیه پدر باشد، شهادت مستلزم قبول نیست. آیه می‌گوید علیه پدر شهادت دهید و ای قاضی به دلیل روایت مرسلی که وجود دارد باید شهادت فرزند را پذیرد. سپس نراقی می‌گوید: اگر بگوید شهادت دادن فرزند لغو و عبث خواهد شد می‌گوییم چنین نیست. فایده شهادت منحصر به قبول قاضی نیست یکی از فوائد آن ثواب آخری است! در ادامه این توجیهات بارد، مطالب دیگری می‌گوید که ارزش نقل ندارد.

بدون تردید خواننده محترم از این عبارات که در واقع بازی کردن با آیه قرآن است سخت دهشت‌زده خواهد شد. آخر چطور ممکن است آیه‌ای به این وضوح و صراحت را ساقط کرد و جانب روایتی صد درصد مشکوک را گرفت. مگر نه آنکه باید روایت را عرض بر کتاب کرد، چرا ایشان می‌کوشد آیه را عرض بر روایت کند؟

ولی اگر کمی با کتب فقهی آشنا باشد تعجب نخواهد کرد. اشعری گری و اخباری گری دو آفت بزرگ فقه شیعه است که متأسفانه باعث شده است فقیه بزرگی مثل محقق نراقی خود را به آب و آتش بزنند تا یک روایت مرسل را زنده کند گرچه قرآن را از اعتبار ساقط کندا راستی اگر باب این احتمالات نیشغولی باز شود و هر آیه‌ای را بتوان با «شاید» و «اگر» های این چنینی از دلالت انداخت دیگر چه چیزی از قرآن باقی خواهد ماند؟ لابد کسی که چنین احتمالاتی را مطرح می‌کند می‌گوید قرآن از کار نخواهد افتاد زیرا می‌توان آن را خواند و از ثواب قرائت آن بهره‌مند شد!

۱ - هر چند ابن ادیس در سرائر چنین چیزی را به سید نسبت داده است ولی صاحب جواهر و دیگران در صحت این نسبت تردید کرده‌اند چون عبارت سید در انتصار ظاهر در قبول نیست. در موصیات نیز بر عدم قبول شهادت فرزند، ادعای اجماع کرده است.

۲ - من لا يحضره الشفاعة، ج ۳، ص ۴۶، حدیث ۷۱.

حال بینیم چه دلیل دیگری برای رد شهادت فرزند علیه پدر ذکر کردند.
در کثر العرفان می‌گوید شیخ و اکثر اصحاب شهادت فرزند علیه پدر را نمی‌پذیرند چون باعث تکذیب پدر می‌شود و
تکذیب پدر عقوق است و عقوق مانع قبول شهادت فرزند می‌شود.
آیا شهادت دادن به انگیزه اطاعت خدا و احراق حق، عقوق والدین است؟

اگر به آیاتی که دستور «احسان به والدین» در آنها آمده است دقت کنیم می‌بینیم می‌فرماید اگر والدین فرزند را به شرک و ادار
کنند فرزند نباید از آنها تعیت کند. باید عصیان کند و چنین عصیانی، عقوق نیست. شرک خصوصیتی ندارد و به عنوان یکی از
مصادیق نافرمانی خدا ذکر شده است. هر جا اطاعت والدین می‌ستانزم نافرمانی خدا باشد باید جانب خدا را مقدم داشت.
نافرمانی از والدین در چنین مواردی چون فرمابنیرداری از خدادست عقوق نیست نه آنکه عقوق باشد و گناه نداشته باشد.

اگر خدا فقط گفته بود شهادت به حق دهید، باز آیاتی که دستور به احسان به والدین می‌دهند از شهادت علیه والد نهی
نمی‌کردند چرا که شهادت علیه والد، عقوق آنها نیست احسان به آنهاست چون باعث می‌شود در همین دنیا قاضی به جرم آنها
رسیدگی کند و از عذاب دوزخ بر هند. تا چه رسد به اینکه صریحاً در قرآن بگوید علیه والدین شهادت دهید.

از این دست مثال‌ها فراوان است و مقصود بیان این مطلب است که نتیجه استنباط کسی که گرایش به قرآن دارد با توجه
استنباط کسی که قرآن را ظنی الدلاله می‌داند و محور کارش روایت است، صد در صد فرق دارد. مؤسسه در حوزه‌های فقهی ما
گرایش به اخبار است و روایت را تحمیل بر قرآن می‌کنند و گاه بر خلاف نص قرآن فتوا می‌دهند. گواه گرایش روایی در حوزه
این است که بسیاری از محصلان راجع به هر مطلبی روایت مربوط به آن را در خاطر دارند ولی آیه متناظر با آن مطلب را
نمی‌شناسند. مثلًاً حدیث «جب» را همه حفظند که «الاسلام يحب ما قبله» ولی آیات مربوط به این مطلب را کسی نمی‌شناسد!
مثل این آیه «قل للذين كفروا ان ينتهوا يغفر لهم ما قد سلف»

افراط در گرایش به روایت و تغیریط در عنایت به قرآن باعث شده است که فقیهان ما در نقل آیات کراراً اشتباه کنند. اگر نقل
قولی از کتاب فقہی را اشتباه نقل کنند جای تعجب نیست زیرا در آن اعصار کتاب‌ها استنساخ می‌شد و بسیاری از علماء کتابهای
کتابخانه شخصی اشان را خودشان استنساخ می‌کردند. بدینهی است وقتی کتابی در دسترس آنها نباشد و مطلبی از آن را به نقل از
فقیه یا کتابی دیگر نقل کنند، اشتباه پیش بیاید. بسیاری از منقولات کتب فقهی با پیشوند «محکی» شروع شده است که نشان
می‌دهد مؤلف منبع اصلی را ندیده و به منبع دست دوم اکتفا کرده است. ولی چنین چیزی در مورد قرآن قابل قبول نیست چون
قرآن همواره در دسترس همگان بوده است. به چند مورد از این اشتباهات توجه فرمایید.

۱. مرحوم آخوند^(۱)، مرحوم نائینی^(۲)، مرحوم آقا ضیاء عراقی^(۳)، میرزا قمی^(۴)، مرحوم بروجردی، و مرحوم حکیم و
مرحوم گلپایگانی^(۵)، مرحوم سید محمد صادق روحانی^(۶) و آقای مشکینی^(۷) آیه مربوط به تیعم را که در دو جا با تعبیر
یکسانی نازل شده است اشتباه نقل کرده است. در آیه ۶ سوره مائد و ۴۳ سوره نساء می‌فرماید... فلم تجدوا ماء فتیمموا ماعصیدا
طیاً. آقایان بالاتفاق نوشته‌اند: قوله تعالى و ان لم تجدوا ماء فتیمموا^(۸)

۲. مرحوم شیخ انصاری در بحث غیبت بعد از فتوی به روا بودن غیبت از سینان! می‌گوید: ثم الظاهر دخول الصبی الممیز
المتأثر بالغية لوسمعها لعلوم بعض الروايات المتقدمة وغيرها الدالة على حرمة اغتياب الناس واكل لحومهم مع صدق الاخ عليه
كما يشهد به قوله تعالى و ان تخالطوهن فاخوانكم في الدين. آیه مورد استناد شیخ آیه و یسئلونک عن اليتامى قل اصلاح لهم خير
وان تخالطوهن فاخوانکم والله يعلم المفسد من المصلح... در این آیه بعد از کلمه اخوانکم، کلمه «في الدين» دیده نمی‌شود.
شیخ انصاری این آیه را با آیه ۵ سوره احزاب اشتباه گرفته که آن آیه ربطی به مطلب ایشان ندارد ولی در آن آیه بعد از اخوانکم
کلمه «في الدين» وارد شده است.

۲ - فوائد الاصول، شیخ محمد علی کاظمی، ج ۴، ص ۲۳۱.

۱ - کفایه، ج ۱، عن ۱۲۰، چاپ اسلامیه.

۴ - فواین الاصول، ص ۹۵.

۳ - تفییج الاصول، ص ۲۹۸.

۶ - فقه الصادق، ج ۱، ص ۱۱۹.

۵ - مجمع المسائل، ج ۱، ص ۲۶۸.

۸ - کفایه، ج ۱، ص ۱۳۰، چاپ اسلامیه.

۷ - اصطلاحات الاصول، ص ۲۲.

۳. علامه حلى^(۱) و شهید ثانی^(۲) آیه اول سوره انفال را اشتباه نقل کرده‌اند. آیه چنین است «بِسْلُونَكَ عَنِ الْإِنْفَالِ قُلِ الْإِنْفَالُ لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ» و این بزرگواران نوشتند «قُلِ الْإِنْفَالُ لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ». سید محمد هاشمی نیز این اشتباه را عیناً تکرار کرده است.^(۳)

۴. مرحوم نائینی^(۴)، مرحوم آقا ضیاء عراقی^(۵) و مرحوم خوئی^(۶) آیه «وَخَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا» را اینظور نقل کرده‌اند «أَحَلَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا». چنین آیه‌ای در هیچ جای قرآن دیده نمی‌شود. این بزرگواران آیه «أَحَلَ لَكُمُ الصَّيَّابَاتِ» را با آیه «خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا» تلقیق کرده و معجونی از آنها ساخته و درباره آن مفصل بحث کرده‌اند که مثلاً «أَحَلَ» در اینجا به چه معنایی است؟!

۵. شیخ طوسی^(۷) و مرحوم خوئی^(۸) و مرحوم آشتیانی^(۹) آیه دوم سوره نور را اشتباه نقل کرده‌اند. آیه اینظور شروع می‌شود الزانیه و الزانی فاجلدواکل واحد منهم مأة جلدۀ. این بزرگواران نوشتند الزانی و الزانیه... لضماءی که آیه در ساختار اول بدان اشعار دارد با چنین تقدیم و تأخیری قطعاً فوت می‌شود.

۶. علامه حلى^(۱۰) آیه فمن فرض فیین الحج فلا رفت ولا فسوق ولا جدال فی الحج را اینظور نقل کرده است... فلا رفت ولا فسوق فی الحج ولا جدال.

۷. محقق اردبیلی^(۱۱)، محقق سبزواری^(۱۲)، محقق بحرانی^(۱۳)، سید محمد عاملی^(۱۴) و شیخ حسن نجفی^(۱۵) آیه ذیل را اشتباه نقل کرده‌اند

فَإِذَا قَضَيْتُم مَنَاسِكُكُمْ فَادْكُرُوا اللَّهَ كَذَكْرِكُمْ أَبَائِكُمْ أَوْ أَشَدْ ذَكْرًا.

آنها نوشتند فاما الفضتم من عرفات فادکروا الله كذکرکم آبائکم و اشد ذکرًا.

چنین آیه‌ای در هیچ جای قرآن وجود ندارد.

۸. شیخ انصاری^(۱۶)، شیخ اصفهانی^(۱۷)، سید محمد روحانی^(۱۸) و سید محمد صادق روحانی^(۱۹) بالاتفاق به آیه‌ای استشهاد کرده‌اند که در هیچ جای قرآن به این شکل دیده نمی‌شود. این بزرگواران نوشتند: قوله تعالیٰ احل لكم ما ملکت ایمانکم. در هیچ جای قرآن قبل از «ما ملکت ایمانکم» جمله «أَحَلَ لَكُمْ» دیده نمی‌شود.

۹. مرحوم آخوند، کلمه «بینکم» را از آیه «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» انداخته است.^(۲۰). مرحوم گلپایگانی^(۲۱) فعل مضارع در آیه و من يقتل مؤمناً فجزائه جهنم... را به صورت فعل ماضی نقل کرده است: و من قتل مؤمناً متعمداً فجزاؤه جهنم.

۱۰. علامه حلى آیه «أَحَلَ لَكُمْ لِيَلَةَ الصِّيَامِ الرُّفْثَ إِلَى نِسَائِكُمْ» را به صورت ذیل نقل کرده است «أَحَلَ لَكُمْ إِلَى لِيَلَةِ الصِّيَامِ الرُّفْثَ إِلَى نِسَائِكُمْ».^(۲۲)

این اشتباهات هر چند ناچیز و ظریف است. اما نشان می‌دهد این بزرگواران چنانکه باید با قرآن اُنس نداشتند و بر اثر اتکا به حافظه یا نقل فقیه دیگر دچار این اشتباهات شده‌اند. سزاوار بود با توجه به اینکه قرآن همیشه حتی در عصر آنها در دسترس

۱ - منتهاء المطلب، ج ۲، ص ۹۳۹ و ۹۵۲.

۲ - ملكية الخمس و مصرفه، مجلة فقه اهلیت. سال پنجم، شماره هفدهم، ص ۱۵.

۳ - فوائد الاصول تقریر مرحوم شیخ محمد علی گاظمی، ج ۴، صفحات ۳۶۹، ۳۶۸، ۶۸۱ و ۷۹۲.

۴ - نهاية الامکار، ج ۴، ص ۱۹۸.

۵ - ابود التقریرات، ج ۲، ص ۱۶۶.

۶ - عدة الاصول، ج ۳، ص ۴۹.

۷ - مصباح الفقاهة، ج ۵، ص ۵۰.

۸ - كتاب القضاء، ص ۵۲.

۹ - منتهاء المطلب، ج ۲، ص ۶۶۵.

۱۰ - مجمع الفائدة و البرهان، ج ۷، ص ۳۶۵.

۱۱ - ذخيرة المعاد، ج ۳، ص ۶۹۲.

۱۲ - حدائق الناصرة، ج ۱۰، ص ۲۸۱ و ج ۱۰، ص ۴۰۲ و ۴۲۰، ج ۱۷، ص ۳۱۹.

۱۳ - مدارك الأحكام، ج ۱، ص ۲۲۳.

۱۴ - جواهر الكلام، ج ۲۰، ص ۳۵.

۱۵ - مکاسب، ج ۴، ص ۲۴.

۱۶ - حاشیه مکاسب، ج ۵، ص ۱۲۳.

۱۷ - المرتفع إلى الفقه الارقى، ج ۲، ص ۲۰۷.

۱۸ - فقه الصادق، ج ۲۲، ص ۱۹۹ و منهاج التقاضه، ج ۶، ص ۲۲۴.

۱۹ - حاشیه مکاسب، ص ۱۸۲.

۲۰ - مجمع المسائل، ج ۲، ص ۲۲۰.

۲۱ - متنی المطلب، ج ۲، ص ۵۹۵.

همگان بوده است بیش از این اهتمام و زیسته و در نقل آیه به خود قرآن مراجعه می‌کردند.

قرآن طفیل وجود عترت

بر خلاف پیامبر که هنگام توصیه به شقین فرمود قرآن ثقل اکبر است، عموم فقهای شیعه تصور می‌کنند عترت ثقل اکبر است و از این نیز بسی فراتر رفته، بر این باورند که مقصود اصلی شدای فرستادن قرآن، معرفی عترت بوده است. تمام آیات قرآن در مناقب عترت و نکوهش دشمنان آنهاست. قرآن بدون تفسیر عترت، قابل فهم نیست و حجت ندارد. قرآن تغییر یافته و تحریف شده است!

اگر باور نمی‌کنید که عموم علمای شیعه چنین تلقی‌ای از قرآن و عترت دارند به تفسیرها و نحوه استدلال‌های فقهی آنها توجه کنید. برخی از آنها صراحتاً قرآن را موجودی طفیلی می‌دانند. عبارت ذیل را از مقدمه تفسیر «بيان السعادة» نقل می‌کنیم:

كان المقصود الاهم من الكتاب الدلالة على العترة والتسل بهم وفي الباقي منه حجتهم اهل البيت وبعد التوسل باهل البيت ان امرؤا باتباعه كان حجة قطعية لنا ولو كان مغيّراً مخلاً بمقصوده و ان لم تتوسل بهم او لم يأمرؤا باتباعه و كان التوسل به و اتباع احكامه واستبطاط اوامر و نواهيه و حدوده و احكامه من قبل انفسنا كان من قبيل التفسير بالرأى الذي منعوا منه ولو لم يكن مغيّراً.....

اعلم ان الله تعالى شأنه العزيز كان غيّراً محضاً و مجھولاً مطلقاً و كان لا اسم له ولا رسم ولا خبر عنه ولذا كان يسمى بالعمى فاحب ان يعرف فخلق الخلق لكي يعرف كما في القدس المعروف فكان اول ظهوره فعله الذي يسمى بنفس الرحمن والاضافة الاشرافية و مقام المعرفة و الحقيقة المحمدية(ص) و هي اللطيفة العلوية و يسمى بالمشية باعتبار كونه اضافة الله تعالى الى الخلق وبالولاية المطلقة باعتبار كونه اضافة للخلق الى الله، وهذه الحقيقة بضموم خلقت الاشياء بالمشية مبدء جميع الخلق بمراتبه العقلانية و النفسانية و الجسمانية النورانية و الظلمانية و الطبيعية و لما كان الانسان غاية للكل و كان غاية الانسان بمنطق ما خلفت الجن و الانس الا ليعدون و بضمومون قوله تعالى فخلقت الخلق لكي اعرف معرفة الله، ارسل الرسل و انزل الكتب و اسس الشريائع لمعروفيته وقد عرفت ان مقام معروفيته هو مشيته التي هي الولاية المطلقة و لما كان المتحقق بالولاية و بمقام المعرفة محمدأ(ص) و عليأ(ع) و اولادهما صح ان يقال انهم مبدء الكل و غايته و لما كان جميع الشرائع الالهية و الكتب السماوية لتصحيح طريق الانسانية و توجيه الخلق الى الولاية و كان اصل المتحققين بالطريق الانسانية و الولاية و المتحقق بالولاية المطلقة محمدأ(ص) و عليأ(ع) و اولادهما عليهم السلام صح ان يقال جملة الشريائع الالهية و جميع الكتب السماوية نزلت فيهم و في توجيه الخلق اليهم و هو ايضاً وصف و تمجيل لهم، و لما كان كثير من آيات القرآن نزلت فيهم تصريحأ او تعریضاً او توریة و ما كان في اعدائهم لم يكن المقصود منه الا اعتبار بمخالفتهم و الازجار عن مخالفتهم ليكون سبباً للتوجيه اليهم و لمعرفة قدرهم و عظمة شأنهم و كان سایر آيات الامر والنهي و القصاص و الاخبار لتأكيد السیر على طريق الانسانية الى الولاية صح ان يقال جميع القرآن نزل فيهم و لما كان القرآن مفصلاً يكون بعض آياته فيهم و في محبيهم و بعضها في اعدائهم و مخالفتهم و بعضها سنناً و امثالاً و بعضها فرائض و احكاماً صح ان يقال نزل القرآن فيهم و في اعدائهم او نزل اثلاثاً او ارباعاً و الایات الدالة على اخبار الاخيار و الاشرار الماضين كلها تعریض بالائمۃ و اخیار الامة و اشارارهم مع قطع النظر عن رجوعها اليهم و الى اعدائهم بسبب کونهم اصلاً في الخیر و کون اعدائهم اصلاً في الشر بل نقول كل آیة ذکر فيها خیر کان المراد بها اخیار الامة وكل آیة ذکر فيها شر کان المراد بها اشرار الامة لکون الایة فيهم او تعریضاً بهم او لکونهم و کون اعدائهم اصلاً في الخیر و الشر و في الزيارة الجامعه: ان ذکر الخیر کتم اوله و اصله و فرعه و مدعنه و مأواه و منتهاه و هکذا الحال في حال اعدائهم بحکم المقابلة فان ذکر الشر کانوا اوله و آخره و اصله و فرعه و مدعنه و مأواه و منتهاه.

تنها علامه طباطبائی است که صریحاً قرآندا قابل فهم دانسته و فهم آن را در گرو بیان هیچکس حتی عترت نمی‌داند. در کتاب شیعه می‌نویسد: «کتاب آسمانی دیگران هئونه می‌خواهد باشد ولی کتاب آسمانی اسلام که قرآن شریف بوده باشد

جهان و جهانیان را مخاطب قرار داده و با آنها مستقیماً سخن می‌گوید و در مقام تحدي آمده، خودش را معجزه پیغمبر اسلام معرفی می‌کند و یک چنین کتابی هرگز در انحصار فهم عده محدودی (هر که باشد) نخواهد در آمد^(۱). باری، فقه و کلام و جهانیینی کسی که قرآن را طفیلی عترت بداند با فقه و کلام و جهانیینی کسی که عترت را معلمان قرآن بداند، صد در صد فرق می‌کند. در نظام اول، آموزه‌هایی دیده می‌شود که در هیچ محفلی از محافل دنیا قابل دفاع نیست، حاصل آن دینی است عبوس و متصلب و آکنده از خرافات و احکام خشن که همه آرزو می‌کنند در سیاست و دیگر حیطه‌های حیات بنزی دخالت نکند و محدود به نهانخانه دل باشد ولی در نظام دوم دینی به دست می‌آید صد در صد معقول، قابل دفاع و منطبق با معیارهای بشری در همه آفاق و اعصار.

تخصیص و تقيید عمومات و اطلاقات قرآن به خبر واحد

در حوزه‌های فقهی ما تخصیص و تقيید کتاب به خبر واحد، مورد قبول عموم فقهاست. اما این اصل که سرنوشت فقه را تعیین می‌کند، از اساس باطل است. اما دلائل این دیدگاه:

دلیل اول سیره فقها در عمل به خبر واحد در قبال عمومات قرآنی است. اما چگونه این ادعا را پذیریم با آنکه قطب‌های چهارگانه تشیع بر خلاف این دیدگاه فتوا داده‌اند

سید مرتضی می‌نویسد: والذى نذهب اليه ان اخبار الاحاد لا يجوز تخصيص العموم بها على كل حال (الذرية ج ۱ ص ۲۸۰)
شيخ مفید می‌نویسد: لا يجب العلم والعمل بشئي من اخبار الاحاد... الا ان يقترب به دليل قطعى (اوائل المقالات ص ۱۲۲ و التذكرة باصول الفقه ص ۲۸)

شيخ طوسی می‌نویسد: انه لا يجوز تخصيص العموم بأخبار الاحاد على كل حال لان عموم القرآن يوجب العلم والخبر الواحد يوجب الظن ولا يجوز ان يترك العلم بالظن (العدة ج ۱ ص ۳۴۴)

نجم الدین محقق حلی: لانسلم ان خبر الواحد دلیل علی الاطلاق لان الدلالة علی العمل به الاجماع علی استعماله فيما لا يوجد عليه دلالة فاذا وجدت دلالة قرآنية سقط وجوب العمل به (معارج ص ۴۶)

وانگهی سیره دلیل مستقلی در عرض کتاب و سنت و عقل نیست و باید مبنی بر آنها باشد و هیچ دلیلی از کتاب و سنت و عقل بر تخصیص کتاب به خبر واحد وجود ندارد بلکه بر خلاف آن دلیل داریم.

دلیل دوم این است که هیچ خبر واحدی نیست مگر آنکه یکی از عمومات قرآن را تخصیص می‌زند و اگر قرار باشد خبر واحد عمومات قرآن را تخصیص نزند حجت خود را از دست می‌دهد در حالی که حجت خبر واحد باید دلیل قطعی ثابت است. اولاً بسیاری از اخبار آحاد با عمومات قرآن تضادی ندارد چون راجع به فروعات احکامی تغیر نماز و روزه و حج است که قرآن صرفاً در صدد اصل تشریع آنها بوده است نه بیان جزئیات و کیفیت انجام آنها. ثانیاً در حجت خبر واحد مناقشه شده است و چنانکه بعداً خواهیم گفت فقط خبر مورد وثوق حجت است نه خبر شخص ثقه.

دلیل سوم: کتاب گرچه قطعی السنده است ولی ظنی الدلالة است و خبر واحد گرچه ظنی السنده است ولی قطعی الدلالة است. بنابر این باید به هر دو با هم عمل کرد تا ضعف هر کدام با نقطه قوت دیگری ترمیم شود.

قرآن صریحاً این ادعا را رد می‌کند. قرآن اصرار دارد که بسیار روشن و واضح است. قرآن خود را برهان، تواریخ، تبیان، بیتات، مبیتات، منفصلات^(۲)، کتاب مبین، بصائر و ذکر آسان خوانده است. هرگونه ابهام و اجمال در هر کتابی، نقص است و قرآن صریحاً هر گونه عوج و ریبی را از خود تنفی کرده است. با این اوصاف چگونه می‌تواند ظنی الدلالة باشد؟ خدا بارها در قرآن از «ظن» نکویش کرده و مردم را از تبعیت از «ظن» نهی کرده است و می‌گوید ان الظن لا یغنى عن الحق شيئاً؛ چطور ممکن است نتواند قرآنش را از نقص ظنی بودن برهاند؟

علاوه بر این مگر اخبار آحاد همه نص هستند. اغلب آنها نقل به معنا شده‌اند و آن قدر خبر جعلی و خرافه زیاد است که

۱- شیعه، مجموعه مذاکرات با پرسنور هانری کریں، ص ۵۵-۵۴

۲- مفصل به معنای مبین و واضح است.

بسیار مشکل می‌توان به خبر واحد اعتماد کرد (در اینباره به تفصیل بحث خواهیم کرد).
ممکن است بگوئید پس چرا هر مفسری آیه را یک جور تفسیر می‌کند؟ پاسخ آن است که اختلاف مفسران ناشی از چند امر است. بسیاری از آنها تحت تأثیر روایاتی هستند که در تفسیر آیات وارد شده است و معتقدند قرآن را فقط مقصومان می‌فهمند. مع الاسف اکثر این روایات قابل اعتماد نیستند. بعضی مفسران تأمل و تدبیر کافی در آیات ندارند و بسیاری از آنها با پیش فرض‌ها و ذهنیت‌های خاصی به قرآن مراجعه می‌کنند (دو نکته مهمی که مانع فهم قرآن است اغلب تدبیرون القرآن ام علی قلوب افق‌ها). بعضی نیز آیه را بدون لحاظ آیات دیگر تفسیر می‌کنند. اینها و عوامل دیگر باعث اختلاف مفسران شده است. بدون شک اگر کسی مانعی در برابر چشمانتش قرار دهد یا عینک رنگی به چشم بزند و یا بر پلک چشمش فشار وارد کند، اشیاء را آن طور که هستند نمی‌بیند و حق ندارد بگوید حقائق خارجی ابهام دارد و نمی‌توان آنها را درست دید!

جاگاه قرآن و عترت

شیوه تصور می‌کند توصیه‌های اکید پیامبر مبنی بر پیوند قرآن و عترت و عدم جدائی آنها از یکدیگر به این معناست که عترت متمم قرآن است. در حالی که آنها شارح قرآن هستند نه متمم یا مکمل آن.

توضیح مطلب اینکه اگر قرآن را در حد یک قانون اساسی برای انسانها بدانیم باید به کمال و جامعیت آن معتقد باشیم. در هیچ جای دنیا مجلس قانونگذاری، نمی‌تواند قانونی در عرض قانون اساسی تشریع نماید. مثلاً در قانون اساسی آمده باشد که هیچکس را نباید خودسرانه توقيف، حبس یا تبعید کرد. اگر مجلس یا دولت تصویب کند که پیروان فلاں آیین را می‌توان خودسرانه حبس کرد. مردم چنین چیزی را نقض قانون اساسی می‌دانند نه تخصیص قانون اساسی.

در ایران مانیز تفسیر قانون اساسی با شورای نگهبان است و آنها نمی‌توانند تفسیری برخلاف ظاهر قانون اساسی ارائه دهند و مجلس نیز نمی‌تواند قانونی مغایر با قانون اساسی تصویب کند و بگوید قانون ما تخصیص یا تقيید قانون اساسی است. چراکه چنین چیزی در هر عرفی نقض قانون اساسی شمرده می‌شود نه تخصیص آن.

این در صورتی است که قرآن را در حد یک قانون اساسی بدانیم در حالی که قرآن فوق قانون اساسی است. قرآن کتابی است برای همه بشریت تا انتهای تاریخ. قرآن خود را کامل و بی نقص معرفی کرده است: ذلک الكتاب لا رب فيه! الحمد لله الذي انزل على عبده الكتاب ولم يجعل له عوجاً. لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه....

اگر قرآن یگانه کتابی است که هیچ رب و عوجی ندارد نباید احکام آن حتی توسط عترت تغییر کند. در حالی که بر اساس اعتقاد رایج در حوزه‌ها، عترت (حتی خبر واحد) می‌تواند قرآن را تخصیص یا تقيید زده بلکه آیه را نسخ کند.

قرآن اگر چه در مقام شمارش محترمات رضاعی فقط دو نفر را ذکر می‌کند یعنی می‌گوید با مادر رضاعی و خواهر رضاعی نمی‌توانید ازدواج کنید ولی روایت می‌گوید در اثر شیر خوردن تعداد زیادی افراد بر شما حرام می‌شوند. می‌گوییم ایجاز و بلاغت اقتضا می‌کند یا قرآن هیچ ذکری از محترمات رضاعی ننماید و همه را به بیان عترت واگذار کند و یا بعد از شمردن محترمات نسبی بگوید و هن من الرضاعة یعنی همه کسانی که از طریق نسب به شما محروم هستند از طریق رضاع نیز محرومند. اینکه خدا در مقام شمارش کسانی که نمی‌توان با آنها ازدواج کرد بعد از بیان محترمات نسبی، فقط مادر و خواهر رضاعی را نام می‌برد به خاطر آن است که فقط این دو محترمند نه بیشتر. هر حدیثی که بیش از این تعداد را محروم بشمارد عرفاً در تعارض با قرآن است. می‌گویند خیر مقداری در قرآن و مقداری در سنت بیان شده است. با این منطق هیچ بعید نیست قرآن بگوید واعلموا أنا غنمت من شيء فان لله خمسة... یک پنجم مالتان را در راه خدا بدھید و روایات بگویند باید دو پنجم مال را در راه خدا بدھید! یعنی مقداری را قرآن و مقداری را عترت بیان کندا عمق این حرف نسبت نقص به قرآن است. چنین کتابی جامعیت و استقلال خود را از دست می‌دهد. آخر این چه کتاب بلا رب و بلا عوجی است که صریحاً می‌گوید نماز جمعه واجب است اذانو دی للصلوة من يوم الجمعة فاسعوا الى ذكر الله! ولی عترت یا فقیه می‌تواند آن را تحريم کند! یا می‌گوید ریا حرام است و عترت می‌تواند بگوید ریا بین پدر و پسر یا زن و شوهر اشکالی ندارد. یا بگوید «النفس بالنفس» و «الکم فی القصاص حیوة»، قاتل باید قصاص شود و عترت بگوید پدر و جد پدری اگر قاتل باشند قصاص نمی‌شوند! یا بگوید وصیت واجب است و

عترت بگوید واجب نیست. یا بگوید از حیوانات فقط خوک و خون و مردار و حیوانی که به نام غیر خدا ذبح شده است حرام است و عترت بگوید غیر از اینها نیز چیزهای حرام است. آیا ممکن است قرآن مجازات زانی را صد ضریه شلاق تعیین کند و عترت بگوید آیه مربوط به زنای غیر محسنه است. مجازات زنای محسنه سنگسار است!

آیا ممکن است قرآن بگوید خاکی که با آن تیم می‌کنید باید «طیب» باشد و عترت بگوید لازم نیست «طیب» باشد. «خوبی» هم باشد می‌توان با آن تیم کرد. کافی است که خاک طاهر باشد. بنابر این با خاک‌های کثیف زباله‌دانی هم می‌توان تیم کرد چون نجس نیست.

آیا ممکن است قرآن بگوید اموال کفار حریب هم محترم است^(۱) و روایات بگویند محترم نیست و می‌توان اموال آنها را به سرقت برد^(۲).

آیا ممکن است خدا در قرآن بگوید و لا يشرك في حكمه أحداً ولی روایات بگویند خداوند امر تشريع را به پیامبر واگذار کرده و او نیز حق دارد اموری را واجب و اموری را حرام نماید؟ آیا ممکن است قرآن تعاون بر اثر را منوع بداند و روایات بگویند مانع ندارد انگور را به کسی که می‌دانیم آن را تبدیل به شراب می‌کند بفروشیم؟

آیا ممکن است قرآن صریحاً و به طور مکرر بگوید پیامبر علم غیب ندارد «ولو كنت اعلم الغيب لاستكثرت من الخير وما مسني السوء» اگر علم غیب داشتم آسیبی به من نمی‌رسید و به اموال فراوانی می‌رسید^(۳) یا بگوید «و ما ادری ما يفعل بي ولا بکم» معذلك روایات بگویند امام دارای علم ما کان و ما یکون و ما هو کائن است. اگر پیامبر از هر چه هست و خواهد بود مطلع است رب زدن علمًا چه معنایی پیدا می‌کند؟

سلیس ترین و شیوه‌ترین سخنی که تاریخ بشری سراغ دارد آیات قرآن است. امتیاز بزرگ قرآن این است که عمیق‌ترین معارف را در قالب روشن‌ترین عبارات ارائه می‌کند. قرآن، خود را بارها بیان، تبیان و مبین خوانده است. هیچگونه اعوجاج و ناهمواری در قرآن دیده نمی‌شود. معذلك روان‌ترین آیات قرآن بعد از یک دوره درس خارج و آموزش این اصل شوم که قرآن

۲ - صراط التجاد، ج ۱، ص ۴۴۸ - ۱۰ - متحنه/۱۰.

۳. اعراف/۱۸۸. کسانی که از عُلم غیب پیامبر و امام دفاع می‌کنند در مورد حوادث تلخ زندگی آنها که به وضوح نشان می‌دهد آنها از غیب اطلاع نداشتند می‌گویند آنها عَنْهُ غیب داشتند ولی وظیفه نداشتند طبق آن عمل کنند. در حالی که پیامبر اکرم در این آیه به روشنی می‌گوید من اگر علم غیب داشتم به مقتضای آن عمل می‌کردم و در زندگی آسیب نمی‌دیدم. پیامبر دو مرتبه به درخواست مشرکان می‌بیند تبلیغی برایشان اعزام کرد و آنها همه اعضای آن را کشتن و پیامبر از این اتفاق بسیار ناراحت شد چون تعداد زیادی از آنها حافظ قرآن بودند. آیا معقول است بگوییم پیامبر می‌دانست چنین اتفاقی می‌افتد ولی موقف نبود به مقتضای آن عمل کند؟ اگر می‌دانست پس چرا بعد از حادثه آن قادر ناراحت نمی‌شد. آیا پیامبر می‌دانست سربازانی که به نگهبانی از تنگه اُحد می‌گمارد سنتی به خروج می‌دهند و آن همه خسارت و کشته را روی می‌دهد ولی وظیفه داشت سکوت کند و چیزی نگوید؟! مگر نه آنکه حجت علم ذاتی است؟ در کدام آیه و روایت، خدا به پیامبر و امام توصیه کرده است که باید به معلومات غیبی خود اعتنا کنید؟

حضرت علی(ع) نامه‌هایی به استانداران خاکن خود نوشته و آنها را به سرعت عزل کرده است. آیا حضرت می‌دانست آنها اختلاس می‌کنند ولی موظف نبود طبق علم خود عمل کند؟ چرا وقته اختلاس آنها علی می‌شد آن قدر بر می‌آشنا و ناراحت می‌شد؟ البته محل نیست خداوند اتباء یا غیر انبیاء را به طور جزئی در مواردی خاص از حادثهای خاص مطلع کند حضرت عیسی می‌گوید «ابنکم بما تأکلون و تدخلون فی یوْنَکم». اما با توجه به آیات صریحی که عَنْهُ غیب را از پیامبر نفی می‌کند نمی‌توانیم روایاتی را که می‌گویند امام معصوم از کلیه اتفاقات گذشته و حال و آینده اطلاع دارند، قبول کنیم. و انگهی در روایات صریح دیگر خودشان علم غیب را نفی کرده‌اند. حضرت علی(ع) در نهج البلاغه خطبه ۲۱۶ صریح و شفاف می‌فرماید «من خود را فوق خطای دانم اگر حقی را تشخیص دادید از گفتن آن درین نورزید». در حالی که اگر امام علم غیب داشت یا عالم او ذاتی و نامتناهی بود (چنانکه عده‌ای شیعیان غالی مدعی اند) امکان اشتباه در او متغیر بود.

یکی از شیعیان از شیخ مفید پریده است که امام همه شیعه اجمعان داریم که امام همه حوادث آینده را می‌داند پس چرا علی(ع) با آنکه می‌دانست کشته می‌شود به مسجد رفت؟ و چرا امام حسین با آنکه می‌دانست کشته می‌شود به سوی کوفه رفت؟ شیخ مفید در جواب می‌نویسد اجتماعی بر این مطلب وجود ندارد که امام همه حوادث آینده را بدون استثناء می‌داند و دلیل نداریم که علی(ع) می‌دانست در آن شب مخصوص در مسجد ضربت می‌خورد. نیز دلیل نداریم که امام حسین می‌دانست در آن سفر کشته می‌شود (بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۲۵۷ و ۲۵۸). سید مرتضی نیز می‌نویسد امام حسین تصور نمی‌گرد که گرفیان بی‌وقایی کنند و اهل حق نیز از باری او ناتوان گردد (تتزیه الانبیاء، ص ۲۲۸). شیخ طوسی نیز در تلخیص الشافی جزء ۴، ص ۱۹۰ می‌نویسد سید مرتضی معتقد است عقلًا و تقلاً حرام است امام دانسته برای کشته شدن حرکت کندا

«ظنی الدلاله» است، در غباری از ابهام فرومی‌رود و طلبه از زلال آیات چیزی درک نمی‌کند.

قرآن صریحاً ازدواج با زناکاران را تحریم کرده است و حرم ذلك علی المؤمنین ولی بسیاری از فقیهان ما بعد از بحث‌های فراوان درباره این آیه، فتوا می‌دهند که ازدواج با زناکار مانع ندارد. قرآن صریحاً وصیت را واجب می‌شمارد کتب علیکم اذا حضر احدكم الموت ان ترك خيراً الوصية للوالدين والقرىين بالمعروف حقاً علی المتنین. ملاحظه کنید چه تعییر اکید و شدیدی در این آیه به کار رفته است. ولی معدلک کسی به مفاد این آیه فتوانمی‌دهد و می‌گویند در صورتی که شخص بدھکار باشد باید وصیت کند و الازم نیست وصیت کند. به بیان دیگر قرآن به جای ان ترك خیراً باید می‌گفت ان ترك قرض!۱

قرآن صربحاً می‌گوید کونوا قوامین بالقطط شهداء لله ولو علی انفسکم او الوالدين یعنی برای احراق حق و احیای عدالت، حتی‌علیه پدرتان باید شهادت دهید. در فقهه می‌گویند شهادت فرزند علیه پدر پذیرفته نمی‌شود!۲

آیا چنین کتابی را می‌توان کتاب کامل و بی‌ریب و نقصی نامید؟ کسانی که به حاجی نوری تاخته و تحریف قرآن را شدیداً محکوم می‌کنند آیا توجه دارند که به نوعی معتقد به نقص و تحریف قرآن شده‌اند؟ فقها در پاسخ می‌گویند آیات و روایات، عام و خاص و مطلق و مقیدند و با هم سازگارند. در حالی که هیچ عرفی نمی‌پذیرد که قانون اساسی اش با دستورات رئیس جمهور یا مجلس تخصیص یا تقسید بخورد. و انگهی تخصیص و تقسید باید مساعد با فهم عرف باشند. در اکثر اینگونه موارد جمع آیه و حدیث جمع تبرعی است نه جمع عرفی!

به نظر ما جز آنچه خدا در قرآن واجب یا تحریم کرده است چیزی واجب یا حرام نیست و بیانات عترت صرفاً شارح قرآن است نه مخصوص و مقید آن. یعنی قرآن به طور سریته دستور نماز و روزه و حج داده است. عترت، نحوه صحیح انجام این عبادات را بیان می‌کنند. پس نباید حدیثی که معامله غرری را تحریم می‌کند مخصوص آیه احل الله البیع قرار داد. آیه در مقام بیان حیث هر نوع بیع نیست. حدیث ارشاد به حکم عقل است. آیات دیگر قرآن که از ظلم و کم فروشی نهی کرده است برای تحریم بیع غرری کافی است.

یا اگر در حدیث الا ما ظهر منها به وجه وکفیں و آرایش آنها تفسیر شده است باید آن را چیز جدیدی دانست. اگر کمی تدبیر در قرآن نمائیم به همین مطلب خواهیم رسید.

یا اگر امام در پاسخ به سؤال کسی که می‌پرسد چرا قسمتی از سر را مسح می‌کنید نه تمام آن را، می‌فرماید به دلیل وجود «با» در فامسحوا بروسکم. این حکم جدیدی نیست امام خواستند بگویند شما هم اگر در قرآن تدبیر کنید این نکته را در می‌باید.

تنبیه

بعضی گمان می‌کنند آیه «و انزلنا اليك الذكر لتبين للناس ما نزل اليهم و لعلهم يتذکرون». دلیل بر این است که فهم قرآن محتاج به بیان پیامبر یا امام است. به بیان دیگر، قرآن محتاج سنت است نه آنکه سنت محتاج باشد به قرآن. در حالی که چنین نیست. آیه فوق امر به اظهار است نه امر به تفسیر. به بیان دیگر، خدا می‌خواهد آیات قرآن کتمان نشود. آیات ذیل به فهم آیه فوق کمک می‌کنند:

يا اهل الكتاب قد جائكم رسولنا بيّن لكم كثيراً مما كتتم تخفون من الكتاب...

و اذ اخذ الله ميثاق الذين اوتوا الكتاب لتبينه للناس ولا تكتمونه...

ان الذين يكتمون ما انزلنا من البيانات والهدي من بعد ما بيّنا للناس في الكتاب...

«تبیین» و «تبیین» به معنای آشکار کردن و آشکار شدن است. چیزی که واضح و روشن باشد و اجمال و ابهامی نداشته باشد مبین است.

كلوا و اشربوا حتى يتبيّن لكم الخيط الابيض من الخيط الاسود...

و ما كان استغفار ابراهيم لا يه الا عن موعدة وعدها ايامه فلما تبیّن له انه عدو لله تبرأ منه...

و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه ليتبیّن لهم فیفضل الله من يشاء و يهدی من يشاء... در این آیه هم می‌گوید کتاب‌های

آسمانی به زیان همان مردمی بود که برایشان نازل می شد و ما این کار را برای آن می کردیم تا ابهام و اجمالی نداشته باشد. یعنی خدا به این مقدار ابهام هم که با ترجمه پر طرف می شود، برای کتابهای آسمانی راضی نبود. (به استنای قرآن که چون ساختار لفظی اش نیز معجزه است قهرآ باید به یک زیان نازل می شد)

چکیده پاسخ اینکه تبیین کتاب در برابر اخفاکی کتاب است و به معنای تشریح و تفسیر آن نیست. در روایات تفسیری نیز پیامبر و امامان طوری آموزش می دادند که اصحابشان بدانند اگر آنان هم در آیه دقت کنند همان معنایی را که ائمه تفسیر کرده‌اند در می‌یابند. یعنی ائمه^(ع) نمی‌گفتند این نکته‌ای که ما از آیه فهمیدیم اگر کسی غیر از ما معمومین باشد هر چه هم تدبیر و تأمل کند به آن نخواهد رسیدا و قتی زراره از امام صادق می‌پرسد به چه دلیل می‌گوید مسح تمام سر لازم نیست امام مثل معلمی نکته آموز می‌فرماید به خاطر وجود حرف با در آیه «و امسحوا برؤسکم».

بعضی می‌پندارند آیه شریفه «و مَا يَنْصُقُ عَنِ الْهُوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ» به معنای آن است که همه گفته‌های پیامبر وحی است و از قرآن کمتر نیست و بنابر این می‌تواند تفسیر و تبیین آیات قرآن قرار بگیرد. این سخن نیز درست نیست. اگر در جمله‌های بعدی این آیه دقت کنیم در می‌یابیم که این آیات وصف قرآن است. یعنی وقتی پیامبر ما آیات قرآن را تلاوت می‌کند سخن از پیش خود نمی‌گوید این آیات با ساختار لفظی اش تماماً توسط جبرئیل به او القا می‌شود.

به طور کلی اگر قرآن مجمل و مبهم بود و بدون تفسیر و تشریح ائمه، مفهوم نبود، توصیه به تدبیر و تأمل در قرآن نداشت. باید قرآن به جای توصیه به تدبیر بگوید سراغ پیامبر بروید تا قرآن را برایتان معنا کند! نیز معنا نداشت خداوند از مردم درخواست کند که بیستند که هیچ اختلاف و تناقضی در آن وجود ندارد. افزون بر این، اخبار عرض روایات بر کتاب، بی معنا می‌شد. اگر قرآن دلالت روشن و واضحی نداشته باشد پس چرا به ما گفته‌اند برای تشخیص روایت صحیح از روایت جعلی، آن را با قرآن محک بزنید؟ ترازوی مخدوش، نمی‌تواند میزان سنجش باشد. و انگهی به تصریح قرآن، کتابهای آسمانی برای رفع اختلاف نازل شده‌اند. اگر قرآن ظنی الدلالة باشد یعنی آیات آن مجمل باشد یا تاب تقاضی متضاد داشته باشد، در آن صورت نه تنها اختلافات را بر طرف نخواهد کرد که بر اختلافات خواهد افزود. و آخرين نکته اینکه هیچ عیی برای قرآن بالاتر از ظنی بودن دلالت آن نیست و اگر قرآن چنین عیب و ریب و عوجی داشت دشمنان اسلام از آغاز آن را مطرح می‌کردند در حالی که از هیچیک از دشمنان سرسرخت اسلام شنیده نشده بگویند قرآن کلام مبهم و مجملی است و معنای آن برایمان روشن نیست. بعضی نیز به آیه «مَا أَتَاكُمُ الرَّسُولُ فِيهِ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَإِنَّهُمْ مُّتَوَسِّلُونَ» متولی می‌شوند و گمان می‌کنند این آیه برای پیامبر حق تشریع اثبات می‌کند. در حالی که این آیه دنباله آیه فی است و مربوط به مصرف غنائمی است که بدون کارزار به دست مسلمین افتاده است. قرآن می‌گوید از این غنائم هر چه را پیامبر به شما داد بگیرید و آنچه را که به شما نمی‌دهد بدان چشم مدوزید. توجه داشته باشیم که «ایتاء» به معنای «اعطاء» است. چنانکه در این آیات ایتاء به معنای اعطاء استعمال شده است:

و أَتُوا الْيَتَامَىٰ أَمَوَالَهُمْ.

و أَتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتَهُنَّ.

أَتَنَا غَدَائِنَا.

أَتَنِى زَيْرَ الْحَدِيدِ.

البته اطاعت از پیامبر قطعاً واجب است ولی از این آیه نمی‌توان نتیجه گرفت که پیامبر میهن و متمم قرآن است.

مهجوریت قرآن

مهجوریت قرآن در بین خواص، چه بسا ناشی از اعتقاد به تحریف آن باشد که مع الاسف بسیاری از بزرگان به آن تصریح کرده‌اند.

شیخ مفید می‌نویسد اخبار مستغیضه از ائمه هدایت^(ع) نشان می‌دهد که بعضی ستمکاران قسمتهایی از قرآن را حذف کرده‌اند^(۱).

فیض کاشانی بعد از نقل روایات زیادی راجع به تحریف قرآن می‌گوید: «از همه این اخبار و روایات دیگر از طریق اهلیت معلوم می‌شود قرآنی که در دست ماست همان قرآنی که بر پامبر نازل شده نیست. قسمت‌هایی از آن حذف و قسمت‌هایی تغییر کرده است. نام حضرت علی(ع) و آل محمد و اسماء منافقین در موارد زیادی حذف شده و ترتیب اصلی قرآن به هم خورده است»^(۱). بعد این سوال را مطرح می‌کند که اگر قرآن تحریف شده باشد چگونه می‌توانیم بر آن اعتماد کنیم؟ و در پاسخ می‌گوید طوری تحریف شده است که مطالب اصلی آن چندان تغییر نکرده است. چون حذف آیات و نام علی و آل محمد و نامهای منافقین، باعث نمی‌شود که بقیه آیات از انتفاع بیفتند به خصوص که بیانات او صیای پامبر، قسمت‌های حذف شده را جبران کرده است.^(۲)

مجلسی در شرح حدیثی از کتاب کافی با این مضمون که قرآن اصلی هفده هزار آیه داشته است می‌گوید «مخفی نماند که این خبر و روایات صحیحة زیادی بر نقص و تغییر قرآن دلالت دارد و من معتقدم این اخبار متواتر معنوی دارند و کثار گذاردن این اخبار به معنای بی اعتمادی به همه اخبار است. بلکه به گمان من اخبار مربوط به کم و زیاد شدن قرآن از اخبار مربوط به امامت کمتر نیست و اگر بخواهیم آنها را قبول نکنیم اخبار امامت را نیز باید کنار بگذاریم»^(۳).

حاجی نوری نیز در کتاب «فصل الخطاب» صدها روایت برای اثبات تحریف قرآن گردآوری کرده است. این کتاب که در سال ۱۲۹۸ هجری منتشر شد همواره باعث طعن و حمله بر شیعه بوده است.

حاجی نوری از نعمت الله جزایری نقل کرده است که روایات دال بر تحریف قرآن از دو هزار روایت نیز بیشتر است^(۴). مرحوم عاملی نیز تحریف قرآن را مفاد روایات متواتر دانسته و می‌گوید قرآن اصلی در نزد امام زمان است. در ادامه می‌گوید بعد از تبعی در اخبار و آثار می‌توان گفت تحریف قرآن از ضروریات مکتب تشیع است!!!^(۵) شیخ محمد هادی طهرانی نیز در کتاب «محاجة العلماء فی الادلة العقلية» بر تحریف قرآن ادعای اجماع کرده و آن را از ضروریات مذهب شمرده است. بزرگانی مثل آیة الله خوبی^(۶) و آیة الله خمینی نیز معتقد به تحریف قرآن بودند^(۷).

تعجب از حاجی نوری که از سویی صدها حدیث برای تحریف قرآن ارائه می‌دهد و مصرّانه می‌کوشند قرآن را از حجت بیندازد و از سوی دیگر خود را به آب و آتش می‌زنند تا کتابهای گمنامی که مأخذ کتاب مستدرک بوده و حاوی نامعقولترین مطالبند، مستند و معتبر بدانند!

خواننده محترم از ادعاهای تو خالی اجتماعی بودن، ضروری مذهب بودن، متواتر بودن، مستفیض بودن اخبار تحریف قرآن می‌تواند ارزش و اعتبار این عناوین را در موارد دیگر نیز حدس بزنند! جالب است بدانند مرحوم طبرسی در مجمع البیان می‌گوید عدم تحریف قرآن اجتماعی است^(۸)!

بها دادن به یقین

یکی از مشکلات فقه سنتی ترتیب اثر دادن به حالت روانشناسنخی یقین است. در درس اصول به نوآموزان تعلیم می‌شود که «قطع» حجت است گرچه از پریلن کلاع حاصل شود. در فقه نیز می‌گویند قاضی می‌تواند به علم خود عمل کند^(۹). این موضوع منشأ مفاسد قراوانی در زندگی فردی و جمعی است. بسیاری از قضات می‌توانند با شواهد و قرائن غیر قابل استناد، قطع پیدا کنند و حکم را اجرا کنند. اگر از آفای خلخالی پرسید که چطور این همه متهم را به راحتی محکوم به مرگ دانسته و اعدام کردی؟ در پاسخ می‌گوید یقین پیدا کردم که مستحق مرگند! و مانمی‌توانیم ثابت کنیم یقین پیدا نکرده است چون یقین، حالتی روحی روانی است که تنها از قیل خود شخص قابل شناسانی است. ولی آیا خداوند، جان و مال و ناموس مردم را چنین

۱ - تفسیر صافی، مقدمه ششم، ج ۱، ص ۴۹.

۲ - مرآۃ العقول، ج ۱۲، ص ۵۲۵.

۳ - مرآۃ الانوار، ص ۳۶ و ۳۹.

۴ - تفسیر صافی، ج ۱، ص ۵۱.

۵ - فصل الخطاب، ص ۲۵۱.

۶ - البیان فی تفسیر القرآن، ص ۲۵۷، ۲۲۶، ۲۴۷، ۱۹۹، ۱۹۸.

۷ - التعادل و الترجيح، ص ۲۶ و کشف الاستار، ص ۱۱۴.

۸ - تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۳.

۹. يجوز للقاضي أن يحكم بعلمه من دون بينة أو اقرار أو جلف في حقوق الناس وكذا في حقوق الله تعالى، بل لا يجوز له الحكم بالبينة اذا كانت مخالفة لعلمه او احلاف من يكون كاذباً في نظره،نعم يجوز له عدم التصدى في هذه الصورة (تحرير الوسيلة، ج ۲، ص ۴۰۸)

آسان در معرض تهدید قرار داده است؟ قاتل زنان مثہلی هم ادعا کرده است که یقین داشته که آن زنان روسپی واجب القتل بوده‌اند. آیا همین کافی است که از چنگ قصاص بگریزد؟ متأسفانه فتوای بسیاری از فقهیان نیز همین طور است. آیه الله فاضل لنکرانی در پاسخ استفتانی در اینباره نوشتند است: «در مواردی که ثابت شود که شخص اعتقاد به مهدور الدم بودن کسی داشته و او را به قتل رساند قتل شبہ عمد حساب می‌شود».

از سوی مرحوم آیه الله گلپایگانی هم چنین استفتانی پاسخ داده شده است. سؤال: کسی که مرتكب اعمال فاسد و منافي عفت و اخلاق شده هرگاه شخصی او را به قتل رساند و انگیزه او همان فساد و انحراف مقتول باشد آیا بر چنین قاتلی قُدْ و دیه تعلق می‌گیرد؟ پاسخ: در فرض مسأله اقوی عدم تعلق قُدْ و دیه است لیکن به جهت ترک استیزان از حاکم شرع، معصیت کار است.^(۱) مع الاسف تبصره ۲۹۵ ماده قانون مجازات‌اسلامی نیز صراحتاً می‌گوید «در صورتی که شخصی، کسی را به اعتقاد قصاص یا به اعتقاد مهدور الدم بودن بکشد و این امر بر دادگاه ثابت شود و بعداً معلوم گردد که مجذی علیه مورد قصاص و یا مهدور الدم نبوده است، قتل به منزله خطای شبہ عمد است (که به جای قصاص، قاتل تنها دیه می‌پردازد) و اگر ادعای خود را در مورد مهدور الدم بودن مقتول به اثبات برساند، قصاص و دیه از او ساقط می‌شود». طبق این فتاوا و قوانین افراد خودسر به گمان اینکه شخص یا اشخاصی مهدور الدم هستند می‌توانند رأساً اقدام به قتل کنند و حداکثر باید دیه بدهند و اگر بتوانند دونفر شاهد دست و پاکنند که در دادگاه بگویند مقتول قبل از حادثه، مرتد شد و یا به پیامبر یا امامان دشنام داد، در آن صورت، هم قصاص و هم دیه ساقط و قاتل مرخص می‌شود و احتمالاً سزاوار تشویق هم باشد چرا که کار دادگاه را کم کرده است!

آیاروز به روز نامنی و هرج و مرج یشتر نخواهد شد؟ خوشبختانه جانیان از این قانون چندان اطلاع ندارند و الا هر قاتلی می‌تواند شواهدی بر ارتداد مقتول یا دشنامگوئی وی به اهلیت ارائه دهد و بگوید مقتول چنین بود و چنین کرد که من او را کشتم! یا تصور می‌کرم که او مهدور الدم است! و اشتباهآ او را کشتم! به خصوص در مورد دشنامگوئی به اهلیت که بسیاری از فقهاء می‌گویند اجازه از حاکم لازم نیست و هر کس می‌تواند شخصاً اقدام به کشتن دشنامگو نماید!!!

فرض کنید قاضی به مردی بگوید همسر تو دیگر همسر تو نیست و او یقین داشته باشد که هنوز همسر اوست. زن به دلیل حکم قاضی برود و با مرد دیگری ازدواج کند. شوهر سابق که او را هنوز همسر خود می‌داند رابطه او را نامشروع دانسته و او را به جرم زنای محسنه بکشد (مرد اگر زنش را در حین ارتباط زناشویی با مرد دیگری ببیند حق دارد آن دو را بکشد). قاضی نیز این قتل را بی مورد دانسته و باید مرد را به جرم آدمکشی محکوم به اعدام نماید.

باز فرض کنید قاضی بگوید این اموال از آن شما نیست از آن زید است. و شما یقین داشته باشید که آنها متعلق به شماست. بعد از آنکه قاضی آنها را به زید تسلیم می‌کند شما می‌توانید آنها را به دلیل آنکه یقین دارید جزو اموال شماست از او برباید. بعد قاضی موظف است به جرم ذردی دست شما را قضع کند!

این موارد و دهها فتوای دیگر در فقه نشان می‌دهد که فقه ما یک فقه فردی و ماقبل دولت است نه فقهی اجتماعی و حکومتی^(۲).

عمومیت نگاه سطحی به نصوص نقلي

سطحی‌نگری به متون نقلي و ترجیح فهم سطحی از نقلیات بر تعقل و تجارب بشری یکی از آفات اجتهاد در همه فرق اسلامی است که نمونه‌های آن را از سده‌های اولیه می‌توان مشاهده کرد. حتی امروزه که آثار و برکات تجارب بشری و نوآوری‌های علمی همه را وادار به انقیاد و تحسین کرده است باز عده‌ای، چشم بر واقعیات بسته و با اغماض از آفت جعل و تحریف در روایات و فضای صدور و قرائت لبی و منفصل آنها، و یا با توصل به فهمی سطحی از آیه‌ای از قرآن می‌خواهند با قوانین طبیعت و سنت آفرینش به معارضه برخیزند. به نمونه‌ای بسیار مضحك و عبرت‌آموز توجه کنید.

در عصری که هیچکس تردیدی در بطلان هیئت بعلمیوسی ندارد از بزرگترین عالم سنی در مورد گردش خورشید و

۱. عصر ما، شماره ۲۲۵، ص ۱.

۲. این بر فرض صحت این احکام است چون در اصل مشروعيت این احکام حرف است. چرا که از مبانی مخدوش استنتاج شده است.

حرکت زمین استثناء کرده‌اند و حضرت ایشان اینگونه پاسخ مرقوم داشته‌اند:

«الحمد لله والصلوة والسلام على رسول الله. أما بعد: فقد شاع بين كثير من الكتاب والمؤلفين والمدرسين في هذا العصر ان الأرض تدور والشمس ثابتة وراج هذا على كثير من الناس وكثير السؤال عنه فرأيت ان من الواجب ان اكتب في هذا كلاماً موجزاً ترشد القارئ الى ادلة بطلان هذا القول ومعرفة الحق في هذه المسألة. فاقول قد دل القرآن الكريم والاحاديث النبوية واجماع علماء الاسلام والواقع المشاهد على ان الشمس جارية في فلكها كما سخرها الله سبحانه وتعالى وان الأرض ثابتة قارة قد بسطها الله لعباده وجعلها لهم فرشاً ومهدًا أو ارساها بالجبال ثلاثة تميّد بهم...»

اوأوضحت فيما تقدم ان القول بدوران الأرض اليومي والسنوي كله باطل وذُكرت من الادلة النقلية والحسية وكلام اهل العلم من المفسرين وغيرهم من علماء الاسلام وعلماء الفلك ما يدل على سكون الأرض واستقرارها وعدم دورانها وان الشمس هي التي تجري حولها كما نظمها الله عز وجل لمصالح العباد ونفعهم ونقلت عن الامام القرطبي انه حكى في تفسيره عند قوله تعالى في سورة الرعد (و هو الذي مد الأرض وجعل فيها رواسي وانهاراً) ان القول بسكون الأرض هو قول المسلمين و اهل الكتاب و ذُكرت ان هذا معناه حكاية الاجماع...

سپس درباره نظر کوپرنیک و گالیله و پیرروان آنها می‌گوید:

«وكل من قال هذا القول فقد قال كفراً و ضلالاً لاته تكذيب الله و تكذيب للقرآن و تكذيب للرسول(ص) لاته عليه الصلة والسلام قد صرّح في الأحاديث الصحيحة ان الشمس جارية و انها اذا غربت تذهب و تسجد بين يدي ربها تحت العرش كما ثبت في الصحيحين من حديث ابى ذر - رضى الله عنه - وكل من كذب الله سبحانه او كذب كتابه الكريم او كذب رسوله الامين عليه السلام فهو كافر ضالٌ مضلٌ يستتاب فان تاب والا قتل كافراً مرتداً ويكون ماله فيما ليت ما مال المسلمين كما نص على هذا اهل العلم والاعيان في باب حكم المرتد وكما ان هذا القول الباطل مخالف للنصوص فهو مخالف للمشاهد المحسوس و مكابرة للمعقول والواقع، فلم يزل الناس مسلمهم وكافرهم يشاهدون كل بلد و جبل في جهته لم يتغير من ذلك شيء ولو كانت الأرض تدور كما يزعمون لكان البلدان والجبال والأشجار والانهار والبحار لا قرار لها و لشاهد الناس البلدان المغربية في المشرق و المشرقية في المغرب وتغييرات القبلة على الناس حتى لا يقروا بها قرار و بالجملة فهذا القول فاسد من وجوده كثيرة يطول تعدادها... فقد اوضح الله في الآيات المذكورة آنفاً انه الق الجبال في الأرض ثلاثة تميّد بهم والميد هو الحركة والاضطراب والدوران كما نص على ذلك علماء التفسير...»^(۱)

گرچه ساکن انگاشتن زمین، دیدگاه غالب بود و درین علمای مانیز کسانی بودند که اینگونه می‌اندیشیدند. ولی بعد است در عصر حاضر کسی بر این عقیده باطل اصرار بورزد. این تلقی ناشی از اخباری گری و نگاه سطحی افراطی به روایات است که از خصائص حشویه است.

چکیده بیانات مفتی بزرگ اهل سنت یعنی عبد العزیز بن عبد الله بن باز که سالهارئیس کل «ادارات بحث‌های علمی و افتاده و ارشاد» عربستان بود و بعد از فتوش سایت مفصلی برای ترویج از افکار وی در اینترنت تأسیس شده است:

۱. نظریه حرکت زمین به دور خورشید با احادیث و آیات قرآن که می‌گوید خورشید جریان دارد و خداوند کوهها را آفرید تا زمین نجند، سازگار نیست.

۲. حرکت زمین مستلزم آن است که موقعیت شهرها و کوهها و رودنخانه‌ها به هم بخورد و شهرهای غربی به مشرق و شهرهای شرقی به غرب کره زمین متقل شوند و قبله نیز تغییر کند.

۳. مفسران بلکه اجماع علمای اسلام نیز همین دیدگاه را تأیید می‌کنند. پس هر کس خلاف آن را بگوید گمراه و گمراه کننده است!

۴. چون چنین است هر کس خلاف آن را بگوید خدا و پیامبر و کتاب او را تکذیب کرده است و مرتد است و باید او را وادر به توبه نمایند و اگر توبه نکرد او را بکشند و اموالش را مصادره کنند (حتماً زنش نیز باید عده وفات بگیرد و دیگران بتوانند او را

تصاحب کنند!)

سطحی نگری چنان عقل از وی ریوده بود که با خود نیندیشید که من هر هفته سفر هوایی دارم هوایما در آسمان حرکت می کند ولی حرکت هوایما باعث جنبش و اضطراب و جا به جاتی مسافران نمی شود حتی چای و نوشیدنی ای که برایم می آورند کمترین تکانی نمی خورد! اگر فتوای من درست باشد باید بعد از هر سفر هوایی همه مسافران تغیر جا داده باشند و خلبان هم به آخرین صندلی های ردیف عقب پرتاب شده باشد. اگر بن باز سطحی به قرآن نمی نگرید. در این دام نمی افتد. در قرآن زمین با اوصافی نظیر ذلول، مهد، مهاد و کفات توصیف شده است. ذلول یعنی شتر راهوار، مهد یعنی گهواره و کفات به معنای پرنده است. در همه این اوصاف لاقل اشاره‌ای به حرکت زمین دیده می شود.

برای تامبرده سایت مجہز و مفصلی در اینترنت ایجاد کرده‌اند و فتاوی از رامی توان در این سایت (www.binbaz.org) مشاهده کرد. به بعضی دیگر از فتاوی وی که ناشی از آفت حذف عقلانیت از دین و نگاه سطحی به روایات است توجه فرمایید: بر زنان واجب است تمام صورت و بدنشان را پوشانند. زنان می توانند نقابی بزنند که به اندازه یک چشم یا دو چشم روزنه داشته باشد.

عکس برداری یا فیلمبرداری از صحنه غسل دادن و کفن کردن میت حرام است خواه برای آموزش به دیگران باشد و خواه برای عترت گیری یا غرض دیگر.

عکس برداری و فیلمبرداری از انسان‌ها یا حیوانات حرام است حتی برای حفظ خاطرات نیز نمی توان عکس برداری کرد. فقط از جمادات و کوهها و درختان می توان عکس گرفت!

ریش داشتن واجب و سیل گذاشتن حرام است!

ریش تراشی در هیچ وضعیتی جایز نیست. اگر پدر دستور دهد که فرزند ریش را بترآشد و یا فرماندهان ارتش به سربازان دستور دهند که ریشان را بترآشند و یا در جائی باشد که ریش داشتن باعث فتنه و خطر باشد باز موظف است مقاومت کند و ریش را نترآشد!

پُر کردن داخل پرندگان و حیوانات برای استفاده‌های زیستی حرام است.

برگزاری و شرکت در تظاهرات حرام است.

از بن باز پرسیده‌اند که آیا جایز است به پرستاران کوشش و وظیفه شناس بگوییم «فرشتگان رحمت». در پاسخ نوشته است جایز نیست چون فرشتگان مذکورند!

خداآنده در قرآن این تصور عرب جاهلی را که فرشتگان دختران خدا هستند، تخطه کرده است. بن باز از این آیات پنداشته است که فرشتگان مذکورند. در حالی که فرشتگان نه مذکورند و نه مؤنث. وانگهی اگر کسی به پرستاران بگوید فرشتگان رحمت، صرفاً به جنبه کمکرسانی و عطوفت آنها نظر دارد نه جنسیت آنها.

نه تنها بن باز که گرایش حنبلی دارد بلکه عالمان حنفی نیز که تا حدی عقل‌گرا هستند از این آفت می‌رآنیستند. حذف عقلانیت و نگاه سطحی به روایات باعث فتاوی و باورهایی در میان آنها شده است که انسان باشند آنها شوکه می شود، نمی داند بخندد یا گریه کند. بعضی از علمای عame می‌گویند اگر کسی در حضور قاضی زنی را برای خود عقد کند و سپس در همان مجلس او را طلاق دهد و بعد از شش ماه آن زن بچه‌ای به دنیا آورد. آن بچه ملحق به آن مرد است اگر چه هیچ آمیزشی انجام نشده باشد!!! نیز می‌گویند اگر شوهر زنی گم شود و از پیدا شدن او مأیوس شوند و قاضی زن را طلاق دهد و آن زن با مرد دیگری ازدواج کند و از او چند بچه به دنیا بیاورد و بعد شوهر اول پیدا شود بچه‌ها ملحق به اویند یعنی شوهر اول پدر این بچه‌ها حساب می‌شود!!!^(۱)

به یک نمونه دیگر توجه نمایید:

معتبرترین منابع اهل تسنن این جدیث را با سند صحیح نقل کرده‌اند که پیامبر فرمود: در یک بال مگس سم و در دیگری شفاسته. اگر مگسی در ظرف افتاد. آن را در مایع موجود در ظرف فرو ببرید زیرا مگس

با تکیه بر بال مسمومش سقوط می‌کند! اول مگر رابه طور کامل در مایع فرو بیرید بعد از مایع استفاده کنید.^(۱) مجلسی همین حدیث را در دو جای پچار نقل کرده است^(۲). طبرسی نیز آن را در مکارم الاخلاق و حاجی نوری آن را در دو جای مستدرک آورده‌اند^(۳)

ممکن است شما بگویید چرا استبعاد می‌کنید از کجا می‌دانید این مطلب واقعیت نداشته باشد. خبر از اجتماع نقیضین نداده است که قابل قبول نباشد!

اگر قرار باشد در هر مطلب عقل‌ستیز و سخیفی به دلیل اینکه در روایت صحیح السند آمده تواتیم تردید کنیم پس چرا به عقائد و افکار خرافی دیگران اعتراض می‌کنیم. به جوکی‌های هند هم اگر اعتراض کنیم که چرا مدفع خود را می‌خورند! خواهند گفت این ریاضت در کتب معتبر مشایخ ما ذکر شده است و هر کسی ظرفیت پذیرش آن را ندارد! عقل‌ستیزی در همه ادیان

وجود باورها و آموزه‌های عقل‌ستیز محدود به فرقه‌های مسلمان نیست. در همه ادیان، این آفت دیده می‌شود. تا جایی که نامخوانی برخی آموزه‌ها و مضامین کتاب مقدس با فهم متعارف انسان‌ها، بسیاری از متفکران و آزاداندیشان را نسبت به ماهیت دین به تردید افکند. نکوهش از معرفت و آگاهی در صفحات اولیه کتاب مقدس، ارایه تصویری انسان‌وار از خدا، آن هم انسانی خدude‌گر و دروغ‌گو، طرح گناه ذاتی آدمیان، نسبت باده گساری، زنا و زنازادگی به انبیاء الهی، اصل توجیه‌ناپذیر تثلیث، تحمل گناه‌ای فداشدن مسیح به جای انسان‌های گناه‌کار، بخشش گناه و خرید و فروش بهشت، تقدیش عقاید و مبارزه گردانندگان کلیسا با دانشمندان و حکومت استبدادی پاپ‌ها در اروپا از جمله عواملی بود که دانشمندان را نسبت به ماهیت دین به تردید انداخت و وادار کرد تا طرحی نو بیندیشند.

به قسمتی از صفحات اول کتاب مقدس توجه فرماید:

«و خداوند خدا آدم را امر فرموده گفت از همه درختان باع بی ممانعت بخور اما از درخت دانستن نیک و بد زنhar نخوری زیرا روزی که از آن خوردی هر آینه خواهی مرد.

ومار از همه حیوانات صحرائی خداوند ساخته بود هوشیارتر بود و به زن گفت آیا خدا حقیقتاً گفته است که از همه درختان باع نخورید زن به مار گفت از میوه درختان باع می‌خوریم لکن از میوه‌ی درختی که در وسط باع است خدا گفت از آن نخورید و آن را لمس مکنید مبادا بمیرید مار به زن گفت هر آینه نخواهد مرد بلکه خدا می‌داند در روزی که از آن بخورید چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکوست و به نظر خوش‌نمای درختی دلپذیر داشت افزا پس از میوه‌اش گرفته بخورد و به شوهر خود نیز داد و او خورد آن‌گاه چشمان هردوی ایشان باز شد و فهمیدند که عریانند پس برگ‌های انجیر به هم دوخته سترها برای خویش ساختند و آواز خداوند خدا را شنیدند که در هنگام وزیدن نسیم بهار در باع می‌خرامید و آدم و زنش خویشن را از حضور خداوند خدا در میان درختان باع پنهان کردند.

و خداوند خدا آدم را ندا در داد و گفت کجا هستی گفت چون آواز تو را در باع شنیدم ترسان گشتم زیرا که عریانم پس خود را پنهان کردم گفت که تو را آگاهانید که عریانی آیا از آن درختی که تو را قدغن کردم که از آن نخوری خوردی آدم گفت این زنی که قرین من ساختی وی از میوه درخت به من داد که خوردم ... و خداوند خدا گفت همانا انسان مثل یکی از ما شده است که عارف نیک و بد گردیده اینک مبادا دست خود را دراز کند و از درخت حیات نیز گرفته بخورد و تا ابد زنده ماند. (از فصل دوم و سوم سفر تکوین)

این تصویری است که کتاب مقدس از خدا و انسان ارایه می‌دهد. از این فراز از کتاب مقدس معلوم می‌شود که:

۱ - صحیح بخاری، ج ۷، ص ۱۸۱ و ج ۴، ص ۹۹؛ مسند احمد، ج ۲، صص ۴۴۳-۴۴۰-۲۲۹-۳۴۰؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۲۱۶ و ج ۳، ص ۳۶۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۱۵۹؛ سنن دارمی، ج ۲، صص ۹۸-۹۹؛ سنن یهیقی، ج ۱، ص ۲۵۲؛ صحیح ابن خزیمه، ج ۱، ص ۶۵؛ صحیح ابن حبان، ج ۴، ص ۵۳ و ج ۱۲، ص ۵۵؛ کنز العمال، ج ۱۰، ص ۴۸ محلی ابن حزم، ج ۷، ص ۴۰۶؛ مبسوط سرخسی، ج ۱، ص ۵۱ و ...

۲ - بخاری، ج ۶، ص ۴۷۶ و ج ۱۰، ص ۲۵۲.

۳ - مکارم الاخلاق، ص ۱۵۲؛ مسند الوسائل، ج ۱۶، ص ۳۲۸ و ج ۱۷، ص ۳۶.

- ۱- شجره‌ی ممنوعه شجره‌ی آگاهی است.
 - ۲- انسان با تمرد و عصیان خدا به آگاهی و معرفت می‌رسد.
 - ۳- خداوند راضی نیست انسان به معرفت دست یابد.
 - ۴- خداوند در باغ می‌خراشد، آواز سر می‌دهد و آدم و حوا می‌توانند خود را از نظر او پنهان کنند.
 - ۵- زن موجودی وسوسه‌گر و فریب دهنده است.
 - ۶- خدا برای رسیدن به مقصودش دروغ می‌گوید: (از آن مخورید و آن را لمس ممکنید مبادا بمعیرید).
 - ۷- خدایان زیادی وجود دارند (خداوند خدا گفت همانا انسان مثل یکی از ما شده است).
 - ۸- عقل، شیطان وسوسه‌گر است فیرا دائم به آگاهی سوق می‌دهد.
- این مضامین هر آزاده‌ای را زنج می‌دهد و وادار می‌کند تا یا راه ایمان جدا بداند و یا همه ادیان و معنویات را خرافه انگارد.

و خداوند دید که شرارت انسان در زمین بسیار است و هر تصور از خیال‌های دل وی دائماً محض شرارت است. و خداوند پشمیان شد که انسان را بر زمین ساخته بود و در دل خود محزون گشت. و خداوند گفت انسان را که آفریده‌ام از زمین محو سازم، انسان و بهایم و حشرات و پرندگان هوا را، چون که متأسف شدم از ساختن ایشان.^(۱) شگفت‌انگیز است که خدای دانای مطلق از کار آفرینش خودکرده پشمیان شود. او می‌باید قبلًا می‌دانست که چه چیزی خلق می‌کند. و در این میان گناه حشرگان و پرندگان چه بوده است که آنان نیز بایستی نابود می‌شوند؟

«هر که پدر یا مادر خود را زند هر آینه کشته شود و هر که پدر یا مادر خود را لعنت کند هر آینه کشته شود». ^(۲) چه کسی این آموزه را جدی می‌گیرد. چرا باید آموزه دینی آن قدر خشن و نامعقول باشد که هیچ پهلوی یا مسیحی به آن عمل نکرده باشد؟ کدام کودکی است که گاه پدر یا مادر خود را تقریباً نکرده باشد؟ اگر به حکم تورات عمل می‌شد تاکنون چه تعداد بچه را کشته بودند؟

پهلویان و مسیحیان به جای چاره جویی در پاسخ به اینگونه اشکالات می‌گویند: روش‌نگران از سر بدجنSSI پامهای عشق و دوستی در کتاب مقدس را نادیده می‌گیرند و در عوض به دنبال اندک گوشه‌های تاریکی می‌گردند که باید جدای از کل کتاب مقدس معنا شود و برای آنها باید توجیهی تاریخی پیدا کردا! بنگرید دقیقاً همان جوابی که مسلمانان در پاسخ به اینگونه اشکالات که نه در قرآن بلکه فقط در مجامع روایی آنها پیدا می‌شود، ارائه می‌دهند. در پاسخ باید گفت هر آینه و کتابی باید بین گزاره‌های آن انسجام باشد. اگر در سراسر کتاب مقدس توصیه به رافت و رحمت و بردباری است این جمله که با سنگدلی تمام توصیه می‌کند فرزندی را که به والدینش توهین کرده است اعدام کنید! نمی‌تواند جزء کتاب مقدس باشد.

قرآن بعد از توصیه به احسان به والدین، می‌گوید اگر پدر و مادر فرزند را دعوت به شرک کردن فرزند باید از آنها اطاعت کند. نیز می‌گوید فرزند باید به پدر و مادر پرخاش کند و حتی از روى بى حوصلگى به آنها اوپ بگويند؛ سخنی کاملاً معقول و قابل عمل. اما اگر بگوییم کسی که به پدر یا مادر خود توهین کند باید گشته شود، بلاfacله در برابر این پرش قرار می‌گیریم که مگر باید بین جرم و کیفر تناسب باشد؟ آیا مجازات لعنت یا ناسزا اعدام است؟ بهتر نیست فرزندی را که به پدر یا مادر توهین کرده است با نصیحت و اندرز به خود آورد که انسان با ولی نعمت خود چنین نمی‌کند. گیرم نصیحت کارگر نیفت آیا گوشمالی کافی نیست و حتماً باید او را کشد؟ چه بسیار پدر و مادری که اگر بدانند قرار است فرزندشان در ازای توهین به آنها، اعدام شود حاضر باشند خودشان اعدام شوند ولی فرزندشان علی رغم توهین به آنها زنده بماند.

ولتر سیاهه‌ای از این دست عبارات و آموزه‌های نامعقول تهیه کرده و در کنار آنها راه حل‌هایی را که مفسران کتاب مقدس پیشنهاد کرده‌اند که وجه مشترک همه آنها باورنایذیری و سرخودبودگی این آموزه‌هاست، آورده و با اظهار ارادت به کلیسا و تحریر عقل بحث را ختم می‌کند. از جمله می‌گوید:

۵-

کتاب مقدس را باید نه با چشم خرد بلکه با چشم ایمان خواند.^(۱)

اینجا پای خرد، بینش، احتمال و امکان طبیعی در میان نیست. در این کتاب همه چیز الهی است، همه چیز معجزه‌آساست. آنچه در تاریخی عادی ناجور جلوه کند در تاریخ یهودی ستایش‌انگیز است.^(۲)

خشک‌اندیشانی که این کتاب را می‌خوانند به خود می‌گویند خدا کشتار کرده است پس من هم باید بکشم؛ ابراهیم دروغ گفته است پس من هم باید دروغ بگویم؛ یعقوب کلک زده است پس من هم باید حقه باز باشم؛ راحیل دزدی می‌کرده، پس من هم باید دزدی کنم. اما ای بیچاره! تو نه راحیلی، نه یعقوب، نه ابراهیم و نه خدا؛ تو آدمی هستی سرگشته؛ و آن پایپایی که خواندن کتاب مقدس را ممنوع کرده بودند به راستی بسیار خردمند بودند!^(۳)

تشخیص موضوع

تعیین و تشخیص موضوع نه در شأن نبی و امام است و نه در شأن فقیه بلکه به عهده عرف است (عرف خاص یا عرف عام). مثلاً فقیه می‌گویند خون نجس است ولی آیا این لکه قرمز، خون است یا آب اثار، تشخیص آن به عهده خود مکلف است. اگر نجات انسان بستگی به قطع عضوی از او داشته باشد باید آن عضو قطع شود. ولی آیا نجات این شخص آسیب دیده در فلان حادثه، منوط به قطع پای اوست یا نه، به عهده فقیه نیست بلکه تیمی از پزشکان باید نظر بدهند.

به عبارت فنی تر تشخیص فعلیت موضوع حکم به عهده فقیه نیست یا به عهده عرف عام است و یا به تخصص‌هایی غیر از تخصص فقهی نیازمند است. گزاره‌های فقهی اولاً کلی است و ثانیاً شرطی است و تطبیق آن موضوعات کلی بر مصادیقشان یا علم به تحقق آن شرائط از قلمرو فقه بیرون است.

با آنکه عموم فقهاء می‌گویند تشخیص موضوع به عهده فقیه نیست معاذلک در بسیاری از موارد اظهار نظر می‌کنند. چه بسیار فروعاتی که اصلاً باید در کتب فقهی بیاید چون در حوزه اختیارات فقیه نیست. اینکه گندم و جو یک جنسند یا دو جنس؟ آیا پلاتین، طلامحسوب می‌شود یا نمی‌شود؟ آیا آفتتاب از پشت شیشه اگر بر نجس بتاولد پاک می‌شود یا نه؟ آیا مغرب استار قرض است یا ذهاب حمره؟ آیا معاطاً بیع است یا بیع نیست؟ و دهها مثال دیگر.

این مسائل اصلاً باید در کتب فقهی مطرح شود نه آنکه بر سر بیع بودن یا بیع نبودن معاطاً آن همه وقت نوآموزان را تلف کنند!

اندک توجهی به آنچه در محیط بیرون از فضای درس و بحث، می‌گذرد نشان می‌دهد که قدر مسلم و مصدق بارز بیع، در نظر عرف همین بیع معاطاً است و اگر قرار باشد بیع بودن معامله‌ای دلیل بخواهد بیع غیر معاطاتی است که چنین است، چرا که خلاف عرف است. بیع غیر معاطاتی اصلاً برای مردم غریب و مضحك است و چه سا در صدر اسلام یعنی در عصر صدور نصوص نیز چنین بوده است چرا که عُقلاء برای نیل به مقاصدشان نزدیکترین راه را انتخاب می‌کنند.

در بحث‌های فقهی معمولاً چنین فرض می‌شود که بیع همراه با صیغه مخصوص «خریدم، فروختم»، جامع شرائط و فرد کامل بیع و قدر مسلم از دلیل حلیت و مشروعت بیع است و بیع فاقد صیغه، چون فاقد شرط است پس صدق عنوان بیع بر آن مورد تردید است و اثبات بیع بودن آن نیازمند دلیل جداگانه است. در حالی که درست بر عکس است و آنچه به نظر عرف، بیع بودنش مورد تردید و تأمل است بیع با صیغه است چون عرف، اساساً با چنین مصدقی سروکار ندارد! می‌گویند روایت داریم که گندم و جو یک جنسند؟ نیز روایت داریم که تمام مشتقات شیر یا انگور یک جنس محسوب می‌شوند؟

آیا دو جنس مثل گندم و جو که هم نامشان جداست و هم از جهت شکل و آثار و خاصیت با هم تفاوت دارند به صرف یک

Voltaire, La Bible enfin expliquée. - ۱

(نکته مربوط به آیه ۷ به بعد کتاب اول موسی)

۲ - همان، نکته ۲۹ درباره سفر خروج.

۳ Voltaire, La Bible enfin expliquée. -

نکته ۹ درباره کتاب کتاب داوران.

روایت، دو جنس می‌شوند؟ آیا روغن حیوانی با دوغ یک جنسند؟ می‌گویند حکماً یک جنسند و ما تعبدًا می‌پذیریم! نتیجه اش این است که اگر کسی صد کیلو روغن حیوانی را بخواهد بفروشد و در ازای آن دوغ بگیرد حق نداشته باشد بیش از صد کیلو دوغ بگیرد والا زیگرفته است؟ آیا شارع حکیم صد کیلو روغن حیوانی را معادل صد کیلو دوغ می‌داند و می‌خواهد مایه چینن مطلب سخیفی تعبد بورزیم؟ آیا نسبت دادن این مطالب به خدا و شریعت، افترا به دین نیست؟

«مفاسد فی الارض» چه کسی است؟ تشخیص مفهوم و مصادق این عنوان با عرف است نه با فقهیه. چه بسا فقهیه، کسی را که برای امرار معاش، هر از چندی، چند گرم هر دوین خرید و فروش کند، منسد فی الارض بداند ولی عرف او را مفسد فی الارض ندانند در چنین مواردی میزان نظر عرف است.

بلغ زن و مرد در چه سنی اتفاق می‌افتد؟ آیا زن محتمل می‌شود؟ آیا ترشحات زن در وقت آمیزش منی است؟ آیا خونی که زن بعد از پنجاه سالگی می‌بیند حیض است؟ آیا زنان سید با زنان عادی در این موضوع فرق دارند؟ همه سوالهایی از این دست خارج از حیطه اختیارات فقهیه است. حتی اگر روایت هم داشته باشیم نباید به آنها اعتنا کنیم چون این موارد همه تشخیص موضوع است.

قرآن می‌فرماید «آن دسته از زنان شما که یائمه می‌شوند^(۱)...» قرآن زمان یائمه را معین نکرده و آن را به وضوحش واگذار کرده است و حال آنکه اگر سال ملاک بود صحیح نبود بیان آن را از وقت حاجت که همان نزول آیه است به تأخیر اندازد. و اگر در قرآن هم به آن تصریح نمی‌شد لازم بود رسول اکرم بلا فاصله وقتی را تعیین کند تا از طریق سنت مردم تکلیفشان را بدانند. و اگر پیامبر در اینباره سخنی گفته بود، به ویژه مسئله‌ای که همیشه و در همه جا مورد حاجت مسلمین بوده و هست، همگی به نقل آن اهتمام نشان داده و به گوش همه می‌رسید.

بنابر این او هم در این موضوع چیزی نگفته است. معلوم می‌شود خون حیض یک «موضوع» است و تعیین موضوع نه کار پیامبر است و نه کار فقهیه. یعنی یک شیوه عینی خارجی است و شأن نبی بیان حکم است نه تعیین موضوع. چنانکه پزشک نیز برای مریض نسخه می‌نویسد مثلاً می‌گوید باید شربت اسپکتورانت یا هندوانه بخوری ولی وظیفه او نیست که هندوانه را در میوه فروشی به مریض نشان دهد! حیض و بلوغ قبل جعل نیست تا شارع زمانش را تعیین کند. تشخیص آن با خود مردم است. عجیب‌تر از همه این تصور در فقهاست که زنان سید ممکن است تا صحت سالگی حیض شوند. ای کاش لااقل از زنان خویشاوند یا مامای محله خود سوال می‌کردنند تا بدانند زنان سید هیچ تفاوتی با زنان عادی ندارند. این مسائل اموری است که فقهیه باید از مردم سؤال کند نه مردم از فقهیه!

فقها باید مردم را عادت دهنده تا چنین سوالاتی از آنها نکنند و وقتی استفتایی در این زمینه می‌شود باید به طور کلی پاسخ داده شود و تطبیق آن بر موضوع خارجی به عرف واگذار شود. متأسفانه دفاتر فقهاء استفتایات مربوط به موضوع را نیز پاسخ می‌دهند. برای رفع خستگی به یکی از این استفتایات توجه کنید:

از مرحوم آیة الله خوئی و آیة الله تبریزی پرسیده‌اند آیا می‌توان از روی شوخی آلت تناسلی کسی را لمس کرد؟ در پاسخ گفته‌اند اگر از روی شهوت نباشد مانع ندارد!

بر اساس این فتوا می‌توان از روی شوخی آلت تناسلی افراد را از روی لباس، در مشت گرفت و حتی فشردا و مدت‌ها از این بابت خنده‌ید!

در درستی و نادرستی این فتوابحشی نیست. سخن این است که این جزئیات در حیطه اختیارات فقهیه نیست. فقهیه در پاسخ به این سوال باید بگوید در شوخی با افراد باید از کرهایی که باعث تحیر یا اذیت یا تحریک جنسی شود پرهیز کرد. اما این حرکت خاص باعث این عوارض هست یا نیست به عهده خود مردم است.

پاسخ دادن به این جزئیات باعث می‌شود مردم گمان کنند اسلام برای هر کار جزئی، حکم جداگانه‌ای دارد و دین در همه امور باید اظهار نظر کند و آنها نیز همچون کودک باید ریز و درشت رفتارهای خود را از فقهیه سوال کنند.

حجیت اجماع و شهرت

ممکن است خواننده محترم بگوید بسیاری از موضوعاتی را که شما مباحث شمردید حرمت اجتماعی است با اجماع فقهاء چه می‌کنند؟

در پاسخ می‌گوییم حجیت اجماع به دلیل کشف از قول معصوم است و اغلب این اجماعات چنین اثربن دارد. یعنی از این اجماعات امضای معصوم احرار نمی‌شود. بلی اگر حکمی درین قدم اتفاقی باشد و بتوان احرار کرد که فقهاء زمان ائمه نیز همین نظر را داشته‌اند و در مرأی و منظر امام چنین فتوائی رائج بوده و امام چیزی برخلاف آن نفرموده است می‌توان به آن اطمینان پیدا کرد ولی آجماعات متأخر ارزش علمی ندارد و اجماع در مسائل فرعی استنباطی مثل اجماع در مسائل عقلی حجت نیست. ملاحظه خواهید کرد که بسیاری از فتاوی مشهور و به اصطلاح اجماعی برخلاف نص قرآن است.

اجماعی که مدافعان اجماع ادعای می‌کنند هیچ دلیلی از کتاب و سنت ندارد و اصلاً وجود خارجی ندارد. به همین جهت فقیهی به نفع خود ادعای اجماع می‌کند و فقیه دیگر با او مخالفت می‌کند و او نیز رأی خود را اجماعی می‌خواند. کتب فقهی پر است از دعواه اجماع بر آرای متباینه^۱ به دو کتاب خلاف و مبسوط شیخ طوسی نگاه کنید تا بینید چگونه در یک کتاب، در یاره یک مسئله ادعای اجماع می‌کند و در کابی دیگر برخلاف آن ادعای اجماع می‌کنند! تازه این نسبت به یک فقیه است که در کتابهای متعدد خود دچار اضطراب و پرسشانی آراء شده است و همه آنها را اجماعی می‌داند! تا چه رسد به چند فقیه!

مثلًا سید بن طاووس و مجلسی و شیخ انصاری مدعی اجماع بر عمل به خبر واحدند در حالی که شیخ مفید، ابن ابی عقیل، سید مرتضی، ابن زهره، ابن براج و سایر قدما و نیز طبرسی که همه از اعلام فقهاء شیعه‌اند بالاتفاق عمل به خبر واحد را که محفوف به قرائت مفید علم نباشد منوع و برخلاف مذهب شیعه دانسته و قائل به اجماع امامیه بر عدم حجیت خبر واحدند. عده‌ای بر تحریف قرآن و بعضی بر عدم تحریف آن ادعای اجماع کرده‌اند.

گفته‌اند جهاد مشروط به اذن یا امر امام است و این مسئله اجماعی است. ولی وقتی تبع کنیم معلوم می‌شود منشأ این تصور، وجود واژه «امام عادل» در روایات بوده است. در حالی که منظور از امام عادل، امام معصوم نیست. اگر منظور امام معصوم باشد باید در باب قضاء و حدود و دیات و نماز جمعه و اخذ زکات و سایر موارد نیز حضور امام شرط باشد و در عصر غیبت بسیاری از کارهای ضروری تعطیل شود.

شیخ انصاری در مکاسب که در حوزه‌های علمیه تدریس می‌شود می‌گوید: «جوائز غیبت و لعن اهل سنت از ضروریات فقهه ماست»!^۲ روشن است که این حرف از ادعای اجماع هم بالاتر است در حالی که دلیل‌های فراوانی که درباره وحدت و اخوت اسلامی و خوشرفتاری با برادران اهل سنت و حضور در نماز جماعت آنها و عیادت از بیماران آنها و تشییع جنازه آنها وارد شده است ناقض این ادعاست. وقتی قرآن از دشنام دادن به آلهه مشرکان نهی می‌کند چگونه اجازه می‌دهد به موحدی مسلمان بی‌احترامی شود.

شیخ فضل الله نوری شهید در توضیح این مطلب که چرا با مشروطیت و تشکیل مجلس شورا مخالف است می‌نویسد «...در امور عامه و کالت صحیح نیست و این باب، باب ولایت شرعیه است یعنی تکلم در امور عامه و مصالح عمومی ناس مخصوص است به امام علیه السلام یا نواب عام او و دخالت غیر آنها در این امور حرام و غصب نمودن مستند پیغمبر و امام است». در جای دیگر می‌فرماید: «اعتبار به اکثریت آراء به مذهب امامیه غلط است... اعتبار به اکثریت آراء اگر چه در امور مباحة بالاصل هم باشد چون بر وجه قانون التزام شده و می‌شود حرام تشریعی و بدعت در دین است».

نیز فرموده است «اگر کسی از مسلمین سعی در این باب نماید که ما مسلمانان مشروطه شویم این سعی و اقدام در اضمحلال دین است و چنین آدمی مرتد است و احکام اربعه مرتد بر او جاری است هر که باشد از عارف یا عامی از اولی الشوکه یا ضعیف، هذا هو الفتوى ورأى الذى لا اظن المخالف فيه وعليه حكمت والزمت»^(۱).

در همان زمان سه نفر از مراجع تقلید نجف یعنی مرحوم آخوند خراسانی و مرحوم حاج میرزا حسین نجل حاج میرزا خلیل و مرحوم شیخ عبدالله مازندرانی طرفدار مشروطه بودند می‌گفتند: «این ضروری مذهب است که در عصر غیبت، حکومت با

جمهور مردم است». سه مرجع نامبرده ضمن تلگراف کوینده مشترک و مفصلی که برای محمد علی شاه قاجار توسط مشیر السلطنه فرستادند گفتند: «...داعیان بر حسب وظیفه شرعیه خود و آن مسئولیت که در پیشگاه عدل الهی به گردن گرفته ایم تا آخرین نقطه در حفظ مملکت اسلامی و رفع ظلم خانین از خدا بی خبر و تأسیس اساس شریعت مصیبه و اعاده حقوق مخصوصه مسلمین خودداری نموده و تحقق آنچه ضروری مذهب است که حکومت مسلمین در عهد غیث حضرت صاحب الزمان عجل الله، فرجه با جمهور بوده حتی الامکان فروگذار نخواهیم کرد و عموم مسلمین را به تکلیف خود آگاه ساخته و خواهیم ساخت...»^(۱)

بنگزید که شیخ شهید ره چگونه انتخاب نماینده برای مجلس شورا را غصب مستد پیامبر و امام می شمارد و اعتماد به رأی اکثریت را حتی در کارهای مباح مخالف مذهب امامیه و بدعت در دین معرفی می کند و فرد مسلمانی را که برای مشروطیت کوشش کند مرتد دانسته و این احکام را به صورت احکام فقهی صد در صد قطعی و ضروری بیان می کند و این از ادعای اجماع نیز بالاتر است چرا که این موارد را از ضروریات مذهب قلمداد می کند و لذا تا سر حد شهادت روی این مطلب می ایستد در عین حال آن سه مرجع دیگر در همان موقعیت عکس این موارد را ضروری مذهب می شمارند و از این موارد در سراسر فقه بسیار می توان یافت. گوئی فقیهان مثل کسانی که در صدد فروش کلاتی هستند با ادعای اجماع از نظریه خود تبلیغ می کردند و الا نباید این همه ادعای اجماع برخلاف هم وجود داشته باشد. یکی از بارزترین موارد آن ادعای اجماع و ضرورت مذهب نسبت به تحریف قرآن و عدم تحریف قرآن است.^(۲)

علامه شیخ محمد جواد مغتبه در اینباره می گوید «نديم هیچ چیز مثل اجماع، تا این حد مدعا داشته باشد تا جانی که کار به هرج و مرج کشیده است و هر کس دلیلی برای نظریه خود ندارد به اجماع پناه می برد بلکه گاه به دلیل اجماع فتوائی می دهد و بعد از چندی بر خلاف نظریه قبلی خود فتوا داده و باز به اجماع استدلال می کند. آخرین اجماع را در ص ۲۸۲ کتاب «الدرر النجفیة» که تأثیف صاحب حدائق است دیدم. وی از بعضی از معاصرانش نقل می کند که فتوا داده است که اگر در غذا ذره ای اشک یا عرق یا آب دهان یا آب بینی انسان بریزد حرام خواهد شد و ادعای کرد است که جمیع متقدمین و متاخرین در این مساله اجماع و اتفاق نظر دارند. با آنکه چنین چیزی واقعیت ندارد و تردیدی در عدم حرمت نیست.^(۳)

بنگزید به کتاب خلاف و غنیه و ریاض که پُر است از ادعای اجماع، در هر صفحه ای چند بار واژه «اجماع» را مشاهده خواهید کرد. نگاه کنید به احتجاجات سید مرتضی که در مسائل مورد اختلاف، دائم به «اجماع الطائفه» توسل می جوید و آن را بر قرآن مقدم می دارد تا چه رسد به ادله دیگر. کسی از خود نمی پرسد که آخر اجماع چه ارزشی دارد؟ آیا از کنار هم قرار دادن هزاران صفر عددی تشکیل خواهد شد؟

بی جهت نیست که افراد خبره به ادعاهای اجماع هیچ وقوعی نهاده بلکه آن را قرینه ای بر سرتی مطلب می شمارند. به امید روزی که این واژه از قاموس فقهی ما حذف شود و همه همصدما با شیخ انصاری درباره اجماع بگویند «هو اصل السنة و هم اصل له» این اصل از عامه اقتباس شده و در فرنگ شیعی که هر چیزی را ب ملاک و معیار می پذیرد هیچ جایگاهی ندارد. و نکته پایانی اینکه در طرح مباحث علمی، یکی از انواع مغالطه، ادعای اجماع است. کسی که نظریه خود را مورد تأیید همه صاحبینظران می شمارد، مخاطب را مروع می کند تا تسلیم شود. و مخاطب با شنیدن این مطلب که این نظریه مورد اتفاق نظر همه یا اغلب صاحبینظران است، چنانکه باید آن را نقادی نمی کند.

به همان میزان که اجماع و شهرت معیار حقانیت تلقی می شود اگر نظریه ای سابقه نداشته و به اصلاح شاذ باشد این خود ضعف بزرگی برای آن نظریه است. بارها در مباحث فقهی می شنیم که این نظریه بی سابقه است و هیچکس تا به حال چنین فتوایی نداده است. این رویه خود مانعی در برابر نوآوری و ابتکار است. این رویه یادآور اعتراض مشکان به انبیاء است که ما سمعنا بهذا فی آبائنا الاولین.

وقتی اجماع ذره ای ارزش علمی نداشته باشد، وضعیت آراء مشهور روشن است.

۱. تاریخ بیداری ایرانیان، نظام الاسلام کرمانی بخش دوم ص ۲۳۰.

۲ - نگاه کنید به عنوان مهجویت قرآن.

۳. مع علماء النجف الاشرف، الشیخ محمد جواد مغتبه، ص ۷۳.

مشهور قدماء معتقد بودند وقتی حیوانی در چاه می‌افتد واجب است آب چاه را به مقداری که در روایات مشخص شده، بکشیم تا بتوانیم از آب چاه استفاده کنیم. امروزه هیچکس منزوحت بثرا واجب نمی‌داند.

مشهور قدماء معتقد بودند شنیدن صدای زن نامحرم حرام است. امروزه هیچکس چنین فتوای نمی‌دهد.

مشهور در بین فقهای شیعه این است که جزء با آلت آهñی نمی‌توان حیوان را ذبح کرد. بنابر این اگر با چاقوهای امروزی که اغلب استیل هستند حیوان را ذبح کنند حیوان حرام می‌شود!!!

مشهور در میان علمای شیعه حرمت فروش خون بوده است. امروزه کسی فتوا به حرمت نمی‌دهد.

یکی از آموزه‌های قرآنی نهی ارزش ذاتی از اجماع و شهرت و اکثریت و نظرات ظنی است. از اکثریت آراء و سیاهی لشکر و هزاران صفر آبی گرم نمی‌شود. اگر تاریخ علم و ابدانیم مرعوب این عناوین نمی‌شویم.

مطالعه کتاب «کشف القناع عن وجوه حجية الاجماع» تأليف مرحوم شیخ اسد الله تستری را به کسانی که مرعوب ادعاهای اجماعت توصیه می‌کنیم. او در این کتاب ثابت می‌کند که ادعای اجماع ضابطه ندارد و هرج و مرچ بر آن حاکم است و اینکه اصلاً نمی‌توان به این ادعاهای اعتماد کرد.

احتیاط‌گرانی و تحریم حلال

کسی که با فقه ما آشنا باشد می‌داند با آنکه فقهای ما اصولی می‌اندیشنند ولی در بسیاری موارد علی رغم عدم وجود دلیلی بر حرمت یا وجوب، و صرفاً به خاطر شهرت فتوائی، که خود در اصول برای آن ارزشی قائل نمی‌شوند، احتیاط می‌کنند و مقلدان خود را به زحمت می‌اندازند. گرایش به تحریم و احتیاط واجب بر اغلب فقهای ما حاکم است گویا از آن یسم دارند که مبادا مردم مرتکب گناه شوند! دشوارترین تکالیف را به مردم عرضه شده و به صورت قانون در قوانین حقوقی و جزائی درج شده است. جالب اینکه خداوند، بارها در قرآن نسبت به تحریم حلال حساسیت نشان داده است، اما عکس آن نادر است. توضیح اینکه قرآن در مواردی مشرکین و یهود را به علت تحریم امور حلال، مورد انتقاد شدید قرار می‌دهد ولی به ندرت آیه‌ای پیدا می‌کنیم که خداوند از تحلیل حرام انتقاد کرده باشد. البته این بدان معنا نیست که اولی، حرام و دومنی، جایز است. بلکه سخن از حساسیت قانونگذار دین نسبت به تحریم حلال است و علت آن این است که تحریم حلال دو محظوظ دارد: یکی اینکه چیز حلالی، حرام شده است و دومنی که مهمتر است اینکه دین سهل و آسان خداوند، سخت و پر مشقت معرفی شده است و خداوند نسبت به محظوظ دوم خیلی حساس است. اینک به آیاتی در این باب توجه فرمایید:

۱. وَمُضَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيِّ مِنَ التَّوْرِيَةِ وَلَا حِلَالَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ (۳/۵۰)

۲. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آتَيْتُمُوا الْخَرْمَ مَا أَحَلَ اللَّهُ لَكُمْ (۶/۸۷)

۳. كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا إِنْ إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَزَّلَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ فَإِنَّمَا يَنْهَا إِنْ كُنْتُ صادقينَ (۹۲/۲)

۴. قَدْ خَيَرَ النَّاسُ فَتَلَوْا أَوْلَادَهُمْ يَغْيِرُ عِلْمَ وَحَرَمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ أَقْرِئَهُمْ عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلَّوْا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (۶/۱۴۰)

۵. ثَانِيَةً أَرْوَاحٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَغْرُثِ اثْنَيْنِ قُلْ آذْكُرْنِي حَرَمَ أَمَ الْأَنْتَيْنِ ... (۶/۱۴۲)

۶. وَمِنَ الْأَبْلَلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ قُلْ آذْكُرْنِي حَرَمَ أَمَ الْأَنْتَيْنِ (۶/۱۴۴)

۷. قُلْ لَا إِجْدُ فِيهَا أُوحِيَ إِلَى مُحَمَّمًَا عَلَى طَاعِيمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُحاً أَوْ لَحْمٌ خِنْزِيرٌ قَاتَلَهُ رِجْسٌ إِوْفِسْقَا أَهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ يَدِهِ (۶/۱۴۵)

۸. قُلْ هَلْمَ شُهَدَاءِكُمُ الَّذِينَ يَشْهُدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَمَ هَذَا فَإِنْ شَهَدُوا فَلَا تُشَهِّدُهُمْ وَلَا تُتَبَّعَ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِإِيَّاتِنَا وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ (۶/۱۵۰)

۹. قُلْ تَعَالَوْا أَئْلَمُ مَا حَرَمَ رَبِّكُمْ عَلَيْكُمُ الْأَنْتَيْرِ كُوَا بِشَيْئًا وَبِالْأَوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تُشَهِّدُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ تَخْنَ تَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تُنَقِّبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَئَ وَلَا تُشَتِّلُوا النُّفُسَ الَّتِي حَرَمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحُقْقِ ذَلِكُمْ وَصِيكُمْ بِهِ لَعْلَكُمْ تَعْقِلُونَ (۶/۱۵۱)

١٠. قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالظَّيَّانَاتِ مِنَ الرِّزْقِ... (٧/٣٢)
١١. قُلْ أَرَأَيْتَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَاماً وَ حَلَالاً قُلْ آللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَقْتَرُونَ ١٠/٥٩
١٢. لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اشْرَكَنَا وَ لَا آبَاوْنَا وَ لَا حَرَمَنَا مِنْ شَيْءٍ ٦/١٤٨
١٣. لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَ لَا آبَاوْنَا وَ لَا حَرَمَنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ ١٦/٣٥
١٤. يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لَمْ تَحْرِمْ مَا أَحْلَ اللَّهُ لَكَ ٦٦/١

در این آیات خداوند سبحان بالحنی هشداردهنده از تحریم‌های ساختگی انتقاد می‌کند و می‌فرماید ای پامبر بگو باید تا حرام‌ها را برایتان بشمارم. حرام‌ها، امور معدودی است و کسی را نرسد که با تحریم‌های بی‌جادین او را بسته و پر مشقت معرفی کند. تحریمهای زائد بر کتاب و سنت و احتیاط‌های تو در تو این فکر را القاء می‌کند که روحانیت شیعه بیشتر ترمذ است و علیرغم آنکه اصولی می‌اندیشد در عمل اخباری مسلک است. به بیان دیگر در صحنه اداره کشور بسیاری از این احتیاط‌ها خلاف احتیاط است.

قانونگزار دین نسبت به آزادی عمل مکلفان حساست نشان داده و نخواسته است در غیر از آن مواردی که خود بنابر تشخیص مصلحت یا مفسدة الزامی، حکم الزامی دارد، حصر و محدودیتی بر بندگانش تحمیل شود و فرموده:
 إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ أَنْ يُؤْخَذَ بِرُّخْصَهِ كَمَا يُحِبُّ أَنْ يُؤْخَذَ بِعَرَافَتِهِ (۱)

یعنی خداوند دوست دارد در مواردی که دست بندگان را باز گذارده و از آنها تکلیف الزامی نخواسته است، مردم نیز از این آزادی استفاده کنند و با پرهیز و احتیاط، بر خود سخت نگیرند.

موسى بن قاسم از حنان بن سدیر نقل می‌کند که به همراه پدرش و عده‌ای دیگر نزد امام باقر(ع) می‌رود. امام باقر(ع) می‌بیند پوست یکی از آنها کنده شده و سوخته است. از او می‌پرسد در کجا محروم شده‌ای؟ می‌گوید: از کوفه. می‌پرسد: چرا از کوفه؟ می‌گوید از برخی از شما شنیده‌ام که هر چه محل احرام دورتر باشد پاداش آن بیشتر است. امام باقر(ع) می‌گوید: «این سخن را کسی برایت نقل نکرده مگر اینکه دروغ گفته است. من وقتی در برابر دو راه قرار می‌گیرم که هر دو حلال است آن را که آسان‌تر است انتخاب می‌کنم. خداوند خود آسان است و آسانی را دوست دارد. خداوند بر آسانی لطف و عنایتی دارد که بر سختی و مشقت ندارد.» (۲)

بر اساس روایاتی که در منابع شیعه و سنی آمده است پامبر اکرم نیز وقتی در برابر دو امر یا انتخاب قرار می‌گرفت طرف آسان‌تر را انتخاب می‌کرد.

امام صادق(ع) از پامبر اکرم این حدیث را نقل نمودند:

هرگاه حدیثی از من برای شما گفته شود راحت‌ترین و آسان‌ترین و معقول‌ترین آنها را از من بدانید به شرط موافقت با قرآن. (۳)

چهره عبوس فقه و استنتاج‌های دشوار و دست و پاگیر، مولود این پیش فرض است که رابطه خدا و انسان، رابطه مولی و عبد است و چون بین مولی و عبد، غیر از تکلیف و اطاعت و تنبیه، چیزی وجود ندارد بین ما و خدا نیز فقط همین مناسبات حاکم است در حالی که این پیش فرض ثابت نیست. با چنین پیش فرضی اگر شما در بیابان جهت قبله را تشخیص ندهید باید چهار نماز به چهار سمت بخوانید تا مطمئن شوید از کیفر مولی در امان‌اید ولی اگر رابطه خدا و انسان، رابطه پدر و فرزند باشد یک نماز به هر سمت که بخوانید کافی است چون هیچ پدری در چنین موقعیتی از فرزندش توقع ندارد که به چهار سمت نماز بخواند و فرزندش را معذور می‌شمارد. (البته رابطه خدا و انسان بسی فراتر از رابطه پدر و فرزند است. همه مهر و عطوفت انسانها سایه‌ای از ذره‌ای از رحمت نامتناهی خدا نیز به حساب نمی‌آید)

درین فقه‌ها تنها کسی که سهولت و سماحت شریعت را یک اصل فقهی دانسته و بر اساس آن در جای جای فقه، فتوا داده

١. وسائل الشیعه، ج ١، ص ١٠٨ و ١٦، عن ٢٣٢ . ٢. وسائل الشیعه، ج ١١، ص ٣٢٥، حدیث ١٤٩٢٥ .

٣. اذا حذّتم عَنِي بالحديث فانحلوني اهناه و اسلهله و ارشدهه فان وافق كتاب الله فانا قلته و ان لم يوافق كتاب الله فلم اقله (وسائل الشیعه)، كتاب القضا، باب وجوه الجمع بين الاحاديث المختلفة).

است محقق اردیلی است.

دشوار معرفی کردن دین و حس احتیاط

هر چند شعار پیامبر این بود که «شریعت اسلام شریعتی است سهل و آسان» ولی دستاورده فقه موجود گاه مردم را شدیداً به زحمت می‌اندازد. نمونه آن مسأله تنجیس متوجه است که متدينان را جدآ به زحمت انداخته و بخشی از اوقات آنها صرف آب کشیدن اعضاء و اشیای آنها می‌شود. این مسأله اگر مراعات شود زندگی را دشوار می‌کند به خصوص در مناطق محروم و کم آب.

به بعضی نمونه‌های دیگر توجه کنید.

* اگر بچه نبالغ از تطهیر خبر دهد حرفش پذیرفته نمی‌شود ولی اگر از تنجیس خبر دهد احتیاطاً باید از آن شیی اجتناب کرد^(۱).

در نتیجه تا قبل از بلوغ پدر یا مادر باید با بچه به دستشوئی بروند و مطمئن شوند خود را درست آب کشیده است و الا لازم است از بدن و لباس او اجتناب کنند^(۲)!

* با آنکه قرآن صریحاً می‌گوید اگر کسی باروزه گرفتن به زحمت می‌افتد لازم نیست روزه بگیرد آقایان می‌گویند تا سر حد هلاکت نیفتاده باید روزه بگیرد. مثلاً نانوایانی که ساعت‌ها پای تنور می‌ایستند واقعاً روزه گرفتن برایشان مشقت دارد ولی آقایان می‌گویند مجبور که نیست می‌تواند شغلش را عوض کند! در حالی که اگر شغلش را هم عوض کند باز شاطر بعدی همین سوال را خواهد داشت چرا که مشقت روزه برای شاطر یک مشقت نوعی است. مسأله‌گویی می‌گفت شاطری را می‌شناختم که در طول سال روزی یک ریال پس انداز می‌کرد و ماه رمضان کارش را تعطیل می‌کرد تا بتواند روزه بگیرد. بعد با آب و تاب خاصی می‌گفت به این می‌گویند مؤمن واقعی! اما این راه حل برای کل کشور جوابگو نیست!

روزه گرفتن برای کشاورزانی که در فصل تابستان ناچارند در مزرعه کار کنند واقعاً دشوار است. چه مانع دارد بگوییم بر آنها روزه واجب نیست «و على الذين يطيقونه فديه طعام مiskin». لابد می‌گوید بهانه برای عده‌ای می‌شود که می‌خواهند روزه خوری کنند. اما مسئولیت سوء استفاده از بیان احکام الٰی به عهده خود آنهاست. ما باید احکام شریعت را آنگونه که هست بیان کنیم.

نگارنده شاهد بودم کسی به مسأله‌دانی می‌گفت « محل کارم بسیار دور است باید قبل از اذان حرکت کنم و وقتی به محل کارم می‌رسم وقت نماز گذشته است آیا می‌توانم در ماشین نماز بخوانم؟» در پاسخ به او گفت شما که مجبور نیستی. شغل را عوض کن! آن مسأله‌گو خبر ندارد که در کشوری که وضع اشتغال بسیار بحرانی است. کسی که شغلش را از دست می‌دهد آبرو و جانش در معرض تهدید جدی قرار می‌گیرد.

* با آنکه قرآن می‌فرماید «در ماه رمضان تا اذان صبح فرصت دارید که بخورید و بیاشامید و آمیزش کنید»^(۳)، عموم فقهاء می‌گویند باید قبل از اذان صبح غسل جنابت انجام شود و الا روزه آن روز صحیح نیست. همه شاهد بوده‌ایم این مسأله چقدر مردم را به زحمت می‌انداخت به خصوص در گذشته که در خانه‌ها حمام وجود نداشت. مردم نیمه شب، بعچه به دست، دوان دوان خود را به حمام می‌رساندند تا قبل از آنکه صدای اذان را بشنوند غسل نمایند. از طرفی فرصت برای غسل کردن کم بود و از طرفی باید سحری می‌خوردند. حقیقتاً عیش نیمه شب در کامشان تلغی می‌شد. از سویی باید نگاه معنادار حمامی و همسایگان را نیز تحمل می‌کردند! بیچاره آنها بیکاره ناچار هر شب باید این سناریو را اجرا می‌کردند!

* در مسأله مربوط به کسی که در اثر بیماری کنترل خود را از دست داده و بی اختیار از او ذرات مدفوع خارج می‌شود در یکی از رساله‌ها^(۴) آمده است باید در وسط نماز هرگاه آلوهه می‌شود مجدداً و ضو بگیرد و بنابر احتیاط واجب خود را بشوید. یعنی نمازی بخواند با چند بار وضو گرفتن و چند بار شستن موضع مدفوع.

۱. رساله فارسی امام، مسأله ۱۴۷ از بخش طهارت.

۲ - البته امام بچه مراهق را استثنای می‌کنند.

۴ - رساله آیة الله شبیری زنجانی.

۳ - سوره بقره، آیه ۱۸۷.

در حالی که این کارها با مولات و صورت نماز منافات دارد و باعث کشف عورت است. وانگهی برای همه مردم چنین نمازی مشقت دارد. بنابر این قید «اگر مشقت نباشد» مشکلی راحل نمی‌کند و اینگونه فتاوا سیمای دین را مشوه می‌کند.

* در رساله‌ها آمده است که اگر کسی بعد از نماز شک کند که آیا در بین نماز بین دو و سه، شک کرده است و یا بین سه و چهار، چنین کسی باید بعد از نماز، دو رکعت نماز ایستاده و دو رکعت نماز نشسته بخواند و بعد از نماز نیز دوباره نمازش را تکرار کندا! به بیان دیگر اگر احتمالاً دو رکعت کم خوانده است باید هشت رکعت اضافه بخواند!

* در همه رساله‌های فارسی و عربی نوشته‌اند هنگام وضو برای آنکه یقین کنیم تمام صورت را شسته‌ایم باید مقداری از توی بینی و توی چشم را نیز بشویم.

دیگر توضیح نداده‌اند که چگونه می‌توان توی چشم را شست! (۱)

* در همه رساله‌های فارسی و عربی نوشته‌اند هنگام غسل اگر «سر سوزنی» از جایی که باید شسته شود خشک بماند غسل باطل می‌شود.

واژه سر سوزن «رأس الابره» باعث می‌شود قوه خیال انسان تحریک شود و گمان کند هنوز سر سوزنی از بدن خشک مانده است و تا چند بشکه آب مصرف نکند از حمام بیرون نیاید.

کافی بود بگویند «همه بدن را بشویند». اینکه می‌گویند توی چشم و توی بینی را بشوید و مواظب باشید سر سوزنی بدنتان خشک نماند کار بر مقلدان دشوار می‌شود؛ چنین تعبیرهایی انسان را وسوسی می‌کند. بی جهت نیست که عموم متدينان گرفتار بیماری وسوس استند.

چنین فتاوائی ممکن است در زندگی بعضی افراد مشکلی نیافریند اما در سطح اداره کشور و در یک جامعه بزرگ، نمی‌توان به این احتیاط‌ها توصیه کرد. در واقع احتیاط خلاف احتیاط است چون باعث گریز از دین و روانپریشی می‌شود.

بهترین راه، عمل به سهلترین فتاوا در مقام عمل است. یعنی مثلاً اگر از بین فقهای طراز اول کسی یا کسانی ازدواج با اهل کتاب را جایز می‌دانند دولت در اداره کشور باید فتوای آن فقیه را معیار قرار دهد و از این باک نداشته باشد که شاید چنین فتوایی درست نباشد زیرا آنچه مهم است عمل مستند به حجت است. هم آن فقیه به استناد دلیل فتوا داده و هم عمل دولت و ملت مستند به اصل عقلایی رجوع به خبره بوده است. این احتمال که شاید چنین فتوایی درست نباشد در مورد دیگران که فتوا به حرمت می‌دهند یا احتیاط می‌کنند نیز وجود دارد. و به طور کلی فروعات احکام که مورد اختلاف نظر است در آن درجه از اهمیت نیست که به خاطر آن اداره کشور یا اختلال مواجه شود یا در مردم ادبای دین پیش بیاید. نه تنها دیدگاه مشهور فقهاء بلکه دیدگاه‌های در ظاهر اجتماعی نیز گاه توسط فقهای دوران بعد تخطه شده است! و راهی برای کشف واقع نداریم. همه مسئولیت ما عمل به حجت است که در تقلید از فقیه عادل است (مشروط به اینکه اخباری گری و اشعری گری ذهن او را خراب نکرده باشد)

ممکن است بگویند آیا سهلترین راهها همواره بهترین راه است؟

در پاسخ می‌گوییم شواهدی در دست است که نشان می‌دهد سهلترین راهها بهترین راه است. دلیل قرآنی آن آیات متعددی است که از تحریم حلال هشدار داده و دین را سهل و آسان معرفتی می‌کنند. دلیل روایی آن نیز حدیث ذیل است:

موسی بن قاسم از حنان بن سدیر نقل می‌کند که به همراه پدرش و عده‌ای دیگر نزد امام باقر^۷ می‌رود. امام باقر^۷ می‌پرسد پوست یکی از آنها کنده شده و سوخته است. از او می‌پرسد در کجا محروم شده‌ای؟ می‌گوید: از کوفه. می‌پرسد: چرا از کوفه؟ می‌گوید از برخی از شما شنیده‌ام که هر چه محل احرام دورتر باشد پاداش آن بیشتر است. امام باقر^۷ می‌گوید: «این سخن را کسی برایت نقل نکرده مگر اینکه دروغ گفته است. من وقتی در برابر دره قرار می‌گیرم که هر دو حلال است آن را که آسان‌تر است انتخاب می‌کنم. خداوند خود آسان است و آسانی را دوست دارد. خداوند بر آسانی لطف و عنایتی دارد که بر سختی و

۱ - باید از آقایان پریس شما که می‌گویید از باب احتیاط عقلی، در وضو باید مقداری از توی چشم را شست، چرا در مبحث حج نمی‌گویید زنان برای آنکه مطمئن شوند صورتشان را نپوشانده‌اند لازم است مقداری از موی سرشان را نیز آشکار کنند! مقصود این است که احتیاط هم تا آنجا خوب است که نکلیف را اضافه کند اگر نکلیف را کم کند، احتیاط خوب نیست!

مشقت ندارد.^(۱)

بر اساس روایاتی که در منابع شیعه و سنتی آمده است پیامبر اکرم نیز وقتی در برابر دو امر یا انتخاب قرار می‌گرفت طرف آسان‌تر را انتخاب می‌کرد.

امام صادق از پیامبر اکرم این حدیث را نقل نمودند که فرمود:

هرگاه حدیثی از من برای شما گفته شود راحت‌ترین و آسان‌ترین و معقول‌ترین آنها را از من بدانید به شرط موافقت با قرآن.^(۲)

اگر بگویید ذر بعضی روایات هم آمده که بهترین کارها مشکل‌ترین آنهاست؟

در پاسخ می‌گوییم اگر در موضوعی روایات متعارض داشته باشیم باید به روایاتی عمل کنیم که موافق با قرآن است و روایاتی که به گزینه آسان‌تر تشویق می‌کند با اصل قرآنی «بِرِيدَ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسُرُ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسُرَ» موافق است.

حدیث «افضل الاعمال احتمزها» ناظر به دو گزینه در عرض هم نیست بلکه ناظر به دو عمل در دو ظرف زمانی است. مثلاً روزه گرفتن در تابستان از روزه گرفتن در زمستان ثوابش بیشتر است.

خشون معرفی کردن دین

در اثر حذف عقلانیت و تکیه بر اخبار آحاد، در بخش حدود و دیات، احکامی شهرت یافته است که چهره دین را بسیار خشن و عبوس معرفی می‌کند. مهمترین آنها اعدام مرتد، قطع دست دزد، سنگسار و شلاق زدن به زانی است. روزی نیست که به خاطر اجرای این احکام در مجتمع بین المللی محکوم نشویم. البته اگر چنین احکامی از کتاب و سنت استباط می‌شد از ملامت ملامت‌کنندگان باکی نداشتیم. ولی تأسیف‌بار این است که اسلام و مسلمانان به خاطر چیزهایی استهزا می‌شوند که از کتاب و سنت خلاف آنها استباط می‌شود. ما معتقدیم اگر لختی در آیات قرآن بیندیشیم و به اخبار آحاد اعتماد نکنیم در این بخشها، نتیجه چیز دیگری خواهد بود. به اختصار راجع به این احکام بحث می‌کنیم.

اعدام مرتد

دیدگاه مشهور درباره اعدام مرتد باروح احکام اسلامی سازگار نیست. چطور ممکن است مکتبی شعار لا اکراه في الدين سر دهد و دهها بار، خدا به پیامبر ش بگوید در دعوت به دین نباید به اجبار متول شوی معدلک برای ابقاء پیروان خود بـر دین متول به اجبار شود. به بیان دیگر چطور ممکن است ورود به دین اجباری نباشد ولی بقای بر دین اجباری باشد؟ چطور ممکن است دینی دین رحمت باشد معدلک برای مسلمان‌زاده‌ای که نه از سر عناد بلکه در اثر مطالعه منحرف شده است راه بازگشت هم نگذارد. و آنگهی در سوره مائدہ خداوند صـیحاً می‌فرماید فقط دو نفر مستحق اعدام‌اند قاتل و مفسد^(۳). غیر از این دو صورت نمی‌توان کسی را کشت و مرتد نه قاتل است و نه مفسد فی الأرض.

به طور کلی می‌توان گفت مسلمان‌زاده‌ای که در اثر مطالعه و تحقیق سر از انکار دین در می‌آورد مرتد نیست زیرا از ابتدا اسلام را پذیرفته که بخواهد از آن خارج شود. به همین دلیل ارتداد او تأثیری در اعتقادات مردم ندارد. بر عکس، اعدام او تأثیر عمیقی بر مردم می‌گذارد و این توهم را ایجاد می‌کند که آنها نیز بالاجبار مسلمانند.

حکم مرتد را باید مخصوص دوزانی بدانیم که جامعه نوبای اسلامی هنوز استقرار نیافته بود و خروج یک نفر از دین، شکست سختی محسوب می‌شد. ولی وقتی نظام اسلامی استقرار یافت و جمع عظیمی از انسانها را شیفته خود کرد ورود عده‌ای به دین یا خروج عده‌ای از دین، بر قوت و ضعف آن تأثیری نمی‌گذارد. در حال حاضر جامعه اسلامی بیش از یک میلیارد عضو دارد و اگر چند نفر اظهار ناامسلمانی کنند بر دامن کبریائیش نشینند گرد.

از این گذشته اگر کسی در دوران اضطراب اذهان مرتد شود حکم‌قتل نیست یعنی اگر در روزگاری به دلائلی مردم مسأله‌دار شدند و نتوانستند ثابت قدم بمانند و عموماً چهار شبهه شدند این حکم اجرا ننمی‌شود. حکم قتل مرتد مخصوص

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۲۵، حدیث ۱۴۹۲۵.

۲. اذا حذثتم عنى بالحديث فانحلوى اهناه و اسهله و آرشده فان وافق كتاب الله فانا قلته و ان لم يوافق كتاب الله فلم اقله (وسائل الشیعه، كتاب القضاء، باب وجوه الجمع بين الاحاديث المختلفة)، آ، ۳۲. ماءده / ۳۲.

دوران اعتدال و استقرار و آرامش اذهان است نه زمان ما که عصر انفجار اطلاعات نام گرفته و دوران اضطراب اذهان است.

در همین سوره، خدا می فرماید کسی که به جنگ خدا و رسول آمده و مفسد فی الارض است اگر قبل از دستگیری توبه کند توبه‌اش پذیرفته می شود^(۱) چطور ممکن است توبه محارب و مفسد پذیرفته شود ولی توبه مرتدی که قصد براندازی نظام را نداشته و فقط در اثر تبلیغات ادیان دیگر مرتد شده است، پذیرفته نباشد!!! بالاتر از مفسد فی الارض کسی است که دین خدرا را کتمان و تحریف نماید خدا شدیداً او را لعنت کرده و مشمول لعنت همه لعنت بکتدها دانسته است معاذک در آیه بعد می فرماید اگر توبه کند توبه‌اش را می پذیرم (بقره / ۱۵۹ و ۱۶۰)

نکته دیگر اینکه اگر مرتد مستحق اعدام باشد باید در آیاتی که به تفصیل به ارتاداد پرداخته، به قتل مرتد نیز اشاره شود مثل آیه ۲۱۷ سوره بقره و آیه ۱۳۷ سوره نساء و آیه ۵۴ سوره مائدہ و آیه ۷۴ سوره توبه و آیه ۱۰۶ سوره نحل و ۲۵ سوره محمد. از این آیات به وضوح معلوم می شود توبه مرتد پذیرفته می شود اما اگر توبه نکند و در حال کفر بمیرد اعمالش تباہ می شود و اهل دوزخ خواهد بود. در آیه ۷۴ سوره توبه می فرماید «مرتد اگر توبه کند برایش بهتر است و اگر توبه نکند در دنیا و آخرت کیفر خواهد دید». یعنی اگر توبه کند در دنیا و آخرت از کیفر معاف خواهد بود. پس اعدام مرتد تائب برخلاف نص قرآن است. کسانی که انسیاء را به دلیل برگشت از دین رایج در اجتماع تهدید به مرگ می کردند مورد تقبیح قرآن قرار گرفته‌اند چطور ممکن است خداوند خود چنین روشنی را تأیید کند:

لخرجنك يا شعيب من قريتنا او لتعودن في ملتنا قال او لو كنا كارهين.(اعراف / ۸۹)

والسباء ذات البروج واليوم الموعود وشاهد وشهود قتل اصحاب الاخدود التيار ذات الوقود اذ هم عليها قعود وهم على ما يفعلون بالمؤمنين شهود وما نعموا منهم الا ان يؤمنوا بالله العزيز الحميد(بروج / ۲ - ۱۰)

انهم ان يظهروا عليكم يرجوكم او يعiendoكم في ملتهم (كهف / ۷)

قال اراغب انت عن آهتي لئن لم تنته لارجمنك واهجرني ملياً(مریم / ۴۶)

اقتلو ابناء الذين آمنوا معه واستحيوا نسائهم (غافر / ۲۵)

ممکن است بگویید از آیه مورد نظر چگونه حصر فهمیده می شود؟ می گوییم اگر قرآن فقط می گفت «قاتل و مفسد را بکشید»، متحقق نداشتبیم مجازات اعدام را محدود به قاتل و مفسد کنیم ولی خدا در این آیه می گوید «غیر از قاتل و مفسد را باید بکشید»: من اجل ذلك كتبنا على بني إسرائيل انه من قتل نفساً بغير نفس او فساد في الارض فكانها قتل الناس جميعاً بنابر این اگر در حدیثی شخص ثالثی مهدور الدم شمرده شود آن حدیث به دلیل تعارض با قرآن اعتبار ندارد.

چکیده سخن اینکه این حکم باید به مرتدی محدود شود که ارتداد را بهانه‌ای برای تضعیف عقائد مردم قرار می دهد و در واقع قصد معارضه با نظام اسلامی را دارد (وقال الذين كفروا آمنوا بالذى انزل على الذين آمنوا وجه النهار واکفروا آخره لعلهم يرجعون). و چنانکه اشاره شد در دنیای قدیم هر مرتدی دشمن محسوب می شد. برخلاف دنیای معاصر که دین چنین نقشی را ندارد و پیروان ادیان مختلف در کنار هم با مساملت زندگی می کنند.

وانگهی فرض کنید ما اعلام کنیم که هر مسلمانی از دین برگردد و مثلاً مسیحی شود کشته خواهد شد؛ فردا نیز مسیحیان چنین قانونی تصویب کنند و بگویند هر مسیحی که مسلمان شود محکوم به مرگ است؛ یهودیان و پیروان ادیان دیگر نیز چنین قوانینی تصویب کنند؛ در دنیا به پیروان ادیان به چه چشمی خواهند نگریست؟ چطور می توان تشخيص داد که مثلاً پیروان اسلام اندیشمندانه و با انتخاب آزاد، اسلام را پذیرفته‌اند یا از ترس جان به دین پدر و مادری گردن نهاده‌اند؟ آیا این وضعیت بهتر است یا اختیار انتخاب دین را به مردم واگذار کردن؟ آیا راه کمال را می توان با اجبار طی کرد؟ اگر چنین بود چرا خداوند چنین چیزی را برای خودش نیز نپسندیده است: ولو شاء ربک لامن من في الارض كلهم جميعاً أفانت تكره الناس حتى يكونوا مؤمنین.

شلاق زدن زانی

زنگاه گرچه محکوم به صد ضربه شلاق است اما چنین حکمی هرگز فعلیت پیدانمی کند زیرا هیچگاه کسی در ملأ عام و در

برابر چشمان چهار شاهد زنا نمی‌کند. از شدت لحن آیات سوره نور و تکرار این مطلب که جز به شهادت چهار شاهد، زنا اثبات نمی‌شود، می‌فهمیم که در این جرم خاص اقرار زناکار نیز پذیرفته نیست. وانگهی شیکل و قالب کیفر زانی، ابدیت ندارد. اگر روحیات مردم به گونه‌ای تغییر کرد که در عرف عُقلا، شلاق زدن نوعی شکنجه تلقی شود، در آن صورت می‌توان چنین کیفری را به کیفری معادل آن که پیامد سوئی نداشته باشد تبدیل کرد. در گذشته ترکه و چوب و فلک در مکتب خانه‌ها چیزی عادی و طبیعی بود ولی امروزه تأثیر معکوس دارد.

دلائل قطعی بر نامشروع بودن سنگسار

جالب است بدانید که سنگسار زانی نه در قرآن آمده و نه در سنت قطعیه و جز چند حدیث کاملاً مشکوک و معارض، مستند دیگری ندارد.^(۱)

۱. رجم پر خلاف آیه دوم سوره نور است که می‌فرماید «مرد و زن زانی را صد ضربه شلاق بزنید». اگر کیفر زنای محضنه رجم باشد باید در قرآن به آن تصریح شود چرا که زنای محضنه فجیع تر و هولناکتر و ضربه‌اش به نهاد خانواده بیشتر است. وانگهی واژه «الزانی» و «الزانیة» به دلیل لام شامل هر زناکاری می‌شود.

۲. رجم در تعارض آشکار با آیه ۲۵ سوره نساء است که می‌فرماید اگر کنیز را به همسری گرفتید و مرتكب زنای محضنه شد، مجازات نصف مجازات زن آزاده است. اگر مجازات زنای محضنه سنگسار و اعدام باشد آیه معنا خواهد داشت چون نصف اعدام معنا ندارد. (دقیقت کنید)

۳. قرآن در آیه ۳۰ سوره احزاب می‌فرماید «ای زنان پیامبر اگر شما مرتكب فحشا شوید مجازاتتان دو برابر خواهد بود». اگر مجازات زنای محضنه سنگسار باشد دو برابر معنا پیدا نمی‌کند. معلوم می‌شود مجازات زنای محضنه همان صد ضربه شلاق است که در مرد کنیز نصف و در مرد زنان پیامبر دو برابر می‌شود.

۴. در سوره نور بعد از آنکه می‌فرماید زن و مرد زناکار را صد ضربه شلاق بزنید و برای اثبات زنا چهار شاهد لازم است، می‌فرماید: اگر زن زناکار بود و شوهرش شاهد نداشت، شوهر باید چهار مرتبه شهادت دهد و در مرتبه پنجم بگوید لعنت خدا بر من اگر دروغ بگویم.

اگر مرد این کار را در دادگاه انجام دهد حد زنا یعنی همان صد ضربه شلاق که در سه آیه قبل ذکر شد بر زن ثابت خواهد شد. سپس می‌فرماید «و يدروا عنها العذاب ان تشهد اربع شهادات بالله انه لمن الكاذبين...» یعنی اگر زن هم چهار مرتبه شهادت بددهد که مرد دروغ می‌گوید و در مرتبه پنجم بگوید غصب خدا بر من اگر شوهرم راست بگوید، در آن صورت همان مجازات فوق الذکر از زن برداشته خواهد شد. کاملاً روشن است که کلمه «العذاب» اشاره به همان مجازاتی است که در آیات قبلی از آن سخن گفته شده است. بنابر این مجازات زنای محضنه همان صد ضربه شلاق است. (دقیقت کنید)

۵. در آیه ۱۵ سوره نساء می‌فرماید از میان زنان شما، کسانی را که مرتكب فحشاء می‌شوند در خانه‌هایتان حبس کنید تا بمیرند یا آنکه خداراهی به نفعشان مقرر سازد.

جمله «او يجعل الله لهن سبیلاً» اشاره به مجازات صد ضربه شلاق است که خداوند بعداً در سوره نور بیان کرده است. اگر مجازات زنای محضنه سنگسار و اعدام باشد که بعدها نه در قرآن بلکه در سنت بیان می‌شود عبارت «او يجعل الله لهن سبیلاً» درست نخواهد بود چرا که این جمله حاکی از مجازاتی است که از حبس ابد که حکم قبلی بود، خفیف‌تر است و راه خلاصی برای زنان به شمار خواهد آمد.

۶. رجم در تعارض آشکار با آیه ۳۲ سوره مائدہ است که می‌فرماید فقط دو نفر مستحق قتل‌اند قاتل و مفسد فی الارض.

۷. رجم کشتن توأم با شکنجه است که در اسلام از آن نهی شده است.^(۲)

۸. گناه ارتداد به مراتب شدیدتر از زنا است ولی زن مرتد اعدام نمی‌شود پس چرا زن زناکار مستحق اعدام باشد آن هم از

۱. نگاه کنید به فقه استدلالی در مسائل خلافی، تألیف آیة الله سید محمد جواد موسوی غروی.

۲. مستنداً عن جابر بن عبد الله، نهى رسول الله ان يقتل شيء من الدواب صبراً (مسلم، صيد، ۶۵ / ابن ماجه، ذبائح، ۱۰ / احمد، ج ۳، ص ۳۱۸، ۳۲۹) بن اثیر در نهایه بعد از نقل حدیث جابر می‌گوید هر ان یمسک شيء من ذوات ارواح حبأ ثم یرمي بشيء حتى یموت.

نوع سنگسار!

۹. در قرآن انواع گناهان از جمله دزدی، آدمکشی، کم فروشی ذکر شده است ولی نسبت به زنا بیش از هر گناه دیگری سخن رفته است.

به زنا نزدیک نشوید.

زناکار را شلاق بزنید.

اتهام زنا را پذیرید مگر با چهار شاهد.

اگر متهم چهار شاهد نیاورد او را هشتاد ضربه شلاق بزنید و شهادتش را دیگر پذیرید.

شوهر برای اثبات زنا در مورد همسرش باید چهار مرتبه شهادت دهد...

زن نیز اگر چهار مرتبه شهادت دهد که شوهرش دروغ می‌گوید مجازات نمی‌شود.

ازدواج با زناکار حرام است.

کنیز شوهر دار در صورت ارتکاب زنا، مجازاتش نصف مجازات زن آزاده است.

زنان پیامبر در صورت ارتکاب زنا، مجازاتشان دو برابر است.

کسانی که به زنان پاکدامن اتهام زنا می‌زنند، دچار لعنت و عذاب عظیم خدا خواهند شد.

زنانی را که طلاق می‌گیرند در فاصله عده، نباید از خانه بیرون کنند مگر آنکه مجرم تکب زنا شوند.

با آنکه بسیاری از احکام زنا به تفصیل مطرح شده است چطور ممکن است از مجازات زنای محضنه که ضرر و زیانش صدها برابر زنای غیر محضنه است و به کلی اساس خانواده را منهدم و نسب اشخاص را ضایع می‌کند حتی به اشاره سخنی نرود ولی مجازات زنای غیر محضنه در قرآن بیان شود؟

اینکه سنگسار از چه زمانی در جامعه بشری معمول شده است نیاز به تحقیق دارد اما می‌توان گفت سنگسار یک رسم یهودی است. البته در توراه هیچ آئینه مخصوصی در مورد سنگسار زانی وجود ندارد ولی مجازات رایطه جنسی خارج از ازدواج از نظر توراه مرگ است: «مردی که با زن همسایه‌اش زنا کند باید بمیرد هم او و هم شریک جرمش»^(۱). عهد جدید از شیوه سنگسار به عنوان رسم قدیم یهود پرده بود می‌دارد: «یهودیان سنگ برداشتند تا او را سنگباران کنند»^(۲).

اگر با توجه به نص انجیل فضاحت کنیم به نظر می‌رسد که حضرت عیسی این رسم یهودی را ملغی کرده است: ناگاه کاتبان و فریسیان زنی را که در حین زنا دستگیر شده بود نزد او آوردنده او را مجبور کردند که بر پای بایستد به نوعی که در معرض دید کامل همگان باشد. آنان به مسیح گفتند ای بزرگوار این زن را در حین ارتکاب زنا گرفته‌ایم و موسی در کتاب قانون به ما فرمان داده است که این قبیل زنان باید سنگسار شوند. تو چه می‌گویی؟ اما مسیح... به آنان گفت هر که از شما گناه نکرده است نخستین سنگ را برابر او بیندازد... پس چون شنیدند... از پیرترینشان شروع کردند تا به آخر یکی پس از دیگری بیرون رفتن. عیسی تنها ماند با آن زن که همچنان سر پای ایستاده بود. پس عیسی قد برافراشت و جز آن زن هیچکس را ندید. عیسی به بالا نگریست و گفت ای زن آنان کجا شدند؟ هیچکس ترا محکوم نکرد؟ زن پاسخ داد نه جناب. عیسی گفت من هم ترا محکوم نمی‌کنم و بازگرد و دیگر گرد گناه مگرد»^(۳). پتروفسکی مؤلف کتاب «اسلام در ایران» می‌گوید رسم سنگباران زنان و مردان زناکار، نخستین بار توسط فقهای اهل سنت (شافعیان و حنفیان) به اجرا گذارده شد.^(۴)

باری در قرآن حداقل شانزده آیه درباره زنا وجود دارد ولی در هیچ مورد نه برای زنای محضنه مجازات مرگ تعین شده و نه به سنگسار اشاره شده است بلکه چنانکه گفته‌یم شواهد روشنی در قرآن علیه سنگسار وجود دارد. وقتی می‌پرسیم چرا آیه‌ای راجع به سنگسار وجود ندارد، برخی از عame بُز عایشه را مقصو می‌دانند. آنان از قول عایشه نقل می‌کنند که پیامبر آیه‌های قرآن را زیر بالش و تشک پنهان می‌کرد. از جمله آن آیات، یکی هم آیه مربوط به سنگسار بود. عایشه گفت ما مشغول کفن و دفن

۱. تورات، لویتیکوس، بخش ۲۰، آیه ۱۰.

۲. انجیل یوحنا، باب هشتم، آیات ۳ تا ۱۲.

۳. انجیل یوحنا، باب هشتم، آیات ۳ تا ۱۲.

۴. پتروفسکی، اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، ص ۱۸۰.

رسول الله بودیم و بزی آمد و آیه رجم را از زیر تشك بیرون کشید و خورد.^(۱)

بر اساس حدیثی دیگر خاخام‌های یهودی به خاطر آنکه محمد را آزمایش کنند یک زن و مرد یهودی متأهل را که با یکدیگر زنا کرده بودند نزد او فرستادند. آنان با خود قرار گذاشتند که اگر محمد آن دو را به خوردن تازیانه محکوم کنند از وی به عنوان یک سلطان اطاعت کنند و اگر آن دو را سنگسار کنند از او به عنوان یک پیامبر تعیت کنند. پیامبر دستور داد تا هر دورا سنگسار کنند. در جریان سنگسار مرد مرتبأ خود را سپر مشوقاًش قرار می‌داد تا اورا از سنگباران حفظ کند ولی سرانجام هر دو کشته شدند.

این روایت هر چند جعلی است ولی تأثیر سنت‌های تحریف شده یهود را بشریعت اسلامی نشان می‌دهد. شباهت اسلام و یهود تا حدی است که برخی اسلام را همزاد یهودیت می‌دانند.

باری، سنگسار از احکام تحریف شده دین یهود است که با دسیسه آنها به کتابهای مسلمین راه یافته است. پرسش بی‌پاسخ این است که چرا با توجه به عداوت شدید یهود با مسلمین، روایات سنگسار را که بر خلاف قرآن و موافق با یهود است، لااقل به دلیل موافقتش با مسلک محرف یهود، کنار نمی‌گذارند؟ مگر نه آنکه علمای ما در تعارض دور روایت، روایت موافق با عame را کنار گذارده و روایت مخالف با آنها را ترجیح می‌دهند؟ آیا عame خطرناک‌تر از یهود بودند؟

قطع دست دزد

لختی در آیه مربوط به کیفر دزد تأمل کنیم.

السارق والسارقة فاقطعوا ایدهما جزاء بما کسبا نکالاً من الله والله عزیز حکیم.

این آیه به دلیل الفاظ ید و قطع و نیز به دلیل روش نبودن میزان مال مسروقه مجمل است.

واژه «ید» بر انگشتان و نیز بر انگشتان تماچ و تا آرنج و بر تمام دست اطلاق می‌شود و روش نیست که چه مقدار از دست باید قطع شود. واژه «قطع» به معنای ایجاد جراحت هم به کار می‌رود چنانکه در قرآن آمده «و قطعنَ أَيْدِيهِنَ». در زبان فارسی نیز می‌گوییم «سبزی خُرد می‌کرد دستش را بربید». در این آیه نیز روش نیست که دست راست دزد را باید قطع کرد یا دست چپ وی را.

غرض از اجمال بزرگ شمردن این عمل و تهدید سارق است. نیز هدف آن است که اگر به دادگاه کشید، قاضی به خاطر اجمال آیه، تواند دست دزد را قطع کند و با ارشاد و تعزیر مسأله را فیصله دهد. قرآن هیچگاه به اجمال سخن نمی‌گوید مگر در مواردی که بلاغت اقتضا کند مثل این آیه یا آیه یا ایها الذين آمنوا اجتنبوا كثیراً من الظن ان بعض الظن اثم. در این آیه نیز مشخص نمی‌کند چه گمانهایی گناه است.

نکه بسیار مهم ذیل آیه است که می‌فرماید «اگر دزد تویه و اصلاح کند دیگر کیفر نمی‌بیند» و سخن کسانی که می‌گویند تویه مربوط به کیفر دنیابی نیست، خطاست. معنای تویه چیزی جز رفع کیفر از تائب نیست چه دنیوی و چه اخروی. سارق مثل مجرمین دیگر اگر تویه نکند تعزیر می‌شود و اگر تویه کند مال مسروقه یا بدلاش از او گرفته می‌شود و رهامی شود و اگر نداشته باشد باید از بیت المال پرداخت چون جزو غارمین است.

عجب اینکه در دو سه آیه قبل درباره محارب می‌فرماید اگر محارب قبل از دستگیری تویه کند مجازات نمی‌شود. ولی در مورد دزد چنین قیدی را نمی‌آورد. یعنی نمی‌گوید «اگر قبل از دستگیری تویه کند» بلکه می‌فرماید اگر دزد تویه کند و اصلاح نماید (مال مسروقه را پس بدهد) کیفر نمی‌شود. معلوم می‌شود تویه و رد مال مسروقه دزد را از مجازات معاف می‌کند.

از مجموع این نکات معلوم می‌شود خدا صرفاً می‌خواهد دزد را تهدید نماید چون قیدی آورده است که هر دزدی بتواند از چنگال کیفر بگریزد. درست مثل کیفر زنا که با مشروط کردن آن به چهار شاهد، عملاً حد زنا را حذف کرده است. چون عادتاً محال است کسی در حضور چهار شاهد نباشد.

به خاطر آنچه گفتیم از قدیم الایام فقهای شیعه و سنی فتوا به قطع دست دزد نمی‌دادند و هر کس فتوا داده از حشویه و

۱. راغب اصفهانی، محاضرات، ج ۲، ص ۲۵۰. چاپ مصر، ۱۲۸۷ هجری.

کسانی است که بی محابا به ظواهر اخبار آحاد عمل کرده است.

مگر نه آنکه باید بین جرم و کیفر، تناسب باشد پس چرا در ازای ربع دینار یعنی مبلغی معادل ده هزار تومان، عزیزترین عضو انسان قطع شود؟

چه فرقی است بین دزد و قاضی رشوه‌خوار و وزیر خیانتکار در بیت المال؟ چرا دست دزد عادی قطع شود ولی آنها که میلیاردها تومان از بیت المال اختلاس می‌کنند دستشان قطع نشود؟

ممکن است خواننده محترم بگوید با این همه روایت درباره اعدام مرتد، سنگسار زانی، قطع دست دزد و نظائر آن چه باید کرد؟ در پاسخ می‌گوییم روایات مربوط به تحریف قرآن از مجموع این روایات بسی بیشتر است به گفته سید نعمت الله جزايری بیش از دو هزار روایت درباره تحریف قرآن در دست است. اگر کثرت روایات قانع کننده است باید قبل از هر چیز معتقد به تحریف قرآن شویم. و اگر بگوید چه مانعی دارد آنها را هم می‌پذیریم؟ می‌گوییم در شریعتی که کتاب آسمانی آن قابل اعتماد نباشد، مجتمع حدیثی آن نیز پر از روایات دروغ باشد، اجماعات آن هم پشیزی ارزش نداشته باشد، پس دیگر چه نقطه اتکایی وجود خواهد داشت؟

حساسیت فوق العاده نسبت به تخلفات جنسی

هشدار اکید قرآن نسبت به تبرج و خودنمایی و حفظ چشم از نگاه به عورت دیگران، همه توصیه‌هایی است برای پیشگیری از تعدی و تجاوز جنسی و تأمین آرامش روحی و عفت آحاد جامعه. از دیدگاه قرآن، زنا از بزرگترین گناهان و در ردیف شرک است. زنا نهاد خانواده را متزلزل می‌کند، در هویت و انتساب فرزندان به پدران تردید ایجاد می‌کند و ضریب جبران ناپذیری به نسل بشر است. «زنا» در میان تمام ملل و ادیان زشت شمرده شده است. «زنا» در آموزه‌های دینی ما میزان سنجش گناهان است چنانکه «حج» میزان اعمال صالح دیگر است. معذلک با دیگر تخلفات جنسی به دلیل شیوع آن چندان باشد عمل برخورد نشده است.

آخرین جمله آیه ۳۱ سوره نور به این نکته اشعار دارد که کمتر کسی از این دست از تخلفات جان سالم به در می‌برد.
آیاتی چند در سوره یوسف از جمله

ولقد هم به وهم به لولان رأى برهان ربه

وان لا تصرف عنى كيدهن اصب اليهن و اكن من الجاحلين

وما ابرء نفسى ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربى بر آین نکته دلالت دارند که کسانی که در صحنه ارتکاب زنا قرار می‌گیرند جز با دستگیری و عنایت خدامی توانند از آن دام بگریزند.
از همه قابل توجه‌تر آیه ۳۲ سوره نجم است.

الذين يجتبنون كبائر الاثم و الفواحش الا اللهم ان ربك واسع المغفرة هو اعلم بكم اذ انشأكم من الارض و اذ انت اجنة في
بطون امهاتكم فلا تزالوا انفسكم هو اعلم بن اتقى

در این آیه خداوند بندها نیکوکارش را اینگونه توصیف می‌کند که آنان از گناهان و فحشاء پرهیز می‌کنند اما از «لمم» نمی‌توانند پرهیز کنند، معذلک خداوند آنان را می‌آمرزد. «لمم» چیست که آدمی نمی‌تواند از آن پرهیز کند؟ در بین مفسران نظرات مختلفی ابراز شده است ولی تدبیر در خود آیه معنای آن را واضح می‌کند.

بعضی مفسران گفته‌اند «لمم»، قصد گناه است نه ارتکاب گناه. ولی هر پنج جمله بعدی با این تفسیر ناسازگار است. وانگهی قصد گناه، گناه نیست و تا انسان مرتکب خلاف نشود استحقاق بخشش پیدا نمی‌کند.

نکته دیگر اینکه «لمم» همان تخلفات جنسی ما دون زنا است. به دلیل آنکه از «فواحش» و لااقل از مجموع «كبائر الاثم و الفواحش» استثنای شده است و فحشاء و فاحشه در قرآن واژه خاص «زنا» هستند. بنابر این، آیه می‌گوید بندها نیکوکار از گناهان اجتناب می‌کنند اما از خُرده تخلفات جنسی نمی‌توانند اجتناب کنند و معذلک مشمول غفران خداوند هستند. جالب اینکه در لダメه خیلی صریح و شفاف می‌فرماید علت آنکه نمی‌توانند از این دست از گناهان اجتناب کنند دو چیز است اولاً موجودی

زمینی هستند ثانیاً از بطن مادر زایده می‌شوند و این دو عامل کشنش عمیقی در انسان نسبت به زن ایجاد می‌کند که از آن نمی‌تواند تخلص جوید!

از دیگر آیاتی که مشوق برخورد تسامحی با متخلفان جنسی است آیه ۱۶ سوره نساء است.

والذان يأتينها منكم فاذوهما فان تابا و اصلحا فاعرضوا عنهم ان الله كان تواباً رحيماً

در این آیه خداوند می‌فرماید «آن دو تقری را که مرتكب فحشاء می‌شوند مختصراً گوشمالی دهید و اگر توبه کردند آنان را رها کنید که خدا توبه پذیر و رحیم است!»

چنانکه بعداً خواهیم گفت مجازات زنای محسنه سنگسار نیست و این بدعت از دین یهود وارد شریعت اسلامی شده است. کیفر زنای محسنه صد ضربه شلاق است و در غیر زنای محسنه، تعزیر مختصراً است که قرآن به «اذیت» از آن یاد می‌کند. بر اساس مجموع آیات سوره نساء و سوره نور، در غیر زنای محسنه باید مرتكبان را گوشمالی مختصراً داده و وادار به توبه نمود. در برخورد با همه جرائم جنسی از جمله همجنس‌بازی، لواط، مساحقه، وزنای غیر محسنه، این آیه باید معیار عمل باشد.

لحن آیه را ملاحظه کنید که تا چه حد ملاطفت از آن مشهود است. آیه با جمله ان الله كان تواباً رحيماً ختم می‌شود! آیه قابل توجه دیگر آیه ۲۳۵ سوره بقره است. در این آیه می‌فرماید با زنان قول و قرار پنهانی مگذارید مگر آنکه سخن پسندیده‌ای باشد و به عقد زناشویی تصمیم مگیرید مگر بعد از آنکه دوره عده به سر آمده باشد. در این آیه و آیه ۱۸۷ همین سوره و نیز در آیات متعدد دیگر خداوند بر بی تابی مردان در برابر غریزه جنسی تأکید می‌کند. در ذیل این آیه می‌فرماید بدانید خدا از آنچه در دل دارید آگاه است پس از او بترسید. معذلک آیه با جمله واعلموا ان الله غفور حلیم ختم می‌شود.

یکی دیگر از نکات قابل توجه نحوه بیان قرآن درباره کیفر زناکار است. می‌فرماید الزانية والزناني فاجلدوا كل واحد منها مأة جلدة

دو عنوان «الزنانية» و «الزناني» بر کسی تطبیق می‌شود که مدتی بر این گناه زشت استمرار ورزد. به کسی که یک بار این عمل شنیع را مرتكب شود «زنانی» گفته نمی‌شود. او کسی است که مرتكب زنا شده است اما «زناني» نیست. تعبیر والتی یأتین الفاحشة من نساوکم و نیز تغیر والذان یأتینها منکم با فعل مضارع آمده است که حاکی از استمرار فعل است^(۱). اما در مورد گناهان بزرگ دیگر چنین لطیفه‌ای را مشاهده نمی‌کنیم. مثلًا درباره آدمکشی، خدا نمی‌فرماید «قاتل» را قصاص کنید بلکه می‌فرماید و من قتل نفساً بغير نفس يا می‌فرماید و من قتل مؤمناً متعمداً فجزاؤه جهنم این تعبیر نشان می‌دهد قاتل با یکبار ارتکاب نیز سزاوار مجازات خواهد شد.

باز در قرآن می‌خوانیم وقتی پادشاه مصر، یوسف و همسرش را در آن وضعیت دید و فهمید که زنش به او خیانت کرده و یوسف گناهکار نیست، به یوسف گفت گذشت کن و به همسرش گفت توبه کن که خطاکاری! یوسف اعرض عن هذا و استغفری لذنبك انک کنت من الخاطئين.

عزیز مصر با آنکه به خاطر موقعیتش می‌توانست زنش را شدیداً مجازات کند و یا بکشد و لااقل طلاق دهد به تذکر کوچکی اکتفا کرد.

نقل واکنش عزیز مصر در این ماجرا به این معناست که باید با این پدیده‌ها اینگونه برخورد کرد.

اینک به روایاتی که برخورد مسامحی پیامبر و دیگر امامان را در این رابطه نشان می‌دهد توجه کنید. پیشوایان دین در برخورد با بزهکاری‌های جنسی برخورد تندی نشان نمی‌دادند و حداقل فقط به توبه توصیه می‌کردند.

زند نزد پیامبر از جوانی به نام خالد شکایت کرد که او را بوسیده است. پیامبر وی را حضار کرد. جوان به جرم خود اعتراف کرد و گفت حاضرم قصاص شوم: من او را بوسیدم او نیز مرا بوسدا!

از این سخن پیامبر و حاضران خنده‌اشان گرفت. پیامبر به او گفت آیا دوباره به چنین کاری دست خواهد زد؟ جوان گفت نه

۱ - فعل مضارع در جمله شرطیه مفید استمرار نیست ولی در موارد دیگر مثل آیات فوق مفید استمرار است.

به خدا یا رسول الله. پیامبر او را رهای کرد.

مردی روغن فروش علاقه زیادی به پیامبر داشت. آن قدر مهر پیامبر در دلش بود که گاه روزی دوبار به دیدار پیامبر می شناخت. تا آنکه از دنیا رفت. وقتی پیامبر با مغازه بسته او روبرو شد فرمود خدا او را بیامزد. همسایگان گفتند یار رسول الله او عادت بدی داشت! پیامبر پرسید چه عادتی؟ گفتند دنبال زنان را می گرفت! پیامبر فرمود او مرا چنان دوست داشت که اگر برده فروش هم بود خدا او را می آمرزید!

از این گفته پیامبر معلوم می شود تخلفات جنسی در آن حد از اهمیت که عموم تصور می کنند نیست. برخورد پیامبر را در این قصه مقایسه کنید با موردمی که شنید زنی بسیار عبادت می کند اما همسایه آزار است و با واکنش تنلی فرمود: او اهل دوزخ است. یا مقایسه کنید با موردمی که شخصی با تیر دشمن از پای درآمد ولی چون حلهای از بیت المال دزدیده بود شهادتش مورد تأیید او قرار نگرفت و گفت اینکه گرفتار همان حله مسروقه است.

در نهنج البلاغه آمده است که حضرت علی در جمع اصحاب خود نشسته بود که زنی زیبا از آن محل عبور کرد. اصحاب آن حضرت به زن چشم دوختند. آن حضرت فرمود «نگاه این مردان نگاهی است که آنها را تحرب کی می کند. هرگاه کسی به زنی نگاه کرد و از او خوشش آمد برو و با همسرش آمیزش کند زیرا زنان با هم فرقی ندارند.»^(۱)

این برخورد نیز سزاوار دقت و تأمل است. امام(ع) به آن مردان نگفتند به نامحرم نگاه نکنید (با آنکه اگر گناه بود باید آنها را نهی می کردند) و به آن زن که زیبا روی بود نگفتند چرا روی خود را نمی پوشانی و یا چرا از منزل بیرون آمدی؟ امام این پدیده را کاملاً عادی و غایبی می دانست که راه جلوگیری از پیامد منفی آن دسترسی به آمیزش مشروع است.

در حدیث است که پیامبر اکرم در جمع اصحاب خود بودند که زنی از آنجا عبور کرد. پیامبر با دیدن آن زن از جای برخاست و نزد همسر خود زینب رفت و با او درآمیخت. سپس برگشت و به یارانش فرمود هر کس زنی را بیند و از او خوشش بیاید باید برو و با همسر خود آمیزش کند و اجازه ندهد شیطان بر او راه یابد!

شگفت اینکه پیامبر نفرمود ما انبیا چشمان به هیچ زنی نمی افتد و اگر بیفتند خوشمان نمی آید و اگر خوشمان هم بیاید در برابر تمایل جنسی مقاومت می کنیم. شما نیز بکوشید نگاهتان به هیچ زنی نیفتند و اگر افتاد با روزه گرفتن و رژیم غذایی جلو فشار جنسی را بگیرید! پیامبر با کمال صراحة و صداقت به آنها آموخت که این پدیده امری طبیعی است و هیچکس حتی انبیا در برابر تمایلات جنسی نباید مقاومت کنند و یا ملامت شوند. پیامبر بر این امر واقع بود که بسیاری از جوانان جنسی ناشی از محرومیت های جنسی است. بارها می فرمود آنان که به جهنم می روند از دامن و شکم خود گرفتار جهنم می شوند. یعنی در سطح کلان اگر جامعه ای می خواهد سعادتمد شود باید مشکل اشتغال و ازدواج در آن جامعه حل شده باشد. مع الاسف در کشور مانیمی از جمعیت بالغ کشور در محرومیت جنسی بسیار می بردند و میلیونها نفر نیز بیکارند! و متأسفانه مریان جامعه به اموری گیر می دهند که تأثیر چندانی در حل این دو معضل بزرگ ندارد.

در آخرین حج پیامبر، زنی برای پرسیدن مسأله ای نزد او آمد. پیامبر سوار بر شتری بود و فضل بن عباس که جوانی نورس بود پشت سر پیامبر سوار بود. در این میان نگاه هایی بین آن زن و فضل رد و بدل شد. پیامبر دید که آن دو خیلی به هم خیره شده اند و زن همه توجه اش به فضل است. با دست خود صورت فضل را برگرداند و فرمود زنی جوان و مردی جوان! می ترسم شیطان در میان آنها پا نهد.

از این حدیث نکات زیادی فهمیده می شود. اول اینکه صرف نگاه به نامحرم گناه نیست چه آنکه پیامبر خود با نگاه به چشمان آن زن متوجه شد که به فضل بن عباس خیره شده است. ثانیاً پیامبر با آنکه دید آن دو لحظاتی به هم خیره شده اند و از نگاه به هم لذت می بردند نفرمود این نگاه ها حرام است بلکه فرمود می ترسم اتفاق ناگواری بیفتند. یعنی اگر موقعیت طوری باشد که انسان در اثر چشمچرانی در معرض دست درازی و زنا قرار بگیرد از آن نگاه باید پرهیز کند و لا صرف استلذاذ و خوشایند بودن سیمای مرد و زن برای یکدیگر، گناه نیست. روایاتی که نسبت به نگاه هشدار می دهد همه ناظر به نگاهی است که انسان را در معرض تعدی و تجاوز قرار دهد نه نگاه هایی که ضرورت زندگی اجتماعی است هر چند توأم بالذت باشد.

۱. یعنی از جهت اضفاء غریزه جنسی زشت و زیای آنها چندان فرقی ندارند.

در کتابهای سیره که تمام حرکات و سکنات پیامبر به تفصیل منعکس شده است هرگز نیامده است که آن حضرت به هنگام دیدار یا گفتگو با زنان سرش را پایین انداخته و به زمین چشم می‌دوخت!

علی بن سوید به امام هفتم گفت من عادت دارم (یا شغل طوری است که) به زنان نگاه می‌کنم و لذت می‌برم. امام فرمود اشکالی ندارد اما مبادا مرتكب زنا شوی ازنا دین و برکت را از بین می‌برد.^(۱)

چکیده سخن اینکه خیلی چیزها را که ما منکر و گناه می‌دانیم از دیدگاه دین گناه نیست. ثانیاً بسیاری از گناهان در آن حد از اهمیت که ما تصور می‌کنیم نیستند. ثالثاً برخوردی غیر از آنچه رایج است می‌طلبد.^(۲) چنانکه شواهد تاریخی نشان می‌دهد برخورد پیشوایان دین در برآبر چنین پدیده‌هایی حداکثر توصیه به توبه بود.

سختگیری در این امور به شهادت تاریخ از ویژگی‌های خلیفه ثانی بوده است. عمر خیلی اصرار داشت که زنان پیامبر در پرده باشند و بیرون نزوند زیاد این مطلب را در میان می‌گذاشت^(۳) و از تسامح پیامبر گله داشت. به زنان پیامبر می‌گفت اگر اختیار با من بود چشمی شما را نمی‌دید. یک روز بر آنان گذشت و گفت آخر شما با سایر زنان فرق دارید همانطور که شوهر شما با سایر مردان فرق دارد. بهتر است به پرده در شوید! زینب همسر پیامبر گفت پسر خطاب وحی در خانه ما نازل می‌شود آنگاه تو نسبت به ما غیرت می‌ورزی و تکلیف تعین می‌کنی!^(۴)

آورده‌اند که عمر آیه‌ای در خصوص سنگسار زناکار جعل کرده بود و می‌کوشید آن را در قرآن وارد کند که موفق نشد.^(۵) تأمل و تدبیر در آیات و شواهد تاریخی فوق، دیدگاه کسانی را که همواره از «یسم فته»، از خدا و رسولش نیز پیشی می‌گیرند، تعدیل می‌کند. صاحبان اندیشه‌های ستی همیشه نگرانند که مبادا اگر محیط مختلف باشد یا دختر و پسری با هم سخن گفته یا قدم بزنند کار به جای باریک بکشد و گناهی اتفاق بینند. توجه به آیات و روایات فوق نشان می‌دهد که بر فرض اتفاقی هم یافتد فاجعه نخواهد بود و سزاوار این همه نگرانی نیست.

وارونه شدن اولویت‌ها

طرد عقلانیت و بی مهری به قرآن و نگاه سطحی به روایات باعث شده است بسیاری از اولویت‌ها وارونه شود. اموری که قرآن به آنها خیلی اهمیت داده است در بین ما چندان اهمیت ندارد و بر عکس اموری که شریعت نسبت به آنها چندان حساسیت ندارد در بین ما جایگاه بسیار والائی دارد. برای مثال در محیط‌های ستی به نامگذاری فرزندان فوق العاده بها می‌دهند. در اولین دیدار با بزرگترهایی که فرزندشان همراهشان است از نام فرزند سوال می‌کنیم و توقع داریم همانم اینیاء و امامان باشد. نامهایی مثل هوشنگ، مینا، مینو، سحر، سوسن اسلامی شمرده نمی‌شوند. در حالی که هر اسم خوش معنایی شایسته نامگذاری است و پیامبر فقط از اسم‌های رشت نهی کردند. در بین عرب دوران جاهلی مرسوم بود که نام درندگان و حیوانات وحشی را بر فرزندانشان می‌گذارند تا در آینده جنگجو بار بیاید. هنوز در بین عربها بعضی از آن اسمها رایج است مثل فهد که به معنای یوزپلنگ است.

باری باید به جای اسم به مسمی اندیشید. نامگذاری در آن حد از اهمیت نیست که ما می‌پنداریم و خدا توقع ندارد چند میلیارد بنده‌اش با بیست الی سی اسم نامگذاری شوند.

اهمیت ریش برای مردان و حجاب برای زنان، سلام کردن غلیظ، حضور در مجالس روضه، اقامه ماتم برای امامان در بیشتر ایام سال، رفتن به اماکن زیارتی، خوردن آش و پلوی نذری، سیاه پوشیدن و سیاه کوئی، آوردن آب زمزم از مکه و کفن منتقل به

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۳۰۸، روایت ۲۵۶۸۷. این روایت به صحیحه علی بن سوید معروف است.

۲. در سال ۶۴ از یکی از خبابانهای تهران عبور می‌کردیم، با راهبندان مواجه شدیم تصویر کردیم تصادف شده است. از ماشین پیاده شدیم دیدیم مردم تجمع کردند و دو نفر زن که مأمور گشت کمیته بودند در زن مثلاً بد حجاب را در پیاده رونگه داشته و با پنه، آواش لب و مژه آنها را پاک می‌کردند!!!

۳. کان عمر يقول للنبي احجب نساء فلي يكن رسول الله يفعل... (تفسیر روح المعانی، ج ۲۲، ص ۶۷).

۴. شهید مطهری، مسأله حجاب، ص ۲۲۰.

۵. سیوطی، الانقان فی علوم القرآن، ج ۱، النوع الثامن عشر فی جمعه و ترتیبه، ص ۵۸.

دعا، مهر کربلا، انگشت عقیق، برداشتن ذرات نان، دیدو بازدید از زائر و حاجی ... و دیگر ظواهر و شعائر دینی فرصت توجه به مسائل مهم را از ما گرفته است. در حملی که وقتی به قرآن و سیره پیامبر و امامان مراجعه می‌کنیم اولویت‌ها چیزهای دیگری است. در قرآن به عدالت در زندگی جمعی و اعتدال در زندگی شخصی بسیار اهمیت داده شده است. به درآمد حلال فوق العاده اهمیت داده شده است. در حدیث است که دین ده جزء دارد و نه جزء آن درآمد حلال است. در قرآن می‌خوانیم قوم شعیب در اثر کمپروشی به عذاب الهی گرفتار شدند. رسیدگی و احسان به فقراء از مهمترین اولویت‌های است. همه امامان ما سیر شب داشته‌اند یعنی شبانه برای فقرا غذا می‌بردند. پیامبر می‌فرمود هر کس سیر بخوابد و همسایه‌اش گرسنه باشد به من ایمان نیورده است. پیامبر می‌فرمود اکثر دوزخیان از راه شکم و عورتشان مستحق دوزخ شده‌اند. یعنی متولیان جامعه باید خطر دو روزه را جدی بگیرند یعنی اشتغال و ازدواج مهمترین اولویت‌ها هستند. متاسفانه دولت و ملت به این دو موضوع چنانکه باید اهمیت نمی‌دهند. پرهیز از اختلاف و حفظ وحدت از مهمترین آموزه‌های قرآن است «ان الذين فرقوا دينهم و كانوا شيئاً لست منهم في شيء انما امرهم الى الله» تهدیدی تا این حد شدید اللحن کمتر در قرآن دیده می‌شود.

اطلاق‌گیری‌های ناروا

زمان و مکان از عناصر مؤثر در تحقق ملاک بعضی از احکامند. از این رو باید موضوع حکم را دقیقاً تشخیص داد و نمی‌توان حکم را از موضوعی به موضوع دیگر سرایت داد مگر با تتفیع مناطق قطعی.

در موردی که از جنبه عقلاتی احتمال می‌دهیم چیزی در تتحقق و تکون موضوع دخالت داشته باشد نمی‌توان حکم را به موضوع مشابه سرایت داد. معمولاً می‌گویند از اینکه در دلیل حکم و مقام اثبات، قیدی وجود ندارد پی می‌بریم که حکم مطلق است چون اصل تطابق بین عالم اثبات و عالم ثبوت است. ولی این سخن درست نیست زیرا اطلاق مشروط به دو شرط است. اولاً متكلم باید در مقام بیان باشد ثانیاً قرینه متصله یا چیزی که صلاحیت برای قرینه دارد در کار نباشد. به بیان دیگر اطلاق‌گیری از کلام، مشرط است به احراز اینکه متكلمه در مقام بیان تمام مقصود خود بوده است و چنین چیزی مشرط است به احراز عدم وجود قرینه و صرف عدم احراز قرینه کافی نیست. و قرینه‌ای که مانع انعقاد ظهور می‌شود قرینه متصله است اعم از لفظیه و لیته. فقها معمولاً در موارد احتمال وجود قرینه به اصاله عدم قرینه متولی اگر مقصود از این اصل، استصحاب عدم قرینه است فایده‌ای نخواهد داشت چراکه اصل مثبت خواهد بود. و اگر مقصود این است که عدم ذکر قرینه در نزد عرف و عقلاً دلیلی است بر عدم وجود قرینه چراکه عقلاً سکوت متكلم نسبت به قید خاص را دلیل بر عدم وجود آن قید می‌گیرند دریاسخ باید گفت چنین چیزی در مورد قرائن لفظیه و مقامیه صحیح است نه در مورد قرائن لیته. چراکه بر متكلم یا راوی واجب نیست قرینه لبیه را ذکر کند چراکه غالباً التفاتی به آن به عنوان ظرف صدور حکم ندارد. به بیان دیگر این اصل که متكلم در مقام بیان است، فقط در مورد قرائن لفظیه و مقامیه صحیح است نه قرینه لبیه که به منزله قرینه متصل به کلام است.

در بسیاری از احکام به خصوص احکام اجتماعی و سیاسی همواره احتمال می‌رود جزو فضای حاکم بر عصر صدور در حکم تأثیر داشته باشد. بلکه اصل بر این است که حکم مقطعي باشد چراکه هیچ گونه‌های نمی‌تواند فارغ از فضا و جو حاکم سخن بگوید. آیا ما می‌توانیم امروزه به سخنان امام خمینی در اوائل انقلاب عمل کنیم. زمانی امام فرمودند «بازارها را تعطیل کنید اعتساب کنید... ما با هر کشوری ممکن است ارتباط سیاسی داشته باشیم ولی دولت سعودی را هرگز نخواهیم بخشید...»! امروزه می‌دانیم این دستورات در ظرف خاصی اعتبار داشته‌اند و زمان ما حکم جداگانه‌ای را می‌طلبد. در زمان جنگ ایران و عراق، امام می‌گفتند صلح با صدام خیانت به اسلام و مسلمین و پیغمبر(ص) است. اما چیزی نگذشت که خود امام پذیرش آتش‌بس را لازم دانستند.

هر مصلح یا پیامبری در جامعه‌ای با رسم و رسومات و آداب و قوانین خاص ظهور می‌کند و در همان فضا سخن می‌گوید و تلاش می‌کند آداب و قوانین سفیهانه یا ظالمانه را کام به گام نسخ یا تعدیل کند. هیچکس نمی‌تواند بی توجه به فضای جامعه در

خلأ سخن بگوید. آیه و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه نیز به این نکته اشعار دارد^(۱).

در خود روایات به موارد فراواتی برخورد می‌کنیم که امامان از اینکه اصحابشان بدون ملاحظه جو و فضای صدور حکم اقدام به تعمیم حکم می‌کردند معارض می‌شدند و می‌فرمودند این حکم مقطوعی بوده و به دلیل تغیر شرائط نمی‌توانیم امروزه همان حکم را نافذ بدانیم. طرز پاسخ امامان به گونه‌ای است که نمی‌توان گفت این تغیر شرائط را فقط امام معصوم می‌فهمد و ما حق نداریم حکم را مقطوعی بدانیم چراکه لحن امام در برخی موارد این است که چرا شما تأمل نمی‌کنید و بر ظاهر الفاظ حدیث، جمود می‌ورزید، شما هم اگر دقت کنید می‌فهمید که حکم مقطوعی است. به برخی از این موارد توجه فرمایید:

۱. از حضرت علی^(ع) پرسیدند مگرنه آنکه پیامبر فرمود موها را رنگ کنید و خود را شیشه یهود نسازید؟ در پاسخ فرمود این سخن را در روزگاری فرمود که پیروان اسلام کم بودند. اما امروز که اسلام گسترش یافته و نظام اسلامی استقرار پیدا کرده است هر کس آزاد است که مویش را رنگ کند و یارنگ نکند.^(۲)

۲. به امام صادق گفتند شنیده‌ایم که مردی انصاری از دنیا رفت و دو دینار بدھکار بود و پیامبر به همین دلیل بر او نماز نخواند؟ امام فرمود این اقدام پیامبر برای جلب توجه مردم به اهمیت بدھی بود تا اینکه مردم نسبت به آن سهل‌انگاری نکنند. خود پیامبر وقتی از دنیا رفت بدھکار بود. امام حسن وقتی از دنیا رفت بدھکار بود. امام حسین وقتی کشته شد بدھکار بود!^(۳)

۳. در مورد منوعیت خارج کردن گوشت قربانی از منی، امام صادق فرمود اگر قبلًا چنین دستوری دادیم برای آن بود که مردم نیاز به گوشت آن داشتند ولی امروزه جمعیت زیاد شده است و خارج کردن گوشت قربانی مانع ندارد.^(۴)

۴. امام صادق^(ع) فرمود اگر بعد از عروسی، زن ادعای مهریه کند باید بینه (دو شاهد) بیاورد والا ادعایش مسموع نیست.^(۵) اگر مرد مدعی پرداخت مهریه باشد باید دلیل بیاورد پس چرا امام بر خلاف قاعده، بینه آوردن را به عهده زن می‌داند؟ صاحب وسائل در پاسخ به این سؤال می‌نویسد: بعضی از عالمان ماقتفه‌اند که در مدینه مرسوم بود که زن قبل از عروسی تمام مهریه را می‌گرفت و چنین ادعائی از طرف زن بر خلاف رویه معمول بود و امام بر اساس وضعیت جاری در مدینه چنین حکمی داده‌اند.^(۶)

۵. امام صادق از امیر المؤمنین نقل کردنده که فرمود: وقتی به اهل کتاب می‌رسید اول سلام نکنید و وقتی آنها سلام می‌کنند فقط بگوید علیکم^(۷).

این حکم نیز مقطوعی است و نمی‌تواند قاعده‌ای برای زمان ما باشد. کلینی نقل کرده است که یک یهودی وارد بر پیامبر شد و گفت السلام علیکم و پیامبر در پاسخ فرمود علیکم. دو نفر یهودی دیگر نیز وارد شدند و همانطور سلام کردند و پیامبر همانطور پاسخ گفت. عائشه به یهودیان دشنام گفت. پیامبر او را از دشنام گویی منع کرد. عائشه گفت مگر نشینیدی که گفتند السلام علیکم یعنی مرگ بر شما. پیامبر فرمود آری به همین جهت من نیز گفتم علیکم. هرگاه مسلمانی به شما سلام کرد بگویند سلام علیکم و وقتی کافری بر شما سلام کرد بگویند علیکم.^(۸)

پس نمی‌توان از این حدیث قاعده‌کلی استنتاج کرد و امروز نیز به مردم گفت به کافران سلام نکنید و اگر به شما سلام کردند به طور ناقص جواب دهید!

۶. سفیان ثوری بر امام صادق وارد شد و از اینکه آن حضرت لباس سفید مرتبه پوشیده است تعجب کرد و گفت جد شما

۱. این اشکال به قرآن وارد نمی‌شود. قرآن در حکم قانون اساسی برای همه زمانهای است. در این کتاب آسانی آیات زیادی وجود دارد که نشان می‌دهد احکام آن ابدی است مثل «لایاتیه الباطل من بین يدیه و لا من خلفه». در مواردی که شکل و قالب یک حکم اجتماعی یا کفری بیان شده است قرینه‌ای وجود دارد که از آن می‌توان نمیدم که آن شکل و قالب، خصوصیت ندارد مثل آیه ۲۸۲ سوره بقره یعنی در خود قرآن شاهدی بر مقطوعی بودن آن ذکر شده باشد. آنچه گفته شده مربوط به همه آموزه‌های انبیاء نیز نیست. بخشی از آموزه‌های آنها می‌تواند مقطوعی نباشد. مصلحان دیگر نیز در کتاب دستورات مقطوعی اشان، قوانینی ابدی لایه کرده‌اند مثل بودا که حقائق چهارگانه و راههای هشتگانه‌ای برای رهانی انسان آورد یا موسی که ده فرمان آورده است. اما این احکام نوعاً اخلاقی است و راجع به نحوه مجازات مجرمان یا شکل و قالب روابط اجتماعی نیست.

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت شماره ۱۷.

۳. کافی، ج ۵ ص ۹۳.

۴. وسائل ج ۱۰، ص ۱۵۰، ح ۷.

۵. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۵، ح ۷.

۶. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۶، ح ۱.

۷. وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۴۵۲، ح ۴.

علی(ع) لباس ارزان و خشنی می پوشید چرا چنین لباسی پوشیده ای؟

امام در پاسخ فرمود حضرت علی در زمانی می ذیست که عموم مردم در فقر بسی برداشتند. ولی امروزه عموم مردم در رفاهند. در چنین موقعیتی خوبیان، سزاوارترین مردم در بیرون از نعمتها هستند.^(۱)

۷. در روایات متعددی از تصریح به اسم امام زمان نبی شده است. امروزه نیز علمای دین نام آن حضرت را به زبان نمی آورند. ولی در بعضی مکاتبات نواب آن حضرت آمده است که «اگر نام او را ببرید فاش می شود و دشمن سراغ او خواهد رفت». در بعضی توقعات نیز آمده است هر کس در حضور مردم نام مرا ببرد ملعون است^(۲). شواهد تاریخی نیز نشان می دهد تئیه از دشمن و اختفای آن حضرت، رمز مستور بودن نام آن گرامی بوده است. پس وجهی ندارد که امروز نیز از تصریح به نام آن بزرگوار تقبیه شود.

۸. حسین بن خالد به امام رضا می گوید شنیده ایم که پیامبر و علی(ع) با آنکه انگشت را در دست داشتند برای دستشوئی رفتن آن را از دستشان در نمی آوردند. امام فرمود انگشت آنها در دست راستشان بود ولی شما انگشت را در دست چپ می کنید.^(۳)

۹. پیامبر اکرم همسایگان مسجد را تهدید کردند که اگر برای حضور در نماز جماعت به مسجد نیایند خانه اشان را به آتش خواهند کشید!^(۴)

آیا می توان چنین دستوری را امروز اجرا کرد. علت چنین دستوری چه بود؟ شواهد تاریخی نشان می دهد در آن زمان عدم حضور، به منزله صفت بندی علیه مسلمانان بود. در آن عصر هویت دینی عین هویت سیاسی و اجتماعی بود و کسی از جماعت مسلمانان فاصله نمی گرفت مگر بعد از آنکه از جهت سیاسی در صفت مقابله قرار گیرد به همین دلیل مرتد، دشمن تلقی می شد. بنابر این نمی توان بدون توجه به فضای حاکم بر آن عصر، بر الفاظ روایات پافشاری کرد و جان و مال و ناموس مردم را در معرض تهدید قرار داد. متأسفانه بدون توجه به این واقعیت، فقهاء حکم مشابهی در رساله های عملیه اشان نوشته اند که جای تردید دارد. در احکام مربوط به مسجد نوشته اند مستحب است انسان با کسی که به مسجد حاضر نمی شود همسایه نشود همگذاشود دختر به او ندهد و دختر از او نگیرد و... خلاصه توصیه می کنند مردم با کسی که مسلمان است و نماز می خواند ولی هنوز اهمیت مسجد را درک نکرده و یا درک کرده و سهی انگاری می کنند، همه ارتباطاتشان را قطع کنند!!!

۱۰. حضرت علی(ع) در زمان خلافت خود، روزهای جمعه همه بیت المال را بین نیازمندان تقسیم می کرد، کف آن را جارو می زد و سپس دور رکعت نماز می گزارد و می گفت ای بیت المال! شاهد باش من حتی یک درهم را نیز نگه نداشتم و همه را بین مسلمانان توزیع کردم.

آیا می توان امروزه نیز به دولت اسلامی توصیه کرد همه ذخایر بانکی کشور را بین مردم توزیع کنند!!!

۱۱. امام صادق(ع) در مورد زن شوهرداری که اقدام به ازدواج کرده بود پرسید: آیا این زن در مدینه است؟ راوی گفت آری. امام فرمود: همه مسلمانان امروز می دانند که ازدواج با مرد هرگز جایز نیست ولی اگر بنا باشد به صرف ادعای جهل و نادانی نسبت به حکم خدا، حد ساقط شود حدود الهی هرگز به اجرا در نخواهد آمد.^(۵)

۱۲. امام صادق در حدیثی فرمود امروز ازدواج با کنیزان جایز نیست چرا که مهریه زن حرّه به اندازه زن کنیز است و یا کمتر. آیه قرآن به کسانی اجازه ازدواج با کنیزان را می دهد که توان مالی برای ازدواج با حرّه را نداشته باشند.^(۶)

۱۳. به امام هفتم(ع) گفتند شنیدیم شخصی در زمان پیامبر مرد و دو دینار از وی باقی ماند و پیامبر درباره اش گفت: مال زیادی بر جای گذارد! امام در پاسخ فرمود: این سخن مربوط به کسی بود که از اصحاب صفة که خود از فقیرترین مردم بودند گذانی می کرد!

در روایت مشابهی از امام صادق(ع) می پرسند که شنیدیم مردی مرد و دو دینار از وی باقی ماند و پیامبر درباره اش گفت: مال زیادی باقی گذارد، هر کس دو دینار از خود باقی گذارد آنها را در قیامت داغ می کنند و بر پیشانی اش می گذارند! امام فرمود این

۱. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰. فروع کافی، ج ۵ ص ۶۵

۲. بحار، ج ۵۱، ص ۳۲

۴. وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۳۷۶

۳. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۲۳۳، ح ۳

۵ - فروع کافی، ج ۷، ص ۱۹۲

۶ - فروع کافی، ج ۵، ص ۳۶۰

جمله را پیامبر درباره کسانی گفت که شام و نهار نداشتند و مهمان پیامبر بودند. اما امروز مردم حقوقشان را به طور سالانه دریافت می‌کنند و هر کس حق دارد آذوقه یک سال خود و خانواده‌اش را تهیه کند.

۱۴. امام صادق(ع) در زمان خود زکات را بربنی هاشم حلال می‌دانست چون آنان را از خمس کرده بودند.^(۱)

۱۵. از امام صادق(ع) سوال شد که آیا در برنج هم زکات است؟ امام فرمود بلی. سپس گفتند شهر مدینه در آن زمان برنج نداشت تا زکات واجب گردد. اما امروزه باید زکات گرفته شود. چگونه از برنج زکات گرفته نشود با آنکه عمدۀ خراج و مالیات عراق از آن تأمین می‌شود.^(۲)

۱۶. ابان از امام هفتم سوال کرد که اگر طاعون آمد می‌توانیم از شهر خارج شویم امام فرمود آری. پرسید اگر در روستا باشیم و طاعون باید می‌توانم خارج شوم؟ امام فرمود آری. گفت اگر در خانه‌ای که هستم طاعون باید می‌توانم از آن خارج شوم امام فرمود آری. ابان با تعجب گفت از پیامبر برایمان نقل کردند که فرمود کسی که از طاعون فرار کند مثل کسی است که از جنگ فرار کرده است!

امام فرمود پیامبر این سخن را به کسانی گفت که مزیاتان کشور بودند و اگر به خاطر طاعون مرز را ترک می‌کردند مسلمانان در معرض حمله دشمن قرار می‌گرفتند.^(۳)

بنگرید وقتی انسان در حال و هوای موقعیت صدور حدیث نباشد تا چه مقدار حدیث عجیب و غریب جلوه می‌کند و چه اشتباه فاحشی می‌کنند کسانی که می‌گویند ما اسرار کلام معصوم را نمی‌فهمیم، از ما تعبد و تبعیت می‌خواهند نه چون و چرا کردن!!! چنین برخوردي با حدیث، تعبد و تبعیت نیست بلکه دگمندیشی و سفاهت است.

نکته بسیار حائز اهمیت اینکه در این نمونه‌ها و نظائر آنها، ائمه اطهار(ع) به گونه‌ای پاسخ نمی‌دهند که به ما بفهمانند مقطوعی بودن این احکام را فقط ما می‌فهمیم و شما اگر بخواهید حدیثی را مقطوعی بدانید باید از ما اجازه بگیرید و اگر ما نگوییم فلان حدیث، مقطوعی است باید آن را ابدی بدانید. به بیان دیگر درک مقطوعی بودن حدیث نیازمند به علم غیب امام نیست که دیگران از آن عاجز باشند. بلکه بر عکس ائمه(ع) طوری واکنش نشان می‌دهند که گویا باور نمی‌کردند از آنها چنین سوالی بشود. تحوه پاسخ آن‌ها نشان می‌دهد توقع نداشتن عده‌ای با ساده‌اندیشی یا دگمندیشی چنین سوالاتی از آنها بکنند. در واقع می‌گویند شما هم باید به موقعیت صدور حدیث توجه کنید و اگر به شرائط و ظروف و موقعیت پیامبر توجه می‌کردید چنین سوالاتی نمی‌کردید.

آیا می‌توان بدون توجه به موقعیت صدور حدیث و فضای حاکم در آن جامعه، آن هم جامعه بسیط و عشاری مدینه چهارده قرن قبل بسیاری از دستورات و رفتارهای سیاسی اجتماعی پیامبر را الگو قرار داد و گفت ولکم فی رسول الله اسوة حسنة. یا آنکه باید روح دستورات پیامبر را کشف کرد و بر شکل و قالب آنها جمود نورزید. به نظر ما حتی بسیاری از احکام فردی را نیز نمی‌توان به این زمان سراست داد.

۱۷. پیامبر با چوب اراک مساوک می‌کرد. آیا می‌توان گفت امروز هم مستحب است با همان چوب مساوک کنیم؟

۱۸. پیامبر گوش امام حسن و امام حسین را در کودکی سوراخ کرد و گوشواره آویخت. آیا برای ما هم مستحب است با پسرانمان چنین رفتاری نمائیم؟

۱۹. پیامبر با دست غذا می‌خورد. آیا می‌توان گفت مستحب است ما هم با دست غذا بخوریم گرچه حاضران بدشان باید و اشتهاشان کور شود؟

۲۰. پیامبر نوعی ملخ می‌خورد. آیا مستحب است ما هم برای تأسی به پیامبر، اگر به عربستان رفیم آن نوع ملخ را پیدا کرده و بخوریم؟

۲۱. در حدیث است که امام رضا با اشنان دست می‌شستند و اشنان در دهان می‌کردند و می‌خانیدند و می‌انداختند. آیا برای

۱ - بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۶۹. ۲ - وسائل الشیعه، ج ۴۱، ص ۴۱، ح ۱۱.

۳ - معانی الاخبار ص ۲۵۴ باب معنی قول النبي(ص) ﴿الْفَيْارُ مِنَ الطَّاعُونِ كَالْفَارَ مِنَ الزَّحْفِ﴾، ح ۱. نیز نگاه کنید به وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۶۴۵. کتاب الطهاره، باب جواز الفرار من مكان الوباء و الطاعون، الام وجوب الاقامة فيه كالجهاد والرابط، ح ۱ و ۲.

مانیز بهتر است به جای جایگزین‌های امروزی اشنان از اشنان استفاده کنیم؟

۲۲. در حدیث است که «یهودیان ریششان را می‌زدند و سبیل می‌گذاشتند شما خود را شبیه یهود نکنید» بر این اساس فتواده‌اند که مستحب است ریش را بلند و سبیل را کوتاه کرد. آیا چنین دستوری امروزه نیز مستحب است (به خصوص که ریش یهودیان از ریش طالبان نیز بلندتر شده است).

۲۳. پیامبر توصیه می‌کرد سرها را بتراشند آیا مستحب است مانیز سرمان را تیغ بزنیم! بعید است بتوان چنین حکمی کرد چرا که شاید در آن عصر دستوری بهداشتی بوده است.

۲۴. پیامبر اکرم زن و مرد را به سنت ختنه توصیه می‌کرد. آیا امروزه که همه زنان از آن گریزانند و نوعی تحفیر تلقی می‌شود، می‌توان گفت هنوز برای زنان مستحب است؟

۲۵. در حدیث است که سبق و رمايه فقط محدود به تیر و کمان و اسب سواری است و گروندی در غیر آن مشروعیت ندارد. آیا امروزه هم منحصر به همان دو چیز است؟ یا آن دو برای تقویت بنیه دفاعی تشریع شده بود و در هر عصری شکل و روش دفاع در برابر دشمن به گونه‌ای متناسب با همان عصر است.

۲۶. شخصی از امام(ع) پرسید قبله را چگونه تشخیص دهم امام فرمود ستاره جدی را محاذاات شانه راست خود قرار بدء. آیا ما می‌توانیم این دستور را برای همه مکان‌ها معتبر بدانیم یا باید بگوییم سؤال کننده اهل عراق بوده و این روش فقط برای افق عراق اعتبار دارد نه مردم آفاق دیگر. نکته دیگر اینکه بر امام(ع) لازم نبود توجه دهد که این دستور مربوط به افق عراق است چون امام هرگز باور نمی‌کرد عده‌ای بیایند و برخلاف روش‌های عقلانی فهم متن، برای سخن او چنین اطلاق و عمومی قائل شوند! قرآن نیز که می‌گوید و اَقُوا الصِّيَامَ إِلَى الْلَّيلِ لَازِمٌ نیست قیدی به آن اضافه کند که این دستور مربوط به قطب شمال و جنوب نیست. چرا که در آن مناطق اگر کسی برای افطار کردن متظر شب باشد از گرسنگی تلف خواهد شد! قرآن از شیوه عقلانی در تفہیم تخطی نکرده است و عقلاً برای نظائر این گزاره‌ها عموم و اطلاق قائل نمی‌شوند.

۲۷. پیامبر فرمود سکوت دختر در برابر پیشنهاد ازدواج، علامت رضایت اوست. آیا در جامعه‌ای که سکوت، علامت عدم رضایت است نیز می‌توان به این ملاک عمل کرد؟

۲۸. در حدیث است که عرض راه‌ها و خیابانها را هفت ذراع قرار دهید (حدود ۳/۵ متر)^(۱). آیا چنین توصیه‌ای امروزه جواب‌گوست؟

۲۹. پیامبر اکرم فرمود «تن مپوشانید از باد بهار». نگارنده برای عمل به این حدیث در فصل بهار بارها شدیداً مريض شده است! آیا این حدیث برای شرائط آب و هوایی مکه و مدینه وارد شده است یا ساکنان مسکو هم می‌توانند به آن عمل کنند؟

۳۰. بر اساس بعضی احادیث مستحب است انسان در خانه‌اش تعدادی (تا سی عدد) بز و گوسفتند و ماکیان نگه دارد. آیا چنین چیزی بازندگی در آپارتمانهای شصت متری جور در می‌آید؟ گیرم آپارتمان هم نباشد آیا همسایگان معرض نمی‌شوند؟

۳۱. پیامبر به افزایش جمعیت توصیه می‌کرد. در گذشته همه کارها با دست انجام می‌گرفت و افزایش نفرات باعث افزایش تمکن مالی و نیروی نظامی جامعه بود. اگر وضع به گونه‌ای باشد که فزونی نفرات و افزایش جمعیت باعث زیونی و عقب‌ماندگی باشد (جوامعی مثل هند) آیا باز می‌توان به توصیه پیامبر عمل کرد؟

۳۲. رسول اکرم به جوانی که از فقر شکوه می‌کرد توصیه کرد که ازدواج کند. آن جوان چند بار سؤال خود را تکرار کرد و پیامبر نیز همان توصیه را تکرار می‌کرد. آیا پاسخ پیامبر در هر جامعه‌ای مشکل فقر را حل می‌کند؟

۳۳. آیا روایاتی که در مذمت سودانی‌ها یا خوزستانی‌ها وارد شده است نسبت به سودانی‌ها و خوزستانی‌های امروز نیز قابل عمل است؟

۳۴. بر اساس بعضی روایات، تراشیدن سر یکی از مستحبات است. شرائط اقلیمی جزیره العرب و نبود امکانات بهداشتی وضعیتی را به وجود می‌آورد که تنها راه حفظ بهداشت و نظافت، تراشیدن سر بود. آیا می‌توان امروزه به مردان بگوییم مستحب است سرتان را بترashید.

۳۵. در حدیث است که ارتفاع ساختمان بیش از چهار متر نباشد. آیا امروزه که جز با برج سازی مشکل اسکان جمعیت حل نمی شود می توان به آن احادیث عمل کرد؟

۳۶. شخصی از امام صادق پرسید غلامی دارم که مشروب می خورد و کارهای زشت دیگر نیز انجام می دهد آیا بهتر است آزادش کنم یا آن را صدقه بدهم؟ امام فرمود: در بعضی موقعیت ها صدقه بهتر است و در بعضی موقعیت ها آزاد کردن. وقتی بهتر است آزادش کنی که وضعیت مالی مردم خوب باشد. اما اگر مردم در تنگنا هستند صدقه دادن بهتر است. اگر این غلام چنین وضعیتی دارد به نظر من او را بفروشی بهتر است^(۱).

۳۷. زراره و محمد بن مسلم از امام صادق پرسیدند که آیا می توان به همه اصنافی که در قرآن به عنوان مستحقان زکات ذکر شده اند زکات داد هر چند شیعه نباشد؟ حضرت در پاسخ فرمود: امام مسلمین به همه آن اصناف به دلیل اطاعت شان از حکومت، باید زکات بدهد. زراره دویاره گفت هر چند شیعه نباشد؟ امام فرمود ای زراره اگر قرار باشد فقط به شیعه زکات بدهنند مستحقی برای زکات پیدا نخواهند کرد. باید به غیر شیعه هم زکات داد تا نسبت به دین رغبت پیدا کند و ثابت قدم شود. مذکور تو و دوستان زکات اموالشان را به غیر از شیعه ندهید!^(۲)

۳۸. امام صادق(ع) فرمود: حضرت علی(ع) به بازار رفت و سه لباس خرید پیراهنی تاروی پایش، لنگی تا نصف ساق پایش و ردائی که از جلو تا سینه اش و از پشت تا پایین کمرش را می پوشاند. بعد خدا را حمد کرد و گفت سزاوار است همه مسلمانان چنین لباسی پوشند. امام صادق سپس گفت ولی مسلمانان نمی توانند امروز چنین لباسی پوشند. اگر پوشند متهم به دیوانگی یا ریاکاری می شوند.^(۳)

۳۹. امام صادق(ع) می فرمود: قبلًا می گفتیم طواف خانه خدا را از حجرالاسود شروع کنید و به آن ختم نمایید ولی امروزه جمعیت زیاد شده است و چنین دقتی باعث زحمت است. از هر جا شروع کنید کافی است!^(۴)

۴۰. سفیان ثوری در حال طواف از امام صادق می پرسد که پیامبر وقتی به حجرالاسود می رسد چه می کرد؟ امام صادق می فرماید: پیامبر در هر طواف واجب یا مستحبی آن را می بوسید. سفیان با کمال تعجب می بیند خود امام صادق حجرالاسود را نبوسید. می گوید مگر شما نگفته که پیامبر در هر طواف واجب و مستحبی حجرالاسود را می بوسید پس چرا شما نمی بوسید. امام می فرماید مردم برای پیامبر مقام و منزلتی معتقد بودند که آن را برای من قائل نیستند. وقتی پیامبر به حجرالاسود می رسد برایش راه باز می کرددند ولی برای من راه باز نمی کنند و من دوست ندارم در ازدحام جمعیت حجرالاسود را بیوسم.^(۵)

دقت در پاسخ امام صادق در این چند حدیث نشان می دهد زمان و مکان و موقعیت ها تا چه حد در تعیین و تغییر وظیفه نقش ایفا می کند و چه ساده اندیشی است که بخواهیم روایت را ضابطه ای ابدی بدانیم.

۴۱. جسین بن علاء از امام صادق پرسید پدر چه مقدار می تواند از اموال فرزند پردارد. امام فرمود: اگر ناچار باشد فقط به اندازه خوراکش، بدون زیاده روی. حسین گفت: پس روایت پیامبر چه می شود که فرمود «تو و اموالت همه از آن پدر هستی». امام فرمود: این جمله را پیامبر در موقعیت خاصی بیان کرد. مردی پدرش را نزد پیامبر آورد و گفت یا رسول الله پدرم در مورد میراث مادرم به من ستم کرده است. پدر گفت «من سهم الارث را خرج خودم و فرزندم کردم». این در حالی بود که چیزی از آن اموال باقی نمانده بود. آیا پیامبر پدر را به خاطر این کار حبس می کرد!^(۶)

این روایت نیز نشان می دهد که چگونه بی توجیهی به موقعیت صدور روایت، انسان را به اشتباه می اندازد.

۴۲. حضرت امیر در مورد دو مرد یا مرد و زنی که زیر یک لحاف پیدا شوند فرمود: اضافه بر تازیانه، آنها را در توالت فرو برد و به مدفوع آلوده اشان کنید!^(۷) آیا امروزه که این نوع مجازات، شکنجه و برخلاف حقوق انسانی تلقی می شود نیز باید چنین کرد؟

۱ - من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۱۲۵، ح ۳۴۹۹.

۲ - من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۴. کافی، ج ۲، ص ۴۹۶. تهذیب، ج ۴، ص ۴۹.

۳ - کافی، ج ۶، ص ۴۵۵، باب تشمير الشیاب، ح ۲.

۴ - کافی، ج ۴، ص ۴۰۴.

۵ - کافی، ج ۴، ص ۴۰۴، ح ۲.

۶ - وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۹۶.

۴۳. پیامبر فرمود هر کس زمین باتری را احیاء کند مالک آن خواهد بود. آیا می توان در این زمان که مشکل مسکن و بلکه مشکل زمین یک مغصل عمومی است و افراد ممکن می توانند با ابزارهای جدید به سرعت هکتارها زمین را زیر کشند یعنی
اطلاق آن معتقد شد و آنها را مالک دانست؟

۴۴. در زمانی که ابزار بهره برداری از معادن و جنگلهای، فقط تیشه و تبر بود، پیامبر فرمود هر کس هر مقدار از آنها برداشت کند مالک آن است. آیا امروزه که وسائل تولید و بهره برداری، ماشینی و مدرنیزه شده و یک شخص می تواند در مدت کوتاهی درختان یک جنگل را قطع کند یا یک معدن بسیار بزرگ را در اختیار بگیرد، می توان گفت چنین حقیقت دارد و مالک آنها می شود.

۴۵. پیامبر می فرمود من درین شما به استناد قسم و بینه قضاؤت می کنم. آیا امروزه که جرم شناسی و تجارت بشری،
شیوه های زیادی برای اقطاع قاضی ابداع کرده است باز اکتفا به قسم و بینه کافی است. فرض کنیم که مدعاوی دو شاهد به دادگاه
بیاورد که فلانی اموال مرا دزدیده است. اما انگشت نگاری و شواهد دیگر نشان دهد دزد شخص ثالثی است. آیا قاضی باید بر
اساس بینه قضاؤت کند؟

۴۶. پیامبر اکرم از خوردن گوشت الاغ اهلی نهی کردند. از امام باقر(ع) در اینباره سؤال شد. امام فرمود: پیامبر بدان خاطر از
خوردن گوشت آن نهی کرد که در جنگ خیبر وسیله سواری غیر از آن نبود. گوشت الاغ حرام نیست، چیزهای حرام منحصر به
مواردی است که در قرآن تحريم شده است!

۴۷. پیامبر از فروش میوه پیش از اطمینان به باردهی درخت نهی کردند. امام صادق آن را مجاز دانستند و وقتی علت آن را
پرسیدند فرمود: در آن زمان باعث منازعه و اختلاف بود ولی امروزه نزاعی پیش نمی آید.^(۱)

۴۸. به خاطر کمبود آب و مرتع پیامبر از فروش مازاد بر مصرف آب و چراگاه نهی کردند. آیا می توان نهی پیامبر را یک
دستور ثابت و دائمی دانست یا باید گفت جواز فروش محدود به حد نیاز و حاجت نیست و آن یک نهی مقطعي بوده است؟
۴۹. پیامبر دستور دادند هنگام رسیدن میوه ها، دیوار باغها را بشکافند تا عابران بتوانند در حد خوردن و نه به همراه بردن، از
میوه ها استفاده کنند. آیا این یک دستور ثابت و دائمی است؟ وقتی از امام باقر(ع) در این باره سؤال کردند فرمود: پیامبر به خاطر
ضرورت، چنین دستوری دادند. جز در ضرورت جایز نیست.^(۲)

۵۰. پیامبر از قطع درخت سدر نهی کردند. وقتی از امام هفتم در اینباره سؤال کردند فرمود این نهی مربوط به صحراست که
در آن درخت سدر کم است اما در اینجا مانع ندارد.^(۳) پیدا است این حکم حتی در صحرانیز دائمی نیست.

۵۱. پیامبر اکرم از فروش زمین های مدینه منع می کرد و مردم را تشویق می کرد که اقدام به فذوش املاک خود نکنند. آیا این
توصیه یک توصیه دائمی است یا برای جلوگیری از اتفاقی نظیر آنچه بر سر فلسطینیان آمد، است؟

۵۲. از امام صادق پرسیدند اگر و یا باید آیا می توانیم شهر را ترک کنیم؟ فرمود آری. گفتند پس چرا پیامبر از این کار نهی کرد.
فرمود: نهی پیامبر به خاطر آن بود که در میدان نبرد، وبا آمد و عده ای به بهانه وبا می خواستند از میدان جنگ بگریزند. در چنین
شرطی پیامبر فرمود فرار از وبا فرار از جنگ است و می خواست سپاهیان مراکز خود را تخلیه نکنند.^(۴)

۵۳. در زمانی که همه مسلح به شمشیر بودند پیامبر در نماز جمعه، با تکیه به شمشیر، خطبه می خواند. آیا امروزه که کسی
مسلح نیست و سخنرانان در جذاب ترین شکل به صحنه می آیند و نسیع می کنند حتی الامکان، شاخه گل به سینه داشته باشند،
درست است خطبای جمعه با از این سخنرانی کنند! آیا مُهم این نکته نیست که یا سخن مرا پیذیرید و یا با از تفہیم خواهی
کردا

توصیه به عمame با تحت الحنک نیز چنانکه مرحوم فیض و شهید مطهری اشاره کردند نمی تواند حکم دائمی باشد.
علت انگشت نمایشدن طالبان در دنیا همین خشکسری و جمود بر الفاظ روایات است. البته آنها و عده ای از همفکرانشان
در ایران می گویند ما باید از ملامت مردم بهراسیم و لایخافون لومة لائم. همه دنیا هم ما را مسخره کنند ما باید به وظیفه امان
عمل کنیم. ولی پاسخ آنها این است که اول ثابت کنید چنین چیزی وظیفة شماست بعد نسبت به آن پافشاری کنید. اول باید ثابت

۲ - وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲ و ۳.

۴ - وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۶، ح ۱۰.

۱ - وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲ و ۳.

۳ - وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۹۸، ح ۲.

کرد که مجسمه سازی در زمان ما حرام است بعد مجسمه ها را تخریب کرد. شواهد و قرائن نشان می دهد نهی از مجسمه سازی برای جلوگیری از بازگشت مردم به عهد بت پرستی بوده است. بر فرض که نتوان با ضرس قاطع چنین چیزی را گفت. احتمال آن نیز کافی است که نتوانیم آن را حکم مستمری برای این زمان بدانیم.

آیه الله بروجردی با توجه به زندگی قبیله‌ای عرب آن روزگار و حمیت‌های قومی عرب آن عصر احتمال می داد که احکام عاقله مخصوص آنها بوده که در شدائند و حوادث، همبستگی و تعاون شدیدی داشتند و یکدیگر را تنها نمی گذارند؛ دیگر نمی توان چنین چیزی را حکم دائمی دانسته و در روزگار ما هم اگر کسی در حادثه رانندگی کسی را کشت، دیه مقتول را از عمومی راننده بگیرند.

به مثال دیگری توجه کنید. فرض کنید در احادیث آمده باشد که خرید و فروش خون جایز نیست. فقهیه با بررسی وضعیت عصر صدور این احادیث به این نکته می‌رسد که در آن روزگار خون هیچ مفعت حلالی نداشته است. ممکن است مطمئن شود که به همین دلیل خرید و فروش آن تحریم شده است و ممکن است مطمئن نشود و احتمال دهد که شاید به این جهت بوده که خرید و فروش آن منوع شده است. در هر دو صورت نمی‌تواند فتوا به حرمت خرید و فروش خون بدهد. پس اولاً این امر فقط کار فقهی است نه غیر فقهی. ثانیاً فقهی نیز به احتمالی ترتیب اثر می‌دهد که مبنی بر شواهد و قرائن تاریخی باشد.

در این مسأله تفاوت ما با طرفداران اجتہاد مصطلح در این است که پیروان فقه جواهیری می‌گویند فقهی در صورتی نمی‌تواند اخذ به اطلاق کند که یقین پیدا کند که حکم مقطعي بوده است و ما می‌گوییم اگر با توجه به بعضی قرائن و شواهد تاریخی، نسبت به دائمی بودن حکم تردید پیدا کند دیگر نمی‌تواند اخذ به اطلاق کند چرا که اطلاق منوط است به احراز عدم وجود قرینه نه عدم احراز قرینه.

بزرگترین لغزش علمای اصولی ما همین لغزش است. اگر به این نکته نظر نپنده بودند به تبعات تاریخی بیشتر بنا داده و چنین آسان احکام مقطعي عصر پیامبر و آنها را به عصر پیچیده و صنعتی امروز تسری نمی‌دادند. اگر می‌دانستند که در آن عصر هویت سیاسی و اجتماعی عین هویت دیگر بود، امروزه به قتل مرتد و جزیه گرفتن از کفار ذمی و کشن کفار حربی و جواز سرقت و کلامبرداری از آنها فتوانی دادند و باعث وهن دین نمی‌شدند. اگر با تسعی تاریخی درمی‌یافتد که در آن عصر ازدواج ماهیتی دیگر داشت و بر خلاف امروز که مبنی بر عشق طرفینی و حقوق متعادل است، صرفاً برای تولید مثل و داشتن وارث بود، دیگر بر احکام غیر عادلانه آن اصرار نمی‌ورزیدند.

تأثیر تکنولوژی در احکام

ظهور و گسترش اینترنت، مسأله «کتب ضاله» را به کلی متغیر ساخته است. توضیح اینکه در دنیای امروز اگر کتابی جزو کتب ضاله باشد، مثلاً مغایر باعث و اخلاق عمومی باشد یا بدآموزی داشته باشد اگر بخواهیم چنین کتابی انتشار پیدا نکند بر عکس باعث انتشار آن خواهیم شد و جلوگیری از آن ممکن نیست. ممانعت از چاپ چنین کتابهایی باعث می‌شود حساسیت نسبت به آن بیشتر شود و مؤلف بدون کمترین زحمتی از کنج خانه‌اش آن را در اینترنت قرار دهد تا یک میلیارد بیننده بتواند به راحتی آن را مطالعه کنند.

در بی‌گسترش صنعت چاپ و ابزار اینترنت و دیگر رسانه‌های جمعی و سهولت استفاده رایگان از آفرینش‌های علمی و هنری، نظام حقوقی خاصی تکون یافت و حقوق مولفان و صاحبان آفرینش‌های فکری مطرح شد. بعضی از این حقوق با هیچیک از حقوق عینی و دینی قابل انطباق نیست. موضوع کپی رایت، عین نیست و ناظر به ابداع فکر نویسنده است. امروزه حقوق معنوی به اندازه‌ای اهمیت پیدا کرده است که نمی‌توان تقسیم حق به عینی و دینی را کامل شمرد. طبیعت این حقوق ایجاد می‌کند که گروه خاصی به شمار آیند و حق مالی به سه دسته عینی و دینی و معنوی تقسیم گردد. در قدیم آثار فکری و فرهنگی نشر محدودی داشت قبل از اختراع چاپ و تحول دانش تجربی و رشد تکنولوژی جدید، کتابها استنساخ می‌شد و ابداعات و اختراعات تنوع و سرعت امروزه را نداشت و اثر یک دانشمند یا هنرمند در محدوده‌ای بسیار کوچک انتشار می‌یافت. مهمتر اینکه، بر خلاف دورانهای کهن که تألیف و تصنیف، بیشتر با انگیزه انجام خدمتی فرهنگی و معنوی صورت

می‌گرفت و مؤلف و مصنف کمتر به بهره مادی می‌اندیشید، امروزه به دلیل تخصصی شدن امور و ضرورت تأمین معیشت صاحب اثر، به صورت یک حرفه و منبع درآمد درآمده است.

آیا چاه کندن و آب در آوردن در گذشته با امروز یکسان است؟ امروزه بامتهای قوی به سهولت چاههای عمیق می‌زنند و از عمق دویست متری همه آب‌های اطراف را استخراج می‌کنند. آیا می‌توان گفت حریم چاه همان حریمی است که قبل‌گفته می‌شد؟ یا باید گفت آن حریم مربوط به نوع زراعت آن زمان بود.

امکانات سد سازی جدید این قدرت را به دولت‌ها داده است تا جلویک روختانه بزرگ را بینند. آیا می‌توانیم بگوییم دولت‌ها حق دارند جلو این رودها را بینند یا صد در حد آب آن را به خود اختصاص دهند؟ آیا دولت افغانستان حق دارد جلو روی هیرمند را بینند و سیستان و بلوچستان را با قحطی مواجه سازد. آیا ترکیه حق دارد جلو روی فرات را بگیرد و به سوریه و عراق لطمہ جبران ناپذیری وارد کند؟

باری، اگر عالمان دین، دگرگونی روحیات و مناسبات اجتماعی در گذشته و حال را در نظر می‌گرفتند اصرار نمی‌کردند که اجرای اعدام و تعزیرات در ملأاً عام باشد. در گذشته وقتی نیروی مهاجم سرهای بریله نیروی مغلوب وابر نیزه می‌کرد و در میان مردم می‌گرداند مردم عبرت می‌گرفتند بدون آنکه مشکلات عصبی پیدا کنند. ولی در زمان ما اینگونه صحنه‌ها باعث تضعیف روحیه و تنفس مردم نسبت به نظام و پامدهای روانی ناگواری خواهد بود.

نیز اگر انعطاف احکام الهی در موقعیت‌های متفاوت را در نظر می‌گرفتند اینقدر بر ظواهر روایات پافشاری نمی‌کردند. چنانکه می‌دانیم پیامبر اکرم در ایام قحطی و گرسنگی عمومی حد سرقت را جاری نمی‌کرد. به هنگام بارندگی، حضور در نماز جمعه الزامی نبود. با استهزای دشمن قبله عوض می‌شد! در ارض عدو حدود الهی اجرا نمی‌شد. حضرت امیر وقتی مشاهده کرد صنعتگران در حفظ مال مردم اعمال می‌کنند فرمود آنها ضامن هستند(با آنکه طبق قاعده صنعتگران ضامن تلف مال امانی نیستند). یا در موقعیتی خاص بر اسب نیز زکات وضع کرد. و اگر از این منظربه دخل و تصرفی که بعضی خلفا در احکام شرعی می‌کرند می‌نگریستند، چنانکه اشاره شد، تا این حد بر نمی‌آشتنند و آن را تا حدودی عادی می‌دانستند (هر چند در تشخیص موضوع تخطئه آنها روا باشد) مثل اینکه به دلیل کثرت شرایخواری، عمر حد شرب خمر را از چهل تازیانه به هشتاد تازیانه افزایش داد یا متعه را موقتاً تحريم کرد. متأسفانه همیشه کاسه‌های داغ‌تر از آش هستند که برای اقدامات رهبران خود ابدیت و قداست معتقد می‌شوند و الا آنها خود چنین اعتقادی نداشت و روی شبهمایی به طور موقت تعدیل و تغیری ایجاد می‌کرند.

در بی تحقیقات ارزشمندی که در دو سده اخیر راجع به تفسیر متون مقدس به عمل آمده است، مسلم شده است که برای فهم نصوص تاریخی باید فضای حاکم بر عصر صدور نص و فضای حاکم بر ذهنیت ناقلان آن اخبار و روایات را مدد نظر داشت و بدون این ملاحظه، معنا و مقصد آن نصوص روش نخواهد شد. اینکه دنیای قدیم و به خصوص جامعه عرب عصر جاهلی در چه حال و هوایی بوده است و نیز در زمان ائمه(ع) مردم چگونه می‌اندیشیدند و فضای حاکم بر جامعه و مکاتب فکری و گرایش‌های فقهی و کلامی چگونه بوده است در فهم قرآن و روایات بسیار بسیار دخالت دارد. دانش پر طمطراق هر منویک در عصر ما متكفل تبیین این مباحث است که مع الاسف در حوزه‌ها به آن عنایتی نمی‌شود.

تاریخی بودن بسیاری از گزاره‌های دینی

چنانکه اشاره شد گزاره‌های دینی در فضائی با حال و هوای خاص و مخاطبان خاص صادر شده است و اجتهد کشف روح و پیام آن گزاره‌ها و الگوگیری از آنهاست. بسیاری از دستورات دینی در واقع بیان راه حلی از میان راههایست و باید بر آن شکل و قالب و آن راه حل خاص جمود ورزید. برای آنکه این مطلب مورد قبول خواننده محترم قرار گیرد شواهدی از قرآن ارائه می‌کیم تا معلوم شود در بسیاری موارد بر راه حل ارائه شده در قرآن نیز نمی‌توان جمود ورزید و امروزه راه حلهای دیگری باید جستجو کرد و چنین چیزی تخلف از قرآن نیست. ممکن است بگویند ما هم قبول داریم که در مواردی راه حل ارائه شده صرفاً مثال است. در پاسخ می‌گوییم توجه به موارد زیاد آنها در متنه مثل قرآن راه را برای نگاه اینگونه به عموم احکام اجتماعی و

سیاسی اسلام می‌گشاید.

۱. خداوند در آیه ۲۸۲ سوره بقره می‌فرماید: «معامله نسیه را ثبت کنید و لازم نیست معامله نقدی را ثبت کنید». در حالی که امروزه نمی‌توان به این آیه عمل کرد. اگر در خرید و فروش نقدی خانه یا ماشین، نوشتن یا ثبت کردن را کنار بگذاریم مشکلات بسیاری بروز خواهد کرد.

۲. در آیه ۱۰۶ سوره مائدۀ می‌فرماید برای وصیت کردن دو شاهد بگیرید و آن دو شاهد بعد از نماز با کیفیتی خاص شهادت بدھند که وصیت کننده چگونه وصیت کرده است. امروزه اگر به جای این راه حل، وصیت کننده به دفاتر ثبت مراجعه کند و وصیت نامه ممنهور به امضا و اثر انگشت خود را در آنجا ثبت کند ضریب اطمینانش به مراتب بیشتر است.

۳. درباره اختلاف زن و شوهر می‌فرماید هر کدام یک داور انتخاب کند و آن داورها تصمیم بگیرند تا اختلاف آنها بر طرف شود. اگر زن و شوهری که با هم اختلاف دارند به جای انتخاب دو داور، هر دو به داوری یک نفر دانا و با درایت گردن نهند برخلاف قرآن عمل نکرده‌اند.

۴. در آیه ۳۴ سوره نساء می‌فرماید اگر زن ناشزه شود مرد اول او را اندرز دهد، بعد در بستر از او فاصله بگیرد و اگر این دو کار گر نشد زن را بزنند. آیا این روش خصوصیت دارد یا شیوه پیشنهادی قرآن است که غالباً نتیجه می‌دهد؟ قطعاً تعبدی نیست و خصوصیتی ندارد. بنابراین اگر کسی باشناختی که از همسرش دارد بداند اگر هدیه گرانبهائی برای زنش بخرد او دست از نشوز بر می‌دارد حق ندارد به روش پیشنهادی قرآن متول شود!

۵. در آیه‌ای که کیفیت نماز خواندن در جبهه را بیان می‌کند می‌فرماید عده‌ای نماز جماعت بخوانند و عده‌ای مراقب دشمن باشند. بعد از آنکه یک رکعت نماز خوانند جای خود را با نگهبانان عوض کنند تا آنها نماز بخوانند.

در زمان ما به دلیل احتمال بمباران هوایی نماز جماعت در جبهه خطرناک است. احتیاط مقتضی آن است که افراد به طور انفرادی نماز بخوانند.

۶. در آیه استیدان می‌فرماید بر دگان و کودکان در سه وقت به هنگام ورود به اتاق بزرگترها باید اجازه بگیرند. این توصیه متناسب با الگوی زندگی در آن عصر بود. اگر در جامعه‌ای به دلیل بحران اقتصادی زن و مرد مجبور باشند کار کنند و ظهرها هم به خانه نیایند یا مثل زمان ما خواهیدن بعد از نماز عشاء مرسوم نباشد، در آن صورت لازم نیست اجازه بگیرند.

۷. و هو الذى جعل لكم النجوم لتهدوا بها في ظلمات البر و البحر در این آیه می‌فرماید ستارگان را به قصد جهت یابی آفریدیم. امروزه جهت یابی ها بسیار دقیق‌تر و آسان‌تر از روش پیشنهادی قرآن است.

۸. یستلونک عن الاهله قل هي موافقي للناس... در این آیه خدا می‌فرماید هدف از گردش ماه تشخیص وقت و تاریخ است. در حالی که امروزه حتی در بین عربها نیز ماه‌های قمری جزو برای مراسم مذهبی روزه و حجج کارآئی ندارد. همه ترجیح می‌دهند با تاریخ شمسی کار کنند که دقیق‌تر و آسان‌تر است.

۹. در آیه ولیضرین بخمرهن علی جیوبهن نیز می‌توان همین شیوه را طی کرد. قرآن می‌گوید زنان با دنباله روسربی خود گریبان خود را پوشانند. لزومی ندارد که با دنباله روسربی این کار را بکنند اگر لباس بلندی پوشند که گریبان و سینه آنها را پوشاند کافی است. استفاده از دنباله روسربی یک راه حل است.

۱۰. در آیه یدنین علیهين من جلابيجهن نیز می‌توان از همین الگو پروری کرد. قرآن می‌گوید برای گریز از مزاحمت‌های خیابانی، زنان جلب‌باشان را به خود نزدیک کنند(گوشش و کنار چادر خود را جمع کنند یا دگمه‌های مانعی خود را بینندن) تا با کنیزان اشتباه نشوند و کسانی که مزاحمت کنیزان می‌شوند بفهمند اینها کنیز نیستند. امروزه برده‌داری نسخ شده است و مزاحمت‌های جنسی منحصر به کنیزان یا فقیران نیست. باید وضع جامعه را در نظر گرفت. اگر مزاحمت‌ها مخصوص زنانی است که با آرایش غلیظ رفت و آمد می‌کنند و معنادار راه می‌روند در آن صورت زنان پاکدامن باید از آرایش غلیظ پرهیز کنند و خود را جدی نشان دهند. و اگر مزاحمت‌های خیابانی محدود به زنان خاصی نیست در آن صورت نه ادناء جلب‌باب لازم است و نه هیچ اقدامی دیگر. در صورت مواجهه با مزاحمت باید به نیروهای انتظامی پناه برد.

چکیده سخن اینکه بسیاری از راه حل‌های ارائه شده در قرآن، قابل انعطاف است و ما باید بر آن راه حل اصرار و جمود

بورزیم و آن شکل و قالب خاص را جاودانه و غیر قابل تغییر بدانیم. سیاق آیات مجوز این استنباط است. مسلمین صدر اول نیز نسبت به قرآن چنین تلقی ای داشتند. عمر سهم مؤلفه قلوبهم را قطع کرد و به نظرش رسید که دیگر لزومی ندارد به غیر مسلمانان زکات داده شود. به نظر او این حکم مخصوص موقعی بود که مسلمانان در اقلیت بودند و لازم بود آنها جذب اردوی مسلمانان شوند ولی بعد از گسترش اسلام مصلحتی در این حکم نیست. ازدواج وقت را تحریم کرد و به نظرش رسید که در آن مقطع عوارضی به دنبال دارد. مسلمان اعم در هر دو مورد در تشخیص موضوع اشتباه کرد ولی اجمالاً می‌فهمیم که در صدر اسلام راه حل‌های ارائه شده در قرآن جاودانه و پولادین تلقی نمی‌شده است. کمترین مناسبت باعث نزول آیه می‌شد. در زمان پیامبر عده‌ای از دیوار وارد خانه می‌شدند. آیه آمد که از در وارد خانه شوید. از یرون خانه پیامبر با صدای بلند او را صدا می‌زدند. آیه در نیکویش آنها نازل شد ان آذین ینادونک من وراء الحجرات اکثرهم لا یعقلون. در حضور پیامبر داد می‌زدند. آیه نازل شده که یا ایها الذین آمنوا لاترقوعاً صواتکم فوق صوت النبی. می‌گفتند راعنا، این واژه دو پهلو بود و مغرضان از آن سوء استفاده می‌کردند. آیه نازل شد که این واژه را به کار نبرید.

وقتی مرد از دست زنش عصبانی می‌شدند برای مجازات او می‌گفت ظهرک کظیر امی (تو مثل مادر منی). بعد از گفتن این واژه نه حقوق وی را می‌داد و نه او را رها می‌کرد تا با مرد دیگری ازدواج کند. آیه نازل شد که حق ندارید با زن چنین رفتاری داشته باشید.

چکیده سخن اینکه قرآن مثل مری ای دلسوز همه فراز و نشیب زندگی عرب جاهلی را زیر نظر داشت و در بزرگترین حوادث مثل جنگ و جهاد تا کوچکترین مسائل زندگی شخصی آنها دخالت می‌کرد و به آنها رهنمود می‌داد. بر ماست تا پیام این آیات را اخذ کنیم و رهنمودهای قرآن را در محیط و فضایی که نازل شده در نظر بگیریم. اگر چنین رویکردی به قرآن و روایات داشته باشیم نتائج بسیاری از استنباط‌ها گونه‌ای دیگر خواهد شد.

سخنی دیگر

اگر کسی بگوید شواهد تاریخی حاکی از آن است که بسیاری از احکام اجتماعی و سیاسی قرآن، در عرب جاهلی سابقه داشته و اسلام به جای معارضه، با تغییر و تعدیلی، آنها را ابقا کرده است. به چه دلیل آنچه را که مربوط به جامعه سنتی آن عصر بوده است به همه جوامع آن عصر و حتی اعصار بعدی سرایت دهیم.

قرآن ماه‌های قمری را معتبر دانسته است ولی امروز کار کردن با این ماه‌ها جوابگو نیست.

قرآن نسبت به ماه‌های حرام سنت رایج آن عصر را ثبت کرده است. به چه دلیل بر ما هم لازم است فقط چهار ماه را حرام بدانیم؟ امروزه بشریت گرایش به ممنوعیت جنگ در تمام سال دارد آیا باز باید همان چهار ماه را حرام بداند؟ وانگهی برای مردم ما که اصلاً ماه‌های قمری را نمی‌شناسند احکامی مثل تغییظ دیه در ماه‌های حرام چه معنایی دارد؟

سؤال این است که به چه دلیل احکام تعديل و ترمیم شده عرب جاهلی برای جوامع متعدد آن عصر مثل ایران نافذ باشد تا چه رسید به جوامع رشد یافته عصر ما؟

نکته‌ای دیگر در باب اطلاق ادله لفظی

صداقت افراد عام یا مطلق باید عرفی باشد. از این رو افرادی که فقط از نظر علمی و فرضی و با دقت‌های فوق متعارف، مصدق اعام یا مظلقتند ولی عرف آنها را مصدق نمی‌داند و اگر متكلمی که در مقام بیان است آن فرد را خارج بداند بر او لازم نمی‌دانند استثناء کند، اصلاً از اول عموم یا اطلاق لفظ شامل چنین افرادی نیست. به بیان دیگر در جایی که استفسار مناسبتی ندارد نمی‌توان به اطلاق لفظ تمک کرد و حکم راشامل افراد نادر نیز دانست. مثلاً آمیزش غالباً با اختیار صورت می‌گیرد و از آمیزش بدون اختیار منصرف است بنابر این نمی‌توان به اطلاق «التي دخلتم بهن» تمک کرد و حرمت ریبه را شامل آمیزش غیر اختیاری نیز دانست.

بسیاری از فقهاء بدون توجه به این نکته به مظلقاتی متسل می‌شوند که از نظر عرف، اطلاق آن لفظ اصلاً شامل فرد مورد

نظر آنها نیست. مثلاً آیة الله خویی به اطلاق موئنه عمار ساباطی «کل شیی من الظیر یتوضاً مما یشرب منه الا ان تری فی مقاره دماء» تمسک کرده و واژه خون در موئنه را شامل خون داخل در زردہ تخم مرغ نیز می‌داند. در حالی که از نظر عرف بسیار بعد است پرنده‌ای وحشی که نوعاً از انسان فاصله دارد نوک خود را به خون داخل تخم مرغی آلوده کند و اگر هم چنین چیزی اتفاق بیفتد فوراً آن خون مستهلك می‌شود و بسیار نادر و بعيد است که موقع آب خوردن آن پرنده دیگران در منقارش خون بیستند. اگر ثبوتاً چنین خونی پاک باشد باز عرف بر متکلم لازم نمی‌داند که آن را استثناء کند. بنابر این در اینگونه موارد استثناء نکردن متکلم، دلیل بر شمول اطلاق نسبت به این افراد نیست.

البته تناسب بین حکم و موضوع گاهی باعث توسعه در مفهوم و مانع انصراف است مثلاً در ملاقاتی که باعث تنفس ظاهری اشیاء می‌شود عرف فرقی نمی‌بیند که ملاقات اختیاری باشد یا غیر اختیاری. ولی در مواردی مثل آمیزش و مُردن، وقتی قیدی ذکر نمی‌شود نمی‌توان از عدم وجود قید، لفظ را شامل آمیزش غیر اختیاری و مرگ اختیاری (خودکشی) دانست چون آمیزش غیر اختیاری و مرگ اختیاری فروضی دور از ذهن و نادرند. نه تنها در مورد حرمت ازدواج باریبه بلکه در غسل و مهریه و عده نیز به نظر می‌رسد نمی‌توان «دخول» را شامل «دخول» غیر اختیاری نیز دانست. راستی دخول غیر اختیاری صرف فرض نیست؟ اصلاً از زمان حضرت آدم تا امروز چنین چیزی اتفاق افتاده است. یعنی واقعاً اتفاق افتاده که کسی در خواب بدون هیچ اختیاری آمیزش جنسی انجام دهد تا ما چنین مسائله‌ای طرح کنیم و از اطلاق دلیل لفظی بخواهیم حکم آن را بیان کرده باشیم.

قضیه خارجیه بودن اغلب روایات

قطع نظر از مشکل جعل، با مشکل فهم روایات روی رو هستیم. شواهد و قرائن نشان می‌دهد که پیامبر اکرم و ائمه اطهار بیشتر به سوالات مردم پاسخ می‌دادند و به ندرت مسأله گوئی می‌کردند. رمز تنوع پاسخ‌های آنها در یک مسأله واحد نیز همین است. در کمتر موضوعی است که چند دسته روایت وجود نداشته باشد. در مبحث حضانت، بعضی روایات می‌گویند حضانت با مادر است. بعضی می‌گویند با پدر است. بعضی می‌گویند مادر اگر شوهر کند دیگر حق حضانت ندارد. این چندگونگی، نشان می‌دهد مردم آن اعصار مثل مردم زمان ما مشکل شخصی خود را استفتاء می‌کردند و امام نیز پاسخ آن مورد خاص را می‌دادند ولی ناقل حدیث از بعضی قیود حساس سوال القای خصوصیت کرده و مسأله را به طور ناقص و به شکل قضیه حقیقیه نقل کرده است. راز تنوع پاسخها این بود که آنها در مسائل اجتماعی و سیاسی دو اصل عدالت و مصلحت را معيار قرار داده و بر اساس آن به استفتایات پاسخ می‌دادند. در واقع آنها نیز اجتهاد می‌کردند ولی اجتهادی همواره صحیح و مطابق با وضعیت خاص مورد سؤال. راز پاسخهای متنوع ائمه به مسائل طبی و درمانی نیز همین است مرحوم صدق در کتاب «الاعتقادات» به این نکته تصریح می‌کند که پاسخ امام در بعضی موارد بر اساس طبع و مزاج مخاطب و یا آب و هوای مکه و مدینه بوده است و نمی‌توان قاعدة کلی از آن فهمید^(۱). روایات مربوط به بلوغ دختران نیز متنوع است. در بعضی روایات هشت سال، در بعضی نه سال، در بعضی ده سال و در بعضی سیزده سال سن بلوغ شمرده شده است. روایات زیادی نیز قاعده‌گذگی را معيار بلوغ معرفی کرده‌اند.

متأسفانه بسیاری از فقهاء به راز پاسخ‌های متنوع بی‌نبرده و به جای نگرشی جامع و فراگیر به بررسی سندی این روایات پرداخته و در خیلی موارد، «تفیه» را علت چندگونگی روایات می‌دانند در حالی که تفیه در احکام روانیست.

گوهری که در همه پاسخ‌ها محفوظ بوده و فقیه باید در پی کشف آن باشد عدالت و مصلحت و اصول کلی ای نظیر حفظ جان، مال، ناموس، آزادی، حفظ نظام و تحفظ بر سهولت و سماحت شریعت است. در اسلام حرج، ضرر، غرر، غش و خیانت نفی شده است. و فای بـ عهد، عقوبـت جانـی، تغـیرـیـم مـتـجاـوزـ، اـباـحـه طـبـیـاتـ، تـحرـیـم خـبـائـثـ و نـظـائـرـ اـینـهاـ اـصـولـیـ است کـهـ اـجـتـهـادـ هـموـارـهـ بـایـدـ اـزـ آـنـهاـ تـخطـیـ نـکـنـدـ.

بنابر این بر شکل و قالب و شروط توصیه شده در کتب روایی نباید جمود ورزید و لا فقهه کارآیی خود را از دست خواهد

۱ - مصنفات شیخ مفید، ج ۵، الاعتقادات، ص ۱۱۵.

داد. امروزه از طریق اینترنت سالانه میلیاردها دلار تجارت صورت می‌گیرد. خریدار و فروشنده یکدیگر را نمی‌بینند. حتی خود کالا رؤیت نمی‌شود. خریدار فقط از طریق ورود به سایت شرکت یا کارخانه تولید کننده، از اوصاف کالا مطلع می‌شود. سپس با ارائه شماره کارت اعتباری خود کالا را می‌خرد. بعد از طریق اینترنت به شخص دیگری می‌فروشد و کالا چند دست معاوضه می‌شود تا سرانجام به دست مصرف کننده برسد. در این معاملات، صیغه بعت و اشتربت رعایت نمی‌شود. شرائط معاملات هم محفوظ نیست زیرا انسانی در کار نیست و نقل و انتقال به صورت ماشینی و اتوماتیک صورت می‌گیرد. اگر انسانی هم باشد باز انشاء خریدار همزمان با انشاء فروشنده نیست. نوشتار هم به فوای فقهای کار گفتار را انجام نمی‌دهد. بنابر این چنین معاملاتی باید باطل باشد. در حالی که هیچ غرر وابهای در معامله نیست و ضریب اطمینان آن از معاملات حضوری کمتر نیست. بسیار بعيد است معاملاتی که در عرف، خرید و فروش شمرده می‌شود و هیچ مشکلی ندارد به دلیل آنکه فاقد شرایط صوری است باطل باشد.

تقریبی دیگر

تبیین دیگر این است که بگوییم بسیاری از بیانات ائمه در حکم اصول عملیه است. در ظرف شک چیزی به نظر امام می‌رسید و برای رفع تکلیف راه حلی ارائه می‌کرد. نباید تصور کرد که امام در صدد بیان حکم واقعی بوده و آن را پاسخ دائمی آن مسأله تلقی کرد.

می‌گویید مگر نه آنکه در هر حرکتی یک حکم الهی وجود دارد و شأن امام بیان احکام الهی و کبریات است. می‌گوییم بر فرض که چنین باشد ولی وظیفه امام منحصر به این نیست. چه بسا امام مجاز باشد در ظرف شک، به هر نحو که صلاح بداند شک سائل را بظرف و او را از حیرت بلا تکلیفی خارج کنند. در زندگی روز مره گاه یکی از دوستانتان از شما می‌پرسد فرزندش را در کدام مدرسه ثبت نام کند؟ شما وضعیت او را در نظر می‌گیرید و می‌گویید او را در مدرسه غیرانتفاعی ثبت نام کن. یا او را در مدرسه دولتی ثبت نام کن. یا به جای مدرسه او را به شغل و حرفة‌ای وادار. در هیچیک از این پاسخ‌ها شما در صدد بیان حکم کلی برای همه پرسش‌هایی از آن دست نیستید. بسیاری از پاسخهای امام معصوم نیز از این دست بوده‌اند.

این پیش‌فرض که راجع به هر حرکتی یک حکم الهی وجود دارد و هیچ اقدامی فاقد حکم شرعی اولی نیست و شأن امام معصوم بیان آن احکام است، کار اجتهاد را بسی در شوار کرده است.

در حالی که بعيد نیست یکی از اختیارات امام رفع تکلیف در ظرف شک باشد. وقتی امام یا پیامبر می‌فرماید «الولد للغراش و للعاهر الحجر»، نمی‌خواهد قاعده کلی به دست بدهد بنابر این اگر در موردی خاص مسلم بود که نطفه از آن زانی است نمی‌توان به این قاعده عمل کرد.

از امام(ع) پرسیدند اگر گوسفندی که توسط انسان مورد تجاوز قرار گرفته و به همین دلیل گوشتی حرام شده است، درین صد گوسفند ناپذید شود چه باید کرد؟ امام فرمود گوسفندان را دو قسمت می‌کنیم و با قرعه مشخص می‌کنیم که گوسفند موطنه در کدام قسمت قرار دارد. این قرعه کشی را همچنان ادامه می‌دهیم تا گوسفند موطنه را با قرعه کشف کنیم. روشن است که بر اساس حساب احتمالات، بسیار بسیار بعيد است که این شیوه به پیدا شدن گوسفند موطنه کمک کند.

ولی امام در مقام بیان حکم واقعی نبوده و خواستند مردم را در چنین موقعیتی از تحریر خارج کنند. چه بسا این شأن امام با این آیه قرآن تأیید شود که می‌فرماید «و خذ بیدک ضغثاً فاضرب به و لاتخت». خداوند به حضرت ایوب که سوگند خورده بود زنش را صد ضربه تازیانه بزنده گفت یک بسته ترکه به دست گیر و همتر را با آن بزن و سوگند مشکن. ایوب سوگند خورده بود همسرش را بزنده. بعد که خشمش فرو نشست خدا به وی چنین شیوه‌ای آموخت تا هم سوگند نشکت باشد و هم از تحریر خارج شود. خدایی که در سوره مائدہ از حیله‌های شرعی برای فرار از مسئولیت، شدیداً نکوهش می‌کند در اینجا که حق کسی ضایع نمی‌شود خود حیله شرعی می‌آموزد!

مشکل تقلید از اعلم و تقلید از میت.

یکی از مشکلات بر سر راه شیعیان، مسأله «تقلید اعلم» است که بسیاری از فقیهان به آن معتقدند. یعنی می‌گویند در مسأله‌ای که انظار فقیهان با هم اختلاف دارد مقلد باید از اعلم فقهاء تقلید کند. تشخیص علم در میان خود فقهاء کار دشواری است تاچه رسد به مردم عامی که راه اطمینان‌بخشی برای آن ندارند. از سوئی انتشار رساله و ترویج آن به معنای اظهار اعلمیت و نفوذ تلویحی اعلمیت از دیگران است. به بیان دیگر کسانی که تقلید از اعلم را واجب می‌دانند و اقدام به انتشار رساله خود می‌کنند به نحوی اعلمیت را از دیگران نفی می‌کنند. بنابراین شخص عامی اگر دو فرد خبر را پیدا کند که بگویند فلانی اعلم است در برابر خود عده زیادی فقیه را می‌بینند که می‌گویند فلانی اعلم نیست. پس شخص عامی هرگز موفق به اقامه بینه نخواهد شد.

آیا واقعاً تقلید از اعلم واجب است؟ می‌دانیم این مسأله تقلیدی نیست و لامنه به دور خواهد شد. عقل در اینجا چه می‌گوید؟

بعضی گفته‌اند عقلاً وقتی در برابر انظار مختلف قرار می‌گیرند به نظر خبره‌ترین فرد مراجعه می‌کنند و این سیره به امضا شارع رسیده است.

این دلیل صحیح نیست. «ولا عقلاً وقتی چنین شیوه‌ای اتخاذ می‌کنند که رحمی برای احراز واقع وجود داشته باشد ولی نسبت به احکام شرعی هیچ راهی برای احراز واقع نداریم. یعنی تاقیامت بر پا نشود؛ برای مقلد معلوم نمی‌شود که آیا فقیهی که شراب را نجس می‌داند درست می‌گوید یا فقیهی که شراب را پاک می‌داند. خود اعیمت نیز از مسائل پیچیده است و دیدگاه آقایان در تعریف آن متفاوت است. بعضی می‌گویند اعلم کسی است که در مسائل احسانی دقت‌بیشتر است. در مقابل بعضی می‌گویند دقت بیشتر در مسائل اصولی یک امتیاز نیست بلکه تأثیر منفی در استنباط به جای می‌گذارد زیرا مسائل فقهی بیش از آنکه نیازمند موشکافی‌های عقلی باشد به ذوق ادبی و فهم عرفی نیازمند است. فقه با متون کتاب و سنت ارتباط اساسی دارد. بنابراین شخصی که در اصول اعلم است چه بسا به دلیل موشکافی‌های انتی‌عی و ذهن مدرسه‌ای کتاب و سنت را درست نفهمد.

وانگشتی اعلمیت همواره به معنای اصابت به واقع نیست چراکه اعلمیت صرفاً کفی نیست کمی نیز هست. چه بسا در یک مسأله خاص، فقیه عالم بیشتر از فقیه اعلم وقت صرف کرده باشد. گاه دانشجویی در مقطع لیسانس موضوعی رابه عنوان پایان نامه انتخاب می‌کند و یکسان دقت و تبع صرف آن می‌کند. اطمینان حاصل نیز قول او بیش از اطمینان حاصل از قول یک پروفسور است که فقط بیست ساعت نسبت به آن موضوع فکر کرده است.

ثانیاً عقلاً اگر به اعلم مراجعه می‌کنند از باب احتیاط است نه به جهت اعیمت. برای مثال اگر خبره‌ترین پزشک بگوید باید این مريض عمل شود و لا خواهد مُرد و پزشک خبره بگويد عمل جراحی ندارد مريض بزودی می‌میرد. اگر در چنین فرضی، بستگان مريض به نظر خبره‌ترین پزشک عمل می‌کنند نه به جهت خبره‌تر بودن اوست بلکه بدان جهت است که می‌خواهند به هر وسیله ممکن عزیزان را نجات دهند. بر عکس اگر پزشک خبره بگويد اگر عمل جراحی روی این مريض انجام شود نجات پیدا می‌کند و خبره‌ترین پزشک بگويد عمل جراحی نتیجه ندارد مريض به زودی خواهد مُرد. در چنین فرضی به نظر خبره عمل می‌کنند نه نظر خبره‌ترین و مريض را راهی آفاق عصر خواهند کرد. نه چون تقلید اعلم را واجب نمی‌دانند بلکه به خاطر آنکه می‌خواهند مريضشان بپهود یابند.

به مثال دیگری توجه کنید. اگر عده‌ای عاقل بخواهند کارشناسی خانه‌ت را قیمت کند تا آن را بفروشند. خبره‌ترین کارشناس قیمت کمتر و کارشناس خبره قیمت بیشتر را اظهار نمایند. آیا در چنین فرضی صاحبان خانه بلاfaciale به نظر خبره‌ترین کارشناس عمل می‌کنند یا می‌کوشند نظر چند کارشناس دیگر را پرسند تا از قیمت واقعی خانه اطمینان حاصل کنند؟

بنابراین رجوع عقلاً به خبره‌ترین کارشناس به ملاک اعلمیت او نیست. عقل رجوع به اعلم را الزامی نمی‌دانند و اگر کسی به خبره مراجعه کند (نه خبره‌ترین) و نتیجه نگیرد، او را ملامت نمی‌کنند چراکه خبره نیز از عهده کاربر می‌آید و کارشناس کاملی است.

کسانی که می‌پنداشند اگر کسی به پزشک خبره مراجعه کند و نتیجه نگیرد مورد نکوشش عقلاً قرار می‌گیرد گمان کردند.

پژوهش خبره نسبت به خبره ترین پژوهش، فاقد شرائط لازم برای مداوای مرض است در حالی که چنین نیست. فرض این است که پژوهش خبره، تخصص لازم را دارد و اگر اشتباه بکند اتفاقی است و چنین اشتباهی برای خبره ترین پژوهش نیز پیش می‌آید. نکه مهم دیگر اینکه بحث تقلید از اعلم در آثار فقهای قدیم اصلاً مطرح نیست. سیره مترمعه نیز برخلاف آن است. متدينان در زمان پیامبر و امامان از فقهای شهر خود مسأله می‌پرسیدند و به دنبال فقیه‌ترین شخص نبودند. بعدها نیز مردم به طور فرضی بی‌آنکه فرقی بین زنده و مرده یا اعلم و غیر اعلم بگذارند به علمایستان مراجعه می‌کردند. فقط به همین اکتفا می‌کردند که کسی که از او استفتای می‌کنند عالم به امور شریعت باشد و در برابر خدا حاجت داشته باشند. و چه بسا از ابتداء به آرای میت مراجعه می‌کردند. چنانکه می‌دانیم مکتب فقهی شیخ طوسی به لحاظ تأثیری که وی بر شاگردانش گذاشته بود تا قرنها پس از وی امتداد یافت. بدیهی است که تنها شاگردانش نبودند که به آرای او ملتزم بودند بلکه مردم عامی نیز به نظرات وی عمل می‌کردند. مسأله تقلید از اعلم و روا نبودن تقلید از میت به تازگی پدید آمده است و این مسائل در اعصار گذشته اصلاً مشکلی برای مردم به حساب نمی‌آمده است. به کتاب «من لا يحضره الفقيه» بنگرید. این کتاب به وضوح نشان می‌دهد که در آن اعصار مردم در مشکلات فقهی خود به هر فقیهی مراجعه می‌کردند. مرحوم صدوق برای کسانی که فقیه در اختیار نداشتند این کتاب را نوشته است.

طرح بحث لزوم تقلید از فقیه زنده به لحاظ این نکته نبود که تحول و دگرگونی موضوعات و دلالت زمان و مکان در اجتهاد، دیدگاه فقیهی را که در قرون قبل می‌زیسته از اعتبار ساقط می‌کند بلکه به خاطر شباهای فلسفی بود. آنها از خود پرسیدند که آیا میت دارای نظر و رأی است یا با از بین رفتن حیات، آرای او از بین می‌رود و دیگر نمی‌توان گفت آن فقیه دارای چنان آرایی است. در حالی که این بحث هیچ ربطی به اجتهادات او که ناشی از آگاهی علمی و درک فقهی او بوده ندارد. زیرا حوادثی که پس از فتوا دادن رخ می‌دهد رأی فقیه را از رأی بودن نمی‌اندازد. نظر مجتهد نظر اوست خواه قوای بدنی و فکری او فعال باشد یا از کار افتاده باشد و اگر جز این است حجت نظر فقیه را هنگامی که خواهید است یا در اثر فشار کاری تمرکز و حافظه اش را از دست داده است چگونه توجیه کنیم؟

انسانهایی که ذهنشنan دست کاری نشده باشد به این شباهه اصلاً اعتمانی نمی‌کنند. شاهدیم که در حوزه‌های دیگر علوم و معارف، آرای دانشمندان قدیم مورد توجه نسلهای بعدی است و به آنها عمل می‌کنند. نظرات و نوآوری‌های فیزیکدانان و شیمیدانان، مدامی که با نظرات و فرضیه‌های کاملتری جایگزین نشود به قوت خود باقی است.

ناسازگاری فقه با زندگی جمیع و عرف جامعه

در فقه مصطلح فتاوی می‌بینیم که حاکی از هویت فردی آن است. این مسأله در همه رساله‌های عملیه ذکر شده است که قضای حاجت در خیابانها و اماکن و معابر عمومی و حتی زیر درختان میوه، کراحت دارد. بنابر این چنین کاری حرام نیست. در حالی که در روستاها نیز نمی‌توان به این فتوا ملتزم شد چه رسد به شهرها که حفظ محیط زیست یک تکلیف همگانی است. نیز می‌گویند در استخرها و حمام عمومی اگر کسی بخواهد در آب ادرار کند باید از صاحب این اماکن اجازه بگیرد. یعنی اگر از صاحب این اماکن اجازه بگیرد دیگر مسئولیتی ندارد. در حالی که در هر عرفی چنین کاری جرم است اگر چه اجازه داشته باشد! نیز می‌گویند الناس مسلطون علی اموالهم اختیار مال هر کس به دست خود اöst. بنابر این نانوا یا فروشنده‌ای که کالاتی عرضه می‌کند اگر با صفات طویلی از مشتری رویرو شود حق دارد بدون مراعات صفات، جنس را به تقرات آخر صفات و یا اشخاصی خارج صفات بفروددا!

به طور کلی زندگی جمیع حقوق متقابل ایجاد می‌کند. انسانها وقتی گرد هم آمده و با هم زندگی می‌کنند حقوقی بر هم پیدا می‌کنند و باید این حقوق را مراعات کنند و آزادی‌ها خواهی نخواهی حد و مرز پیدا می‌کند و هر کس به آن جمع اضافه شود نیز باید آن حقوق و مقررات را رعایت کند. و این نکته‌ای است که در فقه ستی از آن کمتر بحث می‌شود.

بسیاری از احکام فقهی با عُرف جهانی و عرف جامعه ماسازگار نیست. وقتی صحبت از عرف می‌شود بعضی می‌گویند ما چه کار با عرف داریم ما باید ببینیم خدا چه می‌گوید عرف هر چه می‌خواهد بگوید؟ ولی سخن بر سر این است که آیا اصلًا

شریعت بر خلاف عرف حکمی صادر کرده است. احکام مغایر با عرف خامن اجرائی ندارد و مردم همواره احساس نوعی دوگانگی و نفاق پیدا خواهند کرد و ناگزیر می شوند قانون شکنی کنند.

عرف عبارت است از عادات معقول عموم مردم در گفتار و کردار و حسب تعریف غزالی «عرف آن است که از سوی عقلها در تقویت استقرار یافته و طبایع سلیم آن را پذیرفته‌اند» همان که قرآن از آن به «معروف» یاد می‌کند. یعنی چیزی که هم شناخته شده است و هم نیکو. بنابر این نمی‌توان آداب و رسوم جاهلی یا عادات زشت بعضی جوامع مثل عادت به سیگار را نقض این ادعا دانست چرا که عموم معتقدان به سیگار این عادت را نیکو سخی شمارند و امیدوارند که در آینده آن را ترک کنند. قرآن که باید الگوی ما در وضع قواتین باشد می‌گوید «اگر ما در ماه رمضان به کلی آمیزش جنسی را منوع می‌کردیم انسانها این قانون را تحمل نمی‌کردند و خود به خود نقض می‌شد از این رو فقط در روزهای ماه رمضان از آن خودداری کنید و شب‌ها آزادید!!!»

چرا نباید از قرآن درس بگیریم. از این آیه قرآن و نیز آیه همین سوره می‌فهمیم قانون نباید با طبایع و نیازهای مردم مغایر باشد والا خود به خود نقض خواهد شد و اگر در ظاهر عده‌ای پاییند به باشند در خفا قانون شکنی خواهند کرد. هر جا مسئولان نظام در راستای عرف حرکت کردن کشور گامی به جو رفت و هر جا به معارضه با عرف برخاستند جامعه با دردرس جدی روپرورد. قبل از انقلاب علماء و فقهاء و حتی امام خمینی زنان را از شرکت در انتخابات مجلس منع می‌کردند. حضور در راهپیمایی‌ها و فریاد زدن زنان در فضای باز را مصدق رفتار تمثیلی می‌دانستند. اما در سال ۱۳۵۷ از این فتوا عقب نشینی کردند و حضور زنان را نه تنها مشروع بلکه واجب دانستند و بر حقوق زنانی و حق انتخاب شدن آنان صحه گذارند و از این همگامی با عرف چه نتائج درخشانی عائد کشود!

تعارض فراوان فقه با عرف کشور را با بن‌بست‌های جدی روپرورد و ناچار شدند به عنصر «مصلحت» توسل جویند تا باب رویکرد مشروع و محترمانه به عرف را بازگشایند! هنوز به دلیل تعریض عرف با فقه، جامعه ما در کشمکش است و این دوئیت جز نارضایتی از انقلاب و سوء تفاهم نسبت به آزادی و حقوق زنان نتیجه نداشته است.

وقتی بر خلاف عرف و واقعیات عینی بلوغ دختران را نه سال قمری تعین کنیم و دختر زیر نه سال را شوهر دهیم یا احکام جزائی و کیفری برایش صادر کنیم!

وقتی اختیار طلاق به کلی در دست مرد باشد و او آزاد باشد تا بدون عذر موجه نیز زنش را طلاق دهد! وقتی بر خلاف مصلحت کودک دو ساله او را از آغوش مادر جدا کنند و او را به پدر بسپارند! مشکلات عدیدهای بروز می‌کند.

اقبال لاهوری نوشه است زنان مسلمان در هند برای رهایی از دست شوهر ایشان مرتد می‌شوند چون با ارتداد عنقۀ زوجیت قطع می‌شودا

بارها اتفاق افتاده که زن مطلقه فرزندش را می‌زدد و او را به طور غیر قانونی از کشور خارج می‌کند. یکی دیگر از احکام ناساز با عرف ایران مسأله تغليظ دیه در ماه‌های حرم است. این دستور متناسب با عرف کسانی است که زندگی اشان را با ماه‌های قمری تنظیم می‌کنند نه مردم ایران و حتی عرب‌های فعلی که هیچ کاری با ماه‌های قمری ندارند و اصلاً نمی‌توانند آنها را به ترتیب بشمارند. هنوز در دادگاه‌های ایران وقتی کسی دز ماه حرام مرتکب سقط جنین شده باشد و یا تصادف کند و کسی را بکشد باید بیشتر از نرخ دیه، غرامت بددهد چرا که دز ماه حرام مرتکب جنایت شده است!

خلاصه آنکه وقتی قانون با واقعیات و عرف جامعه درستیز باشد قنیت شکنی رواج خواهد یافت. این پدیده منحصر به احکام الزامی نیست. احکام ترخیصی نیز وقتی عرفی نباشد کسی به آن توجه نخواهد کرد البته نادیده گرفتن حکم ترخیصی عوارضی در پی ندارد. طبق ماده ۱۷۶ قانون مدنی زن در صورتی که به عرضش شیر بددهد می‌تواند از شوهر اجرت مطالبه کند. از بس این قانون با عرف این سرزمین ناسازگار است هنوز حتی یک نیز برای مطالبه اجرت شیر به محکم ایران مراجعه نکرده است.

باری همان بهتر که خود به این فقه بستنده کنیم و لااقل ادعا نکنیم که فقیهی با این حال و روز باید جایگزین نظامهای حقوقی

و اجتماعی و سیاسی در دنیا بشود و همه همانگونه زندگی کنند که ما زندگی می‌کنیم!! استنتاج فقیهی ما آنقدر از روال طبیعی و فضای منحرف گشته که محصول آن در داخل نیز عصی نیست چه رسد به اینکه بخواهد ضابطه جهانی باشد. امروزه کمتر کسی از متدينان را پیدا می‌کنید که احکام شک در نماز را بیند باشد. در سراسر ایران یک نفر نیز احکام نماز و روزه مسافر را به طور کامل بلد نیست و دائم از آن سؤال می‌کنند. حتی در میان زنانی که تحصیلات حوزه‌ای دارند کسی زا پیدا نمی‌کنید که مسائل مربوط به عادت بانوان را به طور کامل بلد باشد. چه سیار افرادی که برای مراعات احکام نجاست و عبارت وسوسی و زوانی شهاند! راستی دین خدا این قدر مشکل و اسرارآمیز نامعقول است؟

امام خمینی رحمة الله عليه در اواخر عمر پر بارت تصریح می‌کرد که با فقه مصطلح نمی‌توان جامعه امروزی را اداره کرد. امام می‌فرمود «روحانیت تا در همه مسائل و مشکلات حضور فعال نداشته باشد نمی‌تواند درک کند که اجتهاد مصطلح برای اداره جامعه کافی نیست»! البته امام تصور می‌کرد بلکه تختالت دادن عنصر زمان و مکان و عنصر مصلحت و تأسیس مجمع تشخیص مصلحت نظام، مشکل فقه حل می‌شود و مشکل فقه مزمن تراز آن است که با این ابتکار ترمیم شود. بسیاری از فتاوی مشهور حتی در آن اعصار نیز جوابگو نبوده است. عنصر مصلحت هیچگاه در طول تاریخ معیار استباط حکم نبوده است. فقهاء تلاش می‌کردند فارغ از منافع و مصالح مستضعفی یا غیر مقطعي از حق ادله لفظی احکام اینی را استباط کنند.

وانگنی مصلحت امر محدود و مضبوطی نیست و هر حرامی در مقطعي دارای مصلحت خواهد بود. متغیر دیگر کسانی هستند که قرار است مصلحت را تشخیص دهند. چنگه دیدیم نمایندگان یک جناح مطبوعات آزاد را به مصلحت کشور و نمایندگان جناح دیگر در همان مقطع زمانی، مغایر به مصلحت کشور می‌دانند.

ممکن است نمایندگان کشور تولید و صادرات شبیه را به مصلحت کشور بدانند. ممکن است ایجاد مراکزی در حواسی شهر برای اسکان و نظارت بر روسپی‌ها را به مصلحت کشور بدانند. ممکن است مصلحت بدانند که نه تنها ماهی فلس دار بلکه صیب همه آبزیان مجاز اعلام شود تا گوشت گوسفت تراز خود را ارزان شود و دولت بتواند با صادرات آن به نوایی برسد. از این مصلحت سنجی‌ها می‌توان هزاران مورد جریشمود و با آمار و ارقام و نظرات کارشناسی ثابت کرد که این موارد علی رغم حرمت و عوارض جزئی، دارای آثار مثبت زیستی برای جامعه است. مثلاً باعث ایجاد اشتغال، کمک به بودجه کشور و پایین آمدن تورم در کشور می‌شود!

ممکن است در زمان ما نمایندگان مجلس واعظی شورای مصلحت نظام به دلیل جزو حاکم به سهولت نتوانند چنین مصلحت‌هایی را مطرح کنند ولی مکانیزم عنصر مصلحت از همین جاهای سر در خواهد آورد و چیزی نمی‌گذرد که تمام فقه سیسی و اجتماعی و احکام معاملاتی اسلام از صحة خارج خواهد شد!

به بیان دیگر معنادارد از طرفی بر فقه تکیه کنیم و حکومت را فلسفه تمام فقه بدانیم و بگوییم فقه باید بر همه شرکونات ما حاکم باشد و از طرف دیگر با طرح عنصر مصلحت و تأسیس شورای مصلحت نظام تدریجاً تمام فقه را تعطیل کنیم. حکومت تشکیل دادیم تا احکام اسلام را اجرا کنیم و اینک احکام اسلام را تعطیل می‌کنیم تا حکومت را حفظ کنیم!!!

فتنه و روایات عقل‌ستیز

تا اینجا خواننده محترم اجمالاً به این نتیجه رسیده باشد که مشکل بزرگ ما فاصله پیدا کردن پژوهش‌های فقهی از قرآن و عقلم و اعتماد به ظنون و در رأس آن خبر واحد است. همانطور که در قرآن پیش‌بینی شده است قرآن از متن زندگی ما غایب نیست و در حوزه‌های علمیه نیز به جای آنکه محض استباط قرار گیرد هیچ نقشی ندارد بلکه ظنی الدلاله شمرده می‌شود و می‌گویند بدون حدیث نمی‌توان معنای قرآن را فهمی. شگفتگی انسانهای عادی می‌توانند شیوا و روان سخن بگویند ولی خدا نمی‌تواند و کتاب او علی رغم آنکه خود دهها مرتبه آن را بیان، برهان، میان، میان، مفصل، نور و قابل تأمل و تدبیر معرفی کرده است در نزد پیروان آن به خصوص در حوزه‌هی علمیه تماماً مشابه بلکه مشتبه و در پرده ابهام است. قرآن بیان کل شیء است ولی خودش روشن نیست! حداکثر مثل دیوان حافظ است که هر کس می‌تواند آن را یک جور بفهمدا

فاصله گرفتن از عقل و نگرش سطحی به روایات (آن هم اخبار آحاد^(۱)) بدون توجه به روح احکام و موقعیت صدور آنها، متنهای به فتاوی عجیب و غریب شده است. از دیدگاه فقه ما

- * اگر کسی صد کیلو روغن حیوانی را به صدو یک کیلو کشک یا دوغ بفروشد را گرفته است یعنی صد کیلو روغن کمتر از صدو یک کیلو دوغ ارزیابی می شود چون مشتقات شیر همه یک جنس حساب می شوند!
- * اگر ذنی لکه برص در بدنش باشد شوهرش می تواند عقد را بدون طلاق فسخ کند هر چند آن لکه قابل علاج باشد ولی اگر مرد مبتلا به برص غیر قابل علاج یا ایدز یا اعتیاد باشد وزن بعد از عقد متوجه شود، حق فسخ ندارد و چون طلاق به دست مرد است باید بسوزد و بسازدا
- * آئین که به اندازه کُر باشد (نیم متر مکعب) اگر سگ از آن قدری بنوشد نجس می شود ولی اگر سگ در آن ادرار کند پاک است.^(۲)

- * به آب نجس اگر تدریجاً آب پاک اضافه کنند هرگز پاک نمی شود هر چند به یک دریاچه آب شفاف تبدیل شود! اما اگر نیم متر مکعب آب کثیف را که در آن اسب و قاطر ادرار کرده است در همین دریاچه نجس بریزیم ناگهان پاک می شود!!!!!!
- * لباسی که به دلیل برخورد با آبی که احتمالاً نجس بوده است، باید از آن اجتناب کرد، در بعضی موارد می توان با همان آب، آن را آب کشید!^(۳)

- * اگر یکی از دو بشکه آب که بالوله بسیار نازکی به طول مثلاً ده متر به هم راه دارند، نجس شود بلاfacسله بشکه دوم نیز نجس می شود!

- * گوجه ریا گناه کبیره است و به گفته قرآن ریاخوار با خدا در جنگ است ولی با کشف بزرگی! که در فقه انجام شده است مشکل همه ریاخواران به سادگی حل می شود. آن کشف بزرگ این است که پول مکیل و موزون نیست بلکه محدود است و شما اگر بخواهید ده میلیون قرض بدھید و بعد از یکسال بیست میلیون بگیرید کافی است معادل بیست میلیون را به دلار بگیرید! یعنی به طرف مقابل بگویید که این ده میلیون تومن را به بیست هزار دلار به تو می فروشم که بعد از یکسال به من بدھی.
- * نصف خمس یعنی ده درصد سود سالانه ملت باید بین سادات فقیر که تعداد بسیار کمی از فقرار انتشار می دهنند توزیع شود ولی زکات که میانگینش شش درصد است و فقط از نه جنس گرفته می شود باید بین تمام فقرار تقسیم شود!!! تلک اذا قسمة ضیزی! آیا این تقسیم ظالمانه نیست؟

غواصت این حکم وقتی به اوچ می رسد که به خاطر آوریم که در زمان پیامبر، تعداد سادات (آن هم سادات پدری) بسیار بسیار کم بودند!!!

- * اگر کسی اقرار کند که مثلاً خانه یا ماشینی که در اختیار اوست مال حسن است و بعد از چند دقیقه بگویید مال حسن نیست مال حسین است. آن خانه را از لو گرفته و به حسن می دهنند. نیز بهای خانه را از او گرفته و به حسین می دهنند!^(۴) (در حالی که قطعاً حسن یا حسین مالی که به دست می آورند حرام است. بالاخره خانه یا مال حسن است و یا مال حسین. قاضی باید کشف کند که کدام اقرار درست است نه آنکه دو تا بدھی به گردن اقرار کننده بگذارد)

- * اگر کسی حیوانی را برباید و بعد از چند روز به صاحبی بگرداند ضامن منافع آن حیوان در آن چند روز است. یعنی اگر آن حیوان در آن چند روز صد هزار تومن برای صاحبی کار می کرده، غاصب حیوان باید آن مبلغ را به صاحب حیوان بدهد. اما اگر کسی انسانی را برباید و چند روز در جائی حبس کند و شخص ربوده شده در اثر بی کاری صد هزار تومن خسارت بیند

۱. این ادیس از فقهی است که در برابر کسانی که به خبر واحد عمل می کنند با شهامت و شجاعت تمام ایستاد و شیوه شیخ را که به مطلق اخبار آحاد عمل می کرد تخصیه کرد. او در اول کتاب سراور ص ۵ بعد از آنکه مخالفت صریح خود را با این اخبار اعلام می کند می گوید و هل هدم الاسلام الا هی یعنی آیا چیز دیگری غیر از این اخبار، اسلام را منهدم ساخته است؟!

۲. بر عکس اگر در ظرف بزرگی سگ ادرار کرده باشد و نیم متر آب در آن بریزیم پاک می شود و می توان آن را خوردا از دیدگاه مشهور چون این آب اوصافش تغییر نکرده پاک است در حالی که عرف این آب را حاوی ادرار می داند. یعنی اگر این مقدار آب را به عده ای بدھیم بنوشند عرف مسامحه نمی کند و می گوید در هر لیوان از این آب مقداری ادرار بوده و این افراد باید آن را می خورند!

۳. رجوع کنید به فروعات علم اجمالي در کفاية مرحوم آخوند. ۴. کتاب الجواهر، باب الاقرار و همه کتب تقیی شیعه.

- رباینده خامن آن خسارت نیست! در حالی که عرف هیچ تفاوتی بین این دو مورد نمی‌بیند.
- * مستحب است دختر را قبل از بلوغ (اتمام نه سال قمری) شوهر داد یعنی توصیه می‌شود دختر هشت سال و چند ماهه زا شوهر دهند! اگر چه این حکم با واقعیت خارجی سازگار نباشد. دختر هشت ساله، نه در دنیای قدیم و نه در عصر ما جز به عروسک نمی‌اندیشد و اگر او را شوهر دهند بعداً مشکلات زیادی بروز خواهد کرد.
 - * همین دختر زیر نه سال اگر جرمی مرتکب شود همه قوانین جزایی و کیفری بر او پیاده می‌شود یعنی در صورت دزدی دستش قطع و در صورت ارتکاب زنا به شلاق یا سنگسار محکوم می‌شود! در حالی که همه طبقات اجتماعی در ایران و دنیای امروز، دختر زیر نه سال را طفل می‌دانند.
 - * با کودک طبق نظر خیلی از فقهاء می‌توان ازدواج کرد بلکه «تفحیذ رضیعه» هم جایز است! اگر چه در همه دنیا آزار جنسی کودکان جرم تلقی شود!
 - * مستحب است زن را در خانه حبس کرد و اجازه نداد جز در موارد ضروری از خانه خارج شود! ^(۱)
 - * زنان یک دنده بیشتر از مردان دارند از این رو اگر کسی ختنی باشد و بخواهد بفهمند مرد است یا زن، می‌توانند از روی شمارش دنده‌ها به این موضوع پی ببرند. ^(۲)
 - * زنان حق ندارند بیش از وجه و کفین مرد را نگاه کنند. یعنی خانمی که در تاکسی پشت سر راننده نشسته است باید مواضع باشد چشمش به موی راننده نیفتد! ^(۳)
 - * زن باید هر وقت شوهرش تمایل به آمیزش داشت - غیر از ایام عادت - علی رغم عدم آمادگی، بپذیرد. مرد حتی می‌تواند برای این منظور زن را وادار کند نمازش را بشکند. ولی زن حق ندارد در طول سال بیش از سه مرتبه از شوهرش درخواست آمیزش داشته باشد. کیفیت آمیزش نیز در فقه مشخص شده است. شوهر اگر در هر مرتبه از این سه بار، به مدت یک ثانیه، جزئی از آلت را داخل کند و فوراً از زن جدا شود وظیفه‌اش را انجام داده است!
 - * علی رغم توصیه به استیار برای انجام آمیزش جنسی اگر در حضور دیگران با همسرش آمیزش کند اشکالی ندارد فقط باید مواضع باشد کشف عورت نشود!
 - * اگر در سانجه رانندگی کسی یا کسانی کشته شوند دیه مقتولین را باید بستگان پدری راننده ناشی به عهده بگیرند (مثالاً عمومی راننده) اگر چه برادر زاده‌اش را تاکنون ندیده باشد!!
 - * اگر کسی از صاحب حمام یا استخر عمومی اجازه داشته باشد می‌تواند در خزینه یا استخر ادرار کند!!!
 - * اگر سه مرد عادل یا چهار زن با تقوا از روی انگیزه دینی نزد قاضی بروند و شهادت بدنهند که فلان مرد تجاوز به عنف کرده است. هر یک از شهادت دهنده‌گان هشتاد ضربه شلاق می‌خورند و آن مرد مجازات نمی‌شود!
 - * اگر در یک خانواده مسیحی یک نفر مسلمان شود شایسته تقدیر و تشویق است ولی اگر در یک خانواده مسلمان، جوانی تحت تاثیر تبلیغات مسیحیت قرار بگیرد و مسیحی شود باید اعدام شود و تویه‌اش نیز پذیرفته نیست.
 - * دیه جان انسان با دیه موی سر و صورت او مساوی است یعنی قاتل باید همان مقدار خسارت بدهد که کسی که ریش یا موی سر کسی را از بین برده است!
 - * اگر صد نفر در کشتن یک نفر شرکت کنند همه آنها را می‌توان کشت. ^(۴) معلمک اگر پدری همه فرزندان و نوه‌های خود را بکشد قصاص نمی‌شود!
 - * مالک حق دارد در خانه‌اش چاه فاضلاب حفر کند هر چند در اثر آن، چاه آب شرب همسایه آلوده شود.
 - * شیخ انصاری ره در رساله لاضر می‌فرماید نظر مشهور در میان فقهاء جواز تصرف مالک در چنین مواردی است و در رسائل در ذیل این موضوع پس از ذکر نظر فاضل سبزواری ره و صاحب ریاض ره و اعتراض صاحب

۱. عروة الوثقي، ج ۲، ص ۸۰۱، مسألة ۱۲ از مستحبات نکاح.

۲. امام خمینی، تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۰۰

۴. مرحوم آیة الله خوانساری در جامع المدارک در این مسألة تشکیک کرده است.

مفتاح الكرامه به نظریه آن دو می فرماید آنچه که بیشتر با قواعد توافق دارد رعایت حال مالک و تقدیم جانب اوست چرا که ضرر حاصل از تصرف در مالش با ضرر همسایه تعارض پیدا کرده و در چنین وضعیتی مرجع عموم قاعدة سلطنت و نفی حرج است یعنی اگر طبق قاعدة لا ضرر حکم به عدم جواز تصرف مالک نمایم مالک از این حکم متضرر می شود و این نیز مشمول این قاعده است و هنگام تعارض باید به قاعدة سلطنت و یا اصالة الاباحه و یا عموم قاعدة نفی حرج رجوع کرد. بنگرید مسأله‌ای واضح چگونه برای بزرگان ما یک معضل به حساب آمده و چقدر وقت و انرژی آنها را گرفته است. عاقبت هم عموم آنها فتوای داده‌اند که بر خلاف عقل و وجودان است. هر عاقلی می‌داند که آزادی هر کس در استفاده از اموال خود و مباحثات طبیعی مشروط به آن است که به دیگران آسیبی وارد نسازد. از این دست مسائل در کتب درسی مأکم نیست. شیخ انصاری ره در کتاب مکاسب که کتاب درسی حوزه‌های علمیه شیعه است طولانی ترین بحث را به معاطة اختصاص داده است. چند ماه طول می‌کشد تا استاد این بخش را تدریس کند. صورت مسأله این است که آیا اگر خریدار و فروشنده در حین نقل و انتقال کالا و پول، زباناً نگویند «خریدم، فروختم»، آیا چنین معامله‌ای خرید و فروش است یا خرید و فروش نیست بلکه صرفاً آزادند در کالا و پول تصرف کنند! آیا در هیچ نقطه جهان کسی تردید می‌کند که چنین معامله‌ای خرید و فروش باشد؟ آیا در هیچ جای دنیا کسی تردید دارد که می‌تواند قبل از ازدواج همسرش را بیسنده که ما راجع به جواز یا عدم جواز نگاه به زن در مجلس خواستگاری بحث کنیم! آیا بحث و گفتگو در اینگونه مسائل اتلاف عمر و انحراف از فطرت نیست؟ آیا قوه عاقله انسان را از اعتدال خارج نمی‌کند؟ آیا آدمی را از واقعیات دور و به عالم هپزوت نزدیک نمی‌کند؟ آیا اینگونه بحث‌ها، ذهن نوآموز را ویروسی نمی‌کند؟ میرزا رشتی (ره) چهارده سال درباره مقدمه واجب بحث کرد پس از آن گفت حال بیینیم که این بحث چه فایده‌ای دارد و بعد از چندی نتیجه گرفت که این بحث فایده‌ای ندارد! مرحوم آقا نجفی قوچانی در کتاب سیاحت شرق می‌نویسد: درس آن مرحوم را اگر چه ندیده بودم لیکن شنیده‌ام که دوره اصول بر حسب تدریس آن مرحوم ششصد سال طول می‌کشیده! (ص ۱۸۳-۱۸۴) بحث حقیقت شرعیه و مقدمه واجب نیز با آنکه صدھا صفحه را به خود اختصاص داده است به تصریح خود آقایان هیچ نتیجه فقهی ندارد. مرحوم آقای خوبی در اجود التقریرات می‌نویسد: ان البحث فى هذه المسألة لا يترتب عليه ثمرة أصلًا (ج ۱، ص ۳۳) و در بحث مقدمه واجب می‌نویسد: انه لا يترتب ثمرة مهمة على البحث عن وجوب مقدمة الواجب (ج ۱، ص ۲۴۳).

یکی دیگر از شگفتی‌های کتابهای فقهی و درسی حوزه، مثال‌های کاملاً غیر واقعی آنهاست. شخصی عبد حبسی فروخته و به جای آن به مشتری الاغ و حشی تحويل داده است. این مثال یادآور آپارتايد است! دو نفر شلوار مشترکی دارند و در آن آثار جنابت می‌بینند کدامیک باید غسل کند؟! شخصی نذر کرده است که با یکی از دو همسرش جماع کند و با یکی از آنها دیگر جماع نکند. شک دارد و نمی‌داند جماع کردن مربوط به زن اول است یا زن دوم! وظیفه‌اش چیست؟ شخصی می‌داند یا این ظرف یا ظرفی که در دست سلطان هند است نجس است وظیفه‌اش نسبت به این ظرف چیست؟ زنی در هنگام عقد با شوهرش شرط می‌کند که همیشه حلیم بخورد! حکم اirth انسان دو سر، اجداد ثمانیه، ازدواج با زن چنی!!! و ارتباط جنسی با طفل شیرخوار نیز از دید تیزین فقیهان ما مخفی نمانده و راجع به آن بحث کرده‌اند.

درس و تدریس چنین متونی همیشه انسان را در عالم ذهن نگه داشته و از واقعیات دور می‌کند و شاید به همین دلیل است که در خیلی موارد امور غیر واقعی را واقعی پنداشته‌اند برای مثال در بسیاری از مواردی که فهم متعارف بشری برای چیزی در کلام گوینده، خصوصیت قائل نیست آنها احتمال خصوصیت می‌دهند از این رو احتکار را منحصر به همان چند مورد مصراح در حدیث می‌دانند و اگر کسی دارو یا لاستیک را احتکار کند می‌گویند دلیلی بر حرمت نداریم. یا چیزهایی که زکات در آنها واجب است فقط نه چیز است چون غیر از این نه چیز در حدیث ذکر نشده است، بنابر این ثروتمندانی که از هکتارها زمین، بونج، پنبه، نیشکر، قهوه، کائوچو برداشت می‌کنند از

پرداخت زکات معافندا یا در مورد کشیدن آب از چاهی که حیوانی در آن افتاده، چون در حدیث است که باید مردی، چهل دلو آب از چاه بکشد گفته‌اند حتماً باید مرد باشد، زن کافی نیست! یا اگر در حدیث آمده است که مجرای ادرار را دو مرتبه آب بکشید می‌گویند دو مرتبه خصوصیت دارد بنابر این اگر یک بشکه آب را کسی یک مرتبه مصرف کند کافی نیست! یا اگر در حدیث است که فلان مجرم را با شمشیر بکشید، می‌گویند حتماً باید با شمشیر باشد! یا اگر در حدیث آمده است که قربانی حج را با آلت آهنتی ذبح کنید، می‌گویند چاقوی استیل کافی نیست. به همین جهت حجاج عزا می‌گیرند که چاقوی آهنتی از کجا پیدا کنند! یا در بحث مضاربه اگر درهم و دینار مطرح است، بعضی فقهان می‌گویند با پول امروزی مضاربه نمی‌توان انجام داد. یا اگر گفته‌اند یک لکه خون در بدن یا لباس بخشدود است این منحصر به خون است خونابه چنین حکمی ندارد! یا اگر در حدیث آمده است که اگر کسی بالفظ «الله علی» سوگند خورد نماید سوگندش را بشکند، فقط همین لفظ تکلیف‌آور است. بنابر این اگر کسی با ساختارهای رایج در محیط خود، سوگندهای شداد و غلاظی یاد کند یا ترجمه «الله علی» را بر زبان آورد سوگندش اعتباری ندارد. صدھا مثال از این دست می‌توان ارائه کرد که فهم عرفی خصوصیتی برای موارد مصرح در حدیث نمی‌بیند ولی ذهن فاصله پیدا کرده از فهم عرفی، جرأت نمی‌کند الغای خصوصیت نماید. بر عکس در بسیاری از مواردی که نباید اطلاق‌گیری کرد به راحتی حکم را به همه موارد و زمانها تعمیم می‌دهند و چه مصیت‌ها که از این اطلاق و تعمیم‌ها به بار می‌آید.

یکی دیگر از محصولات این نظام آموزشی و خصوصیت دیدن در شکل و قالب‌ها، مقابله با هرگونه تحولات دنیای جدید است. بدنه روحانیت بسیار محافظه‌کار و از نوگرانی شدیداً پرهیز داشت و اگر گاهی در بین روحانیت افراد روشن فکری مثل آیة الله بروجردی وجود داشت که در صدد اعزام طلاب به خارج برای فراگیری زبان انگلیسی بود ولی جو غالب به آنها اجازه مانور نمی‌داد. زمانی بود که علمای دین با چاپ کتاب مخالفت می‌کردند و معتقد بودند کتاب باید به طور دستی استنساخ شود. با مدرسه رفتمن دختران مخالفت می‌کردند. قبل از آن با نظام آموزشی جدید حتی برای پسران نیز مخالف بودند. با شرکت زنان در انتخابات و نیز نماینده شدن زنان مخالفت می‌کردند. با رانندگی زنان مخالفت می‌کردند. با بلندگو مخالف بودند. با محض و دفاتر ثبت مخالف بودند. با کالبد شکافی مخالف بودند. با خدمت سربازی مخالف بودند. با شناسنامه گرفتن مخالف بودند. با لوله کشی آب و دوش حمام مخالف بودند. با اصلاح سر و زلف گذاشتن مخالف بودند. با کت و شلوار مخالفت می‌کردند. با کراوات و پاپیون مخالف بودند. با تنظیم خانواده و تحديد موالید مخالف بودند. با دادگاه خانواده مخالف بودند. با قاشق و چنگال مخالف بودند. با عقب و جلو کشیدن ساعت مخالف بودند. با رادیو و تلویزیون در گذشته و ویدیو و ماهواره در زمان ما مخالفند! بسیاری از علماء با تعلیم و تعلم فلسفه مخالف بودند^(۱).

در مورد شرکت زنان در انتخابات به سند تاریخی ذیل توجه کنید.

در سال ۱۳۴۲ جمعی از مراجع تقلید اعلامیه‌ای صادر کردند که قسمتی از آن را عیناً نقل می‌کنیم: «... روحانیت ملاحظه می‌کند که دولت مذهب رسمی کشور را ملعوبه خود قرار داده و در کنفرانس‌ها اجازه می‌دهد که گفته شود قدمهایی برای تساوی حقوق زن و مرد برداشته شده، در صورتی که هر کس به تساوی حقوق زن در ارض و طلاق و مثل اینها که جزء احکام ضروری اسلام است معتقد باشد و لغو نماید اسلام تکلیفش را تعیین کرده است.

روحانیون تمام این پیشامدها را که اکنون می‌بینید و بعد خواهید دید پیش‌بینی کرده بودند و با صراحة در

۱ - آقا نجفی قوجنی در خاطراتش می‌نویسد «در مشهد شرح مطالع و شرح تجزید را در پنهانی خواندیم چرا که علماء و طلاب مشهد غالباً مقدس بودند. کتب معقر را مطلقاً از کتب ضلال می‌دانستند و اگر کتاب مثنوی را در حجره کسی می‌دیدند با او رفت و آمد نمی‌کردند که کافر است. خود کتابها را نجس می‌دانستند و با دست مس به جلد نمی‌کردند و لو خشک بود که از جلد سگ و خوک نجس‌تر می‌دانستند...» (سیاحت شرق یا زندگی نامه آقا نجفی قوجانی، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۲، ص ۷۲)

امام خمینی نیز به دلیل تدریس فلسفه نزد مقدسان قم محکوم به کفر بود تا آنجا که کوزه‌ای را که فرزندش مصطفی از آن آب نوشیده بود نجس می‌دانستند.

اعلامیه‌های دو سه ماه قبل ذکر نموده‌اند و حالا نیز خطرهای بالاتر و بیشتری را اعلام می‌کنند و از عواقب امر این جهش‌های خلاف شرع و قانون اساسی بر این مملکت و استقلال و اقتصاد و تمام حیثیات آن می‌ترسند و وظیفه خطیر خود را در این شرائط که همه ملت می‌دانند و می‌بینند ادا می‌کنند و با صراحة می‌گویند تصویب‌نامه اخیر دولت راجع به شرکت نسوان در انتخابات از نظر شرع بی‌اعتبار و از نظر قانون اساسی لغو است...»^(۱)

کسی باور نمی‌کند که این اعلامیه به امضای شخصیت‌های رسیده باشد که بعد از کمتر از دو دهه از شرکت زنان در انتخابات دفاع کنند! آری این اعلامیه را آیات عظام مرتضی حسینی لنگرودی، احمد حسینی زنجانی، محمد حسین طباطبائی، محمد موسوی پزدی، محمد رضا گلپایگانی، کاظم شریعتمداری، هاشم آملی، مرتضی حائری و امام خمینی امضاء کرده‌اند.^(۲) البته بعضی از مراجع تقلید بعد از انقلاب هم بر موضع سابقشان پای می‌فرشندند. در اوائل افتتاح مجلس شورای اسلامی وقتی برای نخستین بار یک نماینده زن در مجلس سخنرانی ایجاد کرد و از تلویزیون جمهوری اسلامی پخش شد آیة الله گلپایگانی در اعتراض به این امر در درس خارج خود به شدت گریست و گفت چطور مسئولان نظام اجازه می‌دهند یک زن در مجلس سخنرانی کند و صدایش از تلویزیون پخش شود!!!

دقت در اطلاعیه فوق نکات فراوانی را به ذهن می‌آورد. اولاً آقایان از دولت آن دوره انتظار دارند اجازه ندهد در کنفرانس‌ها حتی گفته شود قدمهایی برای تساوی حقوق زن و مرد برداشته شده است! و این در عصری که گفتگو از هر عقیده و دیدگاهی بلا مانع است واقعاً عجیب است.^(۳) ثانیاً اقدام برای تساوی حقوق زنان به منزله ملعبة قرار دادن مذهب رسمی نیست. غیر از ارث و طلاق، موارد زیادی است که زنان از حقوق مساوی با مردان برخوردار نبودند و شرع با تساوی حقوق آنها مغایر نیست مثل تساوی در امکانات آموزشی و فرصت‌های شغلی. ثالثاً امضای کنندگان این اطلاعیه می‌گویند ما تمام این پیشامدهای را که می‌بینید و در آینده خواهید دید پیش‌بینی کرده بودیم. چهوز کسانی که تا این حد قدرت پیش‌بینی دارند از پیش‌بینی ادبی مردم نسبت به دین و روحانیت در صورت دولتی شدن دین و دحالت مستقیم روحانیت در حکومت، عاجز بودند!

دقت در اینگونه اسناد تاریخی و موضوعگیری‌های کاملاً متناقض شخصیت‌هایی که ذره‌ای در صداقت و تقوای آنها تردید نداریم این نکته را تقویت می‌کند که بسیاری از مسائلی که روحانیت نسبت به آنها موضوعگیری می‌کند برای خود آنها کاملاً شفاف و منطق نبوده است. چهور ممکن است شرکت زنان در انتخابات، در سال ۴۲ مغایر با شرع و در سال ۵۸ یک تکلیف الهی باشد!

نمونه دیگر اصل ولایت فقیه است. امام در کتاب «کشف الاسرار» صریحاً موضعی می‌گیرد که با آن کاملاً مغایر است. امام در این کتاب که پس از شهریور ۱۳۲۰ به نگارش آن پرداخته‌اند نوشته‌اند: ما نمی‌گوییم حکومت حتماً باید با فقیه باشد بلکه می‌گوییم حکومت باید با قانون خدایی که صلاح کشور و مردم است اداره شود و این بی نظارت روحانی صورت نمی‌گیرد.^(۴) کسی که معتقد به ولایت فقیه باشد باید به حکومت غیر فقیه و نظارت روحانی رضایت بدهد.

نمونه دیگر اعتراض به لایحه موسوم به انجمان‌های ایالتی ولایتی مصوب ۱۴ مهر ۱۳۴۱ است. سه نکته‌ای که در این لایحه مورد اعتراض علمای قرار گرفت الغای شرط ذکوریت و شرعاً اسلام در منتخبین و منتخبان و کفایت قسم به کتاب آسمانی بود. امام در نامه‌ای به اسد الله علم نخست وزیر وقت می‌نویسد: «...نیز الغای شرط اسلام در انتخاب کننده و انتخاب شونده و تبدیل قسم به قرآن مجید به کتاب آسمانی تخلف از قانون مذکور است و خطرهای بزرگی برای اسلام و استقلال مملکت دارد»^(۵). در حالی که بعد از تأسیس جمهوری اسلامی، شرکت اقلیت‌ها در انتخابات را پذیرفتند. منظور از قسم به کتاب آسمانی نیز این نبود که هر کس به مصلق کتاب آسمانی قسم بخورد. مقصود این بود که هر کس به کتاب آسمانی خود قسم بخورد، مسلمان به قرآن

۱ - بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، سید حمید روحانی، ج ۱، ص ۳۰۰.

۲ - صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۴۸ و ۱۴۹؛ نهضت امام خمینی، ج ۱، ص ۲۹۹.

۳ - عجیب‌تر اینکه چهل سال بعد از این تاریخ، دادگستری جمهوری اسلامی در بیانیه‌ای رسمی اعلام می‌کند صرف گفتگو از مذاکره ایران و امریکا جرم است!!!

۴ - سید حمید روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، ص ۹۰، به تقلیل از کشف الاسرار، ص ۲۸۱.

۵ - صحیفه امام، ج ۱، ص ۸۰.

و اهل کتاب نیز به کتاب مقدس خودشان، همان چیزی که اینک در جمهوری اسلامی عمل می‌شود. از آن جایی که قانون اساسی برای تمام ایرانیان نوشته شده بود. در متمم آن سعی کردند طوری تنظیم شود که گرایش‌های فرقه‌ای در آن برجسته نباشد. لذا شرط اسلام را در منتخب و منتخب حذف کردند تا همه اقلیت‌ها بتوانند در انتخابات شرکت کنند. در جمهوری اسلامی نیز عمل‌آثر شرط اسلام حذف شده است یعنی اقلیت‌ها هم می‌توانند شرکت کنند و به نمایندگان خود رأی بدهند.

ملاحظه می‌کنید اگر کمی با خوشبینی و حمل به دست بلهای نگاه می‌کردند جای آن همه اعتراض نبود.

نمونه دیگر بحث انفال است. در تحریر الوسیله فرموده‌اند: «ظاهر این است که جمیع انفال در زمان غیبت، برای شیعه، مباح است و احکام ملک بر آن جاری است...»^(۱).

در جای دیگر، معادن و حتی نفت را به وسیله احیا و حیازت، قابل ملکیت شخصی می‌دانند^(۲). در بحث دیگر می‌گویند معادن استخراج شده چه در ملک شخصی و چه در زمین مباح، از آن صاحب زمین یا کسی است که آن را استخراج کرده است فقط باید خمس آن ادا شود^(۳). معلمک بعد از انقلاب کاملاً نظرشان تغییر کرد و گفته‌اند معادن ملی است و از قابلیت برای تملک شخصی خارج است و نسلهای آینده هم در آن سهم دارند. امام در نامه‌ای که به فقهای شورای نگهبان نوشته‌اند تصریح کرده است که معادن حتی اگر در حدود املاک شخصی باشند چون ملی هستند و متعلق به ملتهای حال و آینده که در طول زمان موجود می‌گردند، از تبعیت املاک شخصیه خارجند.^(۴)

نمونه دیگر مخالفت با قانون حمایت خانواده مصوب نیمه بهمن ۱۳۵۳ است. در ماده ۸ آن آمده است که زن یا مرد در چهارده مورد می‌توانند از دادگاه تقاضای صدور گواهی عدم امکان سازش نموده و دادگاه در صورت احراز آن موارد، گواهی عدم امکان سازش صادر خواهد کرد.

امام خمینی آن قدر برآشتفتند که در رساله‌اشان نوشتند:

«قانونی که اخیراً به اسم قانون خانواده به امر عمال اجانب برای هدم احکام اسلام و بر هم زدن کانون خانواده مسلمانان از مجلسین غیر قانونی و شرعاً رژیم طاغوت گذشته است برخلاف احکام اسلام بوده و امر کننده و رأی دهنگان از نظر شرع و قانون مجرم هستند و زنهایی که به امر محکمه طلاق داده می‌شوند طلاق آنها باطل است و زنهای شوهرداری هستند که اگر شوهر کنند زناکارند و کسی که دانسته آنها را بگیرد زناکار است و مستحق حد شرعی، و اولادهای آنها اولاد غیر شرعی و ارث نمی‌برند و سایر احکام اولاد زنا بر آنها جاری است چه محکمه مستقیماً طلاق بدهد یا امر کند طلاق بدهند و شوهر را الزام کنند به طلاق»^(۵).

کسی که قانون مزبور و آن موارد چهارده گانه را مطالعه کند خواهد دید که تنظیم کنندگان آن چقدر دقیق و حساب شده عمل کرده و تا چه مقدار جانب احتیاط و حقوق زوجین را مراعات کرده‌اند و تلاش کرده‌اند حتی الامکان کانون خانواده را از آسیب‌های احتمالی حفظ کنند. چیزی که اصلاً احتمالش به ذهن نمی‌آید این است که عده‌ای از اجانب به قصد توشه و بر هم زدن کانون زندگی مسلمین چنین قانونی را طراحی کرده باشند! گواه بر این مطلب اینکه بعد از تأسیس جمهوری اسلامی همان قانون با مقداری حک و اصلاح مورد تأیید مجلس شورای اسلامی قرار گرفت بلکه موارد دیگری نیز به آن چهارده مورد اضافه شد و قانون فعلی بسی گسترده‌تر از قانون مصوب سال ۱۳۵۳ است. یک بار دیگر فتوای امام را در مخالفت با قانون خانواده بخوانید. آیا احتمال نمی‌دهید این تلقی که حکومت غیرمعصوم، حکومت طاغوت است و باید با آن معارضه کرد و نیز بدینی افراطی به همه اقدامات دولت سابق و توهمن توشه در اموری که چه بسا بانهایت دلسوزی و درایت صورت می‌گرفت، امام را به مخالفت‌های حاد سیاسی سوق داده باشد؟ آیا بهتر نبود امام و سایر علماء، ضمن تأیید اصولی آن مصوبه می‌گفتند غیر از ماده ۸ و ۱۲ که نیاز مند ترمیم و اضافه قید «در صورتی که زندگی را غیر قابل تحمل کند» است، بقیه مواد کاملاً منطبق بر ضوابط فقه شیعه است. آیا امام علی(ع) در دوران انزوا، با خلفای وقت معارضه می‌کرد؟ همین بدینی سبب آن بود که امام همه اقدامات رژیم

۱ - تحریر الوسیله، چاپ جامعه مدرسین، ج ۱، ص ۳۳۸.

۲ - تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۳۲۳.

۳ - صحیفة امام، ج ۲۰، ص ۴۰۲.

۴ - تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۳۲۲.

۵ - توضیح المسائل، مسأله ۲۸۳۶.

سابق را خیانت و دخالت اجات بداند. امام درباره شاه همان که به دستور اربابان خارجی اش زیر ورقه اعلامیه ۳۲ ماده‌ای حقوق بشر را امضاء کرد». در حالی که به جز یکی دو مورد، مواد سی‌گانه اعلامیه حقوق بشر منطبق با موازین اسلامی است و نمی‌توان ثابت کرد که شاه به قصد خیانت به ملت و به دستور اربابانش اعلامیه را امضاء کرده است. به هر حال برای مردم سؤال است که چطور شرکت در انتخابات و نمایندگی زنان در یک دوره حرام و بعد از چندی حلال می‌شود. چطور تحدید موالید در رژیم سابق مغایر با شرع و در رژیم فعلی موافق با شرع است! چطور موسیقی حتی در حد فعلی آن هم، قبل حرام بود و اینک حلال است؟ چطور قانون خانواده در رژیم سابق حرام و همان قانون در رژیم اسلامی تأثیر شمرده می‌شود؟ چه بساکسی بگوید مخالفت‌های علماء و حضرت امام صرف‌تاکیکی برای مبارزه با دولت طاغوت بود نه آنکه خود این امور واقعاً حرام باشد. ولی آیا چنین احتمالی بالحن بیانات آنها سازگار است؟ عبارت بالا صریحاً می‌گوید طلاقی که به امر محکمه باشد باطل است چرا که در فقه ثابت است که «الطلاق بید من اخذ بالسابق»!

با این همه باید صداقت و شهامت امام را ستود که بعد از تغییر دیدگاه، بر موضع سابقش پای نمی‌فرشد و حتی از اقرار به اشتباه نیز بیم نداشت و صریحاً از مردم عذرخواهی می‌کرد. خیانت بزرگ آن است که انسان بعد از آن که بر همه ثابت شد که راه و روشن خطاست باز ملتی را به مسلح ببرد تا اقرار به اشتباه نکند! به دنباله مطلب بر می‌گردیم.

* غیت سیان جایز است و بدگویی از آنها از بالاترین عبادات است.^(۱) (جالب اینکه در صحنه سیاست شعار وحدت می‌دهیم و در کتب درسی آیرویشان را مباح می‌دانیم. علزآمیزتر اینکه در کتاب لمعه که از کتب درسی حوزه است توصیه شده است که اگر بر سر نماز میت می‌خوانید در تکبیر چهارم او را العنت کنید!!!)

* غیر مسلمان حق ندارند در جزیره العرب سکونت اختیار کنند^(۲).

* جان و مال و ناموس کافران حرمت ندارد و دشمن‌گویی به آنها جایز است.^(۳)

* در جنگ با کفار می‌توان برای کسب پیروزی در آب و هوای ریخت.^(۴) (یعنی اگر پیروزی در گرو استفاده از سلاح‌های میکروبی و شیمیابی باشد کاربرد آنها مانعی ندارد)

* کفار غیر اهل کتاب را اگر مسلمان نشوند باید کشت!!

* اقلیت اهل کتاب که در کشور اسلامی زندگی می‌کنند باید جزیه بدهند و خوب است دولت همواره آنها را در فشار قرار دهد^(۵). نه تنها حق ساختن کلیسا و کنیسه ندارند بلکه نباید ساختمان‌هایشان بلندتر از ساختمان مسلمانان باشد.

(در دنیای امروز که به دلیل گسترش ارتباطات گوئی همه مردم در یک خانه زندگی می‌کنند و شدیداً به تقاضا و زندگی مساملمت آمیز نیازمندند، این احکام خیلی عجیب و غریب است و عجیب‌تر اصرار بر حقانیت این گونه احکام. مردم دنیا اگر بدانند ما معتقدیم که اگر روزی قدرت پیدا کنیم چند میلیارد جمیعت دنیا را قتل عام می‌کنیم وجود ما را تهدیدی برای امنیت جهانی خواهند داشت! وجود کذب لا يقاس به ذنب).

به دلیل حذف عقلانیت و عمل به خبر واحد، در مجتمع روایی ما احادیثی راه یافته است که گاه در حیرت و تعجب، ساعتها

۱. شیخ حسن نجفی، جواهر الكلام ج ۲۲ ص ۶۲.

۲ - جواهر، ج ۲۱، ص ۲۸۹. مسائل الافهام، ج ۱، ص ۱۲۴. تذكرة الفتناء، ج ۱، ص ۴۴۵. المبسوط، ج ۲، ص ۴۷. شرایع، ج ۱، ص ۹۴.

۳. آیا صاحب جواهر این آیات قرآن را ندیده بود که ولا تسبوا الذين يدعون من دون الله فيسبوا الله عدواً بغیر علم (انعام/۱۰۸) و قولوا للناس حسناً (بقره/۸۳). قال اراغب انت عن الہتی یا ابراہیم لئن لم تنته لازھمنک و اهجرنی ملیاً قال سلام عليك ساستفر لک ربی (مریم/۴۷) ادع الى سبل ریک بالحكمة والموعظة الحسنة و جادلهم بالتي هي احسن (نحل/۱۲۵). و اذا سمعوا الفو اعرضوا عنه و قالوا لنا اعملنا و لكم اعمالکم سلام عليکم لانیتني الجاملین (قصص/۵۵). و عباد الرحمن الذين یمشون على الارض هوناً و اذا خاطبهم الجاملون قالوا سلاماً (فرقان/۶۳). و قال عبادی يقولوا التي هي احسن (اسراء/۵۳). و اذا مروا باللغو مروا کیاماً (فرقان/۷۲). و يدرؤون بالحسنة السيئة (رعد/۲۲) ادفع بالتي هي احسن السيئة فإذا الذي بينك وبينه عداوة کانه ولی حبیم (فصلت/۳۴). ادفع بالتي هي احسن السيئة (مؤمنون/۹۶). آری او و دیگر فقهای اخباری این آیات را دیده‌اند ولی مشکل اینجاست که معتقدند آیات را باید روایات متعاكند و چون فلان روایت به ما اجازه می‌دهد که از کافران و سیان بدگویی کنیم پس این آیات شامل آن موارد نمی‌شود. در حالی که ائمه اطهار بارها گفته‌اند قرآن نقل اکبر است، قرآن نقل اعظم است. روایات را باید عرض برو قرآن کنید هر روایتی که با قرآن همخوان نباشد گفته ما نیست!!

۴. شرایع الاسلام ج ۱، ص ۲۳۶، دار الهی للطباعة و النشر.

میهوت می‌مانیم که خدا یا چگونه بزرگان ما به خود اجازه داده‌اند این حرفها را به امامان نسبت دهنند. ذیلأً به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

* پیامبر اکرم شبی در ظرف آب ادزار کرد و صبح به کنیز گفت که آن را دور بریز. کنیز گفت تشه بودم آن را نوشیدم. پیامبر به شدت خنده دید و گفت دیگر به شکم درد مبتلا نخواهی شد.

آیا پیامبری که مظہر ادب و نظافت و بهداشت و اخلاقی نیکو بود ممکن است در ظرف آب، ادزار کند و سپس آن را در دسترس دیگران قرار دهد و وقتی مطلع شود که کسی آن را به اشتباه خورده است به جای آنکه اظهار تأسف کند به شدت بخندد!!!

* اشخاص اصلع که موی جلو سرشان ریخته است مردمانی صالحند بطوری که در بین چهل نفر از آنها یک انسان بد پیدا نمی‌شود و کسانی که کوسج اند اشخاص بدی هستند به طوری که در بین چهل کوسج، یک مرد صالح پیدانمی‌شود. اصلع بدکار بهتر از کوسج صالح است!!!

* شیطانی در محل ولادت هر نوزاد حاضر است. اگر خدا بداند او از شیعیان ماست شیطان را از او دور می‌کند والا شیطان در مقعد یا فرج او انگشت می‌کند و آن نوزاد وقتی بزرگ شد به مرض آنها مبتلا می‌شود و اگر دختر باشد فاحشه خواهد شد و در اثر همان انگشت است که نوزاد وقتی به دنیا می‌آید گریه می‌کند!!!

* عقل چهل معلم به اندازه عقل یک بافنده است و عقل بافنده به اندازه عقل یک زن است و زن هم هیچ عقل ندارد!!!

* از شیر و ادرار دختر شیرخواره باید اجتناب کرد زیرا از مثانه مادر خارج می‌شود اما از شیر و ادرار پسر شیرخوار اجتناب لازم نیست زیرا از بازو و شانه‌های مادر خارج می‌شود!!!^(۱)

* زنی به پیامبر اکرم گفت آیا من و شوهرم بر یکدیگر حقوق یکسان داریم؟ پیامبر در پاسخ گفت خیر! در برابر صد حق شوهر، زن حتی یک حق نیز ندارد! این حدیث را باور کنیم یا آیه ۲۲۸ سوره بقره را که می‌فرماید زن و مرد حقوق یکسان بر یکدیگر دارند...

* حضرت فاطمه دامن خود را از بی عفتی حفظ کرد خدا هم در عوض، نسل او را از آتش جهنم معاف نمود! حفظ کردن خود از زنا یک وظیفه است که عموم زنان مسلمان به سهولت آن را مراعات می‌کنند. آیا خداوند در برابر چنین وظیفه‌ای به جای آنکه به خود او پاداش دهد نسل او یعنی سادات را از جهنم معاف می‌کند؟ این ادعا چه فرقی با ادعای مسیحیان در باب مصلوب شدن عیسی دارد؟

* علامه حلی در وصیت‌نامه‌اش به فرزندش این حدیث را از پیامبر نقل کرده است که چهار طائفه را پیامبر شفاعت می‌کند اگر چه به اندازه تمام روی زمین گناه داشته باشند. اول کسی که سادات را گرامی بدارد. دوم کسی که اوامر آنها را اجرا کند. سوم کسی که آنها را کمک کند و چهارم کسی که آنها را دوست بدارد.

غیر از مغایرت با قرآن و رکاکت ادبی، این حدیث به کسی نسبت داده می‌شود که بارها می‌گفت قرشی بر جشی امتیازی ندارد. امتیاز فقط به تقواست!

* امام صادق(ع) سوگند خورد که از شیعیان حتی یک نفر نیز به جهنم نخواهد رفت! (در تعارض صریح با صدھا آیة قرآن نظری لیس بامانیکم و لا امانی اهل الكتاب من یعمل سوء یجز به...)

* امام صادق فرمود به خدا قسم حتی یک نفر از شیعیان به جنهم نخواهد رفت. چون خدا در قرآن می‌گوید فیومنذ لا یسئل عن ذنبه منکم انس و لا جان. شخصی گفت در قرآن این آیه بدون منکم است امام فرمود آری ولی آیه بامنکم نازل شد و فلان شخص آیه را تحریف و منکم را از آن حذف کردا!

شگفتان خداوند در صدھا آیه مؤکداً تصریح می‌کند که هیچ چیز جز عمل، انسان را نجات نمی‌دهد و هر کس ذره‌ای گناه مرتکب شود اگر توبه نکند، جزايش را خواهد دید و ما به دلیل خود خواهی و تن پروری به چنین اخبار مجعلوی دل خوش می‌کنیم و حاضریم قرآن را تحریف کنیم تا برای شیعه مقام و موقعیت درست کنیم.

- * هر کس مريض شود يا مشکلی پیدا کند و قل هو الله نخواند و در اثر آن بيماري يا گرفتاري، از دنيا برو در هشپار دوزخ خواهد شد!
- * کسی از پامير اکرم پرسيد آيا حق دارم به مو و مج دست خواهرم نگاه کنم پامير گفت نه می ترسم به او تجاوز کنی! اين حدیث در تعارض آشکار با آيه ۳۱ سوره نور است که اجازه می دهد زنان در برابر برادران و دیگر محارمشان آزاد باشند.
- * یهوديان وقتی قطره‌ای ادرار به بدنشان اصابت می کرد گوشت آن قسمت از بدنشان را با قیچی می بردند ولی خدا از شما مسلمانان چنین تکلیفي نخواسته است و آب را پاک کننده قرار داده است.
- * آیا ممکن است خدا از یهود بخواهد گوشت بدنشان را با قیچی بیزند. آیا با این کار نجاست بر طرف می شود یا زياد می شود؟ آیا مقطوع النسل نمی شوند!!!
- * دیه بیضه چپ بیشتر از بیضه راست است چون نطفه در آن تولید می شود.
- * هر مسلماني يك انار بخورد چهل روز شيطان از او دور می شود و اگر سه عدد انار بخورد يك سال شيطان از او دور می شود و چنین کسی گناه نخواهد کرد و بهشتی خواهد شد!(۱)
- * هر کس يك قاچ خربزه بخورد هفتاد هزار حسنة در نامه عملش ثبت و هفتاد هزار گناه از نامه عملش محو خواهد شد! (يعني بهتر است به جاي جهاد و شهادت به جاليز خربزه پناه ببريم. چون جهاد و مبارزه جدائی از تلاش و زحمت باید برای رضای خدا باشد و تضمینی نیست که مورد قبول خدا واقع شود ولی ثواب خربزه قید و شرطی هم ندارد.)
- * انسان موحد هر عمل زشتی داشته باشد جهنم نخواهد رفت!
- * هر کس در حرم دفن شود روز قیامت ترس و نگرانی نخواهد داشت هر چند آدم فاسق و فاجری باشد!
- * خدادو شهر دارد يکی در مشرق به نام جابلقاو دیگری در مغرب به نام جابلسا. هر یک دارای دیواری از آهن است و هر دیواری دارای هزار هزار در است و در آن شهرها به هفتاد هزار هزار زیان تکلم می شود و امام همه آن زیانها را می داند و بر همه ساکنان آنها حجت است. ساکنان آنا شهرها نه کاري دارند و نه حرفي جزو لایت ما و نفرین بر آن دو نفر!
- * چون خورشید غروب می کند می رود به آسمانها و از آسمانی به آسمانی بالا می رود تا بر سد به زیر عرش و در آنجا به سجده می افتد و می گوید پروردگار از کجا امر می کنی طلوع کنم از مغرب یا مشرق. سپس جبرائیل برای او حلمه ای از نور عرش که بلندی و کوتاهی آن به اندازه ساعتهاي روز است و خورشید آن را می پوشد همانطور که شما جامه خود را می پوشید و از آسمانها بر می گردد تا طلوع کند!
- * چون گناه بندگان زیاد شود و خدا بخواهد آنها را عقاب کند به ملک موکل برو فلك خورشید امر می کند که فلك خورشید یا ماه را در دریابی که فلك در آن می چرخد فرو ببرد. و ملک آن را به اندازه‌ای که خدا می خواهد بندگانش را بترساند در دریا فرو می برد و هر وقت بخواهد باز امر می کند که آن فلك را به مجرای خود برگرداند. و نمی ترسد از این (خسوف و کسوف) مگر کسی که از شیعیان ما نباشد!
- * چون خدا ماه را آفرید روی آن نوشت لا الله الا الله محمد رسول الله علی امير المؤمنین و سیاهی ای که شما در ماه می بینید اثر همان نوشته است!
- * روز جمعه کوتاه تر از روزهای دیگر است زیرا در روزهای دیگر خدا روح مشرکان را زیر چشم خورشید نگه می دارد و ساعتی خورشید را نگه می دارد تا آنها عذاب شوند ولی در روز جمعه خدا عذاب را از مشرکان بر می دارد و چون خورشید توقف ندارد روز جمعه کوتاهتر است.(۲)
- * علت سردی و گرمی هوا از ستاره مريخ و زحل است و هر وقت مريخ بالا رود و زحل پاين بيايد هوا گرم می شود و چون مريخ پاين بيايد و زحل بالا برود هوا سرد می شود.
- * ستاره مشتری به صورت مردی به زمين آمد و علم نجوم را به مردی از اهل هند آموخت.

* ستاره زهره زن بدکارهای بود که هاروت و ماروت را فریب داد و دعایی از آنها آموخت و خواند و به آسمان رفت. ستاره سهیل مردی بود عشّار از اهل بلخ همان دعا را از عابدی یاد گرفت خواند و به آسمان رفت.

* رعد صدای ملکی است بزرگتر از مگس و کوچکتر از زنبور و برق هم تازیانه ملک است.

* بازان از زیر عرش می‌بارد و از آسمانی به آسمانی می‌آید تا بر سد به آسمان دنیا و از آنجا می‌آید بر روی ابر و ابر هم آن را می‌بارد در جائی که خدا بخواهد.

* باد در زیر رکن شامی کعبه حبس است و نشانش هم این است که تو می‌بینی که این رکن در شب و روز و زمستان و تابستان در حرکت است!!!

* ماورای این خورشید، چهل خورشید دیگر است که فاصله هر یک از دیگری چهل سال راه است. در آنها خلق زیادی زندگی می‌کنند که از آفرینش آدم بی‌اطلاعند. ماورای کره ماه نیز چهل ماه وجود دارد که فاصله هر کدام از دیگری چهل روز زاه است. در آنها نیز خلق زیادی زندگی می‌کنند که از آفرینش آدم بی‌اطلاعند. معذلک همه این مخلوقات به طور تمام وقت، عمر و ابوبکر را لعنت می‌کنند! و فرشتگانی بر آنها گمارده شده‌اند که اگر لحظه‌ای از لعن آن دو باز ایستند عذابشان کنند! (۱)

* خورشید هفت مرتبه با حضرت علی سخن گفت. دفعه اول به او گفت برا یام شفاعت کن تا خدا مرا عذاب نکند. دفعه دوم گفت دستور بده تا دشمنانت را بسوزانم چون من آنها را می‌شناسم. دفعه سوم موقعی بود که نماز عصر علی قضا شده بود. حضرت علی به او امر کرد برگردد. او برگشت و علی نمازش را در وقت ادا کرد. در مرتبه چهارم علی به او گفت ای خورشید آیا از من گناهی سراغ داری؟ خورشید در پاسخ گفت به عزت خدایم سوگند که اگر همه مثل تو بودند خدا جهنم را نمی‌افرید! دفعه پنجم وقتی بود که عده‌ای در زمان خلافت ابوبکر با علی اختلاف داشتند خورشید به زبان آمد و همه قریش شنیدند که گفت حق با علی است و به دست علی است و از آن علی است! دفعه ششم وقتی بود که علی خورشید را صدزاد و خورشید برای او یک سطل آب حیات آورد و علی با آن وضو گرفت! علی از او پرسید تو کیستی؟ گفت من خورشید فروزانم! مرتبه آخر هم هنگام رحلت علی بود که خورشید آمد و با او تجدید عهد کرد. (۲)

* وقتی علی در مسجد کوفه مردم را برای جنگ با معاویه تجهیز می‌کرد دو نفر برای نزاع شخصی نزد وی آمدند. صدای یکی از آنها بالا گرفت. حضرت علی بالفظی که برای راندن سگ به کار می‌برند به او گفت چخ! ناگاه سر آن مرد به سر سگ تبدیل شد. آن مردگریه و زاری کرد و اظهار پشیمانی کرد. اطرافیان از علی خواستند که او را بخشد و دویاره به صورت اولش در بیاورد. علی چیزی زیر لب گفت و سر آن مرد به حالت اول در آمد! مردم با دیدن این معجزه گفتند یا علی تو که چنین قدرتی داری پس چرا برای جنگ با معاویه این همه خود را زحمت می‌دهی؟ علی در پاسخ گفت به خدا می‌توانم با همین پای کوتاهم از کوفه به سینه معاویه لگد بزنم. اگر بخواهم می‌توانم در یک چشم به هم زدن معاویه را از شام به اینجا بیاورم ولی ما بندگان مطیع خدایم و جز آنچه او بخواهد نمی‌خواهیم. (۳)

* راجع به چگونگی جزر و مد در حدیث آمده است که فرشته‌ای به نام رومان که موکل دریاها است علت جذر و مد است. وقتی پایش را به دریا بگذارد آب بالا می‌آید و چون بیرون بیاورد پایین می‌رود.

* زمین بر پشت ماهی است و ماهی بر آب است و آب بر سنگ است و سنگ بر شاخ گاوی قوی است و گاو بر خاک است. آن ماهی که زمین رانگه می‌دارد به قدرت خود خوشحال شد و خدا ماهی دیگری فرستاد از وجب کوچکتر و از بند انگشت بزرگتر. این ماهی در دماغ ماهی اول رفت و پس از چهل روز بیرون آمد. حال هرگاه این ماهی را ببیند مضطرب می‌شود و زمین هم با او به لرزه می‌افتد (و این است فلسفه زلزله!).

* خدا کوهی آفرید محیط به دنیا (کوه ق) از زبرجد سبز و سبزی آسمان از آن است و خدا خلقی آفریده که بر آنها نماز و زکات و دیگر واجبات را واجب نکرده است و تمام آنها لعنت می‌کنند آن دو نفر را!

* گاوها از وقتی که یهودیان گوساله پرستیدند دیگر از شرم سرشار را بالا نگرفتند!

۱ - بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۵.

۲ - بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۷۵.

- * زنها تا زمان حضرت نوح عادت نمی شدند از آن زمان به بعد به خاطر بعضی گناهان، مبتلا به این بلایه شدند.
- * سرخی افق در هنگام غروب خورشید از زمانی به وجود آمد که امام حسین را کشتد!
- * انسانها در آغاز خواب نمی دیدند و تصور می کردند بعد از مرگ نابود می شوند؛ خداوند برای آنکه به آنها ثابت کند روحشان بعد از مرگ باقی می ماند، خواب را ابداع کرد!^(۱)
- (گویا این چیز حدیث اخیر را یک نظر جعل کرده است!)
- * وقتی آدم و حوا به زمین آمدند دو پایشان در دو طرف صفا و سرشان پائین تراز افق آسمان بود. از گرما شکایت کردند. جبرائل آدم را فشار داد و قد او را به ۷۰ ذراع به ذراع خود وی تقلیل داد. با حوانیز چنین کرد و قد او را به ۳۵ ذراع به ذراع خودش رساند!^(۲) (به ذراع عادی قد حضرت آدم ۳۵ متر می شود و به ذراع خودش لابد چند صد متر! معلوم نیست از چه تاریخی نسل موجودی با این عرض و طول این قدر آب رفته است)
- * روزی مردی شامی با زنش نزد امام حسن آمد و گفت ای فرزند ابی تراب اگر در ادعایتان راستگو هستید کاری کن که من زن شوم و همسرم مرد شود. امام حسن دعائی نامفهوم خواند ناگاه آن دو متوجه شدند که تغییر جنسیت داده‌اند. آن دورفتند و بعد از مدتی بچه‌دار شدند! سپس دوباره نزد امام حسن آمدند و درخواست کردند به صورت اول برگردند. امام دعا کرد و آنها دوباره تغییر جنسیت دادند!^(۳)
- * وقتی علی به دنیا آمد پیامبر وارد خانه ابوطالب شد. علی که نوزادی بیش نبود به پیامبر لبخند زد و گفت سلام بر تو ای رسول خدا سپس آیات اول سوره مؤمنون را تلاوت کرد. رسول خدا نیز به او گفت مؤمنان به سبب تو رستگار خواهند شد و تو امیر آنهایی!^(۴)
- یعنی ده سال پیش از آنکه حضرت محمد به نبوت برسد و در غار حراء، قرآن بر او نازل شود، علی در نوزادی قرآن خوانده و از آیات سوره مؤمنون آگاه بود. با آنکه قرآن صراحتاً می‌گوید تلک من انباء الغیب نوحیها الیک ما کنست تعلمها انت و لا قومک من قبل هذا!^(۵)
- * علی (ع) گفت من همیشه مظلوم بوده‌ام. در کودکی نیز هرگاه می خواستند در چشم برادرم عقیل دوا بریزند می گفت تا اول در چشم علی دوا نزیرید نمی گذارم در چشم من دوا بریزیدا و برای راضی شدن او اول در دیدگان من دارو می ریختند! مرحوم مجلسی که در جای دیگر بحار^(۶) می‌گوید عقیل بیست سال بزرگتر از حضرت علی بود، با خود فکر نکرده است که هیچگاه جوانی بیست ساله برای آنکه در چشمانش دارو بریزند چنین بهانه‌ای نمی‌گیرد!
- * علی (ع) به سلمان و ابوذر در ضمن حديث مفصلی فرمود... منم کسی که به فرمان خدا، نوح را در کشتی حفظ کردم. منم کسی که به اذن خدا، حضرت یونس را از شکم ماهی نجات دادم. منم کسی که موسی را از دریا گذراندم. منم کسی که به اذن خدا ابراهیم را از آتش نجات دادم. منم کسی که رودخانه‌ها را روان ساخته و چشمه‌سارها را شکافتم و درختان را نشاندم! منم خضری که با موسی همراه بود. من آموزگار سلیمانم من ذوالقرینینم! من قدرت خدایم!...(۷)
- اگر این حرفها غلو نباشد پس غلو چیست؟ مرحوم مجلسی که غلو را نکوهش می کند این حديث عجیب و غریب را از کتابی عتیق نقل می کند بدون آنکه مؤلف آن را بشناسد و بگوید از چه طریقی به آن دست یافته است. این حديث در تعارض آشکار با آیات قرآن است:

و ما کنست بجانب الطور اذ نادينا
و ما کنست بجانب الغربی اذ قضينا الى موسى الامر
و ما کنست لدیهم اذ یلقون اقلامهم ایهم یکفل مریم

۱. کافی، ج، ص اذ الاحلام لم یکن فيما مضی فی اول الخلق

۲ - الثاقب فی المتنق، ص ۳۱۱

۲. روضة کافی، ص ۲۸ و ۳۷

۴. بحار، ج ۲۵ ص ۲۷ و ۲۸

۵. در رساله ساختگی مکالمات حسینی که به همراه حلیة المتنقین به چاپ رسیده آمده است که وقتی علی (ع) به دنیا آمد کتاب آدم و تورات موسی و زبور داود و انجیل عیسی و قرآن را از اول تا آخر خواند! (حلیة المتنقین، مکالمات حسینیه ص ۵۰۴، انتشارات مطبوعاتی حسینی ۱۳۶۲).

۶. بحار، ج ۲۶، ص ۱ و ۵ و ۶.

۷. بحر، ج ۴۲، ص ۱۱۰.

* امام باقر فرمود ما هرگاه مردی را بینیم می فهمیم که مؤمن است یا منافق.

این حدیث در تعارض با آیاتی است که خدا به پیامبر می گوید تو منافقانی را که در اطرافت هستند نمی شناسی! و ممن حولکم من الاعراب منافقون و من اهل المدينة مردوا علی النفاق لا تعلمهم نحن نعلمهم و من الناس من يعجبك قوله في الحياة الدنيا و يشهد الله على ما في قلبه و هو الد الخصم.

* ولد زنا هرگز رستگار نخواهد شد. خدا پدر و مادرش را ممکن است بیامرزد ولی او هرگز بهشت نخواهد رفت بلکه این ناپاکی تاشش نسل او ادامه نخواهد داشت. (بنگرید از سویی یک قاج خربزه خوردن آن همه ثواب دارد ولی از این سو ولد زنا اگر همه عمر نیز خدارا بندگی کند باز راه بهشت بر او بسته است با آنکه هیچ نقشی در گناه پدر و مادرش نداشته است!!!)^(۱) عجیب‌تر نحوه جمع اخبار متعارض مربوط به ولد زنا است مرحوم مجلسی که به حق با تألیف بحار الانوار یادگاری بس عظیم از خود به جای نهاده است، به جای آنکه این روایات را به دلیل مغایرت با قرآن اصلاً نقل نکند و بعد از نقل، لاقل به خاطر تعارض، جانب روایتی را بگیرد که می گوید ولد زنا با بقیه مردم فرقی ندارد، می گوید برای جمع بین این اخبار به گونه‌ای که مراعات قانون عدالت شده باشد باید بگوییم ولد زنا در جهنم عذاب نمی شود و راه بهشت نیز بر او بسته است و آیات فراوان قرآن را که می گویند هر کس اهل ایمان و عمل صالح باشد بهشتی است با این اخبار تخصیص می‌زنیم و می گوییم آن آیات راجع به ولد زنا نیست!!!

باور کردنی نیست که مرحوم مجلسی چنین آسان آیات قرآن را با این اخبار مغایر با عقل و منطق و فصرت تخصیص بزنده با این حرف که ولد زنا به جهنم نخواهد رفت اما در آنجا عذاب نخواهد شد، تصور کند که قانون عدالت را نیز دقیقاً مراعات کرده است! آیا این عدالت است که کسی را در جهنم جای دهیم و همنشین فرعون و نمرود و دیگر دوزخیان سازیم آنگاه بر او منت بگذاریم که ما در اینجا تورا به آتش نمی سوزانیم و این عین عدالت ماست! آیا این بیچاره حق دارد بگوید خدایا یک عمر تو را عبادت کردم عاقبت نیز در راه تو شهید شدم ولی تو به گناه دیگران مرا به دوزخ آوردی! لاقل اگر می خواهی عدالت را مراعات کنی ما را به بهشت ببر ولی از نعمت‌های آن مرا بهره‌مند مکن!

بعد است مرحوم مجلسی به نتیجه سخن خود در اینجا و روایتی که در جلد ۲۴، ص ۳۱۱ نقل کرده است اندیشه باشد. در آنجا روایتی نقل کرده است با این مضمون که «تمام مردم دنیا بجز شیعیان، حرامزاده و ولد زنا هستند» با این وضع بهشت در بست از آن شیعیان خواهد بود!

این نمونه‌ای از طرز تفکر محدثان ماست که وقتی می خواهند قانون عدالت را مراعات کنند چنین ترهاتی به هم می بافند تا چه رسد بخواهند بعد بورزنده و بدون چون و چرا مفاد اخبار آن چنانی را گردند نهند. متأسفانه باید گفت مرحوم مجلسی مجموعات زیادی را در بحار الانوار و دیگر آثارش مثل زادالمعاد، حق اليقین، تحفة الزائر و غیره گرد آورده است. وی کتب و اخباری را که قدماء کلا، و اکثر متأخرین منکر آن بودند در بحار و کتب دیگرش درج کرده است مثل تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم، و تفسیر منسوب به حضرت امام حسن عسکری (ع) و کتابی که مؤلفش مجھول است و خود مجلسی آن را عتیق غروی

۱. بعضی در دفاع از مجلسی می گویند ولی خود این روایات را قبول نداشت و صرفاً در صدد حفظ کتبی بود که نسخه‌های نادر آنها در حال اندراسی بود. این جواب درست نیست. نگاهی به مقدمه بحار و بحث‌های سندي و دقت فوق العادة مجلسی در توثیق مصادر و مؤلفین، به ضرور تبيان می دهد که وی با وسوس و احتیاط، روایات را گزینش نموده و نسبت به صحت آنها اطمینان داشته است. در پایان بخش توثیق مصادر این تذکر را می دهد که اگر بعضی روایات کتابها را ذکر نکردم به خاطر آن است که نسخه‌های دیگر آن کتابها که در بلاد مختلف منتشر است، در آن بخش تثافت داشته است. در علت نقل از کتاب «شہاب الاحرار» قاضی قضاوی می گوید این کتاب گرجه از تأثیفات اهل سنت است اما یافشتر قفرات آن در کتابها و روایاتی که از طرق شیعه به ما واصل شده موجود است و از این رو عالمان ما به آن اعتماد کرده و آن را شرح کرده‌اند. این توضیحات و نظرات آنها در جای جای بحار نشان می دهد که مرحوم مجلسی به همه آنچه نقل کرده است اعتماد داشته است (نگاه کنید به ج ۱ ص ۲۹، ۴۰، ۴۲، ۴۴). در موارد نادری که مجلسی نسبت به صدور حدیثی تردید داشته، تذکر داده است. مثلاً در جلد ۵۷ ص ۳۳۱ حدیث غریبی از کتاب جامع الاخبار نقل می کند و سپس می نویسد «اوردها صاحب الجامع فائزهایها و لم اعتمد عنبهایها باز در همان جلد ص ۳۴۱ خبر دیگری از شیعه حدیث نقل نموده و می نویسد «الخبر فی غایة الغرابة و لا اعتمد عليه لعدم کونه مأموراً من اصل معتبر و ان نسب الى الصدوق ره» این تصریحات نشان می دهد به بقیه بحار اعتماد داشته است.

در جلد اول، عن ۲ و ۴ تصریح می کند که در تصحیح و تثییح روایات بحار بسیار زحمت کشیده است:...و اخذت فی البحث عنها و اعطيت النظر فیها... حقه و اوقیت التدریب فیها حظه... فبدلت غایة جهدی فی ترویجها و تصحیحها و تنسیقها و تثییحها...

نامیده است (چون قدیمی بوده آن را عتیق و چون در نجف پیدا شده آن را غروی نام نهاده و به علت اینکه صفحات اول و آخرش از بین رفته بوده، نام مؤلف و کتاب مجهول است) و کتاب فقه الرضه خرائج راوندی، و احتجاج طبرسی، که بسیاری از محتویات آنها مغایر با قرآن و عقل است. قرن یازدهم که مجلسی در آن می‌زیسته و دو قرن بعد از آن، عصر ترویج و گردآوری اخبار بی‌اساس و مجرد از قرائت بلکه مغایر با کتاب و سنت و عقل بوده است. همین اخبار مسیر عقائد و جهانبینی شیعه را به کلی تغییر داد به طوری که نجات آن از هرگز ممکن نیست. انتظار می‌رفت مرحوم مجلسی در بخار الانوار نیز مثل مرأة العقول که شرح کافی است به بررسی اسناد روایات می‌پرداخت و تا این حد مسامحه نمی‌کرد.

این بلیه مخصوص علمای اخباری نیست. فیلسوفان و عقلگرایان مسلمان نیز نمی‌توانستند خود را از چنبره روایات خد عقل رها کنند یعنی همین که روایاتی به زعم خود صحیح، می‌یافتد عقل خود را تخطه نمی‌کردند. به اسفار ملاصدرا بنگرید که زنان را در ردیف چارپایان شمرده و فلسفه آفرینش آنها را صرفاً «نکاح» می‌داند.

حاج ملا هادی سبزواری در حاشیه اسفار می‌گوید «اینکه مؤلف زنان را در سلک حیوانات شمرده است اشاره به این نکه است که زنان به دلیل ضعف قوه عاقله و جمود برادرات جزئیات، نزدیک به حیوانات هستند و حقاً نیز چنین است. آنها سرشت حیوانی دارند و خدا برای آنکه مردان از آنها بدشان نیاید و به ازدواج با آنها تمایل پیدا کنند، آنها را به قیافه انسان در آورده است!!!»^(۱)

فیلسوفان ما با خود نیندیشیدند که اگر مردان نیز در شرایط زندگی زنان قرار گیرند و شب و روز در محیط بسته خانه بسر برند و سوادآموزی نیز برایشان عیب باشد، در بی‌عقلی از زنان سبقت می‌گیرند! به احادیثی از کتاب کافی توجه کنید:

* «در همان ساعتی که پیامبر از دنیا رفت، الاغش که نامش عفیر بود بی تاب شد و دوان خود را به چاهی رساند و خود را در آن انداخت و مُرد. حضرت علی(ع) فرمودند که این الاغ روزی به پیامبر گفت: پدر و مادرم فدایتاً پدرم از پدرش و او نیز از پدرش نقل کرد که در حادثه طوفان نوح در کشتی نوح بود و حضرت نوح دستی به کفل او زد و گفت از نسل تو الاغی به دنیا خواهد آمد که پیامبر خاتم بر آن سوار خواهد شد و من خدا را شکر می‌گوییم که همان الاغی هستم که نوح خبر داد»^(۲) مرحوم کلینی به خود اجازه نمی‌داد در مفاد این حدیث لحظه‌ای درنگ کند. طوفان نوح چند هزار سال قبل از زمان پیامبر اکرم بود نه صد سال قبل از وی چون سه پشت الاغ، چیزی حدود صد سال خواهد شد^(۳). ثانیاً اسب و شتر پیامبر نیز از نسل اسب و شتری بودند که در کشتی نوح بودند و این موضوع منحصر به پیامبر نبود بلکه هر کس از حیوانی استفاده کند، از حیوانی استفاده می‌کند که از نسل حیوانات نجات یافته در کشتی نوح بودند. پس در این فضیلت نه الاغ پیامبر خصوصیت داشت و نه خود پیامبر و چنین چیزی اصلاً فضیلت و امتیاز نیست ولی کسانی که در صدد فضیلت سازی برای اهلیت بودند به هر رطب و یابسی توسل می‌جستند!

* روایت فوق یادآور روایت مضحک دیگری است که مجلسی از کتاب «کشف الیقین» نقل کرده است^(۴). در آن روایت آمده است که گرگی خود را به حضرت علی(ع) رساند و گفت من گرگ شریفی هستم. من از شیعیان شما هستم. پدرم به من خبر داد که من از نسل همان گرگی هستم که فرزندان یعقوب آن را صید کرده و نزد یعقوب بودند و گفتند یوسف را این گرگ خورده است!!!

* امام صادق گفت پدرم در حجر اسماعیل نشسته بود و مردی با او سخن می‌گفت. ناگاه مارمولکی را دید که با زبانش صدا در می‌آورد. پدرم به آن مرد گفت می‌دانی چه می‌گویند؟ می‌گوید؟ می‌گوید به خدا قسم اگر عثمان را دشنام دهید من نیز علی را دشنام می‌دهم! آنگاه پدرم فرمود ھیچیک از بني امية نمی‌میرد مگر آنکه تبدیل به مارمولک می‌شود!^(۵) معلوم می‌شود مارمولک عقائد أدمنیان و مسائل تاریخی را خوب می‌فهمیده. البته تعجبی ندارد. وقتی الاغ محدث باشد

۱. الحکمة المتعالیة في الاسفار العقلية، ج ۷ ص ۱۲۶ - ۲. كتاب الحجة ج ۱ ص ۳۴۳

۴. بخار الانوار، ج ۴۱، ص ۲۳۹

۵. مگر آنکه روایت را مرسل بدانیم !!!

۵ روشه کافی، ج ۲ ص ۳۷ و ۳۸

مارمولک چرا موزخ و متکلم نباشد!

* راوی گوید در مدینه بودم و سقف مسجد نبوی که بر فراز قبر پیامبر قرار داشت ریخته بود و کارگران بالا و پایین می‌رفتند... از امام صادق پرسیدیم آیا بر فراز قبر پیامبر می‌توان رفت؟ امام فرمود من دوست ندارم که هیچیک از شما بالای قبر رود. می‌ترسم کور شود یا پیامبر را در حال نماز و یا با برخی از همسرانش ببیند!!^(۱)
اگر منظور از دیدن پیامبر، دیدن جسم او بود که چنین چیزی ممکن نیست و چنانچه مقصود دیدن روح پیامبر باشد، روح که دیدنی نیست!

* امام صادق درباره معراج پیامبر گفت: در سیر آسمانی پیامبر به جانی رسید که جبرائیل به او گفت در اینجا بایست. در مقامی ایستاده‌ای که پای هیچ فرشته و پیامبری به آن نرسیده است. همانا خدای تو در اینجا نماز می‌گذارد! پیامبر پرسید چگونه نماز می‌گذارد؟ جبرائیل گفت خدا می‌گوید سبogh قدوس انا رب الملائكة والروح!^(۲)

* گروهی از شیعیان از شهرهای دور آمدند و از امام جواد(ع) اجازه پرورد خواستند. امام به آنها اجازه داد. آنها در یک مجلس سی هزار مسأله پرسیدند و امام که فقط ده سال سن داشت همه آن مسائل را پاسخ داد! اگر هر پرسش و پاسخ پنج دقیقه طول بکشد آن یک مجلس باید سه ماه و نیم طول کشیده باشد!

* قرآنی که جبرائیل برای محمد(ص) آورد هفده هزار آیه بود!^(۳)
* از امام صادق سؤال شد زمین بر چه چیزی تکیه دارد؟ امام فرمود: زمین بر ماهی و ماهی بر آب و آب بر سنگ سخت و سنگ بر شاخ گاو نرم تن و گاو بر خاک نمناک تکیه دارد. راوی پرسید خاک نمناک بر چه چیزی تکیه دارد امام فرمود هیهات در اینجا دانش دانشمندان گم شد!^(۴)

خرافی بودن متن حدیث نیازی به شرح ندارد.

* امام صادق گفت آن ماهی که زمین را حمل می‌کند این فکر از خاطرشن گذشت که او با نیروی خود زمین را حمل می‌کند! پس خدای متعال ماهی کوچکی را فرستاد تا وارد بینی آن شد و او غش کرد. ماهی کوچک چهل روز در بینی او ماند. آن گاه خداوند بزرگ بر ماهی حامل زمین رحمت آورد و ماهی کوچک را از بینی او بیرون کرد. هر گاه خدا بخواهد در زمین زلزله پدید آید همان ماهی کوچک را به سوی ماهی بزرگ می‌فرستد و چون چشم ماهی بزرگ به آن می‌افتد بر خود می‌لرزد و در زمین زلزله پدید می‌آید!^(۵)

* امام صادق از رسول خدا نقل کرد که پس از من هرگاه اهل شک و بدعت را دیدید آشکارا از آنها بیزاری جوئید و به آنها بسیار دشنام دهید و از آنها بدگوئی کنید و به آنها بهتان بزنید تا به فساد در اسلام طمع نکنند و در نتیجه مردم از آنان دوری گزینند و بدعتهای آنها را نیاموزند.^(۶)

بدون شک بدعنگذاران کار ناپسندی می‌کنند ولی بهتان زدن به آنها شرعاً و عقلاً روانیست قرآن می‌فرماید و لا یجر منکم شناآن قوم على ان لاتعدلو^(۷). دشنام دادن به آنها نیز باعث می‌شود به اهل حق دشنام گویند و لا تسروا الذین يدعون من دون الله فيسبوا الله عدواً بغير علم^(۸).

* چون پیامبر زاده شد چند روزی بدون شیر به سر برد. پس ابوطالب او را به پستان خود افکند و خدا در پستان ابوطالب شیر نازل کرد! و کودک چند روزی از پستان ابوطالب شیر خورد تا انکه ابوطالب حلیمه سعدیه را یافت و کودک را به او سپردا!^(۹)

راوی نادان برای آنکه نسبت قرابت و همخونی بین پیامبر و حضرت علی را استوارتر کند به جعل چنین حدیثی دست یازیده است. آیا ممکن نبود این شیر در سینه همسر جوان ابوطالب - فاطمه بنت اسد - فراهم آید؟

۲. کافی، ج ۱ ص ۴۴۲.

۱. کافی، ج ۱، ص ۴۵۲.

۲. کافی، ج ۲ ص ۶۳۴.

۴. روضه کافی، ج ۱ ص ۱۲۷، چاپ تهران، انتشارات علمیه اسلامیه.

۵. روضه کافی، ج ۲، ص ۶۷ و ۶۸. مشابه این حدیث را صدوق در فقیه نقل کرده است ج ۱ ص ۵۴۲ و ۵۴۳.

۷. مائدہ /۸.

۶. کافی، ج ۲ ص ۲۷۵.

۹. کافی، ج ۱ ص ۴۴۸.

۸. انعام /۱۰۸.

اوج دروغ پردازی و جعل حدیث را می‌توان در روایات مربوط به مناقب اهلیت و مثالب دشمنان مشاهده کرد. در این وادی حب و بغض‌ها غوغای کرده است. به جرأت می‌توان گفت اغلب روایات این دو موضوع ساخته و پرداخته دست شیعیان تدریج و پیروان معاویه است. چنانکه خواهیم گفت آیة الله بروجردی اغلب اینگونه روایات را جعلی می‌دانستند. اینک به یکی از آنها توجه کنید.

مرحوم مجلسی حدیثی را از محمد بن شهر آشوب و نیز کتاب «عقد الدرر» نقل کرده است که خواننده را غرق حیرت می‌کند. حسن بن محبوب از ابن زیارات از امام صادق(ع) نقل می‌کند که گفت: صهاب، کنیز عبد المطلب زنی حبسی بود با کفل بزرگ و شتر می‌چراند. تعاملی به جفت‌گیری داشت. نفیل جد عمر چشمش به او افتاد و هوش تحیریک شد و بر او افتاد و او خطاب را آبستن شد. خطاب که به سن بلوغ رسید چشمش به مادرش صهاب افتاد و از کفل مادرش خوش آمد و روی او پرید و او حامله شد و حتمه رازایید و چون از خویشانش می‌ترسید، آن را بین چهار پایان مکه رها کرد و رفت. هشام بن مغيرة بن ولید کودک را یافت و به منزلش برد و اسنش را حتمه گذاشت (این نامگذاری عرب است برای طفل بی‌پدری که به فرزندی می‌گیرند). و چون خطاب چشمش به حتمه افتاد تحیریک شد و او را از هشام خواستگاری کرد و با او ازدواج کرد و عمر ازاوه دنیا آمد. بنابر این خطاب هم پدر عمر است هم جدش و هم دائی او و ختمه هم مادرش و هم خواهرش و هم عمه او!!!^(۱)

بسیاری از علماء این حدیث را نقل و تلقی به قبول کردند. این حدیث در حدیثه الشیعه منسوب به محقق اردبیلی نیز آمده است (در انتساب این کتاب به مقدس اردبیلی تردیدهای جدی وجود دارد^(۲)).

به هر حال ناقلان این حدیث لختی درنگ نکردن که آیا چنین چیزی عادتاً امکان‌پذیر است؟ آیا درین عرب جاهلیت که انواع ازدواج و زنا رایج بود چنین پدیده‌ای ممکن بود؟ آیا احتمال ندارد شیعیان تنبله‌ای این حدیث را جعل کرده باشند؟ آیا حتی دنیا و جاه طلبی نمی‌توانست علت جرائم عمر باشد و همه چیز را باید به نطفه و حرامزادگی برگرداند آن هم از نوع هفت جوش آن!!! آیا ممکن است بسیاری از این ماجرا مطلع باشند و پایامبر مطلع نباشد و یا مطلع باشد و عمر را تگاتنگ خود جای دهد؟ از این مضحک‌تر روایتی است که خبر از زن شدن خلیفه ثانی و هفت مرتبه زاییدن او می‌دهد!^(۳)

از سوی دیگر برای جعل مناقب اهلیت، به آسمان و زیمان متول شدن و شتابزده هر دروغی را به پاک‌ترین انسانها نسبت دادند. کافی است سری به روایات تفسیری بزنید تا با بخشی از این ترهات آشنا شوید. در این‌برهه آیة الله موسوی غروی می‌نویسد:

«برکسی مخفی نیست که مفسرین غالباً افرادی ساده و عاشق تکثیر حدیث و درج آنها در کتبشان بوده‌اند تا حجم آنها افزون گردد و به عجائبی که فوق ادراک عقول و خارج از نظام عالم است، مباءت نمایند! به همین جهت اکاذیب و اساطیر را پذیرفتند!»

۱. بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۹۹ و ۱۰۰.

۲. علامه شعرانی در این باره می‌نویسد: «کتاب حدیثه الشیعه به سورت فعلی از متن اردبیلی نیست و از گفته‌های هنر فن چنان تبیجه باید گرفت که این کتاب را یکی از مؤلفان آغاز دولت صفویه یا او اخیر دولت گورکانیان در شریعت حالت پیغمبر و دوازده امام نوشته است... نام ملا احمد اردبیلی و زیده الیان در این کتاب از آنجا آمد که نسخه‌ای از این حدیثه در تصرف ملا احمد اردبیلی بوده، در حاشیه آن توضیح‌تی نوشته است و ناسخان پس از آن، جزء متن کردن و باز محمد بن غیاث بن محمد آن را تلحیص کرده است. و زیرا آن اخبار ضعاف و بی‌اصل را با عبارت فارسی فضیح نمی‌توان به عالی‌مدقق نسبت داد که اصلاً آذربایجانی بود و در تجف اشرف پرورش یافته، و ما هرگز احتمال نمی‌دهیم محقق اردبیلی تألیف دیگری را انتحال کنند. چون با آن علم و تقوی و شهرت و قبول مدعی شویم که این حاجت نبود کتابی ضعیف را به خویش نسبت دهد». (تفسیر ابوالفتوح، چاپ شعرانی ص ۱۳ و ۱۴)

اما شواهدی نیز وجود دارد که حاکی از انتساب این کتاب به مرحوم محقق اردبیلی است. و قول دقیق‌تر آن است که به احتمال قوی در فاصله زمان تأليف آن تا زمان تأليف کاشف الحق (که همان حدیثه الشیعه است با دخل و تصرفاتی) اینکه ضعیفی به این کتاب راه یافته است و متأسفانه نسخه اصلی و با نسخه تحریر زمان مؤلف در دست نیست تا بتوان آن موارد را به طور مشخص برشان داد. (نگاه کنید به مقاله آقای حسن زاده مراغه‌ای با عنوان بررسی حدیثه الشیعه که در مجموعه مقالات کنگره بزرگداشت مقدس ار. ای به چاپ رسیده است.)
به هر حال این مورده نیز شاهدی است از دخل و تصرفات فراوان در نسخه‌های خصوصی و تبدیل یک کتاب به دو کتاب! و اگر در نظر بگیریم که مرحوم اردبیلی در ۹۹۳ هـ ق فوت کرده است می‌توانیم وضع نسخه‌های چندین قرن قبل از آن را نیز حدس بزنیم!

۳. این روایت در کتاب صحیفة الابرار، تأليف میرزا محمد تقی حجه الاسلام، و در به تئر تبریزی موجود است.

و هر چه کذب و غلو و خروج از نظام، در خبر و حکایت، بیشتر و بزرگتر بود، از نظر آنها حفظ و ضبطش در کتب مهمنت‌مند و گمانشان چنین بود که ثبت این اکاذیب در کتب دینی به سبب شگفتی و غرابت‌شان، خدمتی به دین و تشبید بنیان و تحکیم ارکان دین است! نظری اغراقاتی که شیوه کثیری از شعراء بوده، چنان که نظامی به فرزندش سفارش می‌کند که:

کز اکذب اوست احسن او
در شعر مسیح و در فن او

تفسرین به درج اساطیر در صحائف پرداختند، گویا چیزی چنان شگفت‌انگیز آورده‌اند که دست اولو الالاب به آن نمی‌رسد...
تا معجزات انبیاء و کرامات اولیاء در انتظار مردم زیاد نگردد.

تفسرین از این نکته غفلت کردند که درجات عالیه و مقامات راقیه انبیاء و اولیاء نزد خلق و خالق نتیجه اخلاق فاضله و اعمال صالحه و احسان و خدمتشان به مردم و مبارزه با هواه نفس و ترک پلیدیها و سیئات و توجهشان به حق متعال بوده است. اینان لحظه‌ای از ذکر خدا غفلت نکرده و از برق و تقوی خسته و دلتنگ نمی‌شوند و نه در برابر خدا استکبار می‌کنند که مرتكب معصیت شوند و نه بر بندگان خدا تا ایشان را به بندگی بگیرند و در اصول به اهداف دنیوی و کسب جاه و مال از آنان بهره‌کشی کنند.

پس اعتلاء شان و رفعت مقامشان به سبب خوارق عادات نمی‌باشد. اقدام انبیاء و اولیاء در انجام امور سودبخش برای مردم، بی‌هیچ زیاده و نقصان، منطبق با امر خدای متعال می‌باشد.

معجز دال بر نبوت پامبران، ارشاد خلق است به ظور شایسته و سزاوار و نشر علم و فضیلت و بسط عدل و احسان. پس نیازی به جعل اساطیر و تریهات و اکاذیب ندارند. زیرا این روش حقایق را منهدم می‌سازد و مزدم را به سوی موهومات سوق می‌دهد. از رجوع به عقل و حس و نظام منصرف می‌نماید. نتیجه آن که توده مردم سفیه و احمق شده دست از تفکر و تنبیر می‌شویند و به رکن وثیق کتاب الهی و نلب فطری و حس شهودی اتکاء نمی‌کنند. حال بنگر که این مسلک و خیم چه ثمراتی را بیار آورده و چه چیزی را عاید ساخته است. سوگند که هر آینه اینان راه خططا را پیمودند و به گمراهی رفتند خداوند ما را از این پرتوگاه‌های نجات دهد و سالک راه رشد و سداد گرداند!

چون در اعتقاد و حساب مفسرین چنان بوده که این مجعولات بناء دین را استوار و ایمان مردم را نیرومند می‌سازد به سندهای روایات اعتنای نکرده و در عبارات و مضامینشان تحقیق نشوده‌اند تا برایشان روشن شود که این‌ها مباین نظام اسباب و مخالف حس و عقل است. بلکه ناقليش آحادند و از کذبه و متهمنین به الحاد یا جعل و تزویر یا غلو و بدعت می‌باشد.

بنابراین از اعظم وظایف صاحبان علم این است که جداً دامن همت به کمر زنند و کتابهای تفسیر و حدیث و فقه را از آلودگی این ترهاست پلاپا نمایند و سعی بليغ نمایند تا به مسلمین و غير ایشان اعلام دارند که این ارجحیت به دست دشمنان دین در اخبار دسيسه شده و در نتیجه آنان نيز از حقیقت امر مطلع گشته از نقل چنین جعلیاتی در اين کتاب و آن کتاب و ذکر شش بر فراز متاب خودداری کنند.

تا زمانی که این مجعولات در کتب مسلمین باقی است، معامله با آن می‌شود و امیدی به رواج دین و معرفت روح و اهدافش نمی‌رود. چراگهای پیوسته خاموش و احکامش تعطیل و تحریف شده و مسلمانان همچنان در گمراهی بسر می‌برند. به راه حق هدایت نمی‌شوند و بین صدق و کذب و هادی و مضل و مصلح و مفسد، و مغاز^(۱) و مغازه تمیز نمی‌دهند.

به همین جهت همیشه در امور دنیا و آخرت نادان و فقیر و منحط و اسیرند. شر و بدی از هر سوبه آنها می‌رسد. نمی‌توانند از جان و اهل و آبرو و اموالشان دفاع کنند. از نعمت‌های الهی محروم‌اند. خصوصاً از نعمت آزادی و علم. هرچیزی را که برای جلب منفعتی یا دفع مضرتی دست به سویش دراز کردن، یا چشم به آن دوختند، بعد از مدتی معلوم شد مانند کسی بوده‌اند که دو کفشه را به سوی آب می‌برد تا آن را به دهانش رساند ولی نمی‌تواند.

آن چه را پنداشتند که تشنه را سیراب و بیمار را بهبود می‌بخشد، آتشی سوزان و مرضی مهلك می‌گردد. مانند سرابی در بیابانی خشک که تشنه به گمانش آب می‌آید تا این که بدان رسد، چیزی نمی‌باید. همه این‌ها از آثار جهل است، و پیروی ایشان از شیاطین مکار، و قبول خرافات و اوهامی است که هیچ خردمندی نمی‌پذیرد. این مزخرفات چنان اثر بزرگی در تضليل خلق و

۱. مغاز: جای رستگاری و فرز / مغازه: بیابان بین آب و علف و محل هلاک و نابودی.

سلب عقول ایشان دارد که آنان را «کالانعام بل هم اصل» می‌گرداند^(۱).

در سوره بقره می‌خوانیم که خداوند به پشه و مافوق آن مثال می‌زند تا مطلب را تفہیم نماید. در حدیث آمده است که منظور از پشه حضرت علی^(ع) و منظور از «مافوق آن»، رسول اکرم است!^(۲) این حدیث غیر از اهانت به پیامبر و حضرت علی^(ع)، پیامبر را از حضرت علی پائین تر قرار داده است چون مافوق پشه یعنی کوچکتر از پشه.

نیز در قرآن آمده است که روز قیامت خداوند «دابه‌ای» یعنی جنبدهای را برمی‌انگیزد و آن دابه شهادت می‌دهد که مردم به آیات الهی یقین نداشتند. در حدیث است که منظور از آن «دابه» حضرت علی است.

در حدیث است که مراد از «اسرائیل» در آیات سوره بقره پیامبر و منظور از «بنی اسرائیل»، اهلیت پیامبرند^(۳). جاعل این حدیث توجه نداشته که در این آیات خداوند شدیداً بنی اسرائیل را نکوهش می‌کند.

آیا ممکن است خداوند با بندگانش اینگونه سخن بگوید؟ آیا ممکن است خداوند واژگانی به کار ببرد که معانی مشخصی دارند ولی معانی دیگری را قصد کند؟

شخصی به امام صادق گفت شنیده‌ایم شما گفته‌اید واژه‌های «شراب» و «قمار» و «انصاص» و «ازلام» کنایه از اشخاصی است. امام فرمود «خدا با بندگانش به شیوه‌ای که آنها نفهمند سخن نمی‌گوید!» از این حدیث می‌فهمیم تمام تأویلات بی‌جا و نامناسبی که با قواعد عقلانی تفہیم و تفہم سازگار نیست باطل است و احیاناً ساخته و پرداخته شیعیان تذرو و دشمنان اهلیت است.

به روایاتی از کتب مرحوم صدوq توجه فرمایید:

* ماه رمضان هرگز از سی روز کمتر نخواهد شد^(۴)

* باکردها معامله نکنید زیرا آنها طائفه‌ای از جن هستند!^(۵) در حالی که قرآن می‌فرماید تنوع نژادها و قومیت‌ها یکی از آیات الهی است.

* نخستین کسی که خطبه نماز جمعه را قبل از نماز خواند عثمان بود!^(۶) (همه شارحان این حدیث گفته‌اند این روایت اشتباه است).

* زلزله زمین در اثر حرکات نهنگی است که کره زمین بر پشت او قرار دارد!^(۷)

* مردی از حضرت علی پرسید چرا قد تو کوتاه و شکم تو بزرگ و جلوی سرت طاس است؟ حضرت علی در جواب گفت: خدا مرا دراز نیافرید کوتاه نیز نیافرید تا دراز قامت را از طول و کوتاه قامت را از عرض، به دونیم کنم! بزرگی شکم نیز به علت پربودن آن از علم است. طاسی جلو سرم نیز به علت کلاه خود است که زیاد بر سر می‌گذارم.^(۸)

دروغگوئی که این حدیث را جعل کرده است می‌خواسته هم حضرت علی را زشت و بد قواره معرفی کند و هم بگوید رمز پیشرفت اسلام جنگ مداوم بوده است. چطور ممکن است در اثر علم زیاد شکم انسان بزرگ شود؟

* بادها همه در زیر رکن شامی کعبه محبوسنند. همه بادهای جنوبی و شمالی و نیز باد صبا و باد دبور از زیر کعبه می‌وتد. نشانه آن هم این است که این رکن ذر تابستان و زمستان حرکت می‌کنند!^(۹)

* هر کس جمعه‌ای بر او بگذرد و در آن مدت، سوره قل هو الله احد نخواند و سپس بمیرد بر دین ابولهب مرده است!^(۱۰)

* پیامبر فرمود ای علی! خدا تو و خاندان تو و شیعیان تو و دوستان شیعیان تو و دوستان دوستان شیعیان تو را آمرزید.^(۱۱)

قرآن صریحاً می‌گوید جز عمل، هیچ چیزی باعث رستگاری نخواهد شد (یا اهان الكتاب لستم على شیی حتى تقيموا التوراة و الانجیل) و این حدیث می‌گوید اگر دوست یکی از دوستان شیعیان علی باشید خیالتان راحت باشد که رستگارید!

۱. آدم از نظر قرآن، ج ۲ ص ۴۹۲.

۲. تفسیر عیاشی، ج ۱ ص ۴۴.

۳. فقیه، ج ۲، ص ۱۶۹.

۴. فقیه، ج ۱ ص ۱۶۴.

۵. فقیه، ج ۱ ص ۵۴۲ و ۵۴۳.

۶. معانی الاخبار، ص ۳۸۴ و ۳۸۵.

۷. عيون الاخبار الرضا، ص ۲۱۱.

۸. خصال، باب الثالث، عن ۱۸۹، از منشورات جامعه مدرسین.

۹. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، عن ۵۱۰.

* شیعیان چون در حفظ و ولایت خدا هستند گناهانشان ثبت نمی‌شود! (۱)

اگر منظور این است که گناه نمی‌کنند چنین چیزی برخلاف مشاهدات ماست و اگر منظور این است که گناه می‌کنند ولی ثبت نمی‌شود چنین چیزی مغایر با آیات قرآن است که می‌فرماید وكل صغیر و کبیر مستظر یا و نکتب ما قدمو و آثارهم بادها در اثر اختلاف درجه حرارت توده‌های هوا به وجود می‌آیند. جاعل حدیث گمان کرده خدا انبانی از باد زیر کعبه درست کرده و هر از چندی سر ابان را می‌گشاید!

حدیث ذیل را نیز از امالی صدوق نقل می‌کنیم تا به ساده‌لوحی محدثان بیشتر پی ببریم. صدوق در امالی از محمد بن سنان از لیث بن سعد روایت می‌کند که گفت:

در حضور معاویه، به کعب الاخبار گفت: میلاد رسول خدا (ص) را در کتاب‌های خود چگونه می‌باید و آیا برای عترت او فضیلتی در آن‌ها هست؟!

کعب الاخبار نظری به معاویه افکند تا بیند میل او چیست! ولی خدا بر زیان معاویه این سخن را جاری ساخت که به کعب الاخبار بگوید: ای ابا اسحق! خدایت رحمت کناد، هر چه از این باب نزد تو موجود است بیاورا!

کعب گفت: هفتاد و دو کتاب را که تماماً از آسمان نازل شده، خوانده‌ام و صحف دانیال را تماماً خوانده‌ام و در تمام آن‌ها می‌لاد پیامبر اسلام و عترت او را یافته‌ام! همانا نام او معروف است. و هیچ پیامبری هرگز متولد نشده که ملانکه بر او نازل شوند جز عیسی و احمد صلوات الله علیهما و پرده‌های بهشت در جلو هیچ زنی کشیده نشده غیر از مریم و آمنه مادران عیسی و محمد و از نشانه‌های حمل آمنه این بود که شبی که به او باردار شد منادی در آسمانهای هفتگانه ندا در داد که: مژده باد شمارا که امشب به احمد آبستن گردید. و در تمام زمین‌ها و حتی دریاها نیز به همین منوال منادی ندا داد و آن روز در روی زمین جنبدهای که حرکت کند نماند و پرندهای به پرواز نیامد جز آن که به مولد وی آگاه گشت.

و در شب ولادتش هفتاد هزار قصر از یاقوت سرخ در بهشت ساخته شد و هفتاد هزار قصر مروارید تر بنا گردید. پس گفته شد: این‌ها همه قصرهای میلاد اوست.

بهشت آرایش و تزیین گشت و به آن گفته شد: به اهتزاز درا و آراسته شو! زیرا پیامبر دوستان تو متولد گردید. پس بهشت خندید و تاروز قیامت هم خندان است.

کعب الاخبار می‌گوید: و از آن کتابها به من چنین رسیده است که یک ماهی از ماهیان دریا که اسمش طموسا است و سید ماهیان است و هفتصد هزار دم دارد و بر پشت او هفتصد هزار گاو راه می‌رونده که هر یک از آن گاوها از همه دنیا بزرگتر است و هر گاو هفتصد هزار شاخ از زمرد سبز دارد و خود از آن شاخ‌ها خبر ندارد. این ماهی با این بزرگی از شدت شادی به ولادت وی به خود می‌لرزد و مضطرب می‌شود و اگر خدا او را نگاه نمی‌داشت از اضطرابش دنیا را زیر و زیر می‌کرد.

و به من رسیده است که در آن روز هیچ کوهی باقی نماند مگر آن که به کوه مجاور بشارت داد و گفت: لا اله الا الله. و تمام کوههای عالم به سبب بزرگواری محمد در برابر کوه ابی قیس خاضع شدند و تمام درختان به سبب شادی به ولادت او با تمام شاخه‌ها و میوه هایشان تا چهل روز تقدیس گردند.

و هفتاد ستون از انواع نورها میان آسمان و زمین زده شد که هیچ یک به دیگری شیوه نبود و به آدم مژده ولادت او داده شد.

پس هفتاد نوع حسن و زیبایی بر حسن او افزوده گشت و تلخی مرگ که به وی رسیده بود از او زایل شد.

کعب الاخبار در ادامه می‌گوید:

و همانا به من رسیده که کوثر در بهشت مضطرب شد و به اهتزاز در آمد. پس هفتاد هزار قصر از قصور دُر و یاقوت، نثار مولید محمد نمود. و ابلیس مهار گشت و تا چهل روز غل برگردن او نهاده شد و تا چهل روز تختش غرق شد و تمام بتها به رو افتادند و شیون زدند و ولوله کردند و مردم صدایی از کعبه شنیدند که می‌گفت: از آل قریش! بشیر آمد نذیر آمد. با اوست عزت ابد و سود بزرگ و اوست خاتم انبیاء.

و باز کعب می‌گوید:

1. سمعت ابا عبد الله(ع) يقول رفع القلم عن الشيعة بعصمة الله و ولایته. (صفات الشيعة و فضائل الشيعة، ص ۱۲)

و در کتب می‌یابم که عترت او بعد از می‌بیشترین مودتند و وقتی که از عترتش مخوبیتی در دنیا وجود داشته باشد، مردم پیوسته از عذاب در امانند. معاویه گفت:

ای ابا اسحق، عترت او کیاند؟

کعب گفت: فرزندان فاطمه.

معاویه رو در هم کشیده لبهاش را گزینه و سرگره بازی کردن با ریش خود شد.

آنگاه کعب گفت: ماصفت دو جو حمه شهید راهه در کثیفه ایمان می‌یابیم و آن‌ها سوچه فاطمه‌اند که بدترین مردم ایشان را می‌کشند.

معاویه گفت: چه کسی آن‌ها را می‌آورد؟

کعب گفت: مردی از قریش.

معاویه به پا خاسته گفت: اگر بخواهی بrixizیدا ما بrixخاستیم.^(۱)

واعجب!! والاسفا! که در دائرة المعارف شیعه، یعنی بخارالانوار، از این زخارف بیست و کسی هم جرأت اعتراض ندارد. آنان که این ترهات را می‌نگارند، به اخبار حادی تمک می‌کنند که در ثواب‌های نامحمدی اعمال مستحبه یا غیر آن‌ها وارد شده و از حیث فساد متن و سند و فقدان شعع از کتاب و سنت و عقل، در آن‌ها دقت نشاند و مظالمی را همچون وحی منزل پذیرفته در کتب خود ثبت نموده‌اند کسی که مندرجاتش اقوی دلیل بر مجعلیت آن‌ها می‌باشد. همین‌هست که بنیان اسلام را ویران کرده و مردم را به آب و آتش رانست و اهل خزان دنیا و آخرت ساخته است.

مع ذنک مؤلفین آن کتب و پیروانش مروج همین موهومات و ناشر همین توهنت و پایه‌های دین را روی آن‌ها استوار و

کتاب و سنت سنبه و عقل را به یک سر شکنده‌اند

در حکایتی که آورده‌یم دقت کن و ببین که چگونه اسلام و اخبار و بهشت و ملاتکه را آدمیان و حتی عهیان دریارا به استهزا گرفته و در واقع دین را مسخره کرده و به دست مسمین آن‌ها را کوییده‌اند و زیانته^(۲) آن که این گونه خرافات و مزخرفات را در کتب شیعه بیشتر جای داده‌اند تا اصل اسلام را مخدوش سازند! برای نمونه همیشه یک حکایت کافی است که خواننده انگشت حیرت از غفلت اصحاب حدیث و روایت به دستان گزد و توجه کنند که همیشه یک برای هدم ارکان دین کافی است. زیرا به دست دوست می‌توان مسلمین و سنت خلق را از اسلام منحرف ساخت تا به دست شمن.

حدیث ذیل هم در تهذیب و هم استبصار نقش داشته است و صاحب وسائل آن را نقل کرده است:

* اگر کسی با قیچی یا ناخن‌گیر آهنی مو یا ناخن خود را بچیند باید قبل از نماز محترم آن را آب بشکند زیرا آهن نجس است و اگر نماز خواننده است باید نمازش را تحریر بخواند زیرا آهن بآس دوزخیان است. حمد لباس بهشتیان.^(۳)

هیچکس معتقد به نجاست آهن نیست. این حدیث در تعارض با آیه و اذکرت شیخ فاقہت هم انصوحة فلتقم طائفه منهم معک ولی‌آخذوا اسلحتم... است که توعییه می‌کند تا میدان جنگ می‌توانید با سلاح خود بخوانید.

خواننده محترم ممکن است بگوید عیج فقیه‌ی بجز بعضی از اخباریان، همه رویت کتب اربعه را صحیح نمی‌داند و چه با اکثر این روایات را به دلیل اشکال متنی مردود به نند. در پاسخ می‌گوییم اولاً نقش. بین اخبار یعنی مرحوم کلینی، صدوq، مجلسی و شیخ حر عاملی مجموعه‌هایی حدیثی خود را قبول دارند و در مقدمه کتبی شان به این مطلب تصریح کرده‌اند. ثانیاً عموم فقهای ما به خود اجازه نمی‌دهند تا برابر نص. اجتیاد کنند و فقط به نقد متن کافی می‌کنند و گردد سند روایت را قبول کنند چون و چرا در مفاد حدیث را احتیاج در برای نص می‌دانند و معتقد‌ند بندگی مقتضی تعبد به نص کلام معصوم است، لذا اگر فقیه دیگری از بین مجامع روائی سجموعه‌ای را با خوابط رجالی خودش گزیند کنند باز می‌توان در آن مجموعه، تعداد زیادی روایات خلاف عقل و فطرت داشت اگرچه دقیقاً این روایات نباشد. به سخن یک‌گر مشکل، مشکل سندی نیست. مشکل کلامی است! فقهای بزرگی مثل کلینی، صدوq، شیخ خوسی، مجلسی و شیخ حر عصی غیر از بررسی سند ضابطه دیگری را

۱. بخارالانوار، ج ۶، باب سوم.

۲. تهذیب، ج ۱، ص ۴۲۵؛ استبصار، ج ۱، ص ۹۶؛ وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۰۴.

برای تشخیص حدیث صحیح از سقیم معتبر نمی‌دانستند یعنی به خود اجازه نمی‌دادند در برابر حدیث موثق چون و چراکنند. بدون شک، هر عالم دیگری نیز که همین مبنای را داشته باشد سر از همین وادی در خواهد آورد.

علت اصلی انتشار روایات نامعقول و خرافی

چرا مرحوم مجلسی و بسیاری از محدثان شیعه علی رغم صدھا آیه که سرنوشت انسان را در گرو عملش می‌داند و آیاتی نظیر «ولا تزر وازرة وزر اخري» چند حدیث مشکوک را بر آیات قرآن ترجیح می‌دهند؟ و در جایی دیگر به دلیل روایاتی که شیعه را در هر حال رستگار می‌شمارد، تمام آیات قرآن را تخصیص می‌زنند و می‌گویند هیچکدام از آیات عذاب مربوط به شیعیان نیست شیعه اهل بهشت است اگر چه فاسق و فاجر باشد! ^(۱) چرا مرحوم کلینی که در آغاز کتابش همه مطالب آن را تأیید می‌کند و حجت بین خود و خدا می‌داند در نقل حدیث «سلسلة الحمار» و حدیثی که می‌گوید دو سوم قرآن گم شده است تردیدی به خود راه نمی‌دهد؟

پاسخ این سؤال نیازمند تحقیقی ژرف در نگرش کلامی شیعه است. بر اساس دیدگاهی که بعد از عصر ائمه رواج یافت محوری ترین آموزه شیعه بلکه تمام هویت شیعه، اصل امامت است. امام در این جهانبینی مقامی فوق نبوت است. امام لنگر زمین و آسمان است. اگر امام نباشد زمین اهلش را در خود فرو می‌برد. امام تجلی خدا در زمین است. زمین هرگز از وجود امام خالی نبوده و نخواهد بود به طوری که اگر دو نفر وجود داشته باشند یکی از آنها امام است. به خاطر امام است که زمین، ساکنانش را نمی‌لرزاند. بدون ولایت امام و برآنت از اعدای امام هیچ عبادتی پذیرفته نیست. اگر کسی تمام عمر دنیا در کنار کعبه عبادت کند و عاقبت در راه خدا ذبح شود ولی امام را نشناسد در جهنم جاودان خواهد بود. امام کسی است که پیامبر فرمود اگر گوشش‌ای از مقام او را بیان کنم بیم دارم مثل مسیحیان او را پرستش کنید. امام ریسمانی است که مردم با آن به معرفت خدا نائل می‌شوند. هزاران سال قبل از آنکه عالم هستی آفریده شود امام‌ها وجود داشتند و در ساق عرش الهی خدا را تسبیح می‌کردند و فرشتگان از آنها تسبیح را آموختند. وجود امام ازلی است و تفاوت او با خدا فقط در این است که هر چه او دارد از ناحیه خداست و الا او هیچ فرقی با خدا ندارد. به خاطر امام است که باران می‌بارد و گیاهان می‌رویند و ...

در کتاب کافی آمده است: امام پس از گذشت چهل روز در حالی که هنوز جنین است می‌شنود. او بر روی دو کف دست به دنیا می‌آید و صدای خود را به تکبیر و تهلیل بلند می‌کند. همانگونه که از جلو می‌بینند از پشت سر نیز می‌بینند. جنب نمی‌شود. خمیازه نمی‌کشد. مدفوعش بوی مشک می‌دهد ^(۲) و زمین آن را می‌بلعد. زره رسول الله به اندازه تن اوست ولی هر کس دیگر آن را پوشید یا کوتاه است یا بلند.

مجالی برای بحث از حق و باطل این احادیث نیست صرفاً می‌خواهیم این نکته را توضیح دهیم که اگر مکتبی نسبت به امام چنین تصوری داشته باشد بدیهی است به خود اجازه عرض اندام در برابر سخنان امام ندهد. اگر امام خدایی در لباس انسان باشد و من هستی خود بلکه چرخش گیتی را به اراده او بدانم دیگر معنا ندارد در برابر امام احساس وجود کنم. عقل و اندیشه و هستی من از امام است چگونه می‌توانم در برابر شوچون و چراکنم! اگر امام به من روزی می‌رساند و به خاطر او زمین و آسمان ساکنانشان را نمی‌لرزاند، یعنی ثابت الارض والسماء دیگر هر چه بگوید عین حقیقت است و من اگر تردید دارم باید خود را اصلاح کنم نه سخن امام را. اخبار و احادیث نیز همان کلام امام است و ما باید در برابر آنها تسلیم محض باشیم و چون و چرا نکنیم. آنچه از ما می‌خواهند تعبد و بندهگی است. اگر برخلاف فهم ماست کڑی در فهم ماست نه در سخن امام و ما باید خود را

۱. مؤلف کتاب لالی الاخبار بعد از نقل روایاتی در فضل مؤمن می‌گوید این همه حدیث در رستگاری شیعیان جای هیچ تردیدی باقی نمی‌گذارد که تمام شیعیان حتی اگر فاجر و مستغرق در گناه باشند بهشتی هستند و ما به این نکته قطع و یقین داریم و جای هیچ شک و تردیدی نیست. این روایات بی‌شمار در حدی از دلالت و صراحت هستند که نمی‌توان گفت منظور از شیعه کسانی است که اهل معصیت نباشند و شامل ساق و فجار آنها نمی‌شود (لالی الاخبار ج ۴ ص ۲۸۷).

۲. همین تلقی باعث شده است مؤلف کتاب انوار الولاية بگوید هر کس ادرا را مدفع امام را بخورد بهشت بر او واجب می‌شود!!! فلیس فی بول المغضوبین و دمائهم و ابوالهم و عائظهم استخبات و فذارة بوجب الا جتناب فی الصلاة و نحوها کما هو معنی النجاة و لا تتن فی بولهم و غائظهم بل هما کالمک الاذر، بل من شرب بولهم و غائظهم و دمهم يحرم الله عليه النار و استوجب دخول الجنة. (انوار الولاية تأليف ملا زین العابدين گلپایگانی، ص ۴۴۰)

با حدیث وفق دهیم نه حدیث را با خود.

علوم علما و فقهای شیعه نسبت به امام چنین دیدگاهی دارند. بلکه نسبت به حضرت زهرا که امام نبوده نیز اینگونه می‌اندیشند. امام خمینی درباره حضرت زهرا(ع) می‌گوید:

او موجود ملکوتی است که در عالم به صورت انسان ظاهر شده است؛ بلکه موجود الهی جبروتی در صورت یک زن ظاهر شده است.^(۱)

این سخن با دیدگاه مسیحیان درباره عیسی چه فرقی دارد؟ وقتی علما درباره حضرت فاطمه و امام اینگونه بیندیشند جا دارد مذاحان و وعاظ آنها را خدا بلکه بالاتر از خدا بنشانند!^(۲)

کسانی که در چنین فضای فکری قرار دارند به هیچوجه به خود اجازه نمی‌دهند در کلام امام تردید کنند. نهایت تلاش آنها محدود به این است که آیا شخص تقدیم این حدیث را نقل کرده است یا نه. وقتی معلوم شد که ناقلٰ حدیث، ثقہ است دیگر جای تردید نیست. باید آن را پذیرفت و به آن عمل کرد اگرچه برخلاف عقل و فهم ما باشد! فهم ما کجا و فهم امام کجا! اصلاً با هم قابل مقایسه نیست. باید به آن عمل کرد اگرچه برخلاف قرآن باشد زیرا تفسیر حقیقی قرآن را فقط امام می‌داند و ما باید به کمک احادیث امامان، قرآن را بفهمیم چرا که در کتابهای اصولی هم گفته‌اند قرآن دلالت روشنی ندارد بلکه ظنی الدلاله است و انگهی کلینی در کافی حدیثی نقل کرده است که بر اساس آن دو سوم قرآن حذف شده است پس چه اعتمادی بر کتابی که دو ثلث آن گم شده است!!!

این دیدگاه کلامی در همه حوزه‌های معرفتی و از جمله فقه تأثیر می‌گذارد و محصول آن فقهی است فاقد عقلاتیت و غیر قابل اجرا. دکتر سید حسین مدرسی محقق معاصر می‌نویسد:

"البته چنین دیدگاهی که امروز بر تمام حوزه‌های فقهی شیعه حاکم است فقط یکی از گرایشات رایج در عصر ائمه بود و از سوی امامان مورد رد و نقد قرار داشت. گروهی دیگر برای امامان تنها نوعی مرجعیت علمی قائل بودند و آنان را دانشمندانی پاک و پرهیزگار می‌دانستند و منکر وجود صفاتی فوق بشری از قبیل عصمت در آنان بودند. نظری که برخی از متكلمان شیعی دوره‌های بعد نیز از آن پشتیبانی کردند از جمله ابو جعفر محمد بن قبه رازی از دانشمندان و متكلمان مورد احترام شیعی در قرن چهارم که رئیس و بزرگ شیعه در زمان خود بود و آراء و انتظار او مورد توجه و استناد دانشمندان شیعی پس از او بوده است. وی امامان را تنها دانشمندان و بندگانی صالح و عالم به قرآن و سنت می‌دانست و منکر دانانی آنان به غیب بود. شگفتگی که با این وجود مشی عقیدتی او مورد تحسین جامعه علمی شیعه در آن ادوار قرار داشت. برخی از محدثان قم نیز مشابه چنین نظری را در مورد امامان داشته‌اند و گویا نوبختیان نیز چنین می‌اندیشیده‌اند."

گروهی از اصحاب امامان حتی معتقد بودند که آنان در مسائل فقهی مانند سایر فقهای آن اعصار به اجتهاد آزاد شخصی(رأی) یا قیاس عمل می‌کنند و این نظر نیز مورد پشتیبانی و قبول گروهی از محدثان قم بود. از ابو محمد لیث بن

۱. پیام رادیو تلویزیونی به مناسب روز زن، ۲۶ اردیبهشت ۱۳۵۸.

۲. امام خمینی راجع به نزول جبرائیل بر حضرت فاطمه(ع) گفتند:

جبرائیل به طور مکرر در این ۷۵ روز وارد می‌شد و مسائل آئیدای که بر ذریه او می‌گذشته است، آن مسائل را می‌گفته و حضرت امیر هم ثبت می‌کرده است و شاید یکی از مسائلی که گفته است راجع به مسائلی است که در عهد ذریه بلند پایه او حضرت صاحب سلام الله علیه است برای او ذکر کرده است که مسائل ایران جزو آن مسائل می‌باشد. ما نمی‌دانیم ممکن است. من این شرافت و فضیلت را از همه فضائلی که برای حضرت زهرا ذکر کرده‌اند بالاتر می‌دانم که برای غیر انبیاء آن هم نه همه انبیاء، برای طبقه بالای انبیاء و بعضی از اولیائی که در رتبه آنها هستند برای کسی دیگر حاصل نشده، با این تعبیر که مراوه داشته است جبرائیل در این هفتاد و چند روز، برای هیچکس تاکنون واقع نشده و این از فضائلی است که از مختصات حضرت صدیقه سلام الله علیها است. «سخنرانی، مورخ ۱۱ اسفند ۱۳۶۴ در حسینیه جماران»

از چند جهت چنین چیزی بعید است. مسلمًا مرتبه حضرت امیر(ع) والاتر از مقام رفع حضرت فاطمه(ع) است چه آنکه او امام زمان وی بوده است و در این حدیث حضرت علی، کاتب حضرت فاطمه معرفی شده است. ثانیاً خداوند اطلاع از غیب را از همگان و حتی انبیاء متغیر می‌داند جز در شرایط و ظروف خاصی آن هم برای اثبات حقایق آنها (و اثباتکم بما تاکلون و ما تدخرؤن فی بیوتکم) در اینجا حضرت فاطمه از همه حوادث آینده حتی انقلاب ایران! مطلع می‌شود. ثالثاً اگر نزول جبرائیل برای آن بوده تا قلب شکسته آن حضرت در بی رحلت پدر و بیعت شکنی مردم ایام یا بد نباید اخبار در دنیاکتری مثل واقعه عاشورا و مصابیت یکایک ائمه برای آن حضرت افشا شود!! ایاعلاً امام طبق عقیده رائج، خود بر همه اتفاقات عالم (ماکان و ما پکون و ما هو کائن) علم دارد؛ چه نیازی است که آنها را از زبان حضرت فاطمه بشنود و یادداشت کنند.

البختی المرادی معروف به ابوصیر که از دانشمندترین اصحاب امام صادق بوده و زوایات بسیار در ستایش او از امامان رسیده و یکی از رؤسائے سرآمدان چهارگانه مذهب شیعه شمرده شده است نظر غریب و سخن نادرستی در مورد علم امام در چند روایت نقل شده است که موجب شگفتی است.

به نظر می‌رسد اینگونه طرز تفکرها در مورد امامان موجب وید که بسیاری از صحابه امامان گاه در مسائل علمی با آنان اختلاف نظر داشتند و بر سر مسائل مورد اختلاف به مناظره و بحث می‌پرداختند و حتی گاه در مسائل فقهی از آنان درخواست سند و مأخذ می‌نمودند. در مسائلی که اصحاب خود با یکدیگر اختلاف نظر داشتند گاهی اوقات کار به منازعه می‌کشید و به ترک دوستی و قطعی رابطه میان آنان برای همیشه می‌انجامید. در حالی که بر اساس طرز تفکر سنتی شیعه، به حسب قاعده باید در چنین مواردی مورد اختلاف را بر امامان عرضه می‌نمودند و از آنان می‌خواستند که واقع امر را بیان کنند. چنان که شیعیان معتقد، معمولاً چنین مشکلاتی را با آنان در میان گذارده و کسب تکلیف می‌کردند...

در دوره حضور امامان دو گونه فقه در جامعه شیعی وجود داشت گرایش استدلالی و اجتهادی و تعقیلی در چارچوب نصوص قرآن و سنت قطعی پیامبر و گرایش اهل حدیث که اضافه بر ضبط و حفظ و نقل حدیث کار دیگری انجام نمی‌داد و با اجتهاد به معنای کوشش فکری بر اساس استنباط تعقیلی میانهای نداشت. نوشتежات فقهی این گرایش مجموعه‌ای از متون روایات بود که ترتیب موضوعی داشت و گاه اسانید روایات نیز در آنها حذف شده بود. آنان از نوشتن مطالب فقهی با عباراتی جز نص روایات هراس و وحشت داشتند. محدثانی چون محمد بن یعقوب کلینی (۳۲۹م)، محمد بن حسن بن احمد بن ولید (۳۴۳م) و محمد بن علی بن بابویه قمی (۳۸۱م) از این گروه بودند.

این مکتب که نخست در دوره حضور یکی از دو گرایش رایج در جامعه شیعه بود در روزگار غیبت صغیر اندک اندک بر مراکز علمی و محیط فکری شیعه چیره گردید و گرایش عقلی را که بر اجتهاد و استدلال مبنکی بود بالکل مغلوب ساخت. مرکز علمی قم که در آن هنگام بزرگترین و مهمترین مجمع مذهبی شیعه بود به طور کامن در اختیار این مکتب قرار داشت و فقهای قمیین همگی از محدثان و مخالف با هرگونه استدلال و اجتهاد و تفکر عقلانی بودند. اکثریت قاطع فقهای شیعه در این دوره تا اواخر قرن چهارم جزء پیروان این مکتب بودند. این مکتب در اوخر قرن چهارم و اوائل قرن پنجم با کوشش و تلاش شیخ مفید و شاگردانش سید مرتضی درهم کنیله شد و تامدتها هیچگونه تأثیری در محیط علمی شیعه نداشت. شیخ مفید برای گشودن راه استدلال و تعقل در کلام و فقه شیعی چاره‌ای جز انتقاد سخت و خشن از روش قشری و متحجر اهل حدیث در برابر خود ندید و از این رو کوشید تا با ضربات کوبنده‌ای تسلط و حاکمیت قشریگری را بر محیط علمی و جامعه مذهبی شیعه درهم بشکند. گویا یک عامل اساسی در موقوفیت او آن بود که محدثان قم که سردمدار و پرچمدار مکتب اهل حدیث بودند نسبت دادن هرگونه امر غیر طبیعی و فوق العاده را به امامان غلو و انحراف مذهبی تلقی می‌کردند تا آنجاکه معتقد بودند اگر کسی پیامبر رامصون از فراموشی یا اشتباه بداند غالی و منحرف است. مسئله‌ای که با نام سهو النبي در اصطلاح کلامی شیعه شناخته می‌شود و بیشتر محدثان و اخباریان متأخر شیعی و برخی از مجتهدان نیز در این مسئله همانند محدثان صدر اول می‌اندیشیدند.

روشن است که اینگونه نظرات برای شیعیان عادی که معمولاً مقام الهی پیشوایان خود را بسی فراتر و الاتر از این حد می‌شناختند چندان خوشایند نبود و مفید برای درهم شکستن قدرت مخالفان از این فرصت به نحو احسن استفاده کرد. او با آنکه نزد صدوق درس خوانده بود و شاگرد وی شمرده می‌شد در چندین اثر خود او را که سرآمد قمیین و رئیس محدثان بود به شدت مورد حمله قرار داد. در رسالت «تصحیح الاعتقاد» که شرح رسالت «اعتقادات» صدوق است، و در «مسائل سرویه»، در رسالت «جواب اهل الحائر» و رسائل دیگر عقائد و آراء او را مورد انتقاد شدید قرار داد. به خصوص در رسالت اخیر با عباراتی چنان تند به او تاخت که برخی دانشمندان در صحبت نسبت آن به مفید تردید کردند و برخی آن را به سید مرتضی نسبت داده‌اند یا از شخصی ثالث دانسته‌اند گرچه روشن است که این رسالت از مفید است و بسیاری از مطالب آن عیناً همان است که در آثار دیگر او به خصوص «تصحیح الاعتقاد» نیز دیده می‌شود.

از این حملات و انتقادات تند و تیز و اعتراضات دیگر او به روش اهل حدیث برمی‌آید که کار محدثان به جایی رسیده بود که مفید برای نجات علمی و فکری شیعه چاره‌ای جز خشونت و شدت عمل در برابر آنان نمی‌دید. او کتابی نیز در ردمکتب

أهل حدیث نوشت با نام «مقابس الانوار فی الرد علی اهل الاخبار».

سید مرتضی نیز در قلع و قمع محدثان و مكتب آنان نقش مهمی داشت. او در بسیاری از آثار خود از جمله در «جوابات المسائل الموصولة الثالثة» و «رسالة فی الرد علی اصحاب العدد» و «رسالة فی ابطال العمل با خبراء الاحادیث» بر آنان ساخت تاخت و همگی محدثان قم را به فساد عقیده و انحراف مذهبی متهم کرد. او کلینی و دیگران را متهم نمود که در مجتمع روایی تعداد زیادی روایات ضد عقل را گرد آورده‌اند^(۱). حملات مفید و مرتضی و دیگر متکلمان شیعی در نیمه نخست قرن پنجم به زوال و انقراض مكتب اهل حدیث انجامید. از این کشمکش سخت میان دو مكتب شیعی در برخی از مأخذ قدیم سخن رفته است که اهل حدیث را با اصطلاح «خبراء» و گرایش متکلمان را با اصطلاحاتی از قبیل «معترله» و «کلامیه» یاد کرده‌اند. چنانکه مفید و مرتضی نیز از مكتب «متکلمان» و «محققان» در برایر مكتب «اصحاب حدیث» یاد کرده‌اند.

مفید فقه را نزد جعفر بن محمد قولویه فرا گرفت، که روش او حد فاصل روش اهل حدیث و روش متکلمان بود، ولی به خاطر گرایش کلامی خود ناگزیر شیفته روش ابن ابی عقيل بود که میراث فقهی او الگوی کلی برای مكتب «متکلمان» به شمار می‌رفت. ابن ابی عقيل دانشمند نیمه اول قرن چهارم و نگارنده اثر فقهی مشهوری به نام «المتمسک بحلآل الرسول» است که در قرن‌های چهارم و پنجم از مشهورترین و مهمترین مراجع فقهی بود و بندھایی از آن در مأخذ فقهی متأخرتر نقل شده است. او نیز مانند متکلمان دیگر خبر واحد را حجت نمی‌دانست. روش فقهی او بنابر آنچه از آراء و فتاوی او بر می‌آید بر قواعد کلی قرآنی و احادیث مشهور و مسلم استوار بود. در مواردی که قاعده‌ای کلی در قرآن وجود داشت و در احادیث استثنایی برای آن ذکر گردیده بود وی عموم و کلیت قاعده مزبور را حفظ می‌کرد و به آن احادیث اعتماد نمی‌کرد مگر آنکه آن احادیث قطعی و تردید ناپذیر بود. البته در دوره وی به خاطر نزدیکی به روزگار حضور امام وضع بسیاری از احادیث روشن و مشخص بود و نظرات امامان در اصول و مبانی بنیادی حقوقی به خاطر اختلافات روایتی دچار ابهام فراوان نشده بود و به همین دلیل بسیاری از روایات را که او در کتاب خود به امامان نسبت داده است مورد قبول مطلق دانشمندان شیعی پس از او قرار گرفته است. روش فقهی ابن ابی عقيل مورد احترام و تحسین دانشمندان پس از او قرار داشت و آرای فقهی او در همه مأخذ شیعی نقل شده است. فقه متکلمان بر قواعد کلی قرآنی و احادیث مسلم و مشهور استوار بود و اخبار آحاد یعنی روایاتی را که شیعیان از امامان خود نقل می‌کردند ولی صحت انتساب آن قطعی نبود، نزد آنان بی اعتبار بود. آنها به خاطر درگیری روزمره با تفکر و استدلال و بحث و مناظره، با قواعد و شیوه‌های آن به درستی آشنا و در به کار بستن آن ورزیده و ماهر بودند. با این وجود باید توجه داشت که مكتب اهل حدیث به خاطر آنکه مدتی طولانی بر جامعه علمی شیعه حاکم بود تأثیرات بسیاری بر طرز فکر کلی پیروان تشیع به جای نهاد که بازوal و انحطاط خود مكتب آن آثار از بین نرفت و به صورت اجزاء و عناصر ثابت فرهنگ شیعی درآمد. تا به زمان شیخ الطائفه محمد بن حسن طوسی (۴۶۰) می‌رسیم او هر چند با تألفات فقهی متعدد آفاق تازه‌ای را گشود ولی اخبار آحاد را حجت دانست و آنها را وارد فقه کرد و از این طریق آسیب شدیدی به فکر و فرهنگ و فقه شیعه زد. پس از او ابن ادریس به معارضه با شیخ طوسی برخاست و روش فقهی او را به شدت مورد انتقاد قرار داد به طوری که خشونت او در این مورد در مأخذ متأخرتر نوعی تجاوز از حد و سنت شکنی تلقی شد. انتقادات ابن ادریس هر چند چندان موفق نبود و هواداری نیافت ولی چون حرکت و جنبشی در راه خارج ساختن فقه شیعی از جمود و تحجر بود به نوبه خود خدمتی شایسته به اجتهاد و سیر تکاملی فقه نمود. مشخصه اصلی روش او روح نقد و ایراد و اعتقاد به تفکر آزاد و آسیب‌پذیر دانستن اجتهادات و بی اعتبار دانستن خبر واحد است که در دیباچه و خاتمه کتاب «سرائر» بدان اشاره کرده است و گویای آزاداندیشی و روح نقد علمی اوست.

فراز و نشیب اخباریان همچنان ادامه داشت تا آنکه در اوائل قرن یازدهم بار دیگر این مكتب به وسیله محمد امین استرآبادی (م ۱۰۳۶) با نگارش کتاب «الفوائد المدنیة» تجدید حیات یافت. او در این کتاب حجت عقل را برای کشف حقائق مورد تردید قرار داد و اصول فقه شیعی را که بر اساس استدلال و تحلیلات عقلی بنادرگردیده است به شدت رد کرد. این گرایش از نظر مبانی و معتقدات تقریباً برایر بود با گرایش افراطی تر مكتب اهل حدیث که تمامی احادیث مذهبی را معتبر می‌پندشت.

۱. نگاه کنید به آمالی چاپ قاهره ص ۸۱ و مقدمه کتاب الشافی و ص ۹۸ آن.

گرایش اخباری از دهه چهارم قرن یازدهم در نجف و سایر مراکز علمی بین التبرین نفوذ کرد و به زودی مورد پیروی بیشتر فقهای آن سامان قرار گرفت. سپس در ایران نیز به مرور از نیمة دوم قرن مزبور هوادارانی یافت و بسیاری از فقهاء در شهرستانهای مختلف از آن جانبداری کردند. اخباری‌گری از دهه‌های نخستین قرن دوازدهم بر همه مراکز علمی شیعه در ایران و عراق غلبه کرد و مدت‌ها فقه شیعی را در تصرف انحصاری خود داشت^(۱).

گرچه دانشمند بزرگ شیعی و حید ببهانی در نیمه دوم قرن دوازدهم قد برافراشت و با اخباری‌گری به شدت مخالفت کرد ولی روح و روش فقهی آنها در حوزه‌های علمی باقی ماند و هنوز نیز ادامه دارد. کتاب وسائل الشیعه اثر محمد بن حسن حر عاملی (م ۱۱۰۴) که از فقهای اخباری است محور درس‌های فقه موجود است. اصولیون مانیز کمتر به خود اجازه می‌دهند حدیث صحیح السندی را که برخلاف عقل و عرف انسانی است مردود بدانند و حتی الامکان خود را تخطیه می‌کنند تا حدیث را در حالی که تخطیه حدیث تخصّص امام معصوم نیست بلکه تردید در اصل صدور این روایات است. صحت سند نیز منطبقاً به معنای صدور حدیث از معصوم نیست چه آنکه جاعلان حدیث، در سند سازی نیز تبحر داشتند.

چنانکه اشاره کردیم این مشکلات یعنی ورود احادیث و فتاوی مغایر با عقل و وجdan، ناشی از دیدگاه کلامی شیعه در بحث امامت و دخالت آن در استنباطات فقهی است. باید در مسأله امامت تحقیق جدی صورت بگیرد. آیا واقعاً امام معصوم تالی تلو خداست؟ یا انسان صالحی که سخشن در مسائل دینی حجت است؟ پس اولاً باید جایگاه و منزلت امام تعریف شود. بر اساس شواهد و قرائی فراوان شیعیان عصر امامان چنین تصویری از امام نداشتند و مستند چنان عقائدی روایات غلو است و ائمه‌(ع) از غالیان شدیداً انتقاد کرده آنها را از خود می‌راندند. گذشته از آنکه این روایات با قرآن سازگار نیست. از دیدگاه قرآن انسیاء انسانهای صالحند و فقط یک فرق با دیگران دارند و آن تلقی و ابلاغ وحی است و عصمت آنها نیز در همین محدوده است. دکتر سید حسین مدرسی در اینباره می‌نویسد:

”بسیاری از شیعیان امام را دانشمندترین فرد خاندان پیامبر که وظیفه اساسی او تعلیم حلال و حرام و تفسیر شریعت و تربیت اخلاقی جامعه است می‌دانستند. به نظر آنان نقش واقعی امام تشخیص حق از باطل و حفظ شریعت از دخالت نابکاران و بدعتگذاران است. نظریه عصمت اولین بار به وسیله هشام بن حکم متکلم بزرگ شیعه طرح شد^(۲). فضل بن شاذان نیشابوری متوفی ۲۶۰ تمام ادعاهای غلو را رد می‌کرد و می‌گفت امام یک انسان عادی است. فرق او با سایرین این است که او بر دین خدا و احکام وی آگاهی کامل دارد و تفسیر صحیح آیات را می‌داند. ابن ابی یعقوب از اصحاب نزدیک امام صادق نیز چنین بود. یکبار گفتگویی بین او و معلمی بن خنیس در اینباره انجام شد که امام نظر معلمی را به شدت رد کرد^(۳). صدقه در فقیه هر کس پیامبر و ائمه را مصون از سهو در جزئیات کارهای شخصی که ارتباطی به ابلاغ دین ندارد بداند غالی شمرده است. افزودن شهادت ثالثه در اذان به تصریح شیخ صدقه از ابداعات مفوذه بود. اضافه این بند تا سال ۹۰۷ که شاه اسماعیل صفوی دستور داد به اذان و اقامه اضافه شود در میان شیعیان مرسوم نبود. شیخ جعفر کاشف الغطاء فقیه بزرگ شیعه در اوائل قرن سیزدهم از فتحعلی شاه قاجار درخواست کرد که شهادت ثالثه در کشور منوع شود. در نیمة دوم همان قرن علمای شیعه هند هم کوشیدند شیعیان آن مناطق را تشویق کنند که از اضافه شدن آن به اذان خودداری کنند که موفق نشدند^(۴).

بخش‌هایی از مواریث فکری مفروضه از اواخر قرن چهارم در سنت علمی شیعه راه یافت. البته در مجتمع حدیثی از مدت‌ها پیش راه یافته بود به خصوص در کتابهای بزرگی مثل کافی که به نقل برخی بزرگان از کل ۱۶۱۹۹ حدیث آن ۹۴۸۵ حدیث ضعیف و غیر معتبر دارد^(۵). در دوره‌های متأخرتر بسیاری از محتویات نوشه‌های مفوذه حتی آثار افرادی که از تفویض نیز پا را فراتر نهاده بودند به نوشه‌هایی که برخی از دانشمندان شیعه برای مراجعه عوام و به شیوه عصری دوره‌های خود نوشتند راه

۱. انتباس از کتاب مقدمه‌ای بر فقه شیعه، اثر دکتر حسین مدرسی طباطبایی

۲. ماده عصمت در دائرة المعارف اسلام به زبان انگلیسی ج ۴ ص ۱۸۲-۱۸۴.

۳. رجال کشی ۲۴۷ و مناقب ابن شهرآشوب ج ۲ ص ۳۵۴.

۴. اعيان الشيعه ج ۲ ص ۲۰۵ و ریحانة الادب ج ۴ ص ۲۲۹.

۵. لؤلؤة البحرين ص ۳۹۵، روضات الجنات ج ۶ ص ۱۱۶ و الذريعة ج ۱۷ ص ۲۴۵.

یافت. در این نوشهای هدف کلی آن بود که اعتقاد مردم عادی به مقامات ائمه و مبانی مذهب هر چه بیشتر تقویت و تحکیم شود. کتابهایی مثل دلائل الامامة، مستند فاطمه طبری شیعی، عيون المعجزات حسین بن عبد الوهاب، تفسیر فرات بن ابراهیم؛ روشهای مانعه منقبه این شاذان، ثاقب المناقب عماد الدین طوسی، الخرائج والجرائح قطب الدین راوندی و کتابهای متعدد دیگر از این قبیل بودند. آنچه به این بازار آشفته کمک می‌کرد این ذهنیت جامعه حدیثی در قرون میانه در همه فرق اسلامی بود که تعداد بیشتر شماره روایات هر راوی و محدث دلیل بز مرتبه والاتر علمی او تلقی می‌گردد. از این رو محدثان به شوق و ولع زیادی به جمع حدیث می‌پرداختند. در کتابهای رجالی گاهی می‌بینیم می‌گویند فلاتی معتمد بود اما در نقل حدیث لابالی بود. نتیجتاً روات حدیث گاهی مطالبی را که در نسخه‌های مختلف کتابهای متقدم می‌یافتد یا محتویات کتابهایی را که دانشمندان شیعه در صحبت انساب آن به مؤلفین ادعایی تردید داشتند یا دلیلی بر صحبت انساب وجود نداشت با همان استناد ادعایی روایت می‌کردند. مانند نسخه موجود کتاب سلیمان بن قیس هلالی که اصلاً نام این مرد در زمرة اصحاب در هیچ کتابی نقل نشده است (کتابهایی که مربوط به جنگ جمل، صفين و نهروان است هیچ نامی از یاران علی(ع) به این اسم پیدا نمی‌شود).

اختلاف نسخه‌ها گاهی در حدی بود که از کتاب واحد دو کتاب مختلف به وجود می‌آورد مثل وضع کتاب «بصائر الدرجات» صفار قمی^(۱). هر چند مفوضه از جنبه نظری به عنوان یک گروه خارج از مذهب تشیع شناخته شده‌اند و گفته می‌شد که عقائد آنان به اتفاق نظر علمای شیعه مردود است اما بسیاری از تعلیمات آنان که به شکل حدیث درآمده بود در میان شیعیان اعصار بعد طرفدار پیدا کرد. افراد و گروههای تنی پیدا شدند که تفسیر مفوضه از جهان و نقش ائمه در خلق و رزق را نیز پذیرفتند. مؤلفانی مثل حافظ رجب برسی و گروه شیخیه که در قرن سیزدهم پدیدار شدند از آن دسته‌اند. بسیاری از متصوفه و دراویش نیز چنان عقائد و گفته‌ها را با افکار باطنگرایی خود موافق یافته و از آن جانبداری کردند. یک مکتب جدید فلسفی عرفانی موسوم به حکمت متعالیه که در قرن یازدهم پدیدار شد و به شدت از جهان‌شناسی صوفیانه محی الدین عربی متاثر بود در بعد امامت نظریه موسوم به ولایت تکوینی را بنیاد نهاد.

متقدمین از شیعه به چنین نقل‌هایی بخانمی دادند و روشن است که حتی اگر معتقد به حصول اطمینان نوعی عرفی از اخبار آحاد بودند چنین نظری را در مسائلی که دواعی بر جعل آنها متکثراً و متوفراً بودند نداشته و طبعاً مثل پرخی ساده اندیشان ادوار متاخرتر قائل به حصول تواتر معنی و اجمالی از ضم مجعلولات به یکدیگر هم نبودند. در واقع هیچ نوع عقلاً و هیچ عرفی در مسائل مهمه دنیوی که پای امر حیاتی در میان بوده و امکان کذب شایعات وجود داشته باشد به ان گونه شایعات اعتنای نمی‌کند و اگر در مسأله‌ای تسامح کرد دال بر عدم اهمیت موضوع در نظر اوست. پس متقدمین که حتی در فرض پذیرش حجیت و اعتبار اخبار آحاد در فروع، که امر آن اسهله از عقائد است (تا آنجا که در پرخی صور تعارض و اختلاف موكول به تغییر است) خبر واحد را در اصول یعنی عقائد نمی‌پذیرفتند کاری برابر مبنای عرف عقلاً می‌کردند. مسأله مؤید بودن به فلاں حدیث و خبر یا تقدم اصالت عدم زیاده بر اصالت علم نقيصه و نظائر آن را هم فقط برای همان چارچوب که دواعی جعل متوفر نبود می‌گذاشتند...

در دوره غیت صغیری فعالیت و مجاهدت خستگی ناپذیر مفوضه برای وانمود ساختن خود به عنوان نماینده اصیل فکر شیعی و جانداختن خود به عنوان راه میان غلو و تقصیر به حد اعلى رسید. تکیه و تمرکز اصلی آنان تأليف و تدوین متون و تنظیم و نقل روایاتی بود که پاره‌ای را گذشتگان آنان به یادگار گذارده و پرخی را خود ابداع کرده بودند. نتیجه آن شد که علی رغم تمام کوشش علمای قم، مقدار معتبرانه روایات به مجامع حدیث شیعه رخنه کرد. دست بودن در متون قدیم که توسط دانشمندان معتمد نوشته شده بود و درج روایات در آن متون، پیش از اینها هم با موقفيت به وسیله منحرفان در روزگار امام باقر و امام صادق انجام شده^(۲) و اکنون نوبت مفوضه بود. طبعاً این روایات بعدها بر اساس ضبط در کتاب منسوب به آن دانشمندان معتمد، با همان استناد عمومی کتاب در متون بعد روایت می‌شد. سیستم سنتی روایت حدیث برخلاف آنچه ساده‌اندیشان گمان می‌کنند نمی‌توانست جلوی چنین جعل‌ها را بگیرد. تنها توجه به وجود یا عدم داعی جعل و شرائط صدور

۱. رجوع کنید به مقدمه مصحح چاپ تبریز و منابعی که ذکر می‌کنند.

۲. نگاه کنید به رجال کشی، ص ۲۲۴-۲۲۵.

روایت و نظرات آن (ویه طور خلاصه قرائت داخل و خارجی) است که گاه می تواند تا حدودی زمینه را به دست بدهد و گرنه حتی نسبت دادن غالی ترین متن به افرادی امثال عبدالله بن ابی یعفور یا احمد بن محمد بن عیسیٰ اشعری قمی نیز که محدثان را به دلیل نقل چنین روایات از قم بیرون می کرد کار مشکلی نبود و بسیار هم انجام شد. چنانکه گفتیم گاه این جعلها و درجهای دو نسخه کاملًا متفاوت از کتاب واحد به وجود می آورد که حتی فهرست نویسان قرن پنجم از توجه به انتقال غافل مانده و هر دو نسخه را به نویسنده اصلی منسب می ساختند. جعل و انتقال نسل‌های اولیه این منحرفان کار احادیث شیعه را به جایی رسانده بود که زرارة بن اعین، بزرگترین دانشمند شیعه در نیمه اول قرن دوم هجری، آرزو می کرد کاش می توانست آتشی افروخته و تمام مقولات شیعه را بسوزاند - بحار الانوار ج ۲۵ ص ۲۸۲.^(۱)

این شواهد عمومی تمام میراث روایی حتی روایات صحیحه را نیز زیر سؤال برده و محقق را به این نتیجه می رساند که روایت تا محفوظ به قرائت قطعیه نباشد ارزش ندارد.

ثانیاً بر فرض که امام چنین مقام و موقعیتی داشته باشد به طوری که روا باشد بر خلاف عقل و قرآن سخن بگوید ولی امام غیر از خبر واحد است. ما با چنین اعتقادی اگر با امام رو در رو شویم و از زیان امام حدیث غریبی بشنویم باید پذیریم ولی سخن امام بعد از عبور از دهها فیلتر و بعد از چهارده قرن به دست ما می رسد که معلوم نیست آیا با آن همه دروغگو و جاعل و غالی واقعاً سخن امام باشد یا حدیثی مجعل از سوی شیعیان تندرو یا دشمنان زیرک.

ناکارآمدی علم رجال

خواهید گفت علم رجال برای تشخیص حدیث صحیح و سقیم است. در جواب می گوییم اتفاقاً مشکلات لایحلی در تشخیص صحت حدیث وجود دارد.

۱. خبر ثقه حجت نیست بلکه خبر موثوق به حجت است یعنی خبری که اطمینان آور باشد حجت است. سیره عقلاً عمل به خبر موثوق به است نه خبر ثقه. عقلاً به هر خبری که به مفاد آن اطمینان پیدا کنند عمل می کنند هر چند ناقل آن ثقه نباشد و به خبری که به مفاد آن اطمینان پیدا نکنند عمل نمی کنند هر چند ناقل آن ثقه و عادل باشد. اگر فاسقی خبری بدهد و هیچ انگیزه‌ای برای دروغ گفتن وجود نداشته باشد عقلاً به خبر او ترتیب اثر می دهنده ولی اگر به خواستگاری دختر شخص عادلی بروند و او از دختر خودش خبرهای مثبتی بدهد از او نمی پذیرند تا همسایگان و دوستان دور و نزدیک دختر، آن خبرها را تأیید کنند چرا که پدر دختر را در ازدواج او ذی نفع می بینند. پس معیار وثوق به روایت است نه وثاقت راوی! زندگی روز مره همه عقلاً پنهانی شاهد این مدعایت. ما از هر عابری می پرسیم ساعت چند است؟ و به جواب او اعتنا می کنیم چرا که انگیزه‌ای برای دروغگویی او نمی شناسیم ولی برای شریک پیدا کردن در امر تجارت به شهادت یک نفر عادل اکتفا نمی کنیم و اگر کسی به صرف شهادت یک عادل باکسی شریک شود و شریک اموالش را برباید نزد عقلاً نکوهش می شود که چرا در امر خصیری مثل سپردن سرمایه به شریک، به حرف یک نفر ولو عادل اکتفا کرده است. پس سیره عقلاً جستجو از وثوق به روایت است نه وثاقت راوی و اگر شارع حکیم بخواهد روشی غیر از شیوه عقلاً پیش گیرد و از مانیز روشی غیر از شیوه عقلاً را بخواهد باید با آیات و احادیث متواتر شیوه عقلاً را تخطیه و راه جدید را پیشنهاد کند. و چنین چیزی در قرآن و روایات پیدا نمی شود.^(۲)

۱. دکتر سید حسین مدرسی، مکتب در فرایند تکامل، نظری بر تطور مبانی فکری تشیع در سه قرن نخستین، ترجمه هاشم ایزد پناه، مؤسسه انتشاراتی داروین، نیوجرسی، امریکا، ۱۳۷۴.

۲. بعضی گفته‌اند اخبار علاجیه دلیل محکمی بر حجتی خبر ثقه است. اصحاب ائمه(ع) از آنها سؤال کرده‌اند که گاهی اوقات با دو خبر متعارض رویرو می شویم که در نفر ثقه از شما نقل گردیده‌اند وظیفه ما چیست و امام راهنمایی‌های برای ترجیح یکی از آن دو خبر پذیرند کردن. این احادیث نشان می دهند که برای مردم جای تردید نبوده که باید به خبر ثقه عمل کنند مشکل آنها فقط این بود که اگر دو نفر ثقه دو خبر متضاد نقل گردند چه وظیفه‌ای داریم؟ پاسخ این است که در عصر حضور معموم خبر ثقه اطمینان اور بود زیرا فرد ثقای مستثنیاً از امام معموم مطلبی را می شنید و برای مردم نقل می کرد و برای گسانی که آن خبر را می شنیدند امکان داشت باکمی زحمت به حضور امام شرفیاب شوند و آن مطلب را ز خود امام بشنوند. به بیان دیگر آن عصر و موقعیت به گونه‌ای بود که معمولاً خبر ثقه اطمینان اور بود (مثل اخبار افراد موثق در زمان ما از امور غیر مهمه). سؤال اصحاب ائمه(ع) این بود که اگر دو خبر متضاد از شما برای ما نقل شود دیگر اطمینانی به مضمون آنها پیدا نمی کنیم وظیفه ما چیست؟ و پاسخ امام راهنمایی‌هایی بود برای ایجاد اطمینان به صدور یکی از روایات متعارض. بنابر این اخبار علاجیه مشکل خبر واحد را حل نمی کند!

۲. خبر ثقه وقتی حجت است که شهادت، حسی باشد اگر حدسی باشد ارزشی ندارد و الا باید همه فتاوی فقها صحیح و قابل عمل باشد چون خبر از حکم الله است. شهادت بر وثاقت راویان نیز باید شهادت حسی باشد و متأسفانه این مطلب مهم را با اصلی درست می‌کنند که نه عقلایی است و نه شرعی یعنی می‌گویند اگر کسی خبر به وثاقت راوی دهد اصل این است که شهادت او مبتنی بر حس باشد^(۱). در حالی که چنین اصلی به جایی اتکا ندارد^(۲). عقلا فقط وقتی از محسوسات خبر می‌دهند شهادتشان معمولاً مبتنی بر حس و مشاهده است ولی عدالت و وثاقت اینگونه نیست. بسیار اتفاق می‌افتد که انسان نوشته کسی را می‌خواند و می‌گوید نویسنده باید شخص فهیم و صالحی باشد که حدس و استنباط است نه شهادت حسی. شواهد و قرائت نشان می‌دهد رجالیون نیز در خیلی موارد با مطالعه متن روایات راوی نسبت به وثاقت آنها اظهار نظر کردند مثل توثیق و تضعیف‌های این غضائری که نوعاً از این دست است. اصطلاحات فراوانی در کتب رجالی نشان می‌دهد که آنها نوعاً متن‌شناسی می‌کردند و برای این کار معیارهایی داشتند. گاهی شخصی را تضعیف کردند ولی از اورایاتی نقل کردند و بر عکس. یعنی توثیق‌های آنان به معنای قابل قبول بودن روایات راوی است نه آنکه آن فرد ثقه باشد. تضعیف آنها نیز به این معنا بوده که روایات او قابل اعتماد نیست نه آنکه راوی فاسق است. اینکه نسبت به بعضی راویان گفته‌اند «به متفرداش نباید عمل کرد» یا در مورد خیلی راویان گفته‌اند «یعرف و ینکر» یا در مورد بعضی گفته‌اند «الاغلب عليه الخبر» و نظائر این عبارات، معلوم می‌شود به دنبال وثوق به روایت بودند نه وثاقت راوی و حدس و تشخیص آنها برای ما حجت نیست و در نهایت قرینه‌ای است در کنار قرائت دیگر. نکته دیگر اینکه اگر آنها با متن‌شناسی و اجتهاد، راویان را توثیق یا تضعیف می‌کردند پس دیدگاه‌های آنها در توثیق و تضعیف‌شان دخیل بوده است. چنانکه برخی از محدثان قم را به دلیل عدم اعتقاد به سهو النبي غالی شمرده و از قم بیرون کردند در حالی که عده‌ای اعتقاد به سهو النبي را تصریح در حق ائمه می‌شناختند. در حال حاضر نیز جناح‌های رقیب هر کدام برای توثیق و تضعیف، معیار خاص خودشان را دارند. پس چنین توثیق و تضعیف‌هایی به کلی فاقد ارزش است.

۳. رجالیونی مثل نجاشی و کشی و طوسی به وثاقت کسانی شهادت داده‌اند که آنها را اصلاً ندیده‌اند و کسانی را که واسطه بوده‌اند نیز نام نبرده‌اند تا بدانیم آنها خود ثقه بوده‌اند یا نه؟

۴. هر یک از ما بارها تجربه کرده‌ایم که گاه مدتی با یکی از همسایگان یا خویشاوندان معاشرت داشته و پنداشته‌ایم که او مورد وثوق است ولی بعد از مدتی معلوم شده است که اشتباه می‌کنیم و فرد مورد نظر لابالی و دروغگو است. این حال و روز

۱. آیة الله خوئی در «معجم رجال الحديث»، ج ۱، ص ۴۱ - ۴۲ می‌نویسد: اگر گفته شود خبر دادن عالمان رجال از وثاقت و حسن روات، امری حدسی و اجتهادی است و ادلہ حججت خبر شامل آن نمی‌شود، در پاسخ می‌گوییم این احتمال، اساسی ندارد زیرا سیره عقلاً بر این است که خبر ثقه را در صورتی که علم به حدسی بودن آن نیست، معتبر می‌دانند و احتمال حس در اخبار عالمان رجال وجود دارد. زیرا نوشتن کتب فهرست و سیره در میان اصحاب ائمه، امری متعارف بوده و تعدادی از آنها به دست مارسیده است. تعداد کتب رجالی از زمان حسن بن معحبوب تا زمان شیخ طوسی بیش از عدد بوده است.

چنانکه در متن گفتیم این پاسخ درست نیست و برفرض صحت، اشکال حدسی بودن را حل می‌کند و اشکال ارسال توثیقات به جای خود باقی است. کتبی در فهارس و تراجم ذکر شده است که از کم و کیف آن بی خبریم، چگونه می‌توان به توثیقات مبتنی بر این کتب، اعتماد کرد؟

۲. بعضی برای حل این مشکل به انسداد صفتی توسل جسته‌اند. آنان می‌گویند ما یقین داریم تکالیف زیادی از ناحیه شایره صادر شده است و ما طریق علمی به آنها نداریم. ولی اگر خبر واحد حجت باشد نسبت به بقیه شک بدوى پیدا می‌شود و می‌توانیم به اصل برائت تمکن جوییم چون به معظم آنها دست پیدا می‌کنیم پس خبر واحد حجت است. می‌توان در پاسخ گفت همانطور که شما با خبر واحد به معظم تکالیف دست پیدا می‌کنیم و در خبر متواتر و محفوظ به قرائت به معظم تکالیف دست پیدا می‌کنیم و در

بعضی برائت جاری می‌کنیم. اصلًاً ما احتمال هم نمی‌دهیم که در ورای اخبار متواتر و قطعی تکلیفی وجود داشته باشد چراکه «و لله الحجة بالغة» اگر خدا تکلیفی از بندگانش بخواهد باید از طریق علمی به آنها ابلاغ کند بخصوص با توجه به آیات فراوانی که هرگونه تبعیت از ظن را در امور دیتی باطل می‌شمارند. خدمایی که در امور دینی جز علم و اطمینان را معتبر نمی‌داند اگر طریق علمی برای تکلیفی باز نکند معلوم می‌شود آن را از ما نخواسته است. به بیان دیگر ما حق نداریم برائت یقینی سابق را با غیر از سند علمی نقض کنیم. می‌گوییم بسیاری از فروع دین را از دست می‌دهیم در پاسخ می‌گوییم پیشفرض شما این است که ما حتماً به این احکامی که با خبر واحد غیر قطعی ثابت شده است مکلفیم در حالی که این اول کلام است. ما اصلًاً به این احکام مکلف نیستیم و جز با دلیل علمی حق نداریم از برائت سابق رفع یک کنیم. اگر بگوییم این راه و روش به فقه جدید متنه می‌شود در پاسخ می‌گوییم آنچه الان در دست ماست فقه جدید است زیرا برخلاف عقل و فطرت و قرآن است فقه اصولی همان است که امروز در بین ما مهجور است و باید منتظر حضرت حجت باشیم تا آن را به ما برگرداند.

و انگهی اگر این راه را پیش بگیریم نه تنها بسیاری از اختلافات فقهي از بین می‌رود دین خدا نیز بسیار آسان‌تر و هموارتر از این که هست خواهد شد و هو المطلوب لدى الشارع.

مورد وثوق است ولی بعد از مدتی معلوم شده است که اشتباه می‌کنیم و فرد مورد نظر لاابالی و دروغگو است. این حال و روز کسی است که در شهر مابوده و ما از نزدیک مدتی با او معاشر بوده‌ایم. حال در نظر بگیرید بخواهیم شخصی را بشناسیم که در شهر دیگر بوده بلکه هزار سال فاصله زمانی با او داریم، آن هم به گفته کسانی که آنها را ندیده‌ایم و آنها نیز فرد مورد نظر را ندیده‌اند! آیا واقعاً به چنین شهادت‌هایی وثوق پیدا می‌شود؟ خداگواه است که شک هم پیدا نمی‌شود تا چه رسید به ظن. امروزه در مرکز فقاهت یعنی شهر مقدس قم، وقتی فتوای فقیه مشهوری را از فضلا می‌پرسیم هر کس یک جور جواب می‌دهد بارها به دفتر آن فقیه مراجعه کرده‌ایم و کسی که مسئولیتش پاسخگوئی به استفتایات بوده. فتوای آن فقیه را اشتباه نقل کرده است! این در حالی است که عصر ما، عصر ارتباطات است و منابع و مأخذ همه در دسترس است چه رسید به چندین قرن قبل که امکانات در حد صفر بود و علماء برای آنکه کتابی داشته باشند خود شخصاً آن کتاب را استنساخ می‌کردند و انگهی، گیرم از شهادت علمای رجال، به وثاقت فلان راوی، ظن پیدا شود اما چه دلیلی بر اعتبار چنین ظنی وجود دارد؟

۵. مشهور است که امام صادق(ع) چهار هزار شاگرد داشته است. اگر شاگردان بقیه امامان و شاگردان با واسطه آنها رانیز در نظر بگیریم از حد هزار نفر نیز تجاوز خواهد کرد. معلوم می‌شود تعداد کسانی که در کتب رجالی از آنها نام برده می‌شود بسیار کمتر از کل کسانی است که راوی حدیث بوده‌اند. بدون شک در میان این جمعیت تعداد زیادی در اسم و نام پدر مشترک بوده‌اند به خصوص که تنوع اسمی در آن اعصار زیاد نبوده است. بدیهی است بعضی از این مشترکین ثقه و بعضی ضعیف باشند و امروز این سؤال مطرح است که چگونه تشخیص دهیم که این کسی که در سند مذکور است همان کسی است که در کتب رجال از او صحبت شده است؟ شاید کسی که در کتب رجال از او صحبت شده است یکی از مجاهیل و مهملین باشد.

۶. در میان راویان، «نقل به معنا» پدیده رایجی بوده است. تعداد احادیثی که اتفاقاً امام عیناً ضبط شده باشد شاید به ده حدیث هم نرسد. در نقل به معنا، بدون آنکه ناقل، تعمدی داشته باشد ارتکازات، تنتیقات توقعات، باورهای قبلی و انتظاراتش دخالت کرده و خواهی نخواهی ضرب اطمینان به حدیث باز کاهش خواهد یافت.

۷. شیوه نگارش خطوط قدیمی، نسخه بدل‌ها، بی‌احتیاطی در استنساخ، کوفی بودن نگارش تا قرن سوم و اضطراب در متن، ضرب اعتماد به مجامع حدیثی را به طور فاحشی تنزل می‌دهند. اهل فن که کتب معتبر ما را با نسخه‌های متعدد مقابله کرده‌اند می‌گویند حتی یک حدیث وجود ندارد مگر آنکه نسخه بدل دارد! شیخ یوسف بحرانی (صاحب کتاب العدائق الناصره) با آنکه خود از محلثین و اخباریون است ناگزیر در کتاب «لؤلؤة البحرين» به این امر اذعان کرده است که بزرگترین کتاب شیخ طوسی در حدیث یعنی «نهذیب» پُر از خطأ و اشتباه است. وی می‌نویسد «ما در کتاب حدائق، بخشی از خطاهای و تحریفاتی را که برای شیخ طوسی در متون اخبار رخداده روشن کردیم و در حقیقت، اندکی از اخبار کتاب نهذیب به لحاظ سند یا متن، از گزند سهو یا تحریف در امان مانده است»^(۱). صاحب متنی که خبره این فن است گفته است در آثار شیخ، اختلال سندي زیادی مشاهده می‌شود. گاه و او به «او» یا «عن» تبدیل شده است؛ گاه اسمی تبدیل و تحریف شده است. با این وضعیت چگونه می‌توان به سند روایت وثوق پیدا کرد.

سید محسن امین عاملی در کتاب اعيان الشیعه (ج ۹ ص ۱۸۳) می‌نویسد: «تألیفات مجلسی نیازمند نهذیب و ترتیب است چرا که او درست و نادرست را گردآورده و بسیاری از توضیحات و تفسیرهایش از احادیث از روی شتاب صورت گرفته و غلط انداز است».

چکیده سخن اینکه وثوق پیدا کردن به فلان راوی با وجود این همه مشکلات و تردیدها، از غرائب و عجائب است و علم رجال به غایت ناتوان و فاقد کارآئی و سست‌ترین ابزار اجتهد مصطلح است.

اگر علم رجال نقش مهمی در اثبات تکالیف الهی داشت جا داشت ائمه اطهار سلام الله عليهم، شیعیان را تشویق و ترغیب کنند که احوال راویان را ثبت کنند تا برای آیندگان باقی بماند و از این حیرت نجات یابند. در حالی که یک توصیه هم از آنها پیدا نمی‌شود. تنها معیاری که پیامبر اکرم و ائمه(ع) بارها به آن توصیه کرده‌اند موافقت با قرآن است.

چه بسیار احادیث جعلی که توسط دشمنان و بیش از آنها توسط دوستان نادان به مجامع روایی ما راه یافته است. در آن

روزگار محدث بودن خود مقام و منزلتی والا بود و از رسانه‌های گروهی و امکانات ثبت و ضبط و نگارش امروزی خبری نبود و جعل حدیث چندان مشکل نبود. امروزه که عصر ارتباطات است و همه چیز ثبت می‌شود باز شاهد جعل و نسبت دروغ هستیم. گاه در شهر اتفاقی می‌افتد کسانی که شاهد ماجرا بوده‌اند هر کدام اصل واقعه (ونه تفسیر و تحلیل آن) را بگوئهای متفاوت با دیگری تعریف می‌کند. نوشته‌جات و سخنان امام راحل ره ثبت شده است معذلک بعضی، نسبت‌هایی به ایشان می‌دهند که دفتر تنظیم و نشر آثار امام ناچار می‌شود آن را تکذیب می‌کند.

در زمان حیات امام خمینی، شایع کرده بودند که امام راجع به آیه الله متظری گفته است: «او نتیجه عمر من است و من در وی خلاصه می‌شوم، آن هم نه یکبار و دوبار چندین بار...». بعد از آنکه این جمله در پلاکاردها و جرائد به طور گسترده انتشار یافت، آیه الله متظری در خطبه نماز جمعه که از شبکه اول سیما جمهوری اسلامی پخش شد این مطلب را جداً تکذیب کرد و به مردم تذکر داد که دیگر این دروغ را تکرار نکنند ولی شیفته‌گان ایشان این تکذیب را حمل بر تواضع کرده و به راه خود ادامه دادند و تا اپسین روزهای بقای وی در سمت قائم مقامی این جمله زیتبخش پلاکاردها و نشریات بود!

منشأ این دروغ‌گوئی‌ها عشق پر التهاب مریدان و فضای پر شور و شوق بعد از پیروزی انقلاب بود که باعث می‌شد عاشقان و شیفتگان امام یا آیه الله متظری بدون آنکه قصد دروغ‌گوئی داشته باشند آمال و آرزوهای خود را در قالب خبر نقل کرده و دهن به دهن در همه محافل گسترش دهنند. این نمونه زنده‌ای بود از جعل خبر و نسبت دروغ به اول شخص مملکت در زمان حیات وی. دلیستگی و شیفتگی به اشخاص گاه از این نیز فراتر رفته و حس بینایی را نیز فریب می‌دهد. نمونه بارز آن شایعه عکس امام در ماه بود که بسیاری باور کرده و عکس امام را به یکدیگر نشان می‌دادند!

کسی که گرایش اخباری دارد خوب است چنین آزمونی را انجام دهد. روزی در حضور جمعی از مردم خبر یا واقعه‌ای را نقل کند و بعد از دو ماه برگه سفیدی بین حاضران در آن جلسه توزیع کند و از آنها بخواهد مطلبی را که دو ماه قبل از او در فلان جلسه شنیدند بدون کم و زیاد در آن برگه بنویسند. اگر برگه‌های دریافتی را مطالعه کند خواهد دید مطلبی روشن و ساده‌چقدر با نوسان و تغییر به خاطرها سپرده شده و چقدر گرایشات و روحیات افراد به طور ناخودآگاه در نقل اصل واقعه تأثیر گذاشته است.

افزون بر اینها، از عالمان دقیق النظر و ضابط نیز اشتباهات سهولی زیادی دیده شده است. روزی یکی از علماء در منزل علامه طباطبائی رحمة الله عليه از معظم له پرسید چرا شما «كتاب مبین» را در آیه «و لازم و لا يابس الا في كتاب مبين» قرآن گرفته‌اید؟

ایشان فرمودند: من چنین نکرده‌ام و «كتاب مبین» در آیه نامبرده را به «لوح محفوظ» تفسیر کرده‌ام و همین ایام بحث تفسیر من در سوره انعام به این آیه رسیده است و «كتاب مبین» را به «لوح محفوظ» تفسیر کرده‌ام. عالم نامبرده گفتند با این وصف در جلد اول «المیزان» به مناسبی این آیه را ذکر کرده و «كتاب مبین» را به قرآن تفسیر کرده‌اید.

علامه طباطبائی این سخن را باور نکرد و برخاست و بی‌درنگ جلد اول «المیزان» را آورد و هنگامی که صفحه ۶۱ و ۶۰ آن را گشود با کمال تعجب دید آن عالم درست می‌گوید و ایشان «كتاب مبین» را به معنای قرآن گرفته‌اند. علامه طباطبائی تخت به حیرت فرورفت. یک لحظه سکوت کرد سپس فرمود: ای کاش قبل از چاپ آن به این اشتباه واقعه شده بودیم. تفسیر «الـ مـیـان» را اهل سنت می‌خوانند آنگاه این گونه اشتباهات را که بینند به ما چه خواهند گفت؟^(۱)

تأثیر غبار زمان

حافظه تاریخ ظرفیت محدودی دارد و بسیاری از حوادث را که مدت مديدة از آن می‌گذرد نمی‌تواند به طور شفاف گزارش کند.

پامبر اکرم بالاترین شخصیت جهان اسلام بود. مسلمانان کوچکترین رفتار او را زیر نظر می‌گرفتند تا از او الگو بگیرند. او هر روز در حضور جمعی از اصحابش وضو می‌گرفت و آنان در ریودن قطرات آب وضوی او بر هم سبقت می‌گرفتند. معذلک

و ضوی پامبر درست نقل نشده است. سینان به گونه‌ای و شیعیان به گونه‌ای دیگر و ضوی گیرند و هر گروه تصور می‌کند وضویش مطابق با وضوی پامبر است. تاریخ ولادت و تاریخ رحلت این شخصیت آسمانی درست نقل نشده است. منابع اهل تسنن بمانع شیعیان در اینباره همخوانی ندارد بلکه در میان خود شیعیان و سینان نیز اختلاف نظر وجود دارد. با آنکه این امور چیزی نبود که انگیزه‌ای بر جعل و تحریف داشته باشد.

از قرآن به وضوح می‌فهمیم که در عصر پامبر تورات و انجیل واقعی که از طرف، خدا برای یهود و نصاری نازل شده بود هنوز وجود داشت و تلقی یهودیان و مسیحیان این بود که این دو کتاب، وحی است. ولی امروزه همه مسیحیان معتقدند که عیسی کتاب آسمانی نداده است و انجیل را بعد از وی در شرح حال او نگاشته‌اند!

این نمونه‌ها برای اثبات این نکته است که فاصله بیش از هزار سال باعث شده است که وقایع آن دوران کاملاً در پرده ابهام قرار گیرد و به آسانی نتوان به تاریخ و روایات اعتماد کرد به خصوص در موضوعاتی که انگیزه جعل در آنها زیاد است.

همه آنچه در این باب گفتیم اهمیت این آیه قرآن را شفاف می‌سازد که «انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون» یعنی میراث مکتوب در معرض سهو و دستبرد است و فقط خدا باید آن را حفظ کندا و چنین تضمینی نسبت به غیر قرآن وجود ندارد!

رواج جعل حدیث در اعصار اولیه

در آن اعصار عده‌ای به انگیزه‌های گوناگون حدیث جعل می‌کردند به خصوص اگر معاویه‌های زمان نیز برای جعل حدیث صله و پاداش تعیین می‌کردند. جاعلان حدیث به قدری در جعل حدیث کوشابودند که گویا خداوند این کار را برا آنها واجب ساخته و از آنها جز این نخواسته است. عده‌ای از شیعیان نیز از روی خلوص و به انگیزه حفظ تدین مردم احادیث زیادی در مناقب اهلیت و ثواب تلاوت سوره‌های قرآن یا خواندن بعضی ادعیه جعل کردند. بعد از دورانی که کتابهای طب یونانی ترجمه و بین مسلمانان منتشر شد عده‌ای همان مطالب را به اسم حدیث ائمه در جامعه متشر می‌کردند تا مثلاً خدمتی به تشیع کرده باشند.

عجب اینکه «در زمان حیات رسول خدا به او دروغ می‌بستند و آن قدر دروغ بستند که فرمود ای مردم کسانی که بر من دروغ می‌بندند زیاد شده‌اند. هر کس عمدآ بر من دروغ بینند روانه دوزخ خواهد شد. معذلك باز بر او دروغ بستند»^(۱) این حدیث را شیعه و سنی به طرق متعدد نقل کرده‌اند.

امام صادق(ع) به فیض بن مختار فرمود مردم در دروغ بستن بر ما چنان حریصند که گویا دروغ بستن بر ما بر آنها واجب است...^(۲)

یکی از انگیزه‌های حدیث‌سازان دلسوزی بیش از اندازه برای امور دینی بود. شاید این ادعا مایه شگفتی شود ولی با کمال تأسف همین انگیزه باعث راه یافتن احادیث بیشماری در مجتمع حدیثی شیعه و سنی شده است.

در کتب اهل سنت نوشته‌اند از مردی به نام نوح بن مریم مروزی متوفی ۱۷۳ هـ پرسیدند حدیثی را که از عکرمه به روایت از ابن عباس در ثواب خواندن یکایک سوره‌های قرآن نقل می‌کنی از چه کسی شنیده‌ای؟ در پاسخ گفت: من دیدم مردم به جای توجه به قرآن، به فقه ابوحنیفه و مغازی محمد بن اسحاق سرگرم شده‌اند از این رو به قصد تقریب به خدا، این احادیث را جعل کردم.^(۳)

شهید ثانی می‌نویسد احادیثی که در تفسیر واحدی و شعلبی و زمخشری در ثواب خواندن سوره‌ها آمده، همه از همین قبیل است و سازنده آنها که یکی از صوفیان آبادان بوده است، خود به جعلی بودن آنها اعتراف کرده است.^(۴)

در تفاسیر شیعه نیز احادیث جعلی بیش از احادیث صحیح است. برای رفع خستگی به حدیث ذیل که در تفسیر ملافتح الله کاشانی نقل شده است، توجه فرمایید! پامبر اکرم فرمودا!

۱. کافی، ج ۱ ص ۶۲، نهج البلاغه

۲. البرهان فی علوم القرآن، بدراالدین زركشی، ج ۱ ص ۴۳۲.

۳. الدرایة، ص ۵۷

«هر کس یکبار متعه کند به درجه امام حسین می‌رسد. اگر دو بار متعه کند به درجه امام حسن می‌رسد. اگر سه بار متعه کند درجه او چون درجه حضرت علی باشد و اگر چهار مرتبه متعه کند به درجه من خواهد رسید!!!»^(۱)

قرآن بهشت رفتن را مستلزم صبر و زحمت و پایداری می‌داند سلام عليکم با صبرتم - و ان لو استقاموا على الطريقة لاستقناهم ماء غدقأً و اين حدثت می‌گويد نه تنها بهشت رفتن بلکه رسیدن به مقام پامبر نیز زحمتی ندارد کافی است چهار مرتبه متعه کنید! لابد کسانی که هر هفته موفق به این سنت دلکش و شورانگیز می‌شوند به درجه خدائی می‌رسند!

مرحوم محمد حسین کاشف الغطاء (م ۱۳۷۳ق) می‌گوید:

«در اینجا نکته دقیقی است که باید بدان آگاهی داد و آن اینکه نزد مسلمین و غیر مسلمین روشن است که جعل حدیث شایع و فراوان بود. روایات جعلی آن اندازه با احادیث درست به هم آمیخت که می‌توان ادعا کرد حدیث جعلی بیش از روایت صحیح است. این بله در زمان رسول خدابروز کرد و پامبر، امت را از آن بر حذر داشت. لیکن این تلاش در کاستن از جعل موفق نبود چه رسید که بخواهد آن را ریشه کن کند. غرض آن است که رهبران مذاهب اسلامی و دیگران حتی عالمان شیعی بدانند که نمی‌توان بر آنچه در کتب حدیث آمده اعتماد کرد. نیز نمی‌توان به کتب حدیث شیعه اعتماد کرد زیرا در کتب اربعه که معتبرترین کتب حدیثی آنهاست صحیح و سقیم وجود دارد چه از جهت متن و چه از ناحیه سند و چه هر دو...»^(۲)

مرحوم میرزا ابوالحسن شعرانی نزدیک به یک پنجم احادیث را جعلی و ساختگی دانسته و بر این مطلب در چند مورد از کتاب «المدخل الى عذب المنهل» تأکید کرده است.^(۳) در همین کتاب راجع به کتاب استبصار شیخ طوسی می‌نویسد این کتاب حدود ۱۲۰۰ باب را در بر دارد و در بیشتر ابواش - اگر نگوییم در همه آنها - حدیثی وجود دارد که ممکن نیست آن را طوری معنا کنیم که صدورش از مucchوم (ع) روا باشد مگر با تکلف و عقل احتمال عدم صدور آن را ترجیح می‌دهد!^(۴)

استاد سید جلال الدین آشتیانی در این زمینه از استاد خویش آیة الله بروجردی نقلی چنین دارد:

«مسئله دیگر تشخیص درست و نادرست بودن احادیث و روایات است. خداوند آقای بروجردی را رحمت کند یک وقتی فرمودند: اصل اولیه در اغلب اخبار و روایاتی که در مدح و ذم بلدان، خواص میوه‌جات و فضائل افراد وجود دارد عدم حجت است. برای اینکه طرفین شیعه و سنی آنها را به نفع خود ساخته‌اند». ^(۵) برخی معتقدند اصل در اخبار مناقب، عدم صحت است چون احادیث مجعلول درین آنها زیاد است.^(۶)

علامه طباطبائی نیز معتقد بود که در تاریخ اسلام، حدیث سازی و سند سازی و جعل و وضع احادیث و حتی نسبت دادن آنها به رجال و راویان مورد اطمینان و اصول اولیه روانی امری شایع و رایج بود.^(۷)

هاشم معروف حسنی معتقد است با اینکه علمای شیعه در علم رجال و درایه خدماتی انجام داده‌اند اما دست به تألیف کتاب جداگانه‌ای در اخبار ساختگی نزد هاند و حال آنکه حجم اخبار ساختگی در احادیث شیعه کمتر از اهلی سنت نیست. او بعد از انتقاد شدید از چاپ و نشر برخی از کتابهایی که توسط عالمان شیعه نوشته شده و در آنها روایاتی جعلی به ائمه نسبت داده شده (همانند آنچه در کتابهایی نظری کتب سید هاشم بحرانی و حافظ رجب بُرسی و دیگران موجود است) و توسط دستهای مشکوک تبلیغ می‌شود، می‌نویسد: «من کسی از معاصران را ندیدم که بُرسی و کتاب او را در معرض اتهام قرار دهد و از مبنای قرار دادن و خواندن آن بر حذر دارد مگر دانشمند محقق مرحوم سید محسن عاملی در کتاب اعيان الشیعه. اما بسیار تأسف آور است که وی در معرض حملات سختی از سوی علامه امینی در جلد هفتم الغدیر قرار گرفته است بدون اینکه حتی یک دلیل برای تبرئه بُرسی از اتهاماتی که بر او وارد شده ارائه نماید...»^(۸)

۱. تفسیر منهج الصادقین، چاپ تهران، ذیل آیه ۲۴ سوره ناء.

۲. الأرض و التربية الحسينية ص ۴۱ - ۴۲.

۴. المدخل الى عذب المنهل، ص ۲۷ و ۴۴.

۵. کیهان اندیشه، ش ۱، ج ۱۸.

۶. شرح مقدمه قیصری، ص ۹۲۸.

۷. فلا يلقى معه لها لا حجية شرعية ولا حجية عقلية، حتى ما كان منها صحيح الاستدلال صحة السند و عدالة رجال الطريق، ائمـا يدفع تعمدهم الكذب دون دسـ غيرهم فـي اصولـهم و جـوامـعـهم مـا لمـ يـرـوـهـ (المـيزـانـ)، جـ ۱۲ـ، صـ ۱۱۵ـ).

۸ - اخبار و آثار ساختگی ص ۲۸۷

این پژوهشگر معاصر در انتهای کتاب چنین در دل می‌کند «برخی از روایات شیعه درباره علی و فرزندانش نشان‌دهنده آرای شیعه نیست و حتی برخی از آنها با اصول اسلام و شیعه منافات دارد. این سخن را در حالی می‌گوییم که اطمینان دارم بسیاری از شیعیان بلکه بسیاری از روحانیون شیعه در نجف اشرف و دیگر مراکز که اتمه را آنگونه که هستند نمی‌شناسند و سرّ عظمت آن بزرگواران را از طریق غیبی و اوهام می‌دانند این سخنان را خوش نخواهند داشت و خشمگین خواهند شد».

سید هاشم بحرانی در کتابهایش همچون عوام هر چه را که «كتابی» است می‌پذیرد و به عنوان فضائل اهلیت یا مسالب دشمنان آنها با آب و تاب نقل می‌کند. از او که کتابهایش مملو از این مزخرفات است تعجبی نیست. تعجب از صاحب بزرگترین کتاب رجالی و نویسنده کتاب الاخبار الدخلیة است که این اخبار را که برای خنداندن دیگران مناسب‌تر است در کتاب «قضاوَهای امام علی(ع)» نقل کرده است. به یکی از این اخبار توجه فرمایید:

در زمان حضرت علی(ع) در یکی از محلات عرب‌نشین ده برادر بودند دارای یک خواهر و با او شرط کرده بودند که باید ازدواج کند و او به آن شرط عمل می‌کرد. اما یک روز وارد چشمه آبی شد و زالیه به رحم او نفوذ کرد و هر روز بزرگ و بزرگتر شد تا جایی که آثار حاملگی در او نمودار شد. برادران که واقعیت را نمی‌دانستند تصمیم گرفتند خواهر خود را به قتل برسانند. یکی از آنها نزد امام علی(ع) رفت و مشکل را با او در میان گذاشت. امام به وسیله یک ظرف پر از لجن زالو را از رحم دختر بیرون آورد. در اینجا بود که آن برادران به امام گفتند تو پروردگار مایی که غیب می‌دانی. امام در جواب آنها گفت رسول خدا از جانب خدا مرا آگاه ساخت که در چنین ماه و چنین روز و چنین ساعتی این قضیه اتفاق می‌افتد.

نویسنده از خود سؤال نکرده است که گیرم این حدیث سند داشته باشد که ندارد. آیا ممکن است یک زالو در رحم زن تا این حد بزرگ شود و با استشمام بوی لجن بدون نیاز به جراحی خارج شود. چرا در خارج از رحم هیچ زالوی از یک سانتی‌متر بزرگتر نمی‌شود. جالب اینکه داستان مشابه دیگری نیز نقل می‌کند و آن را داستان جداگانه‌ای می‌داند. در آن داستان می‌گوید وزن زالو در شکم آن دختر به ده کیلو رسانیده بود و حضرت علی از بالای منبر دست دراز می‌کند و از دویست و پنجاه فرسنگی قطعه یخی بر می‌دارد و زیر دختر می‌نهاد. بلافاصله زالوی که سالهای سال در رحم آن دختر بیچاره جا خوش کرده بوده است خارج می‌شود و پدر دختر از فرض خوشحالی به امالم می‌گوید «شهادت می‌دهم که تو از آنچه در رحمها و شکمهاست آگاهی». البته برای کسانی که فقط اجتماع تفیضین را محال می‌دانند قبول این اخبار هیچ مشکلی ندارد به خصوص اگر حضرت علی(ع) را مظہر عجائب و غرائب نیز بدانند! ناد علیاً مظہر العجائب تجده عوناً لک فی النوائب کل هم و غم سینجلی بولایتک یا علی یا علی یا علی!!!^(۱)

شیوع نقل به معنا^(۲) در حدیث و توسع و تسامح در کیفیت نقل موجب شد که از اشاره به برخی داستانهای تاریخی در ذیل آیات قرآن، چنین گمان شود که آن داستانها سبب و شان نزول آیاتند. در روایات شان نزول وضع و دست امری شایع بود و پیشینیان در اخذ و نقل آنها تسامح و سهل انگاری می‌کردند. بنابر این به امثال این روایات نمی‌توان اعتماد کرد^(۳). در مورد روایاتی که برای بعضی روزها نحوست و شومی قائل شده است، می‌نویسد: بعد نیست اینها از روی تقهی صادر شده باشد زیرا در میان عامه چنین معتقداتی وجود داشته است. از صدر اسلام به پیامبر روایاتی نسبت می‌دادند و کسی جرأت انکار آن را نداشت^(۴).

دین با حیرت و مقولات ماورائی عجین است (مثل خدا، فرشته، وحی، بروزخ، قیامت...). عنصر حیرت و باور به غیب، وقتی

۱ - برای ختم این دعا چه ثوابها و آثاری که جعل نکرده‌اند در حالی که به کلی دروغ است. مرحوم ربانی شیرازی در حاشیه بحار الانوار ج ۲۰، ص ۷۳ می‌گوید بیت دوم این شعر هیچ تناسی با بیت اول ندارد و این شعر اصلاً دعا نیست. مرحوم مجنسی در احوالات جنگ احمد می‌نویسد بقال از النبي(ع) نودی فی هذا اليوم ناد عنبأ مظہر العجائب... یعنی علی را برای کمک صدا بزن. مرحوم ربانی می‌گوید بیت دوم اشافه صوفیه و بدعت آنهاست.

۲... ولو صحت الروایات لكان التأمل فيها قاضياً بتوسيع عجيب في نقل الحديث بالمعنى حتى ربما اختلف الروایات كالاخبار المتعارضة (المیزان، ۲. المیزان، ج ۷، ص ۱۱۱ و ۱۱۲).

۳. المیزان، ج ۹، ص ۱۳۷

۴. المیزان، ج ۱۹، ص ۷۴ و ۷۶.

با توهمندی و تخیلات افراطی و اسطوره‌سازی راویان ترکیب می‌شود معجونی به دست می‌آید که فقط به کار قصه پردازان و نقلان می‌آید.^(۱) برای رفع خستگی به یکی از این اخبار ساختگی توجه فرمایید:

در کتب معتبره مذکور است که روزی جبرئیل در حضور حضرت رسول خدا از روی تعجب در علی^(ع) نگاه کرده تبس فرمود. آن حضرت پرسید یا روح الامین منشأ تبس و تعجب تو چیست؟ فرمود که یا رسول الله مأمور شدم که هفت شهر لوط را به بالابرده و سرنگون کنم و من به حدی آن شهرها را بالا بردم که ملاتکه آسمان آواز خروسان و سگان ایشان را می‌شنیدند پس سرنگون ساختم. و در وقتی که امیر المؤمنین شمشیر را بیند ساخته بود که بمرحاب فرود آوردندار سید که شمشیر علی را نگاه دار که نزدیک است که اثر آن به ماهی ای که حامل گاوزمین است پرسد! من در رسیده تنی او را نگاه داشتم. آن قدر تعجب که از نگاه داشتن آن کشیدم از برداشتن شهرهای لوط نکشیده بودم. الحال آن امر به خاطر ام تعجب کردم!!!^(۲). امام خمینی بسیاری از احادیث مستدرک الوسائل را ضعیف دانسته و بسیاری از احادیث این کتاب را به شوخي نزدیکتر می‌دانست تا واقعیت.^(۳)

ایشان همچنین معتقد بود روایات مربوط به حیله برای فرار از ریا، و نیز روایاتی را که فروش انگور و خرما به شرابسازان را تجویز می‌کند، برای دگرگون ساختن چهره واقعی اهلیت ساخته شده است.^(۴)

به امام عرض می‌کنیم این سبک برخورد با روایات را اگر در همه فقه ادامه می‌دادید فقهی معقول و مطابق با عدالت و واقعیات عینی بنا می‌نماید. چرا چنین تگریشی را فقط در این دو دسته از روایات اعمال کردید؟!

آیة الله خوئی معتقد است:

در کتاب کافی به ویژه روضه کافی احادیثی آمده که نمی‌توان آن را تصدیق کرد... به بیان دیگر ادعای قطع نسبت به عدم صدور برخی روایات کافی به واقع نزدیکتر است. پس چگونه می‌توان ادعا کرد روایات این کتاب از ائمه^(ع) صادر شده است؟ بلکه خواهی دانست که تمامی روایات کتب اربعه صحیح نیست چه رسید که قضی الصدور باشد.^(۵) مرحوم میرزا خلیل قزوینی در شرح اصول کافی در اینکه روضه کافی تألیف مرحوم کلینی باشد تردید کرده است!!!

مرحوم مامقانی (م ۱۳۵۱ق) می‌نویسد: مغیره بن سعید گفته است نزدیک به صد هزار حدیث جعل کردم.^(۶)

ابراج اینکه اندکی بیشتر با پدیده جعل حدیث آشنا شویم چگونگی شکل‌گیری صحاح سنه اهل سنت را از زبان علامه امینی ره می‌شنویم:

ابو داود در «سنن» خویش ۴۸۰۰ حدیث آورده و گفته است آنها را از میان پانصد هزار حدیث برگزیده‌اند؛ و صحیح بخاری با حذف مکرات آن، ۲۷۶۱ حدیث دارد که آنها را از میان حدود ششصد هزار برگزیده است؛ و «صحیح مسلم» ۴۰۰۰ حدیث دارد، بدون تکرار، که مسلم آنها را از میان سیصد هزار حدیث برگزیده است؛ احمد بن حنبل در «مسند» خویش، ۳۰۰۰۰ حدیث آورده است که آنها را از میان هفتصد و پنجاه هزار حدیث برگزیده است و آورده‌اند که او یک میلیون حدیث در حفظ داشته است؛ و احمد بن فرات (م ۲۵۸هـ)، یک میلیون و پانصد هزار حدیث نگاشته و از آن میان، ۳۰۰۰۰ را برگزیده و آثاری در تفسیر و احکام و فوائد متفرقه رقم زده است.

این عدد هول انگیز، نشان می‌دهد که دستهای آلوه و مغزهای بیمار و فرهنگ ستیزان بدنهاد با آین الهی چه کرده‌اند! از سوی دیگر، چه بسیار احادیث صحیحی که حب و بعض‌های سیاسی مانع کتابت و انتشار آن شد. می‌دانیم به اعتراف علمای اهل سنت حضرت علی^(ع) نزدیک ترین فرد به پیامبر بوده و در تمام ۲۳ سال رسالت او و حتی قبل از آن، از پیامبر جدا نشده است. معلمک تعداد روایاتی که از حضرت علی در منابع عامه ثبت شده است بسیار کم است. ابن حزم می‌گوید: علی^(ع)

۱... يتضمن اكثراها أموراً غريبة فلما يوجد نظائرها في الاساطير الخرافية يأبها العقل السليم و يكذبها التاريخ القطعى و اكثراها مبالغة ما روى عن أمثال كعب و وهب وقد بلغوا من المبالغة... (الميزان)، ج ۱۵ ص ۲۶۹ و ج ۱۷ ص ۲۰۷.

۲. حدیقة الشیعه، ص ۱۴۱.

۳. أنوار الهدایة، ج ۱، ص ۲۴۴ - ۲۴۵.

۵. معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۲۶.

۴. كتاب البيع، ج ۵، ص ۳۵۴ - ۳۵۵.

۶. تنجیح المقال، ج ۱، ص ۱۷۲.

را ۵۳۶ حدیث است.^(۱)

شگفتا که ابوهریره دو سال با پیامبر بوده است و از او ۵۳۷۴ روایت گزارش کرده‌اند و از علی^(ع) که تمام مدت رسالت همراه و همگام پیامبر بوده، ۵۳۶ حدیث! یکی از شاهیت‌های او که به پیامبر نسبت داده است این حدیث است ان الله ائمن علی وحیه ثلاثة: أنا و جبرئیل و معاویة و کاد ان یبعث معاویة نبیاً یعنی خدا برای وحی خود به سه نفر اعتماد دارد، من و جبرائیل و معاویه آن قدر مقام دارد که نزدیک است به پیامبری میتوщ شود^(۲). محمد ابو زهره نویسنده بلند آوازه مصری به این نکته تنبه داده و گفته است:

باید اعتراف کنیم که آنچه از فقه، فتاوا و داوری‌های علی^(ع) در منابع اهل سنت گزارش شده است نه با مدت خلافت مولا سازگار است و نه با روزگاری که علی یکسر به تعلم و افتاده بود و فتاوا و تعلیم و پیشتر از تمام صحابیان همگام و همراه رسول الله^(ص) بود، از قبل از بعثت تا رحلت پیامبر؛ بدین سان باید منابع اهل سنت چندین برابر آنچه اکنون از احادیث وی گزارش کرده‌اند می‌آورند.

۱. احادیثی که علی^(ع) از پیامبر نقل کرده است به شمارش سیوطی (م ۹۱۱ هـ)، ۵۸ حدیث است. ابوبکر دومین مرد عرب که پس از علی^(ع) اسلام آورد و در مکه و مدینه با پیامبر بود بنا به گفته نواوی در «تهذیب»، ۱۴۲ حدیث از پیامبر نقل کرد که سیوطی در کتاب «تاریخ الخلفاء»، ۱۰۴ مورد آن را ذکر کرده و بخاری نیز در «صحیح»، ۲۲ حدیث نبوی را از ابوبکر نقل کرده است. عمر بن خطاب که در سال ششم بعثت اسلام آورد و تا پایان عمر در زمرة صحابه بوده تقریباً ۵۰ حدیث از پیامبر نقل کرده است. عثمان بن پنج الی نه حدیث، زبیر بن عوام نه حدیث، طلحه بن عبید الله چهار حدیث، زید بن ثابت هشت حدیث، و سلمان فارسی چهار حدیث از پیامبر اکرم نقل کرده‌اند و این روایات در کتب معتبر حدیث اهل تسنن مثل صحاح سنه گزارش شده است.

حال شما داوری کنید که چگونه ممکن است ابوهریره طی یکسال و اندی آمد و شد در محضر پیامبر بیش از پنج هزار حدیث شنیده باشد! آیا غیر از این است که سخنان دروغ را به پیامبر نسبت می‌داد و برای اجتناب از افشا شدن خدوع و نیرنگش هر بار به اسم و رسم خاصی اقدام به نقل روایات می‌نمود. جالب است بدانید که ابوهریره این مرد سی چهره تاریخ عرب، بیش از ۳۲ اسم دارد. (اقتباس از مقاله ابوهریره و نشر اسرائیلیات و احادیث موضوع، به قلم حسینعلی ترکمانی، فصلنامه علوم حدیث، سال سوم، شماره پیاپی ۱۰)

۲. اللئالی المصنوعة، ج ۱، ص ۴۱۷.

از حضرت زهرا روایتی نیست یا بسیار اندک است. از حسن بن علی (ع) سیزده روایت نقل کردند و از ابا عبدالله الحسین (ع)، هشت روایت؛ این در حالی است که ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید (ابن عقده) می‌گوید من از اهل بیت ۳۰۰ هزار حدیث در حفظ دارم.

ابن حزم می‌گوید از سلمان فقط شش حدیث به ما رسیده است و از ابوذر ۲۸۱ حدیث. بر این باید افزود کسان بسیاری از صحایران را که حتی یک حدیث از آنان در مجموعه‌های حدیثی وجود ندارد، از جمله زیاد بن حنظله تمیی که آورده‌اند در تمام مشاهد همراه رسول الله (ص) بوده و در تمام نبردها حضور داشته است؛ نیز شمامه بن عدی که از مهاجران اولیه بوده و در بدر حضور داشته و یک روایت هم ندارد و...^(۱)

به هر حال منع کتابت و نشر حدیث، جریان حاکم آن روزگاران بود. از این روی، طبیعی است که کسانی از سر ترس و کسانی از سر طمع و وابستگی‌های حکومتی و انگیزه‌های دیگر از نگاشتن حدیث طفره روند و مآلًا بخش عظیمی از سنت پیامبر از میان بروند. عمر، کسانی از محدثان کوفه از جمله قرظة بن کعب را به مدینه فراخواند و آنان را از نقل حدیث منع کرد. قرظة بن کعب می‌گوید: «پس از آن هیچ حدیثی نقل نکردم»

باری چون حدیث کتابت نشد و حدود یک قرن این جریان حاکم گشت و حدیث جز در نهانخانه‌ها و به دور از چشم حاکمیت نقل نگشت، نوشته نشد و انتشار نیافت و پس از آن، جامعه به نگارش و کتابت آن روی آورد، زمینه مناسبی به وجود آمد برای دروغ، جعل و دستبرد؛ و بدین سان، میدان برای اخبار و رهبان و بیمار دلان و بدعت آفرینان و خرافه سازان باز شد که هر آنچه می‌پنداشتند با ادعای نقل از حافظه، نقل کنند و غالباً مسلمانان ساده دل را بغيریند و قصه سرایان با آنها مجلسها یارايند و جباران آن گونه نقلها را پشتونه کردار ناروای خود قرار دهند و آنگاه کسی چون احمد بن حنبل پندارد که این کرامت است که هزاران هزار حدیث بر حافظه داشته باشد! و بخاری گمان بردا که فضیلت است که پانصد هزار حدیث در سینه داشته است و...

شگفتنا و اسفنا که بسیاری از این احادیث جعلی، در سده‌های بعد، پایه‌های تفکر اسلامی و بن مایه‌های معرفت دینی شد. جلوگیری از کتابت حدیث و نشر آن از یک سو و جعل حدیث از سوی دیگر زمینه پدید آمدن نگرشی وارونه به اسلام و قرآن و کلیت دین را به وجود آورد به طوری که تغییر و اصلاح ذهنیت دینی مسلمین هرگز ممکن نبود.^(۲)

خواننده گرامی پندارد که این وضعیت، مربوط به روایات اهل سنت است و برضی به روایات شیعه ندارد چرا که موضوع بحث، انسان است و حب و بغضها و تمایلات و نفسانیات او. همان انگیزه‌ها و تمایلات در نقطه مقابل باعث جعل روایات بسیاری در مناقب و فضائل اهل بیت و مثالب دشمنان آنها شد. نگاهی به اوضاع سیاسی و موضع گیری‌های جناح‌های رقیب در هر جامعه و از جمله جامعه خودمان، بسیاری از واقعیات را روشن می‌کند.

گفتیم یکی از امور رایج در اعصار قبل، حدیث سازی به انگیزه تقویت ایمان مردم یا ترغیب آنها به عبادت بود. روایاتی را در حاشیه یا حد فاصل بین سطور کتابهای خطی می‌نوشتند. منطق آنها این بود که پیامبر فرموده من کذب علی متعمد... «هر کس علیه من چیزی جعل کند اهل دوزخ است»، ما علیه پیامبر جعل نمی‌کنیم بلکه له او جعل می‌کنیم! این اضافات در استنساخنها بعدی به متن کتاب راه می‌یافتد و بعداً با همان سلسله سندي که مفصل آن در صفحات قبل ذکر شده بود نقل می‌شد. نسخه‌های متفاوت کتب روانی دلیل روشنی بر این پدیده شوم است و نسخه‌های متعدد کتاب «بصائر الدرجات» صفار نمونه بارز آن. شیخ طوسی در کتاب تهذیب الاحکام در ضمن نقل حدیثی به طرق معتبر از حذیفة بن منصور، می‌گوید «به این خبر به چند دلیل نمی‌توان عمل کرد یکی اینکه در اصول حدیثی یافته نشده بلکه در نقلهای نادر آمده است. دیگر اینکه کتاب حذیفة با اینکه معروف و مشهور است این خبر را دارانیست. اگر کتاب حذیفة در واقع مشتمل بر آن بود حتماً در آن موجود بود».^(۳)

۱. ر.ک به: اصول الحديث و احكامه في علم الدرایة، ص ۱۰۷.

۲. این قسمت اقتباس از مقاله اندیشمند گرامی جناب آقای مهدوی راد در فصلنامه علوم حدیث است. سال سوم. شماره پایی ۹.

۳. التهذیب، ج ۴، ص ۲۲۷.

یک نمونه روشی این پدیده، کتاب مفاتیح الجنان است که در خانه هر مسلمان شیعه، لااقل یک نسخه از آن موجود است. شیخ عباس قمی، مؤلف آن چون حدس می‌زد این کتاب هم مثل کتاب «مفتاح الجنان» که قبلًا در این موضوع متشر شده بود، در معرض دخل و تصرف قرار بگیرد، در همین کتاب بر کسانی که بعداً از آن چیزی کاسته و یا به آن چیزی اضافه کنند لعنت کرده است. معذلک این کتاب نیز از دخل و تصرف در امان نماند. حدیث کسae و سوره‌هایی از قرآن به اول و آخر این کتاب اضافه شده است.

این واقعیات را اگر در نظر بگیریم دیگر اصلًا به خبر واحد اطمینان نمی‌کنیم تا چه رسید بخواهیم آن را بر قرآن مقدم داشته و ناسخ یا مخصوص قرآن قرار دهیم. این مشکلات تاریخی باعث شد تا پیامبر اکرم و امامان شیعه معیار و محک مهی را برای شناخت حدیث به ما معرفی کنند و بر آن اصرار بورزند و بگویند با شنیدن هر حدیثی موظف هستید آن را با قرآن محک بزنید اگر همخوان با قرآن نباشد مردود است!

این محک و معیار اگر از روز اول رعایت می‌شد و به طور کلی به گمان و ظن عمل نمی‌شد این همه اختلاف پیش نمی‌آمد حتی فقها نیز تا این حد اختلاف نظر پیدا نمی‌کردند. قرآن بارها از عمل به ظن نهی کرده است. نمی‌توان آیات ناهیه از ظن را با آن صراحت و دلالت قوی منحصر به امور اعتقادی دانست بلکه همه امور مربوط به دین باید پشتونه علمی داشته باشد. شگفت اینکه قرآن بیش از هفتاد مرتبه نسبت به پیروی از ظن هشدار داده است! اگر یا می‌دانسته پیروی از ظن چه بلاتی بوسی دین خواهد آورد!

نادیده گرفتن این معیار و گشودن باب خبر واحد باعث آن همه اختلاف نظر و ورود آن همه خرافات و مطالب نامعقول در دین شد که به نظر ما اساس آن به دیدگاه‌های کلامی گروهی از شیعیان اولیه بر می‌گردد. حتی در کتابهای بسیار معتبر ما اخباری به چشم می‌خورد که کمترین تردیدی نداریم که نادرستند. مثلاً در کتاب کافی بارها این مضمون آمده است که از نسل علی و فاطمه دوازده امام به دنیا خواهد آمد^(۱) یعنی در مجموع سیزده امام! یا این حدیث از امام صادق(ع) که همیشه ماه رمضان سی روز است و هرگز کمتر از سی روز نخواهد شد!^(۲) سخنی برخلاف بدیهیات علمی و مشاهدات وجودی!!!

در کافی به سند صحیح نقل شده است که خدا مقدر کرده بود که قیام قائم در سال هفتاد هجری باشد ولی چون مردم امام حسین را کشتن خدا بر اهل زمین غصب کرد و آن را به سال صد و چهل عقب انداحت و چون ما این خبر را به شما گفتم و شما هم به مردم گفتید دیگر خدا برای ظهور وقتی پیش مانگذاشت!!! آیا کدخدای یک ده تا این حد بی‌درایت و بی‌برنامه است که مانظیر آن را به خدا نسبت دهیم!

در حدیث دیگری در کتاب کافی از ابو حمزه نقل شده است که وارد بر امام صادق شد و دید چیزی جمع می‌کند پرسید اینجا چیست امام گفت اینها پر ملاوه است جمع می‌کنم و از آن لباسی برای فرزندان خود تهیه خواهم کرد!!!

کسی که کتابهای روایی را مرور می‌کند با مشاهده این اخبار که در جای جای کتب معتبر ما پیدا می‌شود از خود می‌پرسد چگونه می‌توان به بقیه این اخبار اعتماد کرد؟ آیا ما انجیل و تورات را به دلیل مطالب نامعقول آن رد نمی‌کنیم؟ مطالب کتاب مقدس همه نامعقول نیست. در میان مطالب مفید و آموزنده کتاب مقدس به ندرت به گزاره‌هایی برخورد می‌کنیم که با عقل و ضرورت‌های دینی سازگار نیست مثل نسبت زنا و زنازادگی و باده‌گساری به انبیاء، نسبت دروغ و خدوع به خدا، فدا شدن مسیح به جای انسانهای گناهکار و... همین مطالب نامعقول و باطل، باعث می‌شود به همه کتاب مقدس به چشم تردید نگاه کنیم و تنها گزاره‌هایی را بپذیریم که شواهد کافی برای صدق آن پیدا کنیم. مجامع روایی ما نیز همین وضعیت را دارد. محدثان ما چون عموماً اخباری مسلک بوده و برای عقل عرض اندامی در برابر خبر واحد قائل نبودند، هر رطب و یا بسی را جمع آوری کرده‌اند و امروز ما با چنین مجموعه‌هایی رویرو هستیم. وجود همین اخبار نامعقول و مغایر با قرآن سبب می‌شود که به خبر صحیح السنده نیز اعتماد نکنیم و تنها وقتی حدیث را بپذیریم که متواتر یا محفوف به قرائی قطعیه باشد. به بیان دیگر وقتی می‌بینیم غواصان بحار روایات و محدثان بزرگ ما روایاتی را با چنین مضامینی به راستگو ترین راستگویان نسبت داده‌اند.

۲. کافی، ج ۴، ص ۷۸. فقیه، ج ۲ ص ۱۶۹.

۱. کافی، ج ۱، ص ۵۳۲.

مطمئن می شویم آنها در گرد آوری حدیث، به عقل میدان چون و چرا نداده و قاعدة عرض به کتاب را نیز اعمال نمی کردند و چون چنین روشنی داشتند، علم اجمالی پدا می کنیم که در این مجموعه هاروایات زیادی وجود دارد که از معمول صادر نشده است. و همین علم اجمالی باعث می شود جزء خبر قضی و محفوف به قرائت اعتماد نکنیم. بنگرید که چه تعداد روایت در تحریف قرآن نقل شده است! چه تعداد روایت در رستگاری کلیه شیعیان حتی فاسقان آنها نقل شده است! چه تعداد روایت در روای بودن فروش انگور به مشروب سازان و چه تعداد روایت با مضامین مُضحك و خلاف عقل نقل شده است.

راستی اگر پیروان ادیان دیگر به چنین اخبار و احکامی معتقد بودند ما به آنها نمی خندهایم؟ مگر نه آنکه تثلیث مسیحیان را به دلیل متناقض و نامعقول بودن رد می کنیم و وقتی آنها می گویند این راز و رمزی دارد که شما به آن پی نمی بردید یا می گویند ایمان یعنی ریسک کردن و پذیرفتن چنین چیزهایی ابار دگر به آنها می خندهایم و می گوییم با شما نمی شود بحث کرد؟ پس چرا خود راه آنها را می رویم!!

آیا قبیل این ترهات و تعطیل کردن عقل و حس و وجودان همان عالم پرستی نیست که قرآن از آن نهی می کند اخذا اخبارهم و رهبانهم ارباباً من دون الله.^(۱) در تفسیر این آیه امام صادق فرمود به خدا قسم، آنها برای علمای خود نماز و روزه به جان نیاورند بلکه چشم و گوش بسته از آنها پیروی کردنده یعنی هر چه گفتهند با آنکه نامعقول و حرف زور و سخن بی مدرک بود مردم از آنها می پذیرفتند. خدا همین رفتار را عبادت شمرده است.^(۲)

این اعوجاجها همه ناشی از حذف عقلانیت از ساحت فقه و شیوه اخباری گری یعنی اعتماد به خبر واحد و نظر سطحی و بریده از بقیه معارف قطعی دین، به روایات است. در حالی که در گذشته شعار شیعه و یکی از تمایزات آنها از دیگران، بی اعتمادی آنها به خبر واحد بود. سید مرتضی ره عمل نکردن به خبر واحد را ضروری مذهب می داند و در مسائل تبادیات می گوید «ما بی هیچ شک و ریی علم داریم که علمای شیعه امامیه بر این اعتقادند که در شریعت، عمل به اخبار آحاد جائز نیست و نمی توان به آن عمل کرد زیرا نه حجت است و نه دلیل». و در توضیح این نکته می افزاید «علم ضروری در فطرت بشر وجود دارد چه مخالف یا موافق امامیه، که ایشان در شریعت، به خبری که موجب علم نگردد عمل نمی کند و این اعتقاد شعار آنها گشته و بدان شناخته می شوند همانطور که نقی قیاس در شریعت شعار آنهاست و هر کس با آنها معاشر باشد این مسأله را می داند». شیخ مفید، ابن زهره، ابن براج و ابن ادریس و اکثر قدما اصحاب عمل به خبر واحد را قبول نداشتند. محقق حلی، استاد و دایی علامه حلی در اول کتاب معتبر شدیداً منکر عمل شیعه به اخبار آحاد شده است. متأسفانه این انحراف از زمان شیخ طوسی شروع شد و دیگران نیز که مرعوب موقعیت علمی و تألیفات او بودند همین راه را طی کردن و در دراز مدت، فقه ما به این معجون دهشتناک تبدیل شد.

شیخ طوسی که پایه گذار حجت خبر واحد است در کتاب عده عمل به خبر واحد در اصول عقائد را به برخی از غافلین و ناآگاهان اصحاب نسبت می دهد ولی در احکام فقهی همین اخبار را به طور مطلق حجت می داند و جواب این سؤال را نمی دهد که دین خدا چه اصول و چه فروعش مستند به وحی است و همان طور که در اصول، عمل به خبر واحد باطل است در فروع نیز باطل است زیرا برای استناد هر خبر با هر مضمونی به خداوند باید قطع و یقین داشته باشیم و اخبار خالی از قرائت قطعیه به هیچوجه قابل استناد به خدا نیست و لحن آیاتی که از پیروی از ظن نهی می کند به گونه ای است که قابل تخصیص نیست.

علت اصلی این انحراف نیز این پیش فرض بود که هر چیزی که به ذهن خطرور کند باید حکم خاصی از جانب خدا داشته باشد و بیای شناخت حکم همه فروعات واقعی و فرضی فقهی چاره ای جز عمل به خبر واحد نیست و چون تکلیف باقی است و باب علم مسدود است پس باید به خبر واحد عمل نمود.

سؤالی که فقهاء برای آن پاسخی ندارند این است که تفاوت بین قیاس مفید ظن و خبر واحد مفید ظن چیست؟ آیا جز این است که باطل بودن قیاس در شریعت به جهت آن است که موجب ظن است نه علم، و دین باید مبنی بر علم باشد؟ راستی چگونه است که اگر یک شخص عادل شهادت بددهد زید از عمرو یک ریال طلبکار است، شهادتش پذیرفته نمی شود و می گویند حتماً باید دو نفر عادل چنین شهادتی بدنهند تا پذیرفته شود ولی إسناد یک حکم شرعی به خدا، که هرگز اهمیتش از

اثبات بدھی یک ریالی کمتر نیست، با شهادت یک نفر عادل ثابت می شود!!!

شهید مطھری این پدیده را مصیت فقه شیعه می دانست. بنگرید چگونه آن متفسک بزرگ از سوز دل آه برآورده است «انکار اصل عدل و تأثیرش کم فیش در افکار، مانع شد که فلسفه اجتماعی اسلام رشد کند و بر مبنای عقلی و عملی قرار بگیرد و راهنمای فقه قرار بگیرد. فقهی به وجود آمد غیر متناسب با سایر اصول و مبانی و بدون فلسفه اجتماعی. اگر حریت و آزادی فکر باقی بود و موضوع تفوق اصحاب سنت بر اهل عدل پیش نمی آمد و بر شیعه هم مصیت اخباری گری نرسیده بود ما حالا فلسفه اجتماعی مدونی داشتیم و فقه ما بر این اصل بنا شده بود و دچار تضادها و بین بسته های کنونی نبودیم.»^(۱)

در کتاب تعلیم و تربیت در اسلام می گوید: «فکر اخباری گری به کلی از بین ترقته حتی در بسیاری از مجتهدین نیز افکار اخباری گری هنوز تفوذ دارد و بقا یا ایش در افکار آنها هست.»

فقهای ما در جواب این سؤال که آیا این احکام معقول و عادلانه است یک پاسخ بیشتر ندارند و آن همان پاسخی است که اشاعره در بحث حسن و قبح عقلی مطرح می کردن. فقهای می گویند «ما نمی فهمیم چه چیزی معقول و عادلانه است. هر چه خدا بگوید عادلانه است نه آنکه هر چه عادلانه است خدا می گوید!» این منطق غیر از آنکه عقلًا باطل است در آیات زیادی از قرآن محکوم شناخته شده است از جمله آیه ۲۸ سوره اعراف که می فرماید «چون کار زشتی کنند می گویند پدران خود را برا آن یافته و خدا مرا به آن فرمان داده است (ای پیامبر) بگو قطعاً خدا به کار زشت فرمان نمی دهد آیا چیزی را که نمی دانید به خدا نسبت می دهید؟» یعنی مصاديق بارز کار زشت و ظالمانه، برای همه روشن است و خدا به آنها امر نمی کند نه آنکه مردم از درک امور کاملاً زشت و ظالمانه نیز عاجزند و خدا باید بگوید تا مردم بفهمند! کسانی که چنین منطقی دارند ناخواسته عقل را تعطیل می کنند در حالی که حقانیت شرع را باید با عقل فهمید. عدالت به گفته شهید مطھری در سلسله علل احکام است نه در سلسله معلومات. نه این است که آنچه دین گفت عدل است بلکه آنچه عدل است دین می گوید. یعنی کار به اینجا رسیده که فقهای ما مقياس عدالت. تنظن نیافتن به این نکته بسیار مهم، بزرگترین لطمہ را عذر موجهی هرگاه هوس کند زنش را طلاق بددهد ما باید قبول کنیم و بگوییم می گویند اگر خدا بگوید مرد می تواند بدون هیچ عذر موجهی هرگاه هوس کند زنش را طلاق بددهد ما باید قبول کنیم و بگوییم تشخیص ما اشتباه است. شما تصور می کنید که چنین چیزی بی عدالتی است. خیر بی عدالتی نیست، عین عدالت است چون خدا گفته است!! و اگر خدا گفته بود مرد چنین حقی ندارد باز عین عدالت بود. می پرسیم چطور یک چیز و تقیض آن عین عدالت است؟ آیا خدا بر خلاف موهبت عقل موضع می گیرد؟ آیا هیچ خلبانی پایگاه خودش را بمباران می کند؟ مگر انبیاء برای شکوفا کردن عقل مبعوث نشدن؟^(۲) چطور شریعت آنها تا این حد مغایر با عقل از آب در آمده است؟ می گویند این حرفها فضولی در کار خدادست. ما که نمی توانیم از کار خدا سر درآوریم. ما باید مطیع و متبع باشیم. هر چه خدا بگوید همان عین عدالت است اگر چه بگوید بی گناهی را بکش یا اموال مردم را به سرقت ببر. مگر نه آنکه خدا به ابراهیم گفت بجهات را بکش! مگر در داستان خضر و موسی، خضر کشته مردم را سوراخ نکرد؟ مگر بجهه بی گناه را نکشد؟ آیا این اقدامات نامعقول و بی عدالتی بود؟ پس در استنتاج فقهی نیز اگر به نظائر اینها رسیدیم باید استبعاد نکنیم و به بهانه اینکه نامعقول است آن را رد نکنیم.^(۳) حادرتر از این موارد حدیث ابیان است که بیشترین ضریبه را به فقه شیعه زده است. این حدیث مجوز هر گونه استباط و

۱. مبانی اقتصاد اسلامی، ص ۲۷

۲. همانطور که بر خدا ظلم روانیست و خدا (اگر خدادست) هرگز نمی گوید ظلم کنید، نیز هرگز نمی گوید بجهه بی گناه را بکشید. خدا به حضرت ابراهیم نگفت فرزندت را بکش. ابراهیم نیز به فرزندش نگفت ان الله امرني بذبحک یا بقتلک بلکه گفت در خواب دیدم تو را ذبح می کنم. و از این خواب فهمید تا سر حد ذبح باید پیش برود. در واقع خدا برای آزمایش ابراهیم صحنه ای در خواب به او نشان داد که او پنداشت باید فرزندش را بخواباند و آماده کشتنش شود. آیا باید او را ذبح نیز بخاید یانه، هر چند ظاهر امر چنین بود ولی صریح در آن نبود و آنگاه که خدا بعد از آنکه آن دو آماده امثال فرمان خدا شدند اعلام کرد همین مقدار کافی است تو خوب امتحان دادی، ابراهیم این دستور را تلقی دستور اول تلقی نکرد. آنچه بود یک آزمون بود که در قالب خواب به او تلقین شده بود که برای چنین کاری آماده شو و او هم آماده شد و قبل از آنکه خنجر بر حنجر اسماعیل بگذارد (فاما اسلاما و تله للجین...) خدا فرمود بس است قد صدق الرءباء. پاسخ دیگر اینکه ارتباط ما و خدا ارتباط عاشق و معشوق نیست و نمی توان شریعت را از نوع نحوه رفتار خدا با ابراهیم دانست. به بیان دیگر از اینکه خدا در کتاب و سنت صدها مرتبه ما را به تقلیل و تدبیر دعوت می کند می فهمیم با کنه عقل خودمان با ما رفتار کرده است و شریعت ما از نوع دستورات خضر نیست. اگر از آن نوع بود جز تسلیم وظیفه ای نداشتم در حالی که کتاب و سنت به تعبد و تسلیم توصیه نمی کند. مثلاً وقتی ممنوعیت را را بیان می کند می گوید اقتصاد منکی به ریا مثل حرکت شخص مصروع است. و وقتی قمار و شراب را تحریم می کند می گوید موجب عداوت و دشمنی می شود و وقتی ازدواج با زن پدر را تحریم می کند می گوید انه کان فاحشة و مقتاً و ساء

استنتاج مغایر با عقل تصریف شده می‌شود. در این حديث گفته شده است که دیه سه انگشت زن سی دینار و دیه چهار انگشت بیست دینار است و چون چین حکم مغایر با عقلی از طرف امام تأیید شده است پس مانیابد به موافقت یا مغایرت حکم شرعی با عقل حساسیت نشان نهیم. اگر حکمی، در ظاهر مغایر با عقل، با آیه یا حدیث معتبری به ما بررسی باید عقل خود را تخصیه کنیم نه شرع را. چون حکم مستفاد از کتاب و سنت، هر چه هم نامعقول یه نظر بیاید از حدیث ابان بدتر نخواهد بود در حالی که در آن حدیث، ابان مورث تعریف امام قرار گرفته است که چرا در برابر حکم خدا چون و چرا می‌کند
چند حدیث دیگر هم به ما می‌گوید که این دین الله لا يُصَابُ بالعقل^(۱)!!!

این است منطق کسانی که به این فتاوی عجیب و غریب و عقل سیز فتواده و فقهی به وجود آورده‌اند که همچون جامه تنگ و کوتاه به قامت عجیب جامعه رشیدی برازنده نیست!

اگر حدیث ابان ر پذیریم در هیچ موردی نمی‌توان از منطق تعدی کرد حتی قیاس اولویت نیز باطل خواهد بود. یعنی وقتی قرآن می‌گوید فلا تقل لها اف نمی‌توان فهمید که ضرب و شتم و قتل والدین نیز حرام است چراکه شاید فقط اف گفتن حرام باشد. به عبارت دیگر اگر نتوانیم از دیه سه انگشت که سی دینار است بفهمیم که دیه قطع چهار انگشت بیشتر از این مبلغ است پس از «الاتقل بِسْ أَف» نیز نمی‌توان حرمت ضرب و شتم پدر و مادر را فهمید. ثانیاً اگر کسی تهدید به مرگ شود و بگویند راه نجات تو این است که یا سه انگشت و یا چهار انگشت از این زن را قطع کنی باید چهار انگشت را ترجیح دهد! چون دیه کمتر حاکی از جرم است!

پاسخ دیگر این است که اعتراض امام به ابان این نبود که چرا از دیه سه انگشت، دیه چهار انگشت را چهل دینار دانست بلکه اعتراض امام این بود که چرا با وجود نص تشخیص خود را تخصیه نکردی. یعنی ممکن است شارع بر خلاف تصور عموم عقلاً حکمی داشته باشد و در واقع تشخیص آنها را تخطیه کند ولی با توجه به انحراف فقه ما از عقل و وحی آیا می‌توان به صرف اینکه ثبوتاً چنین چیزی ممکن است این همه احکام عجیب و غریب را پذیرفت! به بیان دیگر اگر ما در زمان امام معصوم حضور داشتیم و مستیماً از زیان او می‌شنیدیم که دیه چهار انگشت کمتر از دیه سه انگشت است یا مرد حق دارد هرگز هوس کند زنش را طلاق دهد (گرچه غایبی و بدون عذر موجه)، جا داشت تشخیص خود را تخطیه کنیم و بگوییم فهم ما خطاست ولی این حکم از چنین استنباط‌های مشکوک به ما رسیده است. استنباط‌هایی که بخشی از فرأورده‌های آن را در متن ملاحظه کردید! هرچند به نظر نگارنده اگر از زیان امام صادق هم بشنویم که خلاق ظالمانه نیز مباح است نباید تشخیص خود را تخصیه کنیم بلکه باید حس تسوایی خود را تخطیه کنیم چون معحال است اعم صادق بر خلاف صریح عقل و موازین عدل سخن بگوید. اگر روابا باشد سه صادق چنین چیزی بگوید دین هرج و مرج می‌شود چراکه هر حکم نامریوض و ظالمانه‌ای رو خواهد بود!!

محقق اردبیلی می‌شود این حدیث قطع نظر از مشکوک بودن یکی از راویان آن، با شواهد نقلی و عقلی در تعارض است.^(۲)

سیلا

قصه خضر و موسی نیز عکس مدعا فقیهان را اثبات می‌کند. این قصه نشان می‌نماید اگر کسی عقل کل باشد نمی‌تواند بر حسب موازن عقل خود با کسی که از عالم غیب صلاعنی ندارد انس و الفت و ارتباط پیدا کند. یکی از مهم‌ترین عبرت‌های این داستان همین است. یعنی با انسانهای خردمند دنیا نمی‌توان با علم غیب شرکردن چراکه تحمل نمی‌کنند، بلکه بر می‌آشوبند و می‌گریزند. خدا نیز در تشریع احکام راه عقل را طی کرده است یعنی تشریع به گونه‌ای است تا خود خردمندان از راز و رمز آن سر در می‌آورد نه به گویه‌ای که عقل مطلق خودش مقتضی آن است که اگر چنین بود احده را به کنه احکامش راهی سو. و ما از اینکه خداوند در سراسر قرآن پی در پی ما به تعقل و تدبیر فرامی‌خواند می‌فهمیم که خدا بر خلاف صریح عقل حکم نکرده است و هر چه از این دست در فقه مشاهده می‌شود استنتاج‌های خصوصی است که از مبانی خطناشی شده است و الا احکام الهي تائیک و فطری است.

- ۱- پیام حدیث این است - فهم‌های سطحی نمی‌تواند به احکام شرعی دست یابد و باید از طریق وحی از آنها مطلع شده آنکه احکام شرعی مغایر با عقل است. دقت کنید - حدیث نمی‌گوید این دین الله لا يُصَابُ بالعقل بلکه می‌گوید لا يُصَابُ بالعقل!
- ۲- هذا الحكم مشهور - هو خلاف بعض القواعد المعقولة مثل كون طرف الانتهاء ان كان واحداً فديته دية صاحب و ان كان اثنين فدية كل واحدة نصف ديته و ان دية لي - حشف دبة النفر و هي منقسمة على الاصابع فكان ينبغي ان يكون دية اصبع المرأة خمساً من الابل و دية الاصبعين عشرة و الثلاث خمسة عشر و يكتفى بها الفصاخن في الاصبع الواحدة بعد ر خمس من الابل و المعقولة ايضاً فان العقل يقتضي ان يزيد دية اربع اصابع على

آیا باید تکلیف خود را با این حدیث روشن کنیم یا این حدیث را پذیریم و به پامدهای منفی آن که احکامی نامعقول و ناهمخوان است تن دهیم.

آغاز این انحراف در فقه شیعه، دوره شیخ طوسی است. در دآور این که اصولاً انشعاب شیعه از اکثریت اهل تسنن به دلیل عقل گرایی شیعه بوده است. روح تشیع اصولگرایی و تعقیل و آزاد اندیشی بود. شهید مطهری درباره علت انشعاب اقلیت شیعه از اکثریت اهل تسنن می‌نویسد:

این انشعاب از اینجا به وجود آمد که یک دسته که البته اکثریت بودند فقط ظاهر را می‌نگریستند و دیدشان آنقدر تیزبین نبود و عمق نداشت که باطن و حقیقت هر واقعه‌ای را نیز ببینند، ظاهر را می‌دیدند و در همه جا حمل به صحت می‌کردند، می‌گفتند. عده‌ای از بزرگان صحابه و پیرمردها و سابقه‌دارهای در اسلام راهی را رفته‌اند و نمی‌توان گفت اشتباه کرده‌اند اما دسته دیگر که اقلیت بودند در همان هنگام می‌گفتند، شخصیت‌ها تا آن وقت پیش ما محترم‌اند که به حقیقت احترام بگذارند امام آن‌جا که می‌بینیم اصول اسلامی به دست همین سابقه‌دارها پایمال می‌شود دیگر احترامی ندارند. ما طرفدار اصولیم نه طرفدار شخصیت‌ها. تشیع با این روح به وجود آمد. ما وقتی در تاریخ اسلام به سراغ سلمان فارسی؛ ابوذر غفاری و مقداد کندي و عمار یاسر و امثال آنان می‌رویم و می‌خواهیم ببینیم چه چیزی آنها را وادار کرد که دور علی را بگیرند و اکثریت را رها کنند می‌بینیم آنها مردمی اصولی و اصول‌شناس، دین‌دار و دین‌شناس بودند می‌گفتند ما نباید درک و فکر خویش را به دست دیگران بسپاریم وقتی آنها اشتباه کردن ما هم اشتباه کنیم. در حقیقت روح آنان روحی بود که اصول و حقایق بر آن حکومت می‌کردند اشخاص و شخصیت‌ها. این روحیه‌ها بود که می‌توانست وصیت پیامبر را در مورد علی صدر در صد پذیرد و دچار تردید و تزلزل نشود

ممکن است بعضی بگویند عقل گرایی در احکام دین باطل است ما باید ببینیم شرع چه می‌گوید. اگر معیار عقل باشد، باید فرقی بین ادرار و عرق نباشد و هر دو باید نجس باشند چون هر دو از کلیه ترشح می‌شود. اگر عقل معیار باشد عقل می‌گوید همانطور که ادرار و مدفوع نجس است باید اختلاط بینی هم نجس باشد زیرا آلوگی آن کمتر از آلوگی خون و ادرار نیست. اصلًاً چرا نطفه انسان نجس باشد با آنکه منشأ تکون اشرف مخلوقات است؟ آیا نماز مهمتر از روزه نیست چرا زن حاضر روزه‌اش را قضا می‌کند و نمازش را قضا نمی‌کند؟ آیا جرم آدمکشی بزرگتر از زنا نیست چرا اولی با دو شاهد و دومی با چهار شاهد اثبات می‌شود؟ آیا جوان تنومند با پیرمرد مرضی و در حال مرگ مساوی است؟ چرا دیه هر دو باید یکسان باشد؟ آیا جان انسان با قطع یک عضو او برابر است پس چرا دیه عضوی مثل زیان برابر با دیه جان است؟ آیا بهتر نیست نماز را به زیان فارسی بخوانیم تا بفهمیم چه می‌گوییم؟ آیا سفر حج و حرکاتی مثل سنگ پراندن به شیطان یا نکشتن حشرات موذی در حرم و کفایت یک لحظه وقوف در عرفات بدون خواندن هیچ آداب و دعایی معقول است؟

از این چون و چراها آن قدر می‌توان در شریعت پیدا کرد که پایانی ندارد. اگر معیار عقل باشد بخش وسیعی از شریعت بر خلاف عقل خواهد بود و باید حذف شود و دین جدیدی بنیان نهاد!

در پاسخ می‌گوییم اولاً بسیاری از مواردی که شما برخلاف عقل شمرده‌اید با نگاه سطحی و قضاوت اولیه ما منافات دارد و اگر تأمل کنیم عقل حکم قطعی بر خلاف آن ندارد. توضیح مطلب اینکه عقل به حکمت بسیاری از دستورات شرعی پی نمی‌برد ولی آن را برخلاف حکمت نمی‌بینند مثل علت تعداد رکعات نماز یا پنج مرتبه نماز خواندن در شبانه روز. مثلاً عقل نمی‌داند چرا خداوند پرداخت خمس مال را واجب کرده است نه ثلث آن را، ولی با آنکه سر آن را نمی‌فهمد آن را نامعقول و بی حکمت نمی‌شمارد. در مواردی هم با نگاه اول در معقول بودن آن تردید می‌کند ولی با دقت بیشتر و احتساب همه جوانب از

دیه الثالث و آن لم یزد لم ینقص و هنا قد تصری فانها عشرون ابلاؤ دیه الثالث ثلاثون... (مجمع الفائدة و البرهان، ج ۱۴، ص ۴۶۸)
ثم اعلم ان فى رواية ابان، عبد الرحمن بن حجاج فيه شيء وهو انه نقل فى مشيخة الفقيه ان ابا الحسن(ع) قال انه ليثنى على الفزاد و قيل انه رمى بالكيسانية ثم ربع و قال بالحق و ان قيل انه ثقة ثقة.(همان، ج ۱۴، ص ۴۷۰)

قضایت اولیه خود دست می‌کشد مثلاً اگر نسبت به نجاست ادرار و عدم نجاست عرق تردید پیدا بکند باندکی تأمل به خود می‌آید که علت نجاست فقط آلوگی نیست سهولت آبکشی نیز مد نظر شارع بوده است اگر اخلاط یعنی یا ادرار و مدفوع حیواناتی مثل گاو و گوسفند که مردم خیلی با آنها سر و کار دارند نجس اعلام می‌شد مردم دائماً باید بدن و لباس خود را آب بکشند و این زندگی را مشکل خواهد کرد. در مورد شهادت بر قتل وزنا نیز با توجه به شناخت و شیوه گناه زنا و اهمیت علني نشدن آن و جنبه قوی اشاعه فحشا در زنا، جا دارد خدا چنین محدودیتی وضع کند. برخلاف قتل که بسیار کمتر از زنا اتفاق می‌افتد و حق الناس است و اگر چهار شاهد لازم باشد اکثر موارد قتل ثابت نمی‌شود و حقوق صاحبان دم ضایع خواهد شد. ملاحظه می‌کنید که بعد از سنجدن همه جوانب نمی‌توان نسبت به نامعقول بودن چنین حکمی در شریعت با قاطعیت نظر داد. برخلاف مواردی که هر چه عقل تأمل می‌کند به حیرت او افزوده می‌شود مثل طلاق غایبی و بدون عذر موجه که همه می‌گویند هر شریعتی چنین چیزی را مباح بداند تیشه به ریشه خانواده زده است. یا مثل سپردن حضانت کودک به پدر معتمد و بزه کار که تربیت بلکه جان فرزند را به خطر می‌اندازد. یا ثواب بی کران برای یک قاج خربزه خوردن یا مصونیت دادن به موحدان یا شیعیان در برابر گناه که آنها را نسبت به عمل سست می‌کند.

به بیان دیگر بین امور عقل پذیر و عقل سنتیز می‌توان فرق نهاد. قرار نیست هر چه در شریعت است اسرارش برای همه روشن باشد ولی این بدان معنا نیست که مطالب نامعقول و ضد عقل نیز در دین جایی داشته باشند. امور ضد عقل آن است که بعد از تأمل در همه جوانب باز نامعقول می‌نماید و هیچ عاقلی آن را نمی‌پذیرد برخلاف امور عقل پذیر که همه در آن تردید ندارند و تردید اولیه نیز با تأمل برطرف می‌شود.

ثانیاً فتاوا و روایات نامعقول را صرفاً از این جهت که با عقل همخوانی ندارند طرد نکردیم. دلیل مهمتر ناهمخوانی آنها با مجموعه شریعت است. قرآن در صدها آیه با صراحة تمام اعلام می‌کند که تنها منجی انسان ایمان و عمل صالح است و ثواب آنچنانی برای خربزه خوردن و مصونیت دادن به شیعیان در برابر گناه با این اصل قرآنی مغایرت دارد. مانند تنها باید روایات را عرض بر قرآن کنیم بلکه فتاوا و هرگفتار یا نوشтар یا خواب و یا مکائنه را با محک قرآن می‌توانیم ارزیابی کنیم. فتاوا و روایات نامعقولی که ملاحظه کردید علاوه بر نامعقول بودن، با قرآن ناسازگار است و هر مکتبی از جمله اسلام باید مجموعه‌ای همگون و هماهنگ باشد و بخشی از آن بخش دیگر را تکذیب نکند. به بیان دیگر در این جا سخن از نامعقول بودن در میان نیست. اصلًاً به عقل اجازه چون و چرا در شریعت نمی‌دهیم و می‌گوییم هر چه از ناحیه دین به ما برسد اگر چه عقل سنتیز و نامعقول باشد ما می‌پذیریم ولی خود شریعت به ما توصیه کرده است که هر حدیث یا فتوای باید با قرآن تعارض نداشته باشد و این فتاوا و روایات با قرآن در تعارض است.

منظور از تعارض با قرآن چیست؟

وقتی می‌گوییم حدیث و فتاوا و هر نوشته یا خواب و مکائنه‌ای باید با قرآن در تعارض باشد منظور این نیست که باید همان مضمون در قرآن وجود داشته باشد بلکه منظور این است که مضمون حدیث با روح آموزه‌های قرآنی مخالف نباشد و اشیاء و نظائری در قرآن برای آن حدیث پیدا شود. مثلاً روایات زیادی که مفادشان رستگاری شیعیان است اگر چه فاسق و فاجر باشند و بدون توبه از دنیا بروند با روح تعلیمات قرآنی سازگار نیست. قرآن در صدها آیه سرنوشت آدمی را در گرو عمل می‌داند و بس. قرآن می‌گوید ذره‌ای گناه نیز بیامد دارد (من يعمل مثقال ذرة شرایرہ) در سنت قطعیه پیامبر نیز آمده است که بعد حبسی و سید قرشی هیچ امتیازی بر هم ندارند مگر به تqua. بنابر این آن دسته از احادیث را که برای شیعیان حساب جداگانه‌ای باز می‌کنند، باید به دلیل مخالفت با قرآن مردود بشناسیم هر چند هزار حدیث باشد. نیز روایتی که می‌گوید از کُردها پرهیز کنید چون آنها جن هستند، به دلیل مخالفت با روح تعلیمات قرآنی مردود است. قرآن بارها تصریح کرده است که همه انسانها اصل واحدی دارند و اگر خدا آنها را به شعوب و قبائل تقسیم کرده است حکمتش تعارف و آشنائی است نه چیز دیگر (و جعلناکم شعوبیاً و قبائلی تعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم). قرآن بهشت رفتن را فقط در گرو عمل و صبر و استقامت می‌داند و این اصل را مردود می‌داند که بهشت را به بهانه بدنهند (ولا يلقیها الا الصابرون – سلام عليکم بما صبرت) بنابر این روایاتی که با یک قاج

خریزه انسان را بیشتر می‌کنند مردود است. ولی اگر مضمون حدیثی این باشد که مستحب است موقع وزش باد و نزول باران دعا کنید، این حدیث با روح تعلیمات قرآن مخالف نیست چون قرآن به ما می‌آموزد که توجه و تقرب به خدا در هر مناسبت و زمانی نیکوست و بعضی مواقع خصوصیت نیز دارد مثل «هناک دعا زکریا ریه». البته استحباب و کراحت نیز مثل وجود و حرمت به صرف خبر ثقه، ثابت نمی‌شود مگر آنکه به مضمون خبر وثوق پیدا شود.

چکیده سخن اینکه منظور از موافقت حدیث با قرآن موافقت لفظی نیست بلکه موافقت با روح تعلیمات قرآن و همخوانی با اصول مؤکد و مکرر قرآنی است. شاهد بر این مطلب، مضماین روایاتی است که چنین معیاری را ارائه می‌دهد مثل این حدیث که «اذا جائك الحديثان المختلفان فقصهما على كتاب الله و احاديثنَا فان اشبهها فهو حق و ان لم يشبهها فهو باطل^(۱)».

راجع به جعل حدیث، استاد کاظم مدیر شانه‌چی تحقیق مفیدی دارند که عیناً از «کتاب علم الحدیث و درایة الحدیث» نقل می‌کنیم.

جعل حدیث

باید دانست که کلیه‌ی احادیث منقوله، به صحبت نبیوسته و روی دلایل و شواهدی دست جعل در میراث نبوت و ولایت برده شده است.

سید مرتضی می‌فرماید^(۲): همانا احادیثی که در کتب شیعه و سایر مذاهب اسلامی نقل شده متنضم اند اشتباهات و اموری است که بطلان آن یقینی است. مانند امور محال و چیزهایی که دلیل قطعی بر فساد آن داریم، چون جبر و رؤیت ذات باری تعالی و قول به وجود صفات قدیمه برای خداوند و امثال آن از مطالبی که ما را ناچار به نقد احادیث می‌کند.

محقق در مقدمه‌ی کتاب معتبر، فرماید: قال على (ع) قد كذب على الرسول الله على عهده حتى قام خطيباً فقال ايهما الناس قد كثرت الكذابة فمن كذب على متعمداً فليتبوء مقعده من النار.^(۳) ثم كذب عليه من بعده.

نیز نقل می‌کند که حضرت صادق (ع) فرمود: لكل رجل منا رجل يكذب عليه. برای هر یک از ما (اهل بیت) مردی که به دروغ سخنی به مانسبت دهد وجود دارد.

از این رو تشخیص صحیح از سقیم حدیث، مشکل گردیده و قهرآ تناول این علم، از عهده‌ی همگان خارج گشته است. در نتیجه هر کس را نرسد که به هر منقولی اعتماد نموده و آن را به ساحت قدس نبوی و علوی انتساب دهد، زیرا به صحبت پیوسته که پیغمبر فرمود: هر که به من دروغ بیندد، جایگاهش از آتش است.^(۴)

۱. وسائل الشیعه. ج ۲۷، ص ۱۲۳.

۲. ان الحديث المروى في كتب الشيعة وكتب جميع مخالفينا يتضمن ضروب الخطأ وصنوف الباطل من مجال لا يجوز ولا يتصور ومن باطل قد دل الدليل على بطلانه وفساده. كالتشبيه والجبر والرؤبة والقول بالصفات القديمة ومن هذا الذي لا يحصل او يحضر ما في الاحاديث من الاباطيل ولهذا وجب نقد الحديث. به نقل: تاريخ فرق اسلامی، از رساله‌ی اجویه طرابلسیات، سید مرتضی.

۳. همانا دروغ گویان بر من زیاد شده‌اند. بنابراین هر کس دانسته به من دروغ بیندد، در آتش جهنم قرار خواهد داشت.

حدیث مزبور در نیوج البلاعه همین سان است که محقق نقل فرموده، ولی در صحیح بخاری چنین آمده است: عن على قال: سمعت رسول الله يقول لا تكذبوا على فانه من كذب على فليتبوء مقعده من النار. نیز از سلمه بن اکوع نقل شده که می‌گفت: سمعت رسول الله يقول: من يقل على مالم اقل فليتبوء مقعده من النار. (التجزید الصریح لاحادیث الجامع الصحیح، ص ۱۹).

۴. امام ابوبکر صیرفی در شرح (الرسالة) شافعی گفته است: این حدیث را بیش از ثبت تن از صحابه نقل کرده‌اند. ابن جوزی در مقدمه‌ی کتاب «الموضوعات» خود، بیش از ۹۰ طریق برای حدیث مزبور استقنه کرده است. حافظ یوسف بن خلیل دمسقی و ابوعلی بکری نیز به طرقی برای این حدیث برخورد کرده‌اند که جمیعاً بالغ بر حد طریق می‌گردد.

لذا ابن صلاح گفته است: در احادیث، حدیثی به این مرتبه از تواتر رسید نداریم. علامه‌ی قاسمی (پس از نقل آن چه یاد کردیم) می‌گوید:

قوله: فليتبوء مقعده من النار اي فليتختذ لنفسه منزلأ. يقال تبوء الدار. اذا اخذتها مسكنأ و هو امر معناه الخبر. يعني: فان الله بيؤئه. و تعبيره بصيغة الامر لاهاته ولذا قيل: الامر فيه للتحكيم او التهديد. اذ هو ابلغ في التغليظ والتشدید من ان يقال مقعده

نیز عقل حاکم است که آن چه از قول کسی نرسیده به وی نتوان انتساب داد تاچه رسید که متسب بزرگترین امر حیاتی و اجتماعی بشر، یعنی دین باشد. متسب بزرگ‌ترین شخصیت جهان بشریت، و برترین مقام تربیت و تعلیم یعنی پیشوای دین و مذهب.

اکنون باید دید که با این حکم شدید و منع اکید نقل چه کسان و چگونه احادیث صلاحیت تدوین و نقل را دارند.

شرایط منقول و ناقل و علل جعل حدیث:

می‌دانیم که پس از پیغمبر اختلافات و حوادثی میان مسلمین پدید گردید که پاره‌ای از آن‌ها سبب شد در زمینه‌ی آن، احادیثی جعل و بدین وسیله موضوع ثبت شود که اهم آن‌ها از این قرار است:

(الف) موضوع خلافت و جانشینی پیغمبر که جمعی به نص رسول اکرم و گروهی به حسب شوری می‌دانستند.^(۱)

(ب) روی کار آمدن معاویه به دست آویز خون خواهی از کشندگان عثمان (خلیفه‌ی سوم).

وی برای استحکام فرمان‌روایی خود به دو قوه‌ی مثبت و منفی به شرح زیر تشتیت کرد:

۱- تبلیغات و جعل حدیث در فضایل بنی امیه (درباره‌ی روایاتی که له خلفاء جعل کرده‌اند رک: ص ۳۷ نوادر فیض) و مظلومیت عثمان و قلمداد نمودن علی‌ع را از مسببین قتل وی.

۲- سرکوبی و نابودی مخالفین بنی امیه و اخفاء و اضمحلال فضایل بنی هاشم و خاصه علی‌ع و تبدیل فضایل آن جناب به بدیها.^(۲)

ج) موضوع خوارج و تشکیل اصول اعتقادی به خلاف مبانی عامه که برای تثیید مبانی اعتقادی خود دست به جعل حدیث زده و احیاناً کسانی نیز علیه آنان حدیث جعل می‌کردند. چنان که مهلب بن ابی صفره برای ضعیف ساختن خوارج به جعل حدیث علیه آنان دست زد.^(۳)

د) تشعبات مذهبی و آراء و معتقدات فرق منشعبه از قبیل: زیدیه، معتزله، حنابله، ظاهریه، مجسمه، غلات، کرامیه، اشاعره، متتصوفه، باطینه و... با تشعبات طاریه بر هر فرقه و هم‌چنین پیدایش مذاهب مختلف فقهی از ابوالسعادات احمد بن منصور نقل شده که بین دو دست پروردگار لوحی است که در آن اسماء کسانی که قایل به صورت برای خدا و رؤیت حق تعالی و چگونگی آن شده‌اند ثبت شده و فرشتگان به آن مباحثات می‌کنند.^(۴)

از اسحاق بن مہشاد نقل شده که وی بر مذهب کرامیه، جعل حدیث می‌کرد و کتابی در فضایل محمد بن کرام نیز نگاشته که تمام دروغ و جعل است.

سیوطی درباره‌ی احمد بن عبدالله جویباری می‌گوید: وی هزاران حدیث برای کرامیه وضع نمود. ابن حجر در فتح الباری گوید: کرامیه وضع حدیث را در ترغیب و ترهیب جایز دانسته‌اند و استدلال کرده‌اند که این کار دروغ له پیغمبر است نه علیه او. شعرانی در عهود کبری گوید: ان اکثر من يقع في خيانة هذا العهد المتتصوفه الذين لا قدم لهم في الطريق فربما روا عن رسول الله ما ليس من كلامه لعدم ذوقهم و عدم فرقائهم بين كلام النبوة وغيرها و سمعت شيخنا شيخ الإسلام زكريا رحمة الله يقول: إنما قال بعض المحدثين: كذب الناس الصالحون، لغلبة سلامه بواطنهم فيظنون بالناس الخير و انهم لا يكذبون على رسول الله فرادهم بالصالحين: المتعبدون اللذين لا عوض لهم في علم البلاغة فلا يفرقون بين كلام النبوة وغيره بخلاف العارفين فانهم لا يخفى عليهم ذلك.

من النار ومن ثم کان ذلك كبيرة.

سپس از بعضی نقل کرده که دروغ بر پیغمبر کثرا است و سبب آن را استخفاف به شریعت دانسته است. (قواعد التحدیث، ص ۱۷۲).

۱. مثلًاً حدیثی از پیغمبر نقل شده که خداوند نبوت و وصایت را در خاندان بنی هاشم جمع نساخته است.

۲. از شاهکارهای این قسم، حدیثی است که در تفسیر آیه‌ی شرفه‌ی «و من الناس من يشرى نفسه ابتلاء مرضات الله» به دستور معاویه جعل کرده‌اند که این آیه درباره‌ی این ملجم نازل شده، چون خویش را باکشتن علی بن ایطالب به مخاطره انداخت.

در صورتی که این آیه به نقل مفسرین درباره‌ی علی بن ایطالب واز خودگذشتگی آن جناب در لیلۃ المیت نازل گردیده است.

۳. رک: وفیات الاعیان.

۴. میزان الاعتدال ۱/ ۷۵، لئال المصنوعة ۱/ ۱۴، به تقلیل از الغدیر ۵/ ۲۱۷.

سيوطى در مرقة الصعود للى سنن أبي داود ضمن حديثى گويد: لم اقف على هذا بأسناد ولم ار من ذكره إلا الغزال في الأحياء ولا يخفي ما فيه من الأحاديث التي لا أصل لها.^(۱)

مأمون بن أحمد هروي از پیغمبر نقل می کند که فرمود: در امت من مردی است به نام محمد ابن ادریس، (يعنى الام الشافعى) که برای امت من از شیصان خطرناک تر است و نیز مردی است به نام ابوحنیفه که چراغ امت من است. این حديث راوی هنگامی که پیروان شافعی در خراسان رو به فروتنی گذارده بودند جعل کرد.^(۲)

در جلد پنجم «الغدیر» پاره‌ای از احادیث موضوعه در فضایل ائمه اربعه را نقل می کند. از آن جمله: پیغمبر فرمود: مردی در امت من به نام نعمان و کنیه ابی حنیفه خواهد آمد که وی چراغ امت من است و این جمله را سه بار تکرار فرمود. نیز فرمود: مردی خواهد آمد که روش مرازنده ساخته و بدعت را می برد. اسم وی نعمان بن ثابت است. سایر انبیاء به من و من به ابی حنیفه فخر می کنم. وی مردی پرهیزگار نزد خدای من است. چنان که کوهی از علم است و مانند پیغمبری از انبیاء بمن اسرائیل است. لذا هر که وی را دوست دارد مرا دوست داشته و هر کس وی را دشمن دارد مرا دشمن داشته است. در مقابل گروهی چون بخاری. (امام حدیث اهل سنت) وی (ابوحنیفه) را از ضعفاء و متروکین شمرده و از فربتی نقل نموده که چون خبر مرگ ابی حنیفه به وی رسید، او را لعنت کرد و گفت: وی دین را خراب ساخت و مولودی شریتر از وی در اسلام متولد نشده است.

مالك درباره ابی حنیفه گفت: اگر کسی علیه اسلام به شمشیر قیام می کرد، ضرر ش ابی حنیفه سهل تر بود. وکیع درباره ابی حنیفه با دویست حدیث پیغمبر مخالفت کرد. احمد بن حنبل نقل حدیث ابی حنیفه را جائز نشمرده است.

درباره شافعی، احمد بن نصر گوید: پیغمبر را در خواب دیدم فرمود: بر شما باد به شافعی که وی از من است و خدا از وی و تمام اصحاب و معتقدین به او تازو ز قیامت راضی است.

احمد بن حسن ترمذی پیغمبر را به خواب دید و از شافعی سؤال کرد. آن جانب فرمود: پدرم فدای شافعی که وی سنت مرا زنده ساخت.

ها ظهر بني العباس و اشغال دستگاه خلافت اسلامی به توسط آنان که همانند امویان و به پیروی آنان برای تشید ارکان دولت خود، دست به تبلیغات دو پنهان (عليه خلفای اموی و معارضین خود از یک طرف و جعل فضایل بني العباس از طرف دیگر) زدند. به طور مثال: از انس مرفوعاً نقل شده که پیغمبر فرمود: جبرئیل بر من وارد شد، در حالی که قبای سیاه به تن و موشهی سیاه به پا داشت و گفت: يا محمدا این زی و لباس پسران عمومی تو بعد از توست.^(۳)

چنان که سیوطی با آن که خود کتابی به نام «الثالث المصنوعه» در احادیث موضوعه نوشته، کتابی به نام «الاساس» در فضایل بني عباس تألیف کرده و پیداست احادیثی که طی این کتاب درباره ای مناقب این خاندان آورده در چه پایه از اتقان و صحت است.

اینک نمونه ای از آن احادیث که در آغاز کتاب تاریخ الخلفای سیوطی آمده، می آوریم:
قال رسول الله ﷺ رأيت بني مروان يتظاهرون (اي يتعاطون و يتواردون) على منبرى فساءنى ذلك ورأيت بني العباس يتظاهرون على منبرى فسرنى ذلك.

عن أبي هريرة قال: خرج رسول الله ﷺ فتلقاء العباس فقال: الا ابشرك يا ابا الفضل؟ قال: بل يا رسول الله ﷺ قال: ان الله افتح بي هذا الامر و بذریتك يختمه. وقال ﷺ للعباس: اذا اسكن بنوك السواد (اي اراضی العراق) و لبسوا السواد و كان شيعتهم اهل خراسان، لم يزل الامر حتى يدفعوه الى عيسى بن مريم.

سيوطی احادیث مذکور در فوق را به انضمام تعداد کثیری در آغاز تاریخ الخلفاء نقل می کند. عجب این است که این دانشمند، خود کتابی در احادیث موضوعه دارد و مردم را از نقل احادیث موضوعه بر حذر می دارد و نیز در سند پاره‌ای از همین

۲. لسان المیزان ۵/۷ به نقل از علوم الحديث.

۱. قاسمی، ۱۶۴-۱۸۳.

۳. تاریخ بغداد، ۴/۲۲۲.

احادیث افرادی را نام می‌برد که به وضع و جعل حدیث معروفاند ولی باز هم تیمنا! همین احادیث موضوعه را یاد می‌کند. و) تماس نزدیک و مستقیم عده‌ای از زنادقه با اسلام و تلبس به زی و لباس مسلمین. در نتیجه جعل و دست احادیث برای بی‌پایه نشان دادن مبانی و احکام اسلام. چنان‌که ابن ابی العوجاء^(۱) در هنگام کشتن اقرار کرد که چهارهزار حدیث جعل و در میان اخبار پنهان ساخته است.^(۲)

ز) داخل کردن اسرائیلیات در میان احادیث که عده‌ای از حس تمایل مردم به افسانه‌ها و سرگذشت ایام گذشته، سوء استفاده نموده و قصصی که در میان قوم یهود شهرت داشت، با پر و بال بیشتری در مجامع نقل کرده و گروهی از صحابه خوشنام، چون ابن عباس، از آن‌ها اخذ و کم در طبقات بعد، روی حسن اعتماد به ناقلين، جزء مرویات تفسیری به شمار آمد.^(۳) ح) افتخارات قبایل و بلاد اسلامی بر یکدیگر. که دامنه‌ی آن به جعل احادیث درباره‌ی نیکی و بدی شهرها و مردمان کشیده شد.^(۴)

ط) جعل احادیث از ناحیه‌ی متشرعنین و مقدسین، برای تحریض و ترغیب مردم به اعمال دینی و پیروی از کتاب و سنت.^(۵)

ی) احترام فوق العاده‌ای که عموم، نسبت به ناقلين و محدثین مرعی داشتند. همین جهت خود باعث اکثار بعضی صحابه و تابعین در نقل حدیث شد.

ک) افتخار به خاندان‌ها و انساب که بهترین افتخار نصیب پسرانی بود که آباء آنان به کثرت حفظ یا نقل حدیث مشهور و در عدد محدثین یا فقهاء به شمار می‌رفتند.

از این رو بعضی افراد که خود مایه‌ی آن را نداشتند احادیثی جعل و از پدران خویش نقل می‌نمودند یا سلسله‌ی روات حدیث ثابت و مسلمی را تغییر می‌دادند و یکی از آباء خود را در آن جامی زدند. چنان‌که در شذرات الذهب این مطلب را از ابو بشر مروی نقل می‌نماید. (به نقل از الغدیر، ج ۵).

ل) در موضوعات کوچک و کم ارزش که برای تشدید و مبالغه در آن‌ها احادیثی جعل می‌شد. این امر از ناحیه‌ی معركه گیران و وعظات بی‌مایه و قصه‌گویان ترویج می‌گردید. زیرا با این گونه احادیث مجلس را متوجه و سخنان بی‌پایه‌ی خود را اهمیت می‌دادند.

حدیث (من قاد اعمی اربعین خطوة غفر الله له: کسی که کوری را چهل گام رهبری کند خداش می‌آمرزد). که شیخ بهایی ره در اربعین خود از جمله موضوعات می‌شمارد، از همین باب است.

م) نزدیک شدن یک عده از راویان حدیث به خلفاء و جعل حدیث برای جلب نظر آنان و در نتیجه پر نمودن کیسه‌ی خود و سیاه کردن نامه‌ی خویش.

غیاث بن ابراهیم بر مهدی عباسی وارد شد و کبوترانی در منزل خلیفه مشاهده کرد (زیرا خلیفه به کبوتر علاقه داشت)، برای

۱. وی دایی معن بن زائده شیبانی امیر معروف است که محمد بن سلیمان بن علی، امیر مدینه وی را گردن زد.

۲. رک: رسائل شیخ انصاری، علوم الحديث، ص ۴۹۱؛ پرتو اسلام، ص ۲۵۷. در مراجع اخیر هزار حدیث آمده.

۳. تعداد زیادی از این احادیث را در تفسیر واحدی و شعبی و عربی (در تاریخ انبیاء از آن ثمبلی) می‌بینید.

در میزان الاعتدال (۵۳/۱) درباره‌ی احمد بن عبدالله بکری می‌نویسد: «کذاب دجال و اوضاع القصص». در فجر الاسلام می‌نویسد: احمد بن حنبل احادیثی که در خصوص تفسیر روایت کرده، چندین هزار است که هیچ‌کدام آن‌ها صحت ندارد. (پرتو اسلام، ص ۲۵۵).

۴. تعداد زیادی از این احادیث را در اوایل کتاب‌هایی که در تواریخ شهراها نوشته‌اند می‌بینید. مجلسی قسمتی از آن‌ها را به تناسب در بحار آورده، مثلاً روحی رجل من اهل الری، قال: قال ابوالحسن علی بن محمد بن علی بن موسی علیه السلام: اغما سمی قم به، لانه لما وصلت السفينة اليه في طوفان نوح، قامت وهو من بيت المقدس. (سفينة البحار، ۲/۴۴۵. با تصرف).

برای مزید اطلاع رجوع کنید به تاریخ دمشق (شام) ابن عساکر، ج ۱، و تاریخ نیشابور (ملخص تاریخ حاکم) و تاریخ قم ناصر الشريعة و غير این‌ها.

۵. چنان‌که درباره‌ی ابی عصمت خواهیم دید. به غلام خلیل (احمد بن محمد) گفتند این احادیث رفیقه که نقل می‌کنی چیست و از کجاست؟ گفت: آن‌ها را وضع کردم تا دلهای مردم عامی را نرم سازد. (الغدیر، ۵/۲۱۷).

حاکم گوید: در این که سلیمان نخعی وضع حدیث می‌کند، شکی نیست، با آن که بسیار عابد است.

دیگری گوید: وی از کسانی است که بیشتر شب‌ها قائم و روزها صائم است. (الغدیر، ۲۲۳).

خشنودی خلیفه حدیث (لا سبق خف او حافر او حمامه: در اسلام مسابقه به جز در مورد سواری شتر و اسب و کبوتر روا نیست)، را جعل کرد. خلیفه به وی انعام داد ولی چون پشت کرد گفت: اشهد ان هذا فقا کاذب برسول الله. شهادت می دهم که پشت این مرد به دروغ گو و افترازنده به رسول خدا می ماند. سپس دستور داد کبوتران را کشتن.

این حدیث در کتب شیعه بدینسان آمده: لا سبق الا في خف او حافر او ریش: که مراد از ریش: پر، تیراندازی است. زیرا در تیرها معمولاً پر به کار می برند. غیاث این معنی را به (پرنده) تبدیل نموده و آنگاه مراد از پرنده را بازی با کبوتر تفسیر کرده است.

ن) اختلاف در مکاتب فقهی و تأیید آراء شخصی به احادیث که جمعی وضع حدیث را در این زمینه که حکم به نظر فقیه مسلم باشد جایز شمرده‌اند.

قرطبی گوید: (به نقل از علوم الحديث) بعضی فقهای اهل رأی انتساب حکمی که مطابق قیاس جلی باشد به رسول خدا جایز شمرده‌اند.

س) نقل احادیث عالی السنّد، زیرا برای این که خود را در شمار محدثین سابقه‌دار معرفی کند از بعض شیوخ حدیث که حتی قبل از وی در گذشته بودند نقل حدیث می کردند، مانند ابراهیم بن هدبه. از اوزاعی حدیث روایت می کرد با این که وی را درک نکرده بود. (جامع الاصول).

ع) جازدن خود را در شمار صحابه‌ای که بلا واسطه از پیغمبر نقل حدیث کردند. چون ابی حذافه سهمی که حدیث (الشفق هو الحمرة) را که مالک از نافع از این عمر نقل کرده بلا واسطه از پیغمبر نقل می نمود. (جامع الاصول، ص ۱۷۸).

ف) عقیده و اجتہاد نادرست. چون بعضی فقط اصل موضوع حدیث را در نظر می گرفتند که اگر با عقل توافق داشت، آن را نقل و به پیغمبر نسبت می دادند، چنان که از محمد سعید دمشقی نقل شده که می گفت: سخن اگر نیکو باشد باکی از این ندارم که آن را به پیغمبر نسبت دهم. در فجر الاسلام از ابو جعفر هاشمی نقل می کند که برخی از احادیث را که مشعر بر حق بود جعل می کرد.

ص) استشهاد متصرفه با احادیث ضعیف و بی پایه برای تذکره و ترقیق قلوب که کم کم به صورت قطعی در کتاب‌ها در آمده است.

شعرانی در عهود کبری می گویند: ان اکثر من يقع في خيانة هذا العهد، المتصرفه الذين لا قدم لهم في الطريق. فربما ررووا عن رسول الله ما ليس من كلامه لعدم ذوقهم وعدم فرقائهم بين كلام النبوة وكلام غيرها. و سمعت شيخنا شيخ الإسلام زكيـا رـه يقول: إنما قال بعض المحدثين: إنـكـذـبـالـنـاسـالـصـالـحـونـلـغـلـبـةـرـسـوـلـالـلهـبـوـاطـهـمـفـيـظـنـوـنـبـالـنـاسـالـخـيـرـوـاـنـهـلـاـيـكـذـبـوـنـعـلـىـرـسـوـلـالـلهـلـيـكـذـبـهـفـرـادـهـمـبـالـصـالـحـينـ:ـالـمـتـبـعـوـنـالـذـيـنـلـاـغـوـصـلـهـمـفـيـعـلـمـالـبـلـاغـةـفـلـاـيـفـرـقـوـنـبـيـنـكـلـامـالـنـبـوـةـوـغـيـرـهـبـخـلـافـالـعـارـفـينـفـانـهـمـلـاـيـخـنـىـعـلـيـهـمـذـلـكـ.ـ(قواعد الحديث، ص ۱۶۴).

سیوطی در مرقة الصعود الى سنّن ابی داود ضمن تقدیم حدیثی گوید: لم اقف على هذا باسناد ولم ار من ذكره الا الفرزالي في الاحياء ولا يخفى ما فيه من الاحاديد التي لا اصل لها.^(۱)

تمام این جهات و نیز علل دیگری سبب گردید که احادیثی از ناحیه‌ی استفاده جویان وضع و به پیغمبر یا امام نسبت داده شود.

گرچه در قرن سوم و چهارم که مجامع حدیث تدوین شد، اهتمام بلیغی در جدا ساختن احادیث صحاح از غیر آن به عمل آمد، ولی با گذشتن دو قرن یا بیشتر از زمان صدور احادیث، دشواری این امر پیدا شد. خاصه که پاره‌ای از علل جعل، در همان ازمنه نیز موجود بوده، زیرا تماس زنادقه با مسلمین در این اعصار بیشتر بوده و طرفداران مذاهب هم‌چون خوارج و عثمانیان و از آن پس حنبله و ظاهریه و پیروان مذاهب فقهی وبالاخره غلاة و متصرفه به فعالیت خود ادامه می دادند. به اضافه، دستگاه خلافت نیز در این ماجرا بی دخالت نبود و قهرآکسانی به واسطه‌ی نزدیکی با دربار خلفاء از جعل و یا انتشار مجموعات به نفع آنان خودداری نداشتند.

۱. فاسی، ۱۸۳.

کار قصه گویان و محدثین حرفه‌ای نیز دور رونق خود را می‌پسند. ابن جوزی نقل می‌کند که احمد بن حنبل و یحیی بن معین در مسجد رصافه نماز می‌گذارند. قصه گویی در این اثناء بساط خود را در مسجد باز و به نقل حدیثی از احمد و یحیی سخن ساز کرد که این دوازده و آن از فلان و وی از رسول خدا نقل کرد که: هر که (لا اله الا الله) گوید، خداوند مرغی که منقارش از طلا و بالش از مرجان و ... و سپس سخن را در وصف مرغ و ثواب گوینده به جایی رسانید که در حدود بیست و زرق نمی‌گنجید. ابن حنبل به یحیی و او به وی نگاهی مبادله کردند. آن‌گاه محدث کذایی شروع به جمع آوری بخشش‌های مردم نمود و به انتظار بیشتری ساقت شد.

یحیی بن معین به وی گفت: نزد من آی قصاص. به گمان بخشش نزد وی آمد. یحیی از او سوال کرد: پس کسی تو را به این حدیث خبر داد؟ پاسخ داد: احمد بن حنبل و یحیی بن معین.

یحیی به وی گفت: من یحیی و این ابن حنبل حاضر که حاضر است، ما خود از این حدیث خبر نداریم. قصاص بی‌درنگ گفت: من کراراً شنیده بودم که یحیی بن معین مرد احمقی است، تاکنون یقین نداشتم. گویی در جهان یحیی بن معین و احمد بن حنبل فقط شمایید. همانا من از هفده احمد بن حنبل و یحیی بن معین حدیث نوشتم و با تمسخر از آن دو جدا شد. (علوم الحدیث، ۲۸۹).

از همه بدتر حس خوش‌بینی عامه نسبت به صحابه و تابعین بود، چراکه ناقل اولیه احادیث به شمار می‌رفتند و اکثریت، قایل به عدالت کلیه‌ی یاران پیغمبر و وقافت آنان بودند.^(۱)

تنها همین قسمت کافی بود که جمعی از مدونین علم الحدیث را که از همه‌ی احزاب برکنار و کاملاً در صدد تنقیح و تهذیب اخبار از مجموعات بودند، باز به مقصد و مقصود خود که نقل تنها احادیث صادره از ناحیه‌ی پیغمبر ﷺ بود، نایل نسازد، بلکه همین ضبط و نقل استاید فن که در عین حال که دچار چنین اشتباهی بودند، امر را بر آیندگان دشوارتر می‌ساخت، زیرا با اعتماد تخصص صاحبان صحاح، زحمت بحث و فحص در احادیث مزبور را برخود لازم ندانسته و صحت مقولات را مفروغ عنہ شمردند.

متنه‌ی جمعی از محققین بر آن شدند که با نظر دقیق تری به مقولات روایی نگریسته و از این جا باب نقد حدیث گشوده شد، با به جایی که جماعتی از اعلام سنت و جماعت جزء محدودی از احادیث، اعتماد ننموده و حتی با بودن نصوص روایی به رأی یا قیاس در مسایل فقهی فتوا می‌دادند. چنان که از ابوحنیفه (نعمان بن ثابت) نقل شده که نزد وی فقط ۱۷ حدیث از پیغمبر به صحت پیوسته بود و مالک بن انس به بیش از سیصد حدیث از مجموع احادیث (موطاً) خود قایل نبود.^(۲)

تمییز مجموعات

از این‌رو به نقادی حدیث پرداخته و قواعدی برای تشخیص صحیح از سقیم وضع نمودند.

این قواعد که به مصطلح الحدیث، مسمی گشت به ضمیمه‌ی علم (معرفة الرجال) مفتاح نقد الحدیث و دانستن آن، اولین شرط تمییز احادیث صادره از مجموعات محسوب می‌شود.

البته در کن دیگر در این فن یعنی (تشخیص صحیح از سقیم)، جزء قواعد اساسی علم الحدیث است. اول آشنایی نسبتاً کامل به لغت و قواعد زبان عربی که لسان اهل صدور اخبار است.^(۳) دوم دانستن تاریخ اسلام و سیره‌ی رسول اکرم و ائمه‌ی هدی و تاریخ مذاهب و فرق اسلامی و اجمالی از آراء و معتقدات ملل و نحل.^(۴)

۱. ابن حجر عقلانی در کتاب «الاصابة فی معرفة الصحابة»، ص ۱۷، می‌نویسد: اتفاق اهل السنة علی ان الجميع (ای جمیع الصحابة) عدول و لم یخالف فی ذلك الا شذوذ من المبتدعه.

۲. رک: مقدمه‌ی ابن خلدون و پرتو اسلام.

سیوطی در توير الحوالک (در مقدمات کتاب) می‌نویسد: مالک صدھزار حدیث روایت کرده و دھنار آن را موطاً جمع نموده، سپس پیوسته آن را بررسی می‌کرد با برگشت به پانصد حدیث و اندی.

۳. در حدیثی امام فرمود: اعریوا حدیثنا فاتاً قوم فصحاء. در حدیثی که شیعه و سنی نقل کرده‌اند پیغمبر فرمود: نصر الله امرءٌ سمع مقالتی فوعاها الخ... این‌گونه احادیث دلالت می‌کند که اعراب حدیث و نقل عین عبارت در استفاده از معنی دخالت تمام دارد.

۴. سید مرتضی در جواب مسائل طایلیات می‌گوید: ان الحدیث المروى في كتب الشیعه و كتب جمیع مخالفینا يتضمن ضروب الخطأ و

ولی اطلاع بر فنون سه گانه (درایة الحديث و رجال، لغت و قواعد زبان، تاریخ ملل و نحل)، فقط جنبه‌ی اعدادی داشته و اصل الاصول، ذوق سلیم و تخلیه‌ی ذهن از تعصبات است. متنه‌ی وسائل علمی مزبور، پیمودن این مرحله را تسهیل می‌کند. دیگر از مهمترین شرایط صحت حدیث، عدم مخالفت با عقل است، زیرا عقل، رسول باطنی و مهم‌ترین حجت خداست که به وسیله‌ی آن شناسایی خدا و راستی و درستی پیغمبران هویدادست.

بدینی است گفتار پیامبر که نبوت وی به راهنمایی همین حجت باطنی شناخته شده، نمی‌شود مخالف با اصل حجت یعنی عقل باشد، ولی باید دانست که مخالفت با عقل موضوعی است و نداشتن دلیل بر طبق آن موضوعی، زیرا مفاد قسمت مهمی از احادیث، از دایره‌ی حکم عقل و نفی واثبات آن به توسط داوری خرد، برکنار است.

در این جاست که اگر حدیثی واجد شرایط دیگر صحت بود، باید پذیرفت، زیرا مفاد پاره‌ای از احادیث احکام، تبعی در محض بوده و چنان‌چه عقل نیز در مورد آن‌ها حکم موافقی داشته باشد، معلوم نیست آن جهت علت منحصره باشد.

امام در غیر احکام، چون علی الفرض مفاد حدیث طبق قاعده‌ی: کل ما قرع سمعک فذره فی بقعة الامكان. ممکن الوقوع است و از طرقی به صادق مصدق انتساب دارد و نباید رد نمود، زیرا گفته‌اند: لکل مقال رجال (برای هر سخنی مردانی خاص اند) و رب حامل فقهه‌ی من هو افقه منه. (بسیار کس‌اند که سخن ژرفی را به ژرفی‌تر از خود ابلاغ می‌کنند).

نیز از شرایط صحت احادیث، مخالفت نداشتن با کتاب خداست. چنان‌که این معنی در احادیث به حد استفاضه رسیده است.^(۱)

که (کلم) خالق قول رینا لم نقله و کلم) خالق کتاب الله فهوا زخرف. یعنی هرچه مخالف قرآن باشد، سخن مانیست و باطن است.

البته منظور از مخالفت، مخالفت در لسان محاورات عرفیه است.

دیگر مخالفت نداشتن مضمون خبر با (ضرورت مذهب) یا با سنت قطعی یا با اجماع قطعی است که در مورد مخالفت خبر با یکی از این سه، جعل حدیث و کذب آن مسلم است. متنه‌ی به دست آوردن اجماع قطعی کاری است مشکل و اما اجماع منقول نزد محققین شیعه موردنظر است.

نیز از عالیم تشخیص جعل حدیث، آن است که مضمون خبر از مطالبی باشد که اگر راست می‌بود، با وجود دواعی مخفی نمی‌ماند یا از مطالبی باشد که احتیاج در دین و مذهب مقتضی نقل آن بوده که بنابراین این گونه احادیث به شهادت عقل باطل و از درجه‌ی اعتبار ساقط است.^(۲)

نمونه‌ای از احادیث مجعله

اینک بی‌مناسب نیست چند حدیث از اخبار مشهوره که علمای فن، طبق همین قواعد به مجعله بودن آن‌ها تصریح کرده‌اند از کتاب «اربعین» شیخ اجل بهاء الدین عاملی ره نقل نموده، آن‌گاه به پاره‌ای نکات اشاره می‌کنیم:

۱- الشق من شق في بطن امه. ^(۳) شقی و بدسرشت در شکم مادر هم شقی است.

۲- الجنة دار الاسخیاء. بهشت خانه‌ی سخاوتمندان است.

۳- طاعة النساء ندامة. اطاعت زنان موجب پشمیمانی است.

۴- دفن البنات من المكرمات. به گور کردن دختران از بزرگواری است.

۵- اطلب الخير عند حسان الوجه. نیکی را نزد خوش صورتان بیابید.

صنوف الباطل من محال لا يجوز ولا يتصور ومن باطل قد دل الدليل على بطلانه وفساده كالتشبيه والجبر والرؤبة والتقول بالصنفات القديمة و من هذا الذي لا يحصى او ما في الاحاديث من الاباطيل و لهذا وجوب تقد الحديث. (تاریخ فرق اسلامی، آلقای نجمی، ص ۱۴).

۲. رک: عنده الاصول شیخ طوسی.

۳. این خبر را مرحوم ماقنی نیز در مقیاس الدرایه جزو مجعله شمرده و نیز ابن شهر آشوب در کتاب متشابهات القرآن مجعله بودن آن را نقل کرده ولی شیخ صدوق در کتاب توحید، حدیث را با معنایی که امام برای آن نقل فرموده نقل کرده و هم‌چنین طبیعی در مجمع البحرين در ماده‌ی (شنا).

- ۶- لا هم الهم الدین و لا وجع الا وجع العین. غمی جز غم وام و دین و دردی جز درد چشم در حقیقت غم و درد نیست.
- ۷- الموت کناره لکل مسلم. مرگ کفایره‌ی گناه هر مسلمانی است.
- ۸- ان التجار هم الفجار همانا بازرگانان بدکاران اند.
- ۹- ان النبي قال: ان الله يتجلی يوم القيمة للخلافات عامة و يتجلی لك يا ابوبکر خاصة. پیغمبر فرمود: خداوند در روز قیامت برای مردم به طور عموم و برای توای ابوبکر به طور خصوصی تجلی می‌کند!
- ۱۰- قال عَبْدُهُ حَدِيثُ جَبْرِيلٍ: إِنَّ اللَّهَ لَمَّا خَلَقَ الْأَرْوَاحَ اخْتَارَ رُوحَ أَبِي بَكْرٍ مِّنْ بَيْنِ الْأَرْوَاحِ. پیغمبر از جبرئیل نقل فرمود که چون خدا ارواح را خلق فرمود روح ابوبکر را از میان آن برگردید.
- ۱۱- ان اول ما يؤتى كتابه بیمهنه عمر بن خطاب وله شاعر کشاع الشمس قيل فأين ابابکر؟ فقال سرقته الملائكة! اول کسی که نامه‌ی عملش را به دست راستش می‌دهند عمر بن خطاب است. در حالی که مانند خورشید نورانی است. عرض کردند: ابوبکر (که از عمر افضل است) کجاست؟ فرمود: فرشتگان او را دزدیده بودند.
- ۱۲- من سب ابابکر و عمر قتل و من سب علياً و عثمان جلد الحد. کسی که ابوبکر و عمر را دشنام دهد می‌کشد و کسی که علی یا عثمان را ناسزا گوید فقط به حد، تازیانه می‌زنند.
- ۱۳- زر غباً تزدد حباً يك روز در میان به دیدار هم بروید تا دوستی زیاد شود.
- ۱۴- النظر الى الخضراء تزید فی البصرنگاه به سبزه نور چشم را زیاد می‌کند.
- ۱۵- من قاد اعمی اربعین خطوة غفر الله له کسی که چهل گام عساکش کوری شود خداوند او را بیامزد.
- ۱۶- العلم علیان علم الادیان و علم الابدان علم منحصر به دو علم است علم دین و علم تن. شیخ این احادیث را از صفائی که از بزرگان علم الحديث است^(۱) و خود کتابی در موضوعات نگاشته نقل می‌کند. آنگاه حکایت شخصی را که در قرن هفتم هجری در هند ظهرور کرده و مدعی درک زمان و صحابت پیغمبر بود و از آن جانب برای مردم نقل حدیث می‌کرد و مردم نیز او را تصدیق می‌نمودند نقل می‌کند.

وَضَاعِينَ حَدِيثَ

- چون سخن به این جا رسید بی‌مناسبت نیست که عده‌ای از معروفین به کذب و وضع حدیث را طبق نوشته‌ی کتاب شریف الغدیر معرفی نموده و تصریح ائمه‌ی فن و رجالیون را درباره‌ی آنان یادآور شویم. برای مزید اطلاع نیز رجوع شود به جلد اول استقصاء الافهام تألیف میر حامد حسین کتوری هندی صاحب عبقات، متوفای ۱۳۰۶ هـ در لکنہو.
- ۱- ابوسعید ابان بن جعفر بصری: وی کذابی است که جعل حدیث پیامبر می‌نمود. حتی ییش از سیصد حدیث از ابوحنینه نقل کرده که وی هیچ یک از آن‌ها را روایت نموده است.^(۲)
- ۲- ابو اسماعیل ابان بن ابی عیاش که شعبه گوید: ردای من صدقه باشد، اگر وی در حدیث دروغ نگفته است. نیز گوید: اگر مردی زنا کند، بهتر از آن است که از ابان حدیثی نقل کند و من اگر از بول درازگوش خود بیاشامم بهتر از نقل حدیث از این مرد است، زیرا وی ییش از هزار و پانصد حدیث، تنها از انس بن مالک نقل کرده که اکثر اصلی ندارد.^(۳)
- ۳- ابو منصور ابراهیم بن فضل اصفهانی که یکی از حفاظت بوده و گویند: در بازار اصفهان می‌ایستاد و به اسناد خود، از حفظ روایت می‌کرد. نیز گویند: وی کذابی بوده که فی الحال حدیث جعل می‌کرد و سند عده‌ای از احادیث منکره را به اسناد صحیح تبدیل و نقل می‌کرد.

۱. حسن بن محمد عغاني یا صاغاني (منسوب به صاغانيان = چغايان) از علماء و محدثین بزرگ و اکابر علوم ادب است. وی اجازه‌ی روایت سید احمد بن طاووس و سید عبدالکریم بن طاووس می‌باشد.

از تألیفات وی در حدیث کتب ذیل شهرت دارد: شرح صحیح بخاری، مشارق الانوار النبوية من صحاح الاخبار المصطفوية که در اسلامبول چاپ شده.

الدرر الملتحقة فی بیان الاحادیث الموضوعة. که شیخ بهائی احادیث فوق را از همین کتاب نقل کرده است.

۲. بهنقل از ذهنی در میزان الاعتدال و مقدسی در تذكرة الموضوعات و سیوطی در اللئالی المصنوعة فی الاحادیث الموضوعة.

۳. به نقل از تهذیب ابن حجر عسقلانی.

- ۴- ابراهیم بن هدیه کذاب ناپاکی بوده که احادیث باطلی رانقل و به انس نسبت می داد. (۱)
- ۵- احمد بن عبدالله جویباری: کذابی و ضایع بوده که از وی تعبیر به دجال نموده اند.
- بیهقی گوید: وی بیش از هزار حدیث وضع نموده و حاکم گوید: وی احادیثی در فضایل سنین عمر آدمی وضع کرده که به هیچ وجه نقل آن هاروانیست.
- سیوطی گوید: هزاران حدیث بران کرامیه وضع نمود. (۲) نیز گفته اند وی ده هزار حدیث جعل کرده است.
- ۶- احمد بن حیل صلت مغلس که در سلسله‌ی وضاعین، بی حیاء تر از او نبوده، وی احادیثی در فضایل ابی حنیفه جعل نموده است.
- ۷- ابویشر مروزی که فقیهی نیکو و خوش بیان بود. معذلک احادیثی از پدر و جدش نقل نموده و سلسله‌ی سند صحیح برای آن احادیث با تغییر مختصری وضع می نمود. (۳)
- ۸- ابو عبدالله باهله معرفت به غلام خلیل که از بزرگان زهاد بود، ولی به جعل حدیث شهرت داشته و حتی به وی اعتراض شد که این احادیث را از کجا و چرا نقل نموده ای؟ گفت: برای نرم کردن قلوب عامه جعل کردم.
- ۹- سلیمان نخعی که از زهاد بوده گفته اند بیشتر شبها قائم و روزها صائم بوده، معذلک درباره‌ی وی گوید: در این که سلیمان وضع حدیث می کند شکی نیست گرچه بسیار عابد می باشد. (۴)
- ۱۰- اسحق بن مہشاد که بر مذهب کرامیه جعل حدیث می کرد و کتابی در فضایل محمد بن کرام نوشته که تمام دروغ و جعل است. (۵)
- ۱۱- عبدالمغیث حنبلی بغدادی متوفای ۵۸۳ که از حفاظت بوده و کتابی در فضایل یزید بن معاویه پرداخت که جملگی از احادیث موضوعه و ساختگی ترتیب یافته بود.
- ابن جوزی کابی به نام «الرد علی المتعصب العنید عن لعن یزید» در نقض آن نگاشت. (۶)
- باری صاحب الغدیر، در همین جلد پنجم ترجمه‌ی هفتصد تن از مشاهیر کذابین و وضاعین را آورده و چنان که مشاهده می شود گروهی از این جماعت از زهاد و عباد قوم به شمار می رفته اند ولی روی پاره‌ای از نظریات غلط از جعل و وضع حدیث باک نداشته، بلکه خود را در این امر مثاب و مأجور می دیدند. چنان که به ابی عصمت گفته اند: تو از کجا و به چه طریق احادیثی در فضیلت قرآن و سور آن از عکرمه و ابن عباس نقل نمودی؟ گفت: چون من مردم را از قرآن معروض و روگردان و به فقه ابی حنیفه و مغازی محمد بن اسحق مشغول دیدم، این احادیث را وضع کردم.
- حاکم از یکی از زهاد نقل نموده که به وی گفته اند: چرا احادیث در فضیلت قرآن و سور آن ساختی؟ وی همین جواب ابی عصمت را پاسخ گفت. آن گاه به وی گفته اند: مگر نشنیده ای که پیغمبر فرمود: هر کس بر من دروغ بیند جایگاهش از آتش گردد؟ گفت: من بر وی دروغ نبستم بلکه به نفع وی حدیث ساختم. (ما کذبت علیه اما کذبت له).
- ميسرة بن عبدربه گفت: من برای ترغیب مردم وضع حدیث نمودم و اجر خویش را از خدا می طلبم.
- باری منظور ما از ذکر این مطالب این است که به مجرد زهد و نیکی اشخاص سلسله‌ی حدیث، نمی توان حکم به صحت آن تمود، بلکه باید اطمینان به وثاقت ناقلين پیدا نمود و آن گاه که به صحت سند، وثوق داشت با میزان عقل، مفاد حدیث را سنجد که فرموده اند: حدیث تدری خیر من الف تروی. دانستن یک حدیث بهتر از نقل هزار روایت است. مخصوصاً این میزان را در احادیث اصول اعتقادات مثل توحید و صفات حق، امامت، معاد و سایر ابواب معارف چون خلقت و مشیت و قضا و قدر، جبر
-
۱. به نقل از تاریخ بغداد و سه کتاب پیش.
۲. پیشوای این فرقه محمد بن کرام بود که از سیستان به غرجستان رانده شد و پیروان وی در زمان او از فرومایگان شورمین و افشنین بودند و به روزگار ولایت محمد بن ظاهر به نیشابور آمد و اندکی از مردم روستاهای آن شهر از کشاورزان از بدعت او پیروی کردند و گمراهی های پیروان او امروز گونه گونه است که به شمار نیاید.
- از آن جمله است که این کرام پیروانش را به جسمانی دانستن پروردگار خویش خواند و این کرام در کتاب خویش آورده که خدای تعالی مماس یعنی چسبیده بر تخت خویش است و عرش جایگاه اوست. (ترجمه‌ی الفرق بین الفرق ابی منصور بغدادی، ص ۲۲۰).
۴. نقل از الثالثی المصنوعه سیوطی و انس المطالب این درویش بیرونی.
۳. نقل از شذرات الذهب.
۵. به نقل از الثالثی المصنوعه.

آفت غلو نسبت به امامان و حتی علماء

یکی از انحرافات رایج در تاریخ انسان به خصوص نظامهای دینی، مسأله غلو است. خط غلو با سابقه‌ای به درازای تاریخ، مولود جنل و عشق و حس فهرمان پروری در وجود انسان است.

یکی از انواع رایج غلو، جنبه ملکوتی و الوهی بخشنده به انسان است. کسانی که مسیح یا مریم یا عزیز یا علی را خدا یا فرزند خدا بدانند به غلو دچار شده‌اند.

متسب کردن کسوف در روز وفات ابراهیم فرزند پامبر نوعی غلو بود. اعتقاد به وجود عکس امام در ماه ناشی از تصورات غلوآمیز نسبت به امام بود^(۲). مقدس و متبرک دانستن گواهای بعضی درختان یا رودخانه‌ها از مصادیق غلو است. از لی دانستن قرآن یا انجوار اهلیت از دیگر مصادیق غلو است. اینکه بگوییم فلاں عالم با امام زمان مرتبط است یا فلاں فقیه فتاویش به امضای امام زمان می‌رسد و نظائر این اغراق‌گوئی‌ها همه ناشی از غلو است.

قرآن نسبت به خطر غلو فوق العاده حساسیت نشان داده و اصرار دارد که انسیاء کاملاً جنبه بشری داشته و هیچ تفاوتی با دیگران جز در تلقی و ابلاغ وحی ندارند. در آیات زیادی مسیحیان را به دلیل غلو در مورد عیسی و مریم نکوهش می‌کنند^(۳).
یا اهل الكتاب لاتعلوا في دينكم و لاتقولوا على الله الا الحق انا المسيح عيسى بن مریم رسول الله وكلمته القالها الى مریم و روح منه نساء ۱۷۱

بحمد الله بارشد جوامع بشری و کشف روابط پدیده‌های عالم هستی به برکت علوم تجريبی، بسیاری از عقائد خرافی رنگ باخته و انسانها در اندیشه و عمل، عقلانی تر عمل می‌کنند. معدلک گاه در گوش و کنار همان عقائد خرافی با رنگ و لعب فلسفی تبلیغ می‌شود آن هم از زبان کسانی که هیچ انتظار نیست غیر عقلانی سخن بگویند. اینگونه غلو در باره امامان اگر از زبان مذاحان و به اصطلاح شاعران اهلیت شنیده شود قابل تحمل است چرا که شعر تجلی تخیلات و جاهطلبی انسان است. انسان دوست دارد محبوبش را چنان به اوج برساند که تیررس وهم و خیال نباشد.

آیة الله وحید در درس خارج فقه هر از چندی در حضور صدھا طلبہ جملاتی در شأن امام زمان می‌گوید که جز در مورد خدا نمی‌توان به زبان آوردن او خطاب به امام زمان می‌گویند:

۱. ص ۹۳ تا ۱۱۸ از کتاب علم الحدیث و درایة الحدیث، تألیف استاد کاظم مدیر شاندیچ.

۲ - درین قصه‌ها و خاطراتی که رایج به امام ره بر سر زبانه است آن قدر غلو دیده می‌شود که آدمی شگفت‌زده می‌شود. یکی از کوچکترین سخنان غلوآمیز درباره او، این بود که وقتی امام در فرانسه بود، پلیس‌های منطقه توغل لوشاتو ساعتشان را با رفت و آمد امام برای نماز، میزان می‌کردند! (نگاه کنید به امام در سنگر نماز، ص ۲۱ و پا به پای آنفاب، ج ۰۱ ص ۳۲۲)

گوینده و شنوونده این دروغ با خود نمی‌اندیشید که وقت نماز در طول سال متغیر است و نمی‌توان ساعت را با اوقات نماز تنظیم کرد. وانگهی بعد است ساعت‌های سویسی پلیس‌های آن منطقه تا این حد نامیزان باشد! راستی پلیس‌های وقت‌شناس اروپا قبل از رفتن امام به فرانسه برای تنظیم ساعت خود چه کار می‌کردند؟!

شهید صدوقی گفته است در آن زمان که قسمت‌هایی از ایران زیر نظر دولت‌های روسیه و امریکا و انگلستان بود به اتفاق امام از ارض اقدس (مشهد) بر می‌گشتم. درین راه روس‌ها برای بازرسی جلو مأشین ما را گرفتند. همگی پیاده شدیم. امام که از اول تکلیف مراقب تهدید و نماز شد بود و هیچ وقت آن را ترک نکرده بود، پس از پیاده شدن خواستند نماز شد بخوانند. وسط بیان آنی وجود نداشت. یک وقت نگاه گردیدم که آنی جاری شد. ایشان آستین بالا زد و وضو گرفت. نفهمیدم که بعد از نماز ایشان هنوز آب بود یا نه؟ (امام در سنگر نماز، ص ۵۶، خاطره محمد صدوقي؛ پا به پای آنفاب، ج ۰۳، ص ۳۰۲)

شهید صدوقی کسی نبود که دروغ بگوید. عشق و علاقه سوزان به مراد باعث می‌شود که مرید حواری عادی مربوط به زندگی مراد را کرامت و معجزه بینند. حال در نظر بگیرید که اصحاب امامان بخواهند وقایع زندگی آنها را نقل کنند. چه کرامت‌هایی که نقل نمی‌شود و این کرامت‌ها در فاصله هزار سال نقل به چه معجزاتی که تبدیل نمی‌شوند! به خصوص اگر فرقه‌های رقیب این کرامت‌ها را انکار کنند که این خود داعی شده و بازار نقل معجزات را فوق العاده داغ خواهد کرد.

گمان نرود نگارنده امکان چنین کراماتی را نمی‌کند. خیر، کاملاً معکن است به اذن الهی سنگ‌ها شکافته شود و چشمها جاری شوند. ادعای نگارنده این است که به این کرامات‌ها و معجزات که معمولاً از طرف مریدان و اصحاب سر نقل می‌شود هیچ نمی‌توان اعتماد کرد.

۳. رجوع کنید به آیات ۵۹ از سوره آل عمران و ۱۷۱، ۱۷۲ از سوره نساء و ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۱۱۶، ۱۱۷ از سوره مائدہ و ۳۰، ۳۱ از سوره توبه.

اگر چه ما موحدیم و همه چیز را از خدا می‌دانیم معذلک همه چیز را از تو می‌دانیم چون همه چیز به خاطر تو وجود یافته است. ای رحمتی که همه اشیا را فراگرفته‌ای! امام عصر، عبد شد و چون عبد شد رب شد. او ربوبیت دارد اما ربوبیتی از ناحیه خدا نه به طور مستقل. و اشرقت الارض بنور ریها. رب زمین، امام زمین است. در قیامت مردم به نور امام از نور شمس بی نیاز می‌شوند. امام عصر صاحب مقام امامت مطلق است یعنی علم مطلق، قدرت مطلق، اراده مطلق و کلمه تامه و رحمت واسعه.

از ضروریات و مسلمات است که اگر کسی در بیابان راه را گم کند چه یهودی باشد چه مسیحی، چه شیعه چه سنتی، اصلاً فرقی ندارد، اگر صدا بزند یا ابا صالح المهدی، قطعاً نتیجه خواهد گرفت... فرق نمی‌کند چه خدا را بخوانید که «من منه الوجود» است و چه سبیل خدا را که «من به الوجود» است. همانطور که هر کس خدا یعنی «من منه الوجود» را بخواند استجابت می‌شود همچنین اگر «من به الوجود» را صدا بزند قطعاً مستجاب خواهد شد چرا که امام سیل اعظم و صراط آقون است. نکته اساسی در شناخت امام این است که او کیست و ذاتش چیست. اینجاست که نور عقل خاموش می‌شود و راه به جایی نمی‌برد.

محال است کسی بتواند با خدا ارتباط پیدا کند مگر آنکه با امام ارتباط داشته باشد چون واجب است با «من به الوجود» ارتباط پیدا شود تا بتوان با «من منه الوجود» ارتباط پیدا کرد حقیقت امر این است. بنگرید اگر این سخنان، شرک نباشد پس شرک چیست؟ مگر نه آنکه شرک از دیپ نمل (حرکت مورچه در تاریکی) نیز ناپداتر است.

بیچاره طلائی که این اظهارات را شنیده و وحی منزل تلقی می‌کنند و متأثر از این سخنان در ایام تبلیغی همین مطالب را به خورد توده مردم می‌دهند. چنین تصوراتی از امام معصوم باعث انتظاراتی معادل همین باورها می‌شود. چنین مردمی توقع پیدا می‌کنند که امام زمان در همه عرصه‌های زندگیان دخالت کند و قصور و تقصیر آنان را از پشت پرده غیب رفو نماید. این باورها در کاهلی و عقب ماندگی و ناکامی نسل‌ها تأثیر عمیقی بر جای می‌گذارد.

عجیب اینکه در حضور علمای شیعه اگر آشعار و نوشتگات غلوآمیزی مثل افاضات فوق خوانده یا منتشر شود صدای هیچکدام در نمی‌آید اما خدا نکند کسی بگوید اهلیت تفاوت چندانی با دیگر انسانها نداشتند، فریاد «وا اسلاما» سر می‌دهند و چه برچسب‌هایک به وی نمی‌زنند. صغیر اصفهانی در دیوان شعر خود نوشته است: در مذهب عارفان آگاه --- الله على، على است الله. و تا به حال شنیده نشده است که متولیان دین و فرهنگ اعتراض کنند که چنین چیزی شرک صریح است. سید ابوالفضل نبوی قمی در کتاب «امراء هستی» ص ۲۲۴ نوشته است: «علم امام نامتناهی ولا يتغير است». سید محمد علی کاظمینی بروجردی در کتاب «جواهر الولاية» ص ۳۱۲ نوشته است: «علم امام نامتناهی ولا يتغير است».

بنابر این امام از خدا هم بالاتر است چون در مورد خدا بدأ وجود دارد ولی علم امام لا يتغير است!!! محمد علی انصاری-قمی در کتاب «دفاع از حسین شهید» ص ۳۹۹ نوشته است: «علم ائمه عليهم السلام ذاتی است نه اکتسابی». و در ص ۳۳۶ نوشته است: «پیغمبر و امام برای رسیدن به مقصود و فهمیدن امور احتیاج به وسائل عادی و مادی ندارند». آیة الله مصباح به استناد روایت عبد الله بن قاسم بطل که رجال شناسان آن را کذاب و غالی و ضعیف و متروک الحديث و معدول عن ذکرها^(۱) توصیف کرده‌اند در کتاب راهنمایی اسلامی ص ۴۸۲ می‌گوید امام از سرنوشت خود و نیز هر صدمه‌ای که به وی می‌رسد مطلع است^(۲).

بقیه روایات عبد الله بن قاسم نیز از همین مقوله است یعنی مطالبی است غلوآمیز راجع به امامان به گونه‌ای که انسان مطمئن می‌شود آنها را جعل کرده تا مردم را منحرف کند. متأسفانه این مطلب که در تضاد آشکار با آیات بسیاری از قرآن است در کتاب درسی نوآموزان حوزه قرار می‌گیرد و از طریق آنها که ایام تبلیغی به اقصی نقاط کشور اعزام می‌شوند به مردم بی‌اطلاع تلقین

می شود. راستی آقای مصباح این آیه قرآن را ندیدند که پیامبر می گوید از صدماتی که به من می رسد اطلاعی ندارم و لا جلو آنها را می گرفتم (و ما سنتی السوء). یا معتقدند مقام امام از مقام پیامبر بالاتر است!

اما خدا نکند کسی در نوشتاری پیامبر را انسانی عادی جلوه دهد یا بگوید پیامبر به موسیقی گوش می داد. فریاد و اسلاما برخاسته و می گویند نویسنده به مقدسات اهانت کرده و همچون سلمان رشدی باید اعدام گردد!

واکنش سریع به کفر و ارتداد و نواندیشی

نقد شخصیت‌ها بسیار با دشواری توأم است. همانطور که در دورانی دیدگاه‌های شیخ طوسی غیر قابل مناقشه تلقی می شد در عصر مانیز بعضی شخصیت‌ها چنین سرنوشتی پیدا می کنند. تصوری که مانسبت به بعضی علماء داریم در مورد پیامبر و امامان نیز صحیح نیست. امام خمینی ره بزرگترین خدمت را به اسلام و تشیع کرد ولی نباید اورا معصوم انگاشت. بزرگترین خدمت به امام نقد اندیشه‌های اوست تا اندیشه‌های ناب وی خود را نشان دهد و لغزش‌های وی که به غایت اندک بود باعث تداوم مشکلات جامعه نشود.^(۱)

این تقدیمه باعث شده است که در تاریخ اسلام نسبت به ارتداد و کفر بلکه احتمال کفر، شدیدترین عکس العمل‌ها ابراز شود ولی نسبت به ظلم چندان واکنش نشان ندهند. نمونه بارز آن واکنش به کتاب سلمان رشدی بود. این کتاب که در نوع خود نه تحقیقی و نه هنری است و در بین آثار خود مؤلف نیز جایگاهی ندارد چنان موجی برانگیخت که در تاریخ معاصر بی سابقه است. گیریم که مؤلف در این کتاب به شخصیت‌های اسلامی توهین کرده باشد (البته خود مؤلف چنین اتهامی را قبول ندارد و پیام اصلی کتاب را پیامی منطقی و قابل دفاع می داند)، اما واکنش به کتاب وی پیامدهایی بس گران‌تر از اهانت به مقدسات بر جای گذارد. تعداد زیادی انسان کشته شدند؛ حیثیت سیاسی ما آسیب دید؛ تیراژ کتاب از صد میلیون تجاوز کرد؛ مؤلف شهرتی جهانی یافت؛ مؤلفان دیگری به طمع افتاده و کتابهای مشابه نوشتند ...

در حالی که اگر در برابر چنین جهالت‌هایی به آیه و اذا مردا باللغو مروا کراماً عمل می کردیم متحمل این همه خسارت نمی شدیم.

چند سال قبل مسیحیان در واکنش به تناقضاتی که بعضی مسلمانان در کتاب مقدس یافته بودند چهار سوره مشابه سوره‌های قرآن جعل کرده و در اینترنت در معرض رؤیت جهانیان قرار دادند. این مطلب بر مسلمانان بسیار گران آمد و آنقدر اعتراض و شکایت کردند که شرکت AOL وادر شد صفحه مستقل آنها را از اینترنت حذف کند (هر چند موسسات دیگر آن صفحه را در پایگاه خود قرار دادند). تعداد زیادی نامه در واکنش به آن سوره‌ها به آن سایت ارسال شد که طراحان آن سوره‌ها آن جوایه‌ها را نیز در آن صفحه درج کردند. آنچه شگفت‌انگیز است نحوه جواب نیست بلکه اعتراض‌های شدید و تندی است توأم با فحش و ناسزاکه چرا فردی کافر و ملحد و دشمن خدا به چنین کاری اقدام کرده است! در حالی که مسلمانها باید از این کار استقبال می کردند و اشکالات زیاد ادبی و محتوائی آن را به یئن‌گان نشان می دادند. اگر با حوصله و تأثی فقط به نقد علمی و محترمانه آن چهار سوره اقدام می کردند و جملاتی بسیار مسخره و از جهت ادبی منحط و پر غلط آن را به رؤیت عموم می رسانندند، طراحان آن سوره‌ها به سرعت آنها را از اینترنت بر می داشتند چون آن سوره‌های ادعائی نه تنهایی توانست با قرآن برابری کند بلکه باعث می شد نظرها به قرآن معطوف شود و اعجاز آن مبرهن و محسوس تر گردد.

باید خود را عادت دهیم که در برابر نوآوری‌ها و دیدگاه‌های جدید گریبان ندیم و المتشکله به راه نینزاریم و نواندیشان و

۱. یکی از دیدگاه‌های امام ره وظیفه‌گروی او بود. می فرمود باید به وظیفه عمل کرد و کاری به تبیجه نداشت. مثلاً وظیفه ما جنگ با عدام است چه پیروز شویم و چه همه کشته شویم. در حالی که پیامدها و نتایج عمل است که وظیفه را معین می کند. جنگی که به نابودی یک ملت می انجامد هرگز وظیفه نخواهد بود و نباید جنگ‌های امروزی را با جنگ امام حسین(ع) مقایسه کرد. حیات اسلام در جهان امروز درگرو یک جنگ منطقه‌ای نیست. یکی از دیدگاه‌های امام این بود. که دولت اسلامی می تواند تعهدات خود را به طور یک جانبه فخر کند. امام به حق فهمیده بود که حفظ حکومت اسلامی یکی از وظائف مهم دولت و ملت است ولی توجه نداشت که اعلام چنین حرفی ارکان نظام را متزلزل می کند. اگر دولت اسلامی به کشورهای دنیا و شهروندان خودش اعلام کند که حق دارد علیرغم دستور اکید قرآن مبنی بر ضرورت پاییندی به همه تعهدات و کنوانسیون‌ها، به طور یکجانبه همه قراردادهایی که با ملت یا دیگر دولتها بسته است ملغی اعلام کند، دیگر سنگ روی سنگ بند نمی شود و هیچکس به چنین دولتی اعتماد نخواهد کرد.

دگراندیشان را متهم به بی‌سودای یا غریزدگی نکنیم. بسیاری از دیدگاه‌های مشهور، در آغاز که مطرح شدند قول شاذی بیش نبودند. آراء شاذ باطل هم باشند باعث می‌شوند آفاق جدیدی بر محققان گشوده شود و نقاط قوت دیدگاه مشهور شفاف‌تر شود.

یکی از عوامل شکیایی در برابر آراء شاذ، اطلاع از آراء شاذ فقهای بزرگ است. برخی از آن فتاوا به گونه‌ای است که هر شنوونده‌ای نسبت به استنادش به آن شخصیت تردید می‌ورزد. بد نیست به بعضی از فتاوای شاذ اشاره‌ای بکنیم^(۱). شیخ صدقه ره معتقد بود که دست زدن به باطن عورت، وضو را باطل می‌کند. در عین حال معتقد بود خواب، وضو را باطل نمی‌کند. بقای بر جنابت در ماه رمضان، روزه را باطل نمی‌کند. شهادت سوم در اذان، حرام و از مجموعات غلات و مفروضه است. پامبران و امامان هم به فراموشی مبتلا می‌شوند. ذیحه اهل کتاب حلال است. شراب پاک است. صلوات در تشهد نماز واجب نیست. وضو با گلاب صحیح است.

ابن جنید اسکانی معتقد بود که ادرار پسر بچه شیرخوار پاک است. پهن الاغ نجس است. پوست میته با دباغی پاک می‌شود. آمین گفتن بعد از حمد نماز را باطل نمی‌کند. گفتن جمله «الصلوة خير من النوم» در اذان صبح اشکالی ندارد. خواندن سوره در نماز واجب نیست. ذیحه اهل کتاب حلال است. زن از زمین و خانه ارث می‌برد. تا یک جزء از روز باقی است می‌توان نیت روزه واجب کرد. بلند کردن دستها به هنگام تکیره الاحرام واجب است. یک بار شیر خوردن باعث نشر حرمت می‌شود. مسح کردن با آب خارج اشکالی ندارد. در صورت ترشح مذی و بوسیدن شهوانی و فقهنه در نماز و اماله و دست زدن به باطن فرج وضو واجب می‌شود.

ابن ابی عقیل نعمانی معتقد بود که اهل کتاب پاکند. عصیر عنبی پاک است. آب قلیل با برخورد به نجس، نجس نمی‌شود. در صورتی که جهت قبله را ندانیم یک نماز به یک طرف کافی است.

شیخ مغید معتقد بود که استقبال و استدبار قبله در دستشوئی حرام نیست. اگر زن بر زنا اصرار داشته باشد بر شوهر حرام می‌شود. نماز در قبای مشدود حرام است. اگر مقدار کمی خون در دیگ جوشان بزیزد غذا نجس نمی‌شود. دلیل عقلی بر برتری ائمه بر همه انبیاء وجود ندارد و از دلیل نقلی هم یقین حاصل نمی‌شود.^(۲) دلیلی نداریم بر این که علی(ع) از ضربت خوردن خود در آن شب خاص آگاه بود. نیز دلیل نداریم که امام حسین(ع) می‌دانست در آن سفر کشته می‌شود.^(۳)

سید مرتضی ره معتقد بود که تکیر بعد از نماز عید واجب است. هر غسلی جایگزین وضو است. وضو گرفتن مثل برادران سنی یعنی شستن دستها از پائین به بالا اشکالی ندارد. غسل مس میت واجب نیست. هر کس به مذهب تشیع معتقد نباشد نجس است. از الله عین نجاست باعث پاک شدن اشیاء صیقلی می‌شود. فقط چهار چیز روزه را باطل می‌کند خوردن، آشامیدن، آمیزش جنسی و ازراز منی. نجاست با آب مضاف بر طرف می‌شود. بلند کردن دستها هنگام تکیره الاحرام واجب است. در قرائت نماز صبح و مغرب و عشاء، بلند خواندن واجب نیست. غلبه خواب و قضا شدن نماز برای انبیاء هم عیب نیست. سجده بر پارچه پنجه‌ای یا کتانی حرام نیست.

شیخ طوسی معتقد بود که صیغه طلاق لازم نیست عربی باشد. استبرا از ادرار واجب است. آمیزش با زن از پشت غسل ندارد این منفعت جایز است. نماز خواندن در آهن حرام است حتی با انگشت آهنی. سوره در نماز واجب نیست. با زناکار نمی‌توان ازدواج کرد. آب قلیل با ذره خون نجس نمی‌شود. عدالت همان عدم ظهور فسق در مسلمان است. معصومین فقط در بیان احکام، مقدم بر دیگران هستند نه در صنایع و فنون.

شهید ثانی معتقد بود که اعتقاد به امامت ائمه(ع) کافی است و اعتقاد به عصمت آنها ضرورت ندارد. ذیحه اهل کتاب حلال است.

ابن ادریس حلی معتقد بود که وضو به سبک برادران سنی یعنی شستن دستها از پائین به بالا اشکالی ندارد. سگ و خوک آبی هم نجس هستند. هر کس به مذهب شیعه معتقد نباشد نجس است.

۱. اقباس از کتاب حرکیة العقل الاجتهادی لدى فقهاء الشیعہ، تأليف جعفر الشاخوري البحرياني.

۲. بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۲۹۸ و ۲۵۷.

۳. بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۲۵۷ و ۲۵۸.

ولد زنا نجس است اگر چه از شیعه متولد شود. در رکوع هر ذکری کافی است. سر زیر آب کردن در ماه رمضان اشکالی ندارد.

مرحوم فیض کاشانی معتقد بود که نماز جمعه و نماز عید واجب است. وضو مثل برادران سنی یعنی شستن دستها از پائین به بالا اشکالی ندارد. وضو با گلاب صحیح است. پوست میته با دباغی پاک می شود. منتجس چیزی را نجس نمی کند. اجسام صیقلی با ازاله نجاست پاک می شوند. آب قلیل با برخورده نجس، نجس نمی شود. در زمین غصبی نماز درست است. تحنک در نماز حرام است چون لباس شهرت است. نماز خواندن با دستهای بسته مثل برادران سنی، اشکالی ندارد. آمین گفتن بعد از حمد اشکالی ندارد. سوره خواندن بعد از حمد واجب نیست. غبار غلیظ روزه را باطل نمی کند. خوردن ماهی بین فلس اشکالی ندارد. ازدواج دائم با اهل کتاب صحیح است. ازدواج با مرد سنی صحیح است. بیع و نکاح معاطاتی صحیح است.

صاحب حدائق معتقد بود که روزه دار اگر ذرات باقیمانده غذا در بین دندانها را فرو ببرد روزه اش باطل نمی شود. غبار غلیظ روزه را باطل نمی کند. تقلید ابتدائی میت جایز است. تقلید اعلم واجب نیست.

آیة الله خوشی معتقد بود که جهاد ابتدائی مشروط به اذن امام نیست. امام معصوم در موضوعات خارجیه ممکن است دچار سهو شود.^(۱) زن قرشی با غیر قرشی در مسأله حیض فرقی ندارد. زن بدون اجازه شوهر می تواند از خانه بیرون رود.^(۲) زنا با زن شوهر دار باعث حرمت ابدی نمی شود. بین سمت راست و سمت چپ در غسل ترتیب لازم نیست. مستحاصه کثیره لازم نیست برای هر نماز وضو بگیرد. با سقوط قرص خورشید مغرب می شود. اگر ریش گذاشتن باعث استبهزادگران باشد می توان تراشید. در قاضی اجتهاد شرط نیست. ازدواج دائم با اهل کتاب جایز است. رقص حرام نیست. چرم هائی که از کشورهای غربی وارد می شود پاک است.^(۳)

مرحوم محقق اردبیلی نیز در وجوب خمس^(۴) و حرمت بازی با آلات قمار تردید داشت^(۵). احتمال می داد که استخاره رایج، حرام باشد^(۶). شراب را پاک می دانست^(۷). احتمال می داد که برای زنان آشکار کردن گردن و قسمتی از سینه و ساق پا جایز باشد^(۸). بلکه اگر بیم از اجماع نبود به جواز کشف رأس نیز فتوا می داد^(۹).

چنانکه می بینید فتاوا و نظرات نادر و بی سابقه همیشه وجود داشته و باید نیز چنین باشد. اجتهاد و تلاش علمی مقتضی چنین تنومند از نظرات است. محدود کردن اجتهاد به دائره بسته آراء کلیشه‌ای، جغایی است که فقه را عقیم خواهد کرد. مع الاسف معمولاً نوادگیشان هدف اتهامات ناچار نموده قرار می گرفتند. مرحوم سید محسن امین قمه زدن و زنجیر زدن در عزای امام حسین(ع) را تحریم کرد و خواستار آن شد که در نقل و قایع مربوط به حمامه عاشورا از نقل روایات غیر صحیحه پرهیز شود. اما در نجف و لبنان و اماکن دیگر علیه او جوسازی شدیدی شد.^(۱۰)

آیة الله کاظم شیرازی به دلیل آنکه فرزندانش را به مدارس جدید فرستاد، آن قدر علیه او جوسازی شد که منزوی شد.^(۱۱) شیخ عبدالکریم زنجانی بعد از آنکه در مسجد اموی دمشق مسلمانان را به اتحاد علیه استعمار دعوت کرد مورد حمله متحجران قرار گرفت و تا آخر عمر خانه نشین شد.^(۱۲)

آیة الله سید محسن حکیم را که حائز مرجعیت اعلی بود در تلویزیون به جاسوسی و ارتباط با استعمار متهم کردند. حتی خزوائی در سطح گسترده منتشر کردند با عنوان «آراء الوهابیة تتجلی فی فتاوى الحکیم».

تهمت و جوسازی علیه نوادگیشان محدود به دوران معاصر نیست. از قدیم الایام وضع چنین بوده است.

نسبت به شیخ مفید گفتند هم او و هم اساتیدش ضال و مضل هستند.^(۱۳)

۲- کتاب النکاح، ج ۱، ص ۴۰، تحریر سید محمد حسین فضل الله.

۴- زیده البیان، ص ۲۱۰

۶- زیده البیان، ص ۶۲۶

۸- زیده البیان، ص ۵۴۴

۱۰- مجله الثقافة والبرهان، ج ۲، ص ۱۰۶ و ۱۰۷.

۱۱- مجله حوزه، شماره ۵۰-۵۱، ص ۳۰، دیدار با آیة الله سید رضی شیرازی.

۱۲- نهضت امام خمینی، حمید روحانی، ج ۹، ص ۴۲۲، و روضات، ج ۲، ص ۱۰۸.

۱- صراط التجاة، ج ۱، ص ۴۶۲.

۳- این فتاوا اقتباس از کتاب

۵- زیدة البیان، ص ۶۳۱.

۷- زیدة البیان، ص ۴۲.

۹- مجمع الفائدة والبرهان، ج ۲، ص ۱۰۶ و ۱۰۷.

۱۱- مجله حوزه، شماره ۵۰-۵۱، ص ۳۰، دیدار با آیة الله سید رضی شیرازی.

۱۲- نهضت امام خمینی، حمید روحانی، ج ۹، ص ۴۲۲، و روضات، ج ۲، ص ۱۰۸.

۱۳- اعيان الشیعه، ج ۲، ص ۱۱۸ رقم ۱۴۷.

درباره علامه حلی گفتند دین دو مرتبه منهدم شد دفعه اول در سقیفه و دفعه دوم در روزی که علامه حلی به دنیا آمد!^(۱) شیخ بهائی نه تنها تفسیق شد بلکه گفتند هر کس کتابهایش را بخواند فاسق است و شهادتش پذیرفته نیست.^(۲) و آن قدر عرصه را بر او تنگ کردند که آرزو می‌کرد ای کاش پدرش از جبل عامل به سمت شرق نیامده بود. او می‌گفت کارم به جانی رسیده است که هر بی سر و پائی با من مخالفت می‌کند.^(۳)

ابن ادریس حلی را به انواع تهمت‌ها آزرنده‌اند. گاهی می‌گفتند دیوانه است و تالیفاتش قابل اعتماد نیست و گاهی می‌گفتند جوانی است عیاش. با آنکه عالمی والا مقام بود. در متبعی المقال درباره‌اش می‌گوید «کان شیخ الفقهاء بالحلة متقدماً في العلوم كثیر التصانیف»^(۴). شیخ حر عاملی ذریاره‌اش می‌گوید «قد اثنی علیه علمائنا المتأخرین واعتمدوا على كتابه...»^(۵). مجلسی اول را هم به شش و هم به تصوّف متهم کردند با آنکه او اول کسی بود که بعد از ظهور دولت صفوی به ترویج از شیعه همت گماشت.^(۶)

تأثیر سوء فهم در انحطاط اخلاق جامعه

مشکل تنها در ناحیه استنتاج و فهم دین نیست در ناحیه تبلیغ دین نیز مشکلات جدی داریم که آن نیز معلوم بد فهمی از دین است. سنگر تبلیغ در اختیار مذاہان و عاظی است که هر رطب و یا بسی را در ملال آورترین قالب به خورد مخاطبان خود می‌دهند. نقص گویندگان و همه نهادهای تبلیغی ما دو چیز است اول اینکه می‌پندارند اگر مردم را به خوبی‌ها ارشاد کنند همین کافی است که مردم در مسیر خوبی‌ها گام بردارند، اما اینصورت نیست. مردم از راه چشم متأثر می‌شوند نه از راه گوش یعنی تا نبینند گویندگان و افراد بر جسته جامعه راه خدا را می‌روند در آنها دو صد گفته هیچ تأثیری نخواهد داشت. و اشکال دوم محتوای تبلیغات است که غالباً نامعقول و مغایر با عقل و قرآن است. و اشکال سوم آن است که تبلیغات ما مبتنی بر تحریک احساسات است نه تحریک قوای عقلانی مردم. بیشتر وقت محافل مذهبی صرف روضه‌خوانی و مذاہی و سینه زنی و نقل خواب و کرامت می‌شود. روز به روز نیز بر غلظت و خرافات آن اضافه می‌شود. هر از چندی دهه‌هایی به ایام عزاداری اضافه می‌شود دهه باقریه، دهه کاظمیه، دهه صادقیه، دهه محسنیه، دهه مُسلمیه...^(۷)

متولیان دین نیز خوشحالند که گرایش مردم به دین بیشتر شده است. دیگر از خود نمی‌پرسند که چرا این همه هیئت و مجلس، نقشی در بهبود وضع اخلاقی جامعه ندارد. اصلًاً آیا شارع حکیم با اصل این برنامه و کم و کیف آن موافق است؟ اگر این مسأله در این حد از اهمیت است چرا در کتاب و سنت بر آن تأکید نشده است؟

شواهد تاریخی نشان می‌دهد در زمان حضرت باقر و حضرت صادق(ع) مراسم یادبود شهدای کربلا سالی یک مرتبه، آن هم به شکل نقل واقعه روز عاشورا در قالب اشعار حماسی برگزار می‌شد و چون فاجعه خیلی بزرگ بود مستمعین متأثر می‌شدند. رفته رفته این تأثیر تبدیل به گریه شد و آن سالی یکبار تبدیل به سالی چند روز شد و کم کم این مراسم به جای یک امام برای چند امام رسمیت پیدا کرد. یقیناً در زمان امام باقر و امام صادق و امام‌های بعد هیچکس برای شهادت امیر المؤمنین یا حضرت زهرا اقامه ماتم نکرده است. در حالی که اگر این کار سزاوار بود آنها به دلیل قرابت با آن دو بزرگوار باید چنین کاری می‌کردند تا سرمشق ما باشند. در تاریخ هیچ سندی پیدا نمی‌کنید که نشان دهد در سالگرد رحلت پیامبر یا سالگرد شهادت حضرت علی(ع) یا حضرت فاطمه(ع)، امامان ما به شاگردان مخصوصشان و حدائق در مجلس خصوصی گفته باشند که فلانی برخیز و اشعاری بخوان تا از جد و جده‌مان تجلیلی کرده باشیم. آری این قضیه منحصر به روز عاشورا بود چرا که تنها این روز

۱ - اعيان الشيعة، ج ۵، ص ۴۰۱.

۲ - اعيان الشيعة، ج ۹، ص ۲۴۰، ذیل حالات محمد بن الحسين البهائی.

۳ - اعيان الشيعة، ج ۹، ص ۲۴۰، ذیل حالات محمد بن الحسين البهائی.

۴ - روضات الجنات، ج ۷، ص ۲۷۴، ۲۷۷، ۳۷۶.

۵ - امل الامل، ج ۲، ص ۲۴۳.

۶ - اعيان الشيعة، ج ۹، ص ۱۹۳، ذیل حالات محمد تقی مجلسی.

۷. در شهر قم چندی است عده‌ای با جستجو در کتابهای گنمایم و به زور حدس و تخمين‌های شخصی، برای بعضی شخصیت‌ها، تاریخ ولادت و شهادت کشف می‌کنند. چند سالی است که برای حضرت مصصومه و نیز حضرت محسن و اخیراً ام البنین سالگرد می‌گیرند. اگر این روند ادامه یابد هیچ روزی از ایام سال از این فبوضات محروم نخواهیم بود!

فراموش نشدنی شایستگی آن را داشت که احساسات را برعضد غاصبین خلافت تحریک کند. همین مسئله تدریجاً شاخ و برگی پیدا کرد تا به سینه زدن و بر سر زدن اقوام ترک و مغول رسید که در از جنبه عقلانی اعتدال نداشتند و در هر رشته‌ای راه افراط و تغیریط می‌پیمودند. وقتی شیعه شدند و خواستند عزاداری کنند متولی به قمه و زنجیر شدند. به این مقدار هم اکتفا نشد و بعدها عده‌ای با قفل زدن و فروکردن سیخ در بدنه ابراز احساسات می‌کردند. با کمال تأسف علمای دین نیز به جای آنکه جلو بدعهای را بگیرند در برابر آن سکوت کرده و یا به آن دامن زدند. از علمای بزرگ شیعه مجموعه استفتاثاتی در مشروعیت و استحباب قمه زدن بارها چاپ و توزیع شده است. در طول تاریخ در هیچ عرفی، مردم برای عزیز از دست رفته‌اشان قمه نزد هاند. به بیان دیگر اینوی مجاز است که مصداق عزاداری باشد و بسیاری از این حرکات در هیچ قومی، عزاداری شمرده نمی‌شود.

امام صادق بیان امام حسین عزاداری می‌کرد ولی عه با کم و کیفی که امروز متداول است. یعنی اصرار نمی‌کرد که مردم صیحه بکشند و بر سر و صورت خود بزنند و گوینده برای درآوردن اشگ مردم به هر دروغی متولی شود. نیز به مردم نمی‌گفتند بر حسین گریه کنید تا خداوند گناهان شما را بیخشد یا حاجات شما برآورده شود. یک نظریه می‌خاست و واقعه روز دهم محرم سال ۱۶ را نقل می‌کرد و سایرین گوش می‌دادند و این خود سبب تقویت شیعه و تضعیف بنی امیه و بنی عباس بود. شیعه در آن عصر فوق العاده ضعیف بود و هیچ دولتی رسمیاً و علنًا از آن پشتیبانی نمی‌کرد و حکومت مقندر آن عصر در دست مخالفین بود. برای آنکه مذهب شیعه از بین نرود و برای آنکه تبلیغی علیه حکومت اموی و عباسی باشد و برای آنکه طائفه شیعه شعار ظلم سیزی اش حفظ شود. امامان شیعه سعی می‌کردند خاطره قیام و شهادت شهیدان کشیلا را زنده نگه دارند.

وقتی می‌گوییم از سیره و سخن معصومین نمی‌توان توصیه صریحی برای عزاداری برای غیر از امام حسین، کشف کرد، بعضی می‌گویند لازم نیست صریحاً توصیه‌ای وارد شده باشد. می‌توان این مجالس را جزء شعائر دینی قلمداد کرد. ولی آیا امری تا این اندازه مهم که پیوسته مورد گوشزد علماء و مراجع تقلید است، نباید به اندازه یکی از آموزه‌های دینی مثل صله رحم یا نماز جمعه درباره‌اش حدیث داشته باشیم؟ چرا یک آیه یا یک حدیث هم در این باره پیدا نمی‌کنیم. بعضی به حدیث شیعیتا خلقو امن فاضل طینتنا یفرحون بفرحنا و بحزنون بحزننا تمک می‌جویند، با غمض عین از اعتبار این حدیث، سؤال این است که از کجا می‌دانید که رسومات عُرف ما برای امامان نیز معتبر است یعنی آنها، پس از چهارده قرن، در سالگرد ولادت یا شهادت یکی از خودشان مسرور یا محو زنند تا مانیز به آنها اقتدار کنیم. رسول اکرم در شهادت حمزه عمرویش، بسیار متأثر شد اما هرگز برای او سالگرد نگرفت. نیز وقتی شنید هیئت اعزامی او، قتل عام شده‌اند بسیار متأثر شد چرا که چهلی یا هفتاد تن از آنان حافظ قرآن بودند و در آن برهه وجودشان بسیار لازم بود. پیامبر از این حادثه که به حادثه «پسر معونه» معروف است سخت متألم شد به طوری که مدت یک ماه در قنوت نماز صبح، قاتلان آنها را نفرین می‌کرد. معلمک برای آنان سالگرد نگرفت^(۱).

البته اجتماعات دینی بسیار ارزشمند است و کسی با هیئت‌ها و مجالس مذهبی مخالف نیست. سخن بر سر انحرافات فکری و افراط و تغیریط در عمل است. به جای آنکه بیشتر وقت محافل مذهبی صرف عزاداری و سینه زنی شود باید صرف بیان دردهای جامعه و انحطاط اخلاقی مردم و اقبال به قرآن شود.

نصاب انحطاط اخلاقی در جامعه ما بسیار بالاست. امروزه ریاخواری، رشوه‌خواری، دروغگویی، کینه‌توزی، زراندوزی، اختکار، اعتیاد، اختلاس، جاه طلبی، تبلی، تن پروری، مفت‌خوری، بی‌کاری، افشاگری، فتنه‌انگیزی، فحش و بہتان، کبر و طغیان، ریا و تظاهر، زنا و فحشا، نیزینگ و خدعا، حرص و طمع، فقر و جهل، دزدی و کلام‌بی‌داری، پارتی بازی و قانون شکنی، تملق و چاپلوسی، دور رویی و نفاق، اختلاف و نزاع، بی‌مدرک سخن گفتن، بی‌مدرک پذیرفتن، بی‌تفاوتو، بزهکاری، تبهکاری، پر توقع بودن، غیبت، قسادت، شقاوت و دهها رذیلت اخلاقی در جامعه ما بی‌داد می‌کند.

در کشور ما مردم به وظایف اجتماعی خود آشنا نیستند و اگر وظیفه‌ای درست انجام شود با فشار دولت بوده است. یعنی مردم مسئولیت مدنی را نمی‌شناسند. دولت همیشه برای گرفتن مالیات باید به زور و تهدید یا تشویق و جایزه متولی شود و بسیاری شانه خالی کردن از پرداخت مالیات را زرنگی می‌دانند! دولت نیز چون از خود مردم است دست کمی از آنها ندارد. لذا تا مشکل حادی در کشور پیش نیاید مسئله را جدی نمی‌گیرند. مثلاً تا گردنه‌ای چند کشته ندهد اداره راه اقدام به نصب علامت

یا چراغ راهنمایی کندا!

مردم از رشوه خواری ادارات فریاد می‌زنند ولی وقتی کارشان به اداره می‌افتد به کارمند مربوطه می‌گویند برای حق حساب حاضر بیم! از وظیفه نشناشی کارمندان گله می‌کنند ولی اگر رئیس از زیردستش وظیفه‌ای را به اصرار بخواهد او را بد جنس می‌خوانند! یک مأمور یا رئیس یا مدیر را وقتی خوب می‌شمارند که خطای دیگران را نادیده بگیرد.

در کشور ما اگر کاری به کسی محول شود آنگونه که باید احساس مسئولیت نمی‌کند مگر آنکه صحبکار بالای سرا او باشد و کاملاً او را زیر نظر داشته باشد و یا با شیرینی و پول اضافی او را تطعیم کند. معمول است که اگر کارمان به شهرداری یا ادارات دولتی یافتد بلا فاصله به دنبال آشنا و پارتی می‌رویم زیرا همه باور کرده‌ایم که فقط اگر پارتی و آشنا داشته باشیم مسئول مربوطه کارمان را انجام خواهد داد حتی اگر به بناء و نقاش نیاز داشته باشیم، پرسان پرسان سراغ کسی می‌ریم که ولو با واسطه، رابطه‌ای با او پیدا کنیم تا به اصطلاح از رو در واپسی هم که شده کار را درست انجام دهد. اما این مشکلات در کشورهای پیشرفته وجود ندارد. افراد احساس مسئولیت می‌کنند و کار محوله را به بهترین وجه انجام می‌دهند بدون آنکه زیر نظر مقام بالاتر قرار گرفته و یا توقع رشوه و شیرینی داشته باشد.

کارخانه‌ها و تولیدکنندگان کالا در کشور ما به فکر سلامتی و نفع مردم نیستند بلکه حتی به فکر آینده خود نیز نیستند و همه تلاش آنها این است که امسال سود مضاعف به جیب بزنند هر چند آن کارخانه یا شرکت در آینده بدنام شود.

از جهت مراعات قوانین رانندگی نیز بسیار عقب هستیم. در کشورهای غربی تمییزاتی شده است که اطفال و حتی افراد نایینا به راحتی از خیابانها عبور کنند و حادثه‌ای اتفاق نیفتند اما در کشور ما اگر خیابان یکطرفه هم پاشد باید شخص عابر پنج جهت را زیر نظر داشته باشد و هر آن احتمال دهد که در معرض برخورد با دوچرخه یا موتور و یا لغزش در چاله‌های خیابان است.

در کشور ما تکنسین و فنی بودن هیچ زحمتی ندارد. کافیست چند روزی آچار و پیچ گوشتی و فازمتر به دست بگیریم و در یکی از مغازه‌های تعمیراتی به جان لوازم برقی مردم بیفتیم، چیزی نمی‌گذرد که متخصص بلکه فوق تخصص آن رشته به حساب می‌آئیم یعنی چنان جس و قیافه و اجرت! می‌گیریم که کسی غیر از این احتمال ندهد. بسیاری از عمله‌ها بعد از چند شبایی عملگی مدعی می‌شوند بنایی ماهرند و تا می‌رود به بنایی وارد شوند خود را می‌مار می‌خوانند (منظورشان معمار است). در کشور ما اگر کسی مريض شود و کارش به بیمارستان بیفتد واقعاً باید به حال او گریست زیرا ابتدا جیب او را معاینه می‌کنند و اگر قدرت مالی نداشته باشد محکوم به مرگ است و او را آنقدر از این بیمارستان به آن بیمارستان پاس می‌دهند تا دست از حیات خود بشوید و راضی به مرگ گردد. معمولاً دیده و شنیده‌ایم کسانیکه گرفتار بیماری و بیمارستان می‌شوند می‌کوشند از طریق آشنا و پارتی و سفارش، دکتر مربوطه را به انجام وظیفه‌اش و اداره‌کنند و از طریق سفارش و شیرینی پرستارها را به رسیدگی لازم نسبت به بیمار تشویق خمایند.

در کشور ما اگر کسی شاکی باشد و تجربه‌ای از مراجعه به دادگستری نداشته باشد ترجیح می‌دهد به نحوی با متشاکی کنار بیاید و یا از حق خود بگذرد زیرا اطمینان ندارد با صرف وقت و پول کافی به حقش برسد و فرد خاطری را تسلیم قانون کند. در کشور ما ثبات اقتصادی وجود ندارد. مقررات صادرات و واردات و گمرک هر سال عوض می‌شود. هر از چندی در جراید می‌خوانیم دور جدید مبارزه با گرانفروشی و تروریستهای اقتصادی!!
کیفیت تولیدات پیوسته افت می‌کند.

ماشین وطنی ما پیکان هنوز نتوانسته است به استاندارد بین المللی برسد در حالیکه انتظار می‌رفت با حدود سی سال تجربه ایران ناسیونال، این تولید بتواند با ماشینهای خارجی رقابت کند. هنوز هر کس در پیکان می‌نشیند حدای راننده را می‌شنود که «لطفاً در را یکبار دیگر باز کنید و بیندید».

در کشور ما زد و بندهای معامله‌ای چیزی فراگیر است بسیاری از اطباء با آزمایشگاه خاصی ارتباط دارند، مريض بیچاره را فوراً به آن آزمایشگاه می‌فرستند و می‌گویند یک چک کامل از آنجا بیاور! راننده‌های بیابان هم با رستورانهای خاصی قرار مدار دارند، مسافرین بیچاره را جانی نگه می‌دارند که صاحب رستوران

هوای راننده را داشته باشد گرچه غیر بیداشتی و به ضرر مسافرین باشد! لذا معروف است که اگر خواستید در بین راه غذا بخورید جایی نگه دارید که کامیونها توقف می‌کنند!

در کشور ما زیر و روی جعبه میوه خیلی با هم فرق دارد و وقتی اعتراض کنید فروشنده می‌گوید مگر انگشتان دست همه یک اندازه‌اند!

غالباً توقع داریم دختر دیگران را با یک کله قند و یک جلد قرآن برای پسرمان عقد کنیم ولی برای دختر خودمان هزار سکه مهریه مطالبه می‌کنیم به این دلیل که دختر ما از دختر فلانی کمتر نیست!!!

در اروپا همه سرشان به کار خودشان گرم است ولی ما یکدیگر را می‌پاییم و می‌خواهیم از کار یکدیگر سر درآوریم. در آنجازن و مرد با کمترین تشریفات در مقدس‌ترین مکان یعنی کلیسا با چند شاخه گل ازدواج می‌کنند ولی در اینجا مشکلات اقتصادی و توقعات بیجا و رسومات خرافی ازدواج را تبدیل به یک رؤیا کرده است. این در حالی است که امت پیامبری هستیم که زن و مرد را به طور سرپائی به عقد یکدیگر در می‌آوردا!

در خارج کسی حق ندارد از من پرسد چه مذهبی داری؟ آیا نماز جمعه می‌روی؟ ولی در اینجا چنین چیزی شغل رسمی بعضی ادارات است!

در همه جا کم و بیش دزد وجود دارد ولی شگفت اینکه دزدان ما به تلفن‌هایی که مخابرات در بین جاده‌ها نصب کرده بودند تا حادثه دیده‌ها بتوانند به مراکز اورژانس یا منازلشان تلفن بزنند نیز رحم نکردن و آنها را دزدیدند!

در سیستم توزیع همیشه مشکل داریم، دولت کالاهای کوپنی و سهمیه‌ای را توزیع می‌کند ولی به دست مصرف کنند نمیرسد. بارها شده که نهادهای دخیل در توزیع، دست به دست هم داده و به اتفاق هم، تمام یا بخش زیادی از جیره مردم را بالا کشیده‌اند.

راننده‌های تاکسی که موظفند در خدمت شهر و ندان باشند و مسیری را بروند که آنها می‌خواهند، مسیر دلخواه خود را می‌زوند و مسافر بیچاره یا باید بگوید «مستقیم» و یا مبلغ گزافی را پیشنهاد کند. ناتوانیان، نانهای خوب خود را برای مشتریان مخصوص و خودشان کنار می‌گذارند.

کارمندان بانک برای انجام وظیفه عادی خود توقع عیدی دارند و کسانیکه داد و ستد بانکی زیاد دارند خوب می‌دانند که باید قبل از عید یک عیدی مناسب برای آنها در نظر بگیرند.

در کشور ما هویت ملی بهای چندانی ندارد. در کشورهایی مثل آلمان و ژاپن مردم کالای آمریکائی نمی‌خرند و سعی دارند صنعت و پول ملی خود را تقویت کنند. اما ما شیوه کالای خارجی هستیم و در عین آنکه از لباس و ماشین و دیگر مصنوعات آمریکائی استفاده می‌کنیم شعار مرگ بر آمریکا می‌دهیم!

بسیاری از طرح‌های ملی با تغییر دولت یا تعویض وزیر بی‌فایده و نامطلوب تشخیص داده می‌شود. هر دولت و وزیری برای خودش از صفر شروع می‌کند! از این رو در کشور ما تمدن شکل نمی‌گیرد.

ما فکر می‌کنیم که فقط حاکمان و حاکمیت‌ها هستند که خط‌کارند و اگر اوضاع بر وفق مراد نیست تمام تقصیرها به گردن آنهاست. درست است که فرزندان از والدین، خوب و بد را می‌آموزند و والدین هستند که در تربیت درست فرزندان نقش اساسی را دارند. اما آیا حاضریم که به حاکمان امروز همان نقشی را بدھیم که معمولاً به پدران محول می‌شود؟ آیا پدران نمی‌توانند پیوسته ادعای کنند که ما هم زمانی کوکی بیش نبودیم و اگر بد بار آمدھایم تقصیر از ما نیست از پدران ماست؟ این منطق باعث می‌شود که ما ریخت و قیافه واقعی جامعه‌ی خود را نتوانیم تشخیص دهیم.

استبداد و میل به خودکامگی در تک تک ماریشه دوایده است. به سخن دیگر مشکل ما مشکل فرهنگی و چه بسا اخلاقی است. و هر از گاهی که نظام اجتماعی توسط یک شورش یا یک انقلاب یا یک حرکت اجتماعی مردمی به هم می‌خورد و امید می‌رود که روزگار جدید و بهتری آغاز شود باز هم می‌بینیم که در بر همان پاشنه سابق می‌چرخد. چگونه می‌توان چنین حالت متناقضی را توضیح داد. ما از یک طرف می‌کوشیم که خود را به سطح زندگی شهری و الگوی مصرفی غرب برسانیم و از آزادی و امنیت برخوردار باشیم و به همین خاطر مدام نظم کنونی و شرایط ضد مدنی فعلی را نقد می‌کنیم و از طرف دیگر هر کدام از

ما به نوعی در شکل یک حاکم مستبد و دشمن آزادی سلوک می‌کنیم و همینکه پای منافع ما به میان آید ایده‌آل‌های سیاسی و اجتماعی خود را فراموش می‌کنیم. در بسیاری موارد فرافکنی کرده و مشکلات داخلی خود را به گردن امپریالیست امریکا می‌اندازیم در حالی که بسیاری از آنها به خود مابر می‌گردند. رزم‌ندگان افغان همه مشکلات را ناشی از تجاوز ارتش سوری شوروی سابق می‌دانستند اما پس از بیرون راندن روسها، دو دهه برادرکشی و تنازعات فرقه‌ای دمار از مردم درآورد و خودی‌ها صدها برابر روسها به افغانستان آسیب وارد کردند. این بلایات همه ناشی از استبداد درونی ماست به سادگی هم نمی‌توان آن را شناخت یا بر آن چیره شد. ما به طور انفرادی و وقتی که در گوشه منزل خود نشسته‌ایم شاید بهترین مخلوق روی زمین باشیم. در اجتماع با دیگران و به هنگام کار کردن و کنار آمدن و گذشت کردن است که تبدیل به آن حاکم کوچولوی مستبد می‌شویم. مصحح‌کر اینکه اکثر ماهها در غرب آدم‌های بسیار خوب و کاری و قابل اعتمادی از آب در می‌آییم. اما در سرزمین خودمان نمی‌توانیم بر استبداد درونی خود چیره شویم.

چیزی به نام حق شهروندی به رسمیت شناخته نمی‌شود. ما رعیت حکومتیم. نمایندگانی که از طرف خود برای قانون گذاری انتخاب می‌کنیم نیز نقش مشورتی دارند و باید آنها را بانمایندگان پارلمان‌های اروپا اشتباہ گرفت. گذشته از نگاه و تلقی حکومتگران، خود ما نیز به یکدیگر به عنوان شهروند آزاد نمی‌نگریم. همه می‌دانیم که اگر گرفتاری یا مشکلی داریم باید به دنبال یک دوست قدیمی یا یک صاحب منصب باشیم تا سفارش ما را به مراجع ذی صلاح بکند بلکه مشکل ما سریع تر حل شود. به سخن دیگر روابط قبیله‌ای هنوز که هنوز است در مملکت ما جاری است و برابری در برابر قانون شعار تو خالی بیش نیست. بر اساس یک نظر سنجی که توسط وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی انجام گرفته است، ۷۱ درصد مردم معتقدند قانون در جامعه ایران در مورد مسئلان و مردم عادی به یک اندازه و به یک نحو اجرا نمی‌شود. نیز بیش از ۸۲ درصد کسانی که در این آمارگیری شرکت کرده بودند که بدون پول و پارتی حق مردم حجتماً پایمال می‌شود. در واقع اکثربت مردم اعتقادی به نظام ندارند.

وجود دو نوع متفاوت از انسان در جامعه (حاکمان و رعایا) و تقسیم مردم به خودی و غیر خودی و عدم برابری تمامی آحاد مردم در برابر قانون و تأثیر مذهب و اعتقادات دینی در ارزش گذاری انسان و برابری آن در برابر قوانین حقوقی و جزایی و به خصوص وجود انواع انحصارات فرادولتی و دولتی نشان می‌دهد که ما در جامعه مدنی زندگی نمی‌کنیم. مسؤولین ادارات دولتی ما فقط در برابر مقام مافوق خود پاسخگو هستند. تا وقتی چنین حالتی حاکم است کدام کارمند می‌تواند اعمال غیر قانونی مافوق خود را به امید اصلاح شدن مورد انتقاد قرار دهد.

دکتر موسی غنی نژاد در یکی از آثارش می‌نویسد: «به عقیده لاک و تقریباً همه متنکران آزادی انسانها به رغم آنکه در جامعه مدنی به ظاهر از آزادی‌های کمتری برخوردارند اما در حقیقت آزادی واقعی را آنچا به دست می‌آورند. زیرا در وضع طبیعی آزادی‌ها و حقوق فردی آنها همیشه در معرض خطر تعدی قوی ترهاست... انسان آزادی واقعی خود را در چارچوب قید و بندهای قانون و زندگی مدنی به دست می‌آورد. بنابر این آزادی به معنای رهایی از همه قید و بندهای نیست بلکه به معنای مصونیت از تحمل اراده‌های فردی و زورگویی دیگران است... انسانها در جامعه‌ای که در آن حکومت استبدادی حاکم است نه تنها از وضع طبیعی در واقع خارج نشده‌اند بلکه در بدترین شکل آن یعنی وضع جنگ به سر می‌برند»^(۱). و این آخری دقیقاً وضع و حال امروز ماست. فردگرایی محور همه چیز است اما فرق این فردگرایی با فردگرایی لیبرالی در این است که در ایران هر کس سعی دارد با نادیده گرفتن منافع دیگران و به هر بیانه و ترفندی از روی سر و کول دیگران و باله کردن آنها از هرم قدرت بالا رود و حتی اگر توانست فراتر از رأس آن قرار بگیرد. امروز ادارات دولتی ما هر کدام بین گروه‌های شبه مافیایی که هیچ رابطه‌ای با یکدیگر ندارند تقسیم شده است و همه در حال دوشیدن این دولت نگون بخت هستند. پایین‌ترین کارمند شاید بتواند چند کاغذ و خودکار برای خانواده‌اش به یغما ببرد و دلش به فتوکپی کردن مجانية جزووهای درسی فرزندش در اداره خوش باشد. هر قدر بالا رویم ابعاد این فتوکپی‌ها و خودکار و کاغذهای مجانية وسیع تر و فجیع تر می‌شود. قرار گرفتن اتفاقی و شناسی افراد سالم هم چندان دردی را دوانمی‌کند بلکه شاید بالا پوشانی کردن اوضاع عمق فاجعه را بیشتر نیز بکند.

چنانکه ملاحظه می‌کنید اشکال اساسی اخلاق و فرهنگ عمومی جامعه است که رو به انتخنه گذارده است. مشکل ما با تعویض حکومت حل نمی‌شود. مشکل نگرش ما ایرانیان است به حقوق یکدیگر. تا زمانی که هدف ما از زندگی پر کردن حسابهای بانکی از هر طریق و با هر روشی باشد و در زندگی روزانه به هیچ اصولی پایبند نباشیم و رعایت قوانین را تنها برای همسایه لازم بدانیم وضع به همین منوال خواهد بود. حتی اگر ما ایرانیان را به سوئیس نقل مکان نشوند و آنها را به به ایران بیاورند بز هم در بر همان پاشنه سابق خواهد گردید!

تفکیک دین و دنیا

از این دست مثالها بسیار می‌توان گفت البته یختنکه قبل این متذکر شدیم عناصر خوب و بد - همه جوامع یافت می‌شوند، نز کشور ما کارمند و کارگر و دکتر و معلم فداکار و وظیفه شناس کم نیست چنانکه در کشورهای سنتی افراد خائن و جانی کم تیستند اما بحث بر سر فرهنگ حاکم است که محسوس تربیت تدرست است. همین کسانی که در کشور مانسبت به آلوهه کردن محیط زیست بی توجه‌اند یا در دشت و دمن گشمرار رازیر پانه می‌کنند یا نهالها را می‌شکنند. خود نانی رازیر پا بیستند از زمین بر می‌دارند یا اگر از زیارتگاهی بیرون بیایند - باید آنکه بی احترامی نشود، روبرو به زیارتگاه بیورت می‌آیند. اینها نشان می‌دهد موز دنیائی را با امور دینی فرق می‌نمند و امور دینی برای مردم ما بسیار مهم است و دویست سین و دنیا، ریشه بسیاری از مشکلات است. اگر به مردم آموزش داده شود که بهبود و انتظام زندگی دنیا، عین دین است - تو صیه پیشوایان دین، آبادانی کشور و محکم کاری در صنعت است. اگر مبلغان زین بر این موضوع تأکید کنند که به فرموده‌ام - حادق رکوع و سجود طولانی معیار دینداری نیست بلکه امین بودن و راستگویی در کسب و کار و زندگی، نشان دینداری است. در آن صورت تدریجاً نظام زندگی مردم سامان گرفته و از این آشتفتگی هاتوجه خواهیم یافت. منشأ ناهنجاری‌های اجتماعی و حقوقی‌ها این تصور غلط است که مراعات ترافیک یا قوانین کشوری چیزی است و عمل به رساله عملیه چیز دیگر. اوئی - می‌شود ماست مالی کرد ولی خود می‌رانمی‌شود.

هر کاری که عقل و منطق آن را تأیید کند کارت لبی است و برای انجام دهنده آن پاداش آخوند منظور خواهد شد. مبلغان مذهبی می‌گویند در صورتی یک عمل، صبغه دینی پیدا می‌کند و انجام دهنده‌اش استحقاق ثروت دارد که توأم با تیت و قصد قربت باشد.

قرآن در صدھا آیه، صدور عمل صالح از مسلمان را برای استحقاق ثواب کافی می‌داند. کسی که بهداشت را مراعات می‌کند، محیط زیست را آلوهه نمی‌کند، با مردم همکار و همسایه و خانواده‌اش خوش‌فتاری می‌کند، به زیردستان ترحم می‌کند، به ایتمام و مستمندان احسان می‌کند، در کسب و کارش خیانت نمی‌کند و... همه این اعضا - نیک، استحقاقی ثواب دارد و عمال دینی محسوب می‌شود خواه کننده‌اش از سر عادت این کارها را انجام دهد و خواه برای یکه این کارها، کارهای خوبی است و یا برای خشنودی خدا، فرقی نمی‌کند هر عمنی که مورد تأیید عقل و منطق باشد عملی یعنی شعرده می‌شود و کننده‌اش استحقاق ثواب دارد. بسیاری از اعمال جلوه‌های یمان هستند: گرچه به طور تاخوذاگاه انجام شوند، صداقت، امانت، شهامت، عدالت، عفت، پاکدآمنی، و همه خصائص خوب. جلوه‌های ایمانند و لازم نیست توأم با نیت - تخدی قربت باشند. کسی که قانون را مراعات می‌کند باید تلقی اش این باشد که صرف مراعات قانون به هر انگیزه‌ای، چون سیزد تأیید عقل و منطق است، مورد رضای خدا نیز هست و خدا بر آن پاداش مقرر کرده است. بنابر این زندگی سالم و شرافتمنه یک زندگی خدائی است خواه شخص برای رضای حق یا به قصد رفتن به بخش آنگونه زندگی کند یا به انجیزه اجابت - وجود و جدان و عقل خود. کسی که اعتعی مطالعه می‌کند تا به رشد فکری خود کمک کند یا معلومات عمومی خود بیفزاید، کاری حسائی می‌کند و شایسته ثواب است بدون آنکه قصد قربت شرط باشد!

این منطق اگر تفہیم شود، بسیاری از ناهنجاری‌های اجتماعی و روانی درمان می‌شود. بر شیوه موزش خطابیاری از مردم فقط کارهایی از قبیل نماز و روزه و زیارت ختنه خدا را کارهای دینی می‌دانند و باور نمی‌کنند که خدا برای مراعات قانون (به هر انگیزه‌ای ولو ترس از مجازات)، به آنها اجر می‌پاداش دهد.

مغور شدن به شفاعت

عموم مردم تصور می‌کنند با زیارت قبور ائمه(ع) و گریستن و اظهار محبت و عزاداری برای آنها گناهانشان بخشدیده و مشمول شفاعت آنها خواهند شد. نتیجه این اعتقاد جرأت و رزیدن در ارتکاب گناه و مسامحه در انجام واجبات دینی است. چنین شفاعتی در آیات متعدد قرآن صریحاً و به شدت نفی شده است.

وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجِزُّونَ نَفْسَكُمْ عَنْ نَفْسِ شَيْءٍ وَلَا يَقْبَلُ مِنْهَا شَفاعةً وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يَنْصُرُونَ.

وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجِزُّونَ نَفْسَكُمْ عَنْ نَفْسِ شَيْءٍ وَلَا يَقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفاعةً وَلَا هُمْ يَنْصُرُونَ.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّفْقَوْمَا رِزْقَنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمَ لَا يَبْعِثُ فِيهِ وَلَا خَلَةٌ وَلَا شَفاعةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ.

وَإِنَّرَهُمْ يَوْمَ الْاِزْفَةِ اذَ القُلُوبُ لَدِيِ الْعَنَاجِرِ كَاظِمِينَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يَطْعَمُ.

وَإِنَّرَهُمْ بِالَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يَحْشُرُوا إِلَى رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌ وَلَا شَفِيعٍ يَطْعَمُ.

در این آیات و دهها نظائر آن خداوند چنین شفاعتی را نفی می‌کند. به طور کلی چنین اعتقادی خدا ایمان و غلو مغض و مخالف نص قرآن است که صریحاً صدھا بار در قرآن گفته است فقط و فقط «عمل» باعث رستگاری است.

قال الله هذا يوم ينفع الصادقين صدقهم لهم جنات تجربى من تحتها الانهار خالدين فيها ابداً رضى الله عنهم و رضوا عنه ذلك الفوز العظيم.

لَيْسَ بِأَمَانِكُمْ وَلَا أَمَانِ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلُ سُوءً يَجِزُّ بِهِ وَلَا يَجِدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا

يَعْنِي بِهِ أَيْنَ آمَالُ وَأَرْزُوهَا دَلْ خَوْشَ نَدَارِيدُ. هُرْ كَسْ كَارِ بَدْ اِنْجَامَ دَهْدَ تَنْيِيجَهَاشَ رَا خَوَاهِدَ دَيَدُ.

آيَاتٌ ذِيلِ اثِباتِ شفاعَتِ مَنْ كَنَّتَنَدَ اَمَا بِرَاهِ كَسَانِيَ كَه خَداونَدَ اَزَ آنَهَا رَاضِيَ باشَدَ.

لَا يَمْلِكُونَ الشَّفاعةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا

يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفاعةَ إِلَّا مَنْ اذْنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا

وَلَا تَنْفَعُ الشَّفاعةَ عِنْدَهِ إِلَّا مَنْ اذْنَ لَهُ

وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا مَنْ ارْتَضَى

الذين يحملون العرش و من حوله يسبحون بحمد ربهم و يؤمنون به و يستغفرون للذين آمنوا ربنا و سمع كل شيء رحمة و علمًا فاغفر للذين تابوا و اتبعوا سبيلك و قهم عذاب الجحيم.

از آیه آخر معلوم می شود شفاعت همان استغفار برای گناهکار است و فرشتگان الهی و مقربان برای کسی استغفار می کنند که شرط توبه را احراز کرده و در سبيل خدا باشد.

شَفَاعَتِي كَه مُورَدِ قَبْولِ قَرْآنِ اسْتَ بِهِ مَعْنَىِ سَنْحِيَتِ پِيدَاكَرْدَنِ بَا مَطْيَعَانِ وَأَوْلَيَيِ الْهَبِيِّ اسْتَ.

پس رسول خداو ائمه هدی از کسی شفاعت نخواهند کرد که به خاطر ارتکاب کبائر، خدا ازا او ناراضی است و بدون توبه و جبران آثار گناهان خود مرده است. زیرا معنای این شفاعت جرأت دادن به مردم در ارتکاب گناه است که از اول تا آخر قرآن نسبت به آن هشدار داده شده است. چنین کسی جز با توبه نصوح و جبران لطمات وارد به دیگران استحقاق شفاعت پیدا نخواهد کرد.

واضح است که شفاعت به معنایی که در اذهان عموم مردم است قرآن و حدیث و عقل را از کار اندخته و انسان را بی باک می سازد. چنین تصوری در قرآن تخطه شده است بنگرید:

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرَثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عِرْضَهُمْ هَذَا الْاَدْنِي وَيَقُولُونَ سِيَّفُرْ لَنَا وَانْ يَأْتِهِمْ عِرْضٌ مِثْلُهِ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِثْاقُ الْكِتَابِ اَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ الْاَحْقَاقِ وَدَرْسُوا مَا فِيهِ...

بسیاری از مردم به این حدیث دل خوش کرده‌اند که «شفاعت خود را برای اهل کبائر امتم ذخیره کرده‌ام» (ادخرت شفاعتی لاهل الكبائر من امتی) ولی این حدیث با نصوص قرآن در تعارض است. از این حدیث معلوم می شود که پیامبر از خدا به مردم رحیم تر است و از ارباب کبائر راضی است با آنکه خدا از آنها راضی نیست.

راستی اگر معلمی به شاگردانش بگویید هر کس به من سلام کند نمره امتحان او را بیست می‌دهم. آیا دیگر کسی درس خواهد خواند؟ آیا اگر در آخرین صفحه قانون اساسی بنویستند «در صورتی که دولتمردان و شهروندان به وطن و شخص اول مملکت عشق بورزنده عمل به این قوانین برایشان الزامی نیست»، آیا هرج و مرچ خواهد شد؟

به دلیل تسلط مذاحان و وعاظ کم سواد بر محرب و منبر، و نقل خوابها و مکاشفات و کرامات، بسیاری از مردم تصور می‌کنند همین که ایمان و محبت اهل بیت در دل دارند کافی است. عمل چندان نقش ندارد. فصور و تقصیرها هم با شفاعت اهل بیت ترمیم می‌شود! گاه شخصیت‌های مؤثر جامعه نیز از این خزعبلات به هم می‌باشند^(۱). شهید مطهری از این موضوع سخت ناراحت بود و در آثارش این دیدگاه را نقد کرده است.

قصه نوح خیلی آموزنده است. خدا قول داده بود «أهل نوح» نجات پیدا کنند. وقتی می‌بیند پرسش در کام مرگ دست و پا می‌زنند و از پدر به التماس کمک می‌طلبند از خدا می‌خواهند که به وعده‌اش عمل کند و پرسش را نجات دهد. خدامی فرماید او اهل تو نیست او «عمل غیر صالح» است. اشتباه نوح این بود که گمان می‌کرد «أهل او» همان کسانی هستند که با او نسبت خونی دارند. در حالی که در نظام دینی «أهل» به کسی گفته می‌شود که ساخت دینی داشته باشد. هنوز ما به همین سوء فهم گرفتاریم. ائمه خود را از آن رو امام و معصوم وارجمند تلقی می‌کنیم که ذریه پیغمبرند. علی و فاطمه و حسن و حسین را از آن رو تقدیس می‌کنیم که اهل بیت پیامبرند. حسین را چون فرزند علی و فاطمه است و فاطمه را چون دخت پیامبر است و علی را چون پسر عمرو و داماد پیامبر است ارج می‌نهیم.

در قصه نوح خدابه او و به ما می‌آموزد که عترت پیامبر صرفاً به دلیل تبعیت از او اهل بیت او هستند نه به دلیل انتساب به او. شفاعت و وساطت برای غیر صالحان هرگز پذیرفته نیست. شفاعت پیامبر بزرگی مثل نوح نیز پذیرفته خواهد بود. یگانه راه نجات عمل است. هویت و جوهره انسان فقط عمل اوست. نژاد و تبار و نسب و وطن و خاک و خانواده و موقعیت اجتماعی هیچ نقشی در سعادت اخروی ماندارد. انسانها دو تیره هستند: عمل صالح و عمل غیر صالح. عمل غیر صالح محکوم به نیستی است و این سنت خداست و سنت خدا تغیرناپذیر است. هیچ عاملی در جهان وجود ندارد که بتواند عمل غیر صالح را سرنوشتی بدهد که مخصوص عمل صالح است این کار از خدا هم ساخته نیست چون ظلم است و اراده خدا به ظلم تعلق نمی‌گیرد.

متأسانه به دلیل زندگی در محیط‌هایی که سابقه نظام‌های خانی و اشرافی داشته است ما تصور می‌کنیم همانظور که افراد با نفوذ می‌توانند واسطه شوند تا یک مجرم بدون حساب و کتاب بخشیده شود در دستگاه الهی هم همانظور است.

بدهمی از آموزه‌های دینی و تحلیل‌های خطأ

تحلیل‌های ما ضد زندگی است این شعر منسوب به امیر المؤمنین را برای مردم می‌خوانیم که ای یومین من الموت افر. وقتی به بعضی می‌گوییم چرا امور ایمنی را رعایت نمی‌کنند می‌گویند ای بابا اگر تقدیر باشد می‌میریم و اگر تقدیر نباشد هیچ آسیبی نخواهیم دید. این تلقی منشأ بسیاری از حوادث و سوانح است. بیشترین آمار تصادفات در دنیا مخصوص کشور ماست. سال گذشته نوزده هزار و هفتصد نفر در تصادفات جاده‌ها جان باختند. به طور متوسط روزانه ۵۴ نفر در تصادفات کشته می‌شوند^(۲). تنها در ۱۵ روز اول سال ۱۳۸۱ یعنی در ایام نوروز، ۲۰۴۳ مورد تصادف و ۴۷۰۰ کشته و زخمی داشتیم. در واقع ما هنوز راه رفتن خود را بلد نیستیم. کلمه «قسمت» تکیه کلام بسیاری از مردم است. قسمت بود این بلا بر سر ما باید! قسمت بود فلانی به آن همه موقوفیت نائل آید!

۱. آیة الله مشکنی در خطبه اول نماز جمعه قم در تاریخ ۱۶ آذر ۱۳۸۰ صریحاً گفت که بازار عمل کساد است باید محبت علی(ع) اندوخت! به نظر نگارنده قدرت تخدیر و تخریب هیچ افونی به اندازه این سخن نیست.

۲. بر اساس آمار منتشره نویسط وزیر راه و ترابری در سال ۷۹ آمار کشته‌ها در جاده‌های ایران حدود هفده هزار نفر بوده است. این آمار در سال ۱۳۸۰ به نوزده هزار و هفتصد نفر رسیده است یعنی افزایش ۱۴ در صدی داشته است. بدین ترتیب در سال گذشته در جاده‌های ایران و در تصادفات زمینی روزانه ۵۴ نفر به طور متوسط جان خود را از دست داده‌اند (خبرگزاری مستقل زاگرس، ۲۲ خرداد ۱۳۸۱). کارشناسان وزارت راه و ترابری در گفت و گو با ایستادگی‌گفتند تنشات جاده‌های ایران شانزده برابر کشورهای توسعه یافته است.

ناکامی‌ها و مصیت‌ها یا به قضا و قدر مستند می‌شود و یا به گناهان. اگر ظرف چینی از دست خاتم بیفتاد و بشکند یا می‌گویند قسمت بود و یا می‌گویند حتماً گناه و معصیتی از تو سرزده است که چنین بلاتی به سرت آمد. در جراید کشور بعضی از رجال سیاسی و دینی، سیل استان گلستان و دیگر بلاهای آسمانی را معلول گناهان مردم و فرهنگ تسامح و تساهل دانسته بودند. این تحلیل‌ها، فراوان در محافل دینی شنیده می‌شود و در تربیت دینی مردم به وضوح نمایان است. مردم می‌پنداشتند همه ناکامی‌ها و بدینهایها معلول تقدیر و یا گناه و معصیت آنهاست و شئونی در کار نیست. در حالی که اغلب این بدینهایها معلول مسامحه و سهل انگاری در زندگی و مراعات نکردن قوانین طبیعت است. عجیب است که ظرف چینی در کارخانه چینی‌سازی در چین تولید و بسته بندی می‌شود، در کشتی بارگیری می‌شود و در فاصله چند هزار کیلومتر راه و این همه نقل و انتقال، آسیب نمی‌بینند ولی در دست من و شما اگر فتار تقدیر می‌شود و به آسانی می‌شکند. آیا این پدیده معلول سرنوشت است یا بی احتیاطی و کوتاهی ما!

چراسیل و حوادث طبیعی دیگر در کشورهای دیگر مهار می‌شود و در کشور ما این همه قربانی می‌گیرد. اگر قبل از چند سد بزرگ در مسیر سیل ایجاد شده بود یا جنگل‌ها تخریب نشده بود آیا تا این حد شاهد خسارات جانی و مالی بودیم یا بر عکس همه آبها ذخیره و صرف آبادانی استان گلستان می‌شد؟

وقتی از آقایان پرسید به چه دلیل می‌گویند گناه و معصیت مردم علت سیل و دیگر حوادث طبیعی بوده است به تعدادی روایت و آیه قرآن استناد می‌کنند از جمله این آیه که ظهر الفساد في البر و ابحر با کسبت ایدی الناس لذيقهم بعض ما عمنوا نعلمهم يرجعون.

نیز این آیه که ولو ان اهل القرى آمنوا و اتقوا الفتاحنا عليهم برکات من اسماء والارض
اما این آیات و آیات مشابه دیگر، ربطی به موضوع ندارند. این آیات می‌گویند اگر همه مردم درستکار باشند فسادی در زمین نخواهد بود یعنی هر چه بدی و ظلم و فساد می‌بینیم هیچکدام به آفرینش و آفریننده مربوط نیست منشأ همه ظلم‌ها و فسادها خود انسانها هستند. خداوند خواسته است بشر مسیر کمال را با اختیار خود علی کند نه با اجبار و اکراه. بسیاری به دلیل داشتن اراده و اختیار، و برای دستیابی به امکانات و لذات بیشتر، حقوق افراد ضعیف را تصاحب می‌کنند در نتیجه قاره‌ای مثل قاره افریقا با وجود موهاب طبیعی در فقر و جهل و گرسنگی می‌سوزد. چنین می‌توان گفت مردم این قاره تقاض گناهان خود را پس می‌دهند؟

عدم اهتمام به حکومت

به دلیل نبود عقلانیت و گرایش روانی در میان عموم مسلمین، مهمترین مسأله جامعه بشری یعنی حکومت، چندان مورد عنایت نبوده است. اکثریت برادران اهل تسنن اطاعت هر فاسق و فاجری چون بزید و حجاج و ولید را جایز بلکه واجب می‌دانند. در نتیجه تاریخ خلافت اسلامی به گونه‌ای رقم خورد که خاطره آن هر مسلمانی رارنج می‌دهد. شیعیان نیز این فرضه الهی را به کلی متروک ساختند و پدایش و تأسیس آن را منوط دانستند به وجود و تصدی فردی منصوص از آسمان با نشانی‌های عجیب و غریب و عصمت کذایی و نسب و نسبتی معلوم و در حقیقت تعلیق به محال کردند. در سده‌های اخیر نیز برخی فقهای شیعه حکومت را از آن فقیه عادل دانستند ولی چون موضوع برای خودشان نیز منفتح نبود تجزیه حکومت اسلامی به کلی این نظریه را زیر سؤال برد. و دویاره این زمزمه شنیده می‌شود که فقط امام زمان باید حکومت تشکیل دهد.

در صورتی که وجود حکومت و هیئت حاکمه از ضروریات است و هرگز چنین امر مهمی در گرو افراد محدود نخواهد بود و اگر در حدیث و خبری احیاناً چنین سخنی باشد ناظر به زمان معینی است. هرگز پیامبر خاتم در دینی که خاتم شرایع است موضوعی با این اهمیت را متعلق به محال نمی‌کند. قرآن صریحاً می‌گوید «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» یعنی از حاکمان اطاعت کنید. این آیه به چند نکته اشاره دارد اول اینکه متولیان امور جامعه باید منتخب و مورد رضایت مردم باشند این نکته را از واژه «منکم» می‌فهمیم. نمی‌گوید «اولی الامر» یا «اولی الامر من الله» بلکه می‌گوید «اولی الامر منکم». پس حاکمان مشروعیت‌شان را مرهون مردمند. ثانیاً اطاعت از آنها باید در راستای اطاعت از خدا و رسول باشد یعنی عادلانه حکومت کنند.

نکته سوم اینکه در جمله بعد «اولی الامر» دیده نمی‌شود. می‌گوید مسلمانها در هر چیزی اختلاف داشتند به خدا و رسول مراجعه کنند. نمی‌گوید به خدا و رسول و اولی الامر مراجعه کنند. این بیان نشان می‌دهد که اولی الامر معصوم نیستند. برای حل اختلافات باید به مرجعی رجوع کرد که اشتباه نکند. معلوم می‌شود دیدگاه عموم علمای شیعه که می‌گویند مقصود از اولی الامر فقط عترت پیامبر نبند، صحیح نیست. اگر مقصود عترت پیامبر بود باید آیه اینگونه نازل می‌شد «فَإِن تنازعْتُمْ فِي شَيْءٍ فِرْدُوهُ الْيَمِّ، تَأْسِفُوا مَجْمُوعَ خَدَا وَبَيْمَبَرِ وَأَتْهَمَهُ (ع) بِرْكَرْدَد».

از امام صادق(ع) پرسیدند اینکه پیامبر فرمود هر کس امام خود را نشاند به مرگ جاهلی می‌میرد، آیا مقصود پیامبر امام از خاندان خودش است یا شامل غیر آل محمد نیز می‌شود؟ امام صادق در پاسخ فرمود «مَنْ جَحَدَ الْأَمَامَاتَ مِنْهُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ أَوْ مِنْ غَيْرِهِمْ»^(۱). یعنی تفاوتی نیست. باید از امام و حاکم (چه از عترت پیامبر و چه غیر آنها) اطاعت کرد. به طور کلی در روایات ماهر جا وازه «امام» آمده، منظور حاکم است مگر آنکه قرینه برخلاف آن وجود داشته باشد.

اگر در سرنوشت ملت‌ها دقت کنیم به وضوح می‌بینیم در هر کشوری که بین مردم و دولت همکاری و مساعدت باشد و مردم نسبت به حکومت و سرنوشت خود بی تفاوت نباشند آن جامعه به سرعت مدارج ترقی را طی می‌کند و هرگاه این رابطه صدمه بینند بیشترین صدمات متوجه جامعه می‌شود. بی جهت نیست که یکی از فرائض الهی در آموزه‌های دینی «النصیحة لائمه المسلمين» است. یعنی بر آحاد مسلمین واجب است نسبت به دولت خیرخواهی کرده و دولت را کمک کند. متأسفانه فقهای ما به این مسأله کمتر پرداخته‌اند.

منشأ این عقب ماندگی در بین برادران اهل سنت شاید روایتی باشد از ابوهریرة، که می‌گوید ارکان دین پنج چیز است: شهادت لا اله الا الله، نماز، روزه، زکات و حج خانه خدا. هر کس این پنج رکن را ادا کند به همه تکالیفش عمل کرده بهشت بر او واجب می‌شود.

در میان شیعیان نیز روایات مشابهی وجود دارد با اضافه «ولايت». ولی در نظر شیعیان «ولايت» در این احادیث هیچ ربطی به حکومت ندارد. منظور از ولايت، پذیرفتن مقامات فوق بشری و مراتب نوری و ولايت تکوینی اهل بیت است؛ کوتاه اینکه در شیعه و اهل سنت حکومت جایگاه رفیعی ندارد و چه بس اریشه بسیاری از بحران‌ها و نابسامانی‌های همین مسأله باشد.

قضیة تضمين روزی

همواره مریبان اخلاق تذکر می‌دهند که روزی تضمين شده است و تلاش افراد در کم و زیاد شدن آن هیچ نقشی ندارد. چه قصه‌ها و افسانه‌هایی که در اینباره برای مردم گفته نمی‌شود. این آموزه با وجودانیات مردم در تعارض است. همه بالعین می‌بینند وقتی دوشیفت کار می‌کنند کمیت و کیفیت زندگی مادی آنها تفاوت پیدا می‌کند و انگهی چاره‌ای جز دوشیفت کار ندارند. تورم جهانی و تغییر الگوی زندگی و رشد توقعات مادی چاره‌ای جز کار جدی باقی نمی‌گذارد.

مسأله تضمين روزی را باید اینطور تفہیم کرد که خداوند همه منابع اولیه برای حیات بشر را تأمین کرده است و این انسان است که باید با تلاش بی وقفه دنیا ای آباد بنا کند. ولی ما می‌گوییم اگر قوت امروزت را داشتی دنبال روزی رفتن حرص و دنیاگری است.

کشوری رشد می‌کند که امید از همه جا ببرد و فقط به خلاقیت و نیروی بازوی خود تکیه کند. در کشورهای مثل ژاپن به دانش آموزان تفہیم می‌کنند که کشورشان منابع نفتی و ذخائر زیرزمینی ندارد و آنها باید با کار و تلاش روی پای خود بایستند. ولی ما دائم از ذخائر نفتی خود گفتگو می‌کنیم.

از خود نمی‌پرسیم که اگر روزی تضمين شده است پس چرا در افریقا هر روز عده‌ای از گرسنگی می‌میرند. شهید ثانی با آنکه به ضمانت روزی از طرف خدا مطمئن بود در کتاب منیه المرید به طلبه‌های توصیه می‌کند که نیمی از روز را درس بخوانند و نیمی از آن را کار کنند.

مغور شدن به رحمت خدا

مشکل دیگر مغور کردن مردم به رحمت خداست. بسیاری از مردم اگر روانکاری شوند در پاسخ این وضعیت منحط می‌گویند خدا کریم است و به رحمت او امیدواریم. از خود نمی‌پرسند که اگر خدا رحیم است، حکیم و عادل نیز هست و با حکمت و عدالت او سازگار نیست که ظالم و مظلوم هر دو را وارد بهشت کند ام حسب الذین اجترحوا السیئات ان يجعلهم كالذین آمنوا و عملوا الصالحات سواء محیاهم و مماتهم، ساء ما يمحکون.

منشأ این باور غلط نیز روایاتی است که برای خواندن یک دعا یا سوره قرآن یا یک قطره اشک، هزار ثواب وعده کرده است. پشتونه این روایات نیز روایت ضعیف دیگری است که بر اساس آن هر حدیث مجعله نیز اگر به آن عمل شود ثوابش محفوظ است در حالی که قرآن با صدای رسائل علم می‌کند لستم على شیء حق تقيموا التوریة والانجیل يعني تابه قرآن عمل نکنید پشیزی ارزش ندارید. قرآن در دهها آیه شرط سعادت و ورود به بهشت را عمل صالح و صبر و استقامت می‌داند. قرآن هیچگاه برای یک عمل ساده و عده ثوابهای نجومی نداده است. دریاره جهاد که بالاترین عمل است می‌فرماید: «در ازای هر صدمه‌ای که می‌بینید و هر هجومی که به دشمن می‌برید یک عمل صالح برایتان ثبت می‌شود و خدا پاداش نیکو کاران را ضایع نخواهد کرد!» آری همین و بس. در هیچ جای قرآن نمی‌بینید که گفته باشد فلان عمل ثواب هزار شهید و هزار حج و هزار عمره دارد.

ثواب‌های چهل میلیونی!

متأسفانه کتابهای حدیثی شیعه معجوبی از این تزهات است و بزرگانی مثل مجلسی از نقل آن خودداری نکرده‌اند. دریاره ثواب مؤذن مسجد آورده است که «اگر کسی مؤذن مسجد باشد و برای رضای خدا اذان بگوید خداوند ثواب چهل میلیون صدیق و چهل میلیون شهید به او می‌دهد و شفاعت او را دریاره چهل میلیون امت که هر امتی از چهل میلیون مرد تشکیل شده باشد قبول می‌کند و در بهشت به او چهل میلیون شهر می‌بخشد که هر شهری چهل میلیون قصر داشته باشد و در هر قصیر چهل میلیون خانه است و در هر خانه‌ای چهل میلیون اتاق است و در هر اتاقی چهل میلیون تخت است و روی هر تختی یک حوری^(۱) قرار دارد. هر اتاقی از این اتاقها چهل میلیون برابر دنیا است. هر حوری از آن حوریان چهل میلیون نوکر و چهل میلیون کلفت دارد و در هر اتاقی چهل میلیون سفره گسترده است و روی هر سفره چهل میلیون سینی قرار دارد و در هر سینی چهل میلیون نوع غذا وجود دارد. اگر همه آدمیان و جنیان مهمان او شوند همه آنها را در یکی از کوچکترین اتاقها جای دهد و آنها هر چه خوردنی و نوشیدنی و عطر و لباس و میوه و تحفه و زیور آلات که بخواهند در همان اتاق در اختیارشان قرار دارد و...».

این حدیث هنوز ادامه دارد و خواننده کتاب در بہت و حیرت فرمی‌رود که خدایا اگر مؤذن مسجد چنین پاداشی دارد مجاهدی که در راه خدا شهید می‌شود چه ثوابی خواهد داشتا و اصلاً چه لزومی دارد رحمت جهاد و شهادت را تحمل کنیم مگر نه آنکه با اذان گفتن ثواب چهل میلیون شهید در نامه عمل ما ثبت می‌شود. بعلاوه مؤذن با در بهشت با میلیاردها میلیاردها میلیارد حوری کی می‌تواند ارتباط برقرار کندا و قیمت خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های یکی از اتاقها برای همه آدمیان و جنیان کافی است کی فرصت می‌کند از این همه امکانات پذیرایی استفاده کند!؟ نظر این حدیث را دریاره عزاداری جعل کرده‌اند که ثواب آن برابر است با هزار حج و هزار عمره و هزار جهاد در رکاب پیامبر و برابر است با ثواب اعمال هر نبی و رسول و صدیق و شهید از روز آفرینش دنیا تا قیامت!

آیا دروغی از این بزرگتر می‌شود؟ آیا اگر اختیار بهشت و جهنم به دست یک کودک بود چنین کاری می‌کرد؟ البته برای کسانی که گوششان از شنیدن این گزافه‌ها پر شده است این حدیث هم تازگی ندارد و می‌گویند چه بعده دارد که خدا از فضیلش از این بیشتر هم پاداش بدده ولی فکر نمی‌کنند که خدا غیر از فضل و قدرت، حکمت و عدالت نیز دارد و خدا کاری بر خلاف حکمت و عدالت انجام نمی‌دهد او که خود در قرآن فرموده لا یستوى من اتفق من قبل الفتح و قاتل و ثواب کسانی را که قبل از

۱. با پوزش از خواننده محترم به خاطر اینکه جاعل حدیث در این قسمت فراموش کرده چهل میلیون را تکرار کند!

فتح مکه جهاد کرده‌اند با کسانی که بعد از فتح مکه و به امید پیروزی و غنیمت جهاد کردند برابر نمی‌داند، چگونه ممکن است عزادار امام حسین را برتر از شهدای بدر و احمد قرار دهد؟ راستی اگر شما را به خاطر قطره اشکی برای امام حسین در بهترین نقطه بهشت جای دهند آیا از بقیه اهل بهشت خجالت نمی‌کشید؟ آیا شهدای بدر و احمد نمی‌گویند خدایا ما در موقعیت بحرانی، دین تو را یاری کردیم چرا هزار درجه پایین تر از این آفای مرphe بی درد جای داریم؟

البته عالم آخرت قابل مقایسه با دنیا نیست همانطور که عظمت و تنوع دنیای ما با دنیای جنین قابل مقایسه نیست اما مع ذلك این ثوابهای نجومی با اسلوب قرآن همخوانی ندارد و نمی‌توان به استناد آیاتی نظیر فلاتعلم نفس ما اخفا هم من قرة اعين و یا يرزقون فیها بغير حساب اینگونه احادیث را توجیه کرد.

چک سفید یا حدیث «من بلغه ثواب...»

صدق در ثواب الاعمال از علی بن موسی از احمد بن محمد از علی بن الحکم از صفوان از ابی عبدالله(ع) این روایت را نقل کرده است که من بلغه شیی من التواب علی شیی من الخیر فعمله کان له اجر ذلک و ان کان رسول الله(ص) لم یقله. یعنی هر کس به اعتماد حدیثی عمل خیری را انجام دهد ثواب وعده داده شده در آن حدیث برای او محفوظ است اگر چه رسول الله(ص) آن حدیث را نگفته باشد یعنی آن حدیث جعلی باشد.

این حدیث در کتاب کافی و محاسن بر قی نیز نقل شده است. مرحوم مجلسی بعد از نقل این حدیث می‌گوید: به خاطر این حدیث، علماء را می‌بینی که برای اثبات کراحت و استحباب چه بسیار به اخبار ضعیف و مجھول استناد می‌کنند.

فرقه ناجیه

از آموزه‌های دیگری که موجب نخوت و غرور بی‌جا شده است روایاتی است با این مضمون که امت پیامبر هفتاد و سه فرقه خواهند شد و به جزیک فرقه که همان شیعه دوازده امامی است بقیه راهی دوزخ می‌شوند. این روایات به دلیل تعارض سریع با قرآن قابل قبول نیستند. قرآن در ده‌ها آیه، صرف ایمان به مبدأ و معاد را موجب رستگاری می‌داند. همه کسانی که به خدا و روز حساب ایمان دارند در صورتی که عمل صالح انجام داده باشند رستگارند. بنابراین همه یهودیان، مسیحیان، زرددشتیان و پیروان تمام ادیان توحیدی اهل نجاتند مگر آنکه اهل عناد و لجاج باشند. یعنی حقانیت پیامبر اسلام برایشان روش شدن شده باشد و ایمان نیاورده باشند. ولی اگر از اسلام چیزی نشینیده‌اند یا مطالب انحرافی شنیده‌اند اسلام نیاوردنشان مانع رستگاری آنها نخواهد بود. چون عنوان «مکذب» بر آنها صدق نمی‌کند. آنّا قد اوحی الينا انَّ العذاب على من كذب و تولى. لا يصلحها الا الذى كذب و تولى

این رستگاری نه از آن روست که آنها فاصلند بلکه از آن روست که حداقل نصاب لازم برای رستگاری را، که همان ایمان به مبدأ و معاد و عمل صالح است، واجدند.

روایات «فرقه ناجیه» باعث غرور و امید کاذب و نگاه بعض آلود به سایر فرق مسلمان و بی‌مدارانی می‌شود. عجیب اینکه همه فرق اسلامی حدیث افترراق امت را نقل کرده و فرقه ناجیه را بر خود تطبیق می‌کنند^(۱).

نه تنها همه فرق اسلامی، رستگاری را در انحصار خود می‌دانند بلکه همه ادیان چنینند. آگوستین قدیس می‌گفت در غیر از کلیسا نجاتی نیست. در انجلیل آمده است: هیچ اسم دیگری زیر آسمان داده نشده که به وسیله آن بتوان نجات یافت.^(۲) یکی از اصول کلیسای کاتولیک می‌گوید که «خارج از ما ضلال است»^(۳). اصلی که کلیسای اصلاح شده نیز با اما و اگرها بی بدان پاییند است. در شورای کلیسایی فلورانس در سال ۱۴۴۱ پاپ اویگن چهارم فتوا داد که «کلیسای عالی مقدس رُم قویاً بر این اعتقاد است و این اعتقاد را ترویج و تبلیغ می‌کند که هر کس به جمع کلیسای کاتولیک نیوند از زندگی جاودان بهره‌ای نمی‌برد.»^(۴)

۱. نگاه کنید به کتاب حدیث افترراق الامة تحت المجههر تأليف محمد يحيى سالم عزان انتشار مركز التراث و البحوث اليمني.

۲ - اعمال رسولان، باب ۴، آیة ۱۲.

۳ - گویا این اصل را کوپریانوس (سپریان Cyprianus) از سران آغازین کلیسای کاتولیک در سده سیم تقریر کرده است.

۴ - کتاب مرجع کاتولیکی RGG(1910)Bd. 2 S. 796 در مقاله‌ای زیر عنوان «Extra ecclesiamnulla salaus» (خارج از کلیسا رستگاری نیست). در

ولتر زمانی از یکی از عالمان دین پرسیده بود:

آیا تو معتقدی که ارواح فیثاغورث، کنفوشیوس، سقراط، سیسرو، اپیکت و مارک آورل را به سیخ می‌کشنند و تا ابد در آتش جهنم کتاب می‌کنند؟

او خود پاسخ تاریخی و اصولی صحیح به این پرسش را این سان از زبان آن روحانی بیان کرده است:

آنها تا ابد کتاب خواهند شد... هیچ چیزی به این روشنی نیست، هیچ چیزی از این عادلانه‌تر نیست.^(۱)

یک روحانی مسیحی سده ۲۰ که زمانی بازارگرمی داشت، با ستایش فراوان از روحانیان گذشته، که ناباوران به کیش خود را به جهنم جواله می‌دادند، یاد کرده است:

یادش به خیر فراتتس کساور که به زاپنی‌هایی که به صراط مستقیم هدایتشان می‌کرد گفته بود که مسلم‌آکل اجداد آنها ملعون و جهنمی‌اند. آگوستین هم حتماً بنابر الهیات خود چنین حرفی می‌زد. این موضوع تا این ایام اساس منش تبلیغی مسیحیان در میان کافران بوده است.^(۲)

اکنون دست کم در جهان مسیحی بی بوده‌اند که دیگر نمی‌توانند با این زبان سخن بگویند. پس می‌کوشند نرمنتر باشند و با فتوهای ملايمتری تندی گذشته را پيوشانند. به ویژه اگر در یاپن ممکن است قدر تمدن‌ترها را برنجانند. زمانی که قیصر آلمان - که چون قدرت داشت پس با وجود کاتولیک نبودنش لابد نمی‌توانست ملعون باشد. ممکن بود از فتوای بالا خشمناک شود، روحانیون کاتولیک فوراً دست و پائی خود را جمع کردن و در بیانیه‌ای رسمی اعلام کردن که «در بحث‌های مذهبی این قول که طبق شریعت کاتولیک قیصر آلمان و بیت او به عنوان پروتستان به درک واصل خواهند شد، مهم‌الاست. مذهب کاتولیک در تقدیر فردی دخالتی ندارد. این امکان البته وجود دارد که غیر کاتولیک‌ها هم به خیر الآخره برستند...»^(۳)

شگفتنا خدای سبحان همه موحدان را خودی می‌داند و مانه تنها پیروان همه ادیان بلکه فرقه‌های مسلمان را نیز به جز شیعه، آن هم شیعه دوازده امامی! آن هم جناح خودمان! رهسپار دوزخ می‌دانیم. بهشتی که ما تصور می‌کنیم به غایت خلوت و سوت و کور است!

روی صفوان الجمال انه قال دخلت على الصادق(ع) فقلت جعلت فداك سمعتك تقول شيئاً في الجنة وفي الشيعة اقوام يذنبون ويرتكبون الفواحش ويشربون الخمر ويتمتعون في دنياهم فقال نعم ان الرجل من شيعتنا لا يخرج من الدنيا حتى يبتلى بقسم او بمرض او بدين او بجبار يؤذيه او بزوجة سوء فان عوفي من ذلك والا شدد عليه النزع حتى يخرج من الدنيا ولا ذنب عليه فقلت لابد من رد المظالم فقال(ع) ان الله عز وجل جعل حساب خلقه يوم القيمة الى محمد وعلى فكل ما كان من شيعتنا جعلنا من الخمس في اموالهم وكل ما كان بينهم وبين خائفهم استوينا لهم حتى لا يدخل احد من شيعتنا في النار!^(۴)

در بعضی روایات آمده است که روز قیامت خداوند حسنات سنیان را به نامه عمل شیعیان و گناهان شیعیان را به نامه عمل سنیان منتقل خواهد کرد. سپس شیعیان گناهکار را به بیشتر و سنیان نیکوکار را به جهنم خواهد برد^(۵)! (لابد در آنجاست که شیعیان به خدا التماض می‌کنند و می‌گویند رب ارجعون! خداها ما را به دنیا برگردان تا قدری بیشتر گناه کنیم !!!)

دوستی دارم خطیب که در خلوص و تقوای او تردید ندارم و سالهای است که او را می‌شناسم. چندی پیش او را در مسجد رفعت واقع در خیابان صفائیه فم دیدم که حدیثی را تکثیر کرده و بین مردم توزیع می‌کرد. حدیث را ملاحظه کنید و علت انحطاط اخلاقی و عقب ماندن از کارروان بشری را حدس بزنید:

دخل رسول الله(ص) على علي عليه السلام فقل على(ع) يا رسول الله ما رأيتك قبلت

چاپ‌های بعدی (۱۹۲۸ و ۱۹۵۸) این دو آیه را حذف کرده‌اند.

۲ - Rahner, Haresie(1961).

۳ - RGG (= Die Religion in Geschichte und Gegenwart), 1910, Bd. 2, S. 797.

۴. عوالي اللئالي، ج ۱، ص ۳۴۵.

۵. بخاری، ج ۵، ص ۲۲۸ به نقل از علل الشرایع و ج ۶، ص ۱۰۴. مرحوم فیض کاشانی نیز این حدیث را در کتاب وافی ج ۴ ص ۴۵ از بعض مشایخ خود نقل کرده و پذیرفته است.

على مثل هذا اليوم فقال رسول الله (ص)، جئت ابشرك، اعلم ان في هذه الساعة نزل على جبرئيل وقال لى الحق يقرئك السلام وينصك بالتحية والاكرام ويقول لك بشر علياً وشيعته ان الطائع والعاصي منهم من اهل الجنة. فلما سمع مقالته خر ساجداً ثم رفع رأسه ويده الى السماء وقال اشهدوا على انى قد وهبت لشيعتي نصف حسناتي فقالت فاطمة كذلك وقال الحسن والحسين(ع) كذلك! فقال رسول الله ما انت باكرم مني، اشهدوا على انى قد وهبت لعلى وشيعته نصف حسناتي! فاوحى الله عزوجل ما انت باكرم مني انى غفرت لشيعته على ومحببه ذنوبهم جميعاً.

«پیامبر و حضرت على و فاطمه و امام حسن و امام حسین نصف حسناتاشان را به شیعیان گناهکار می بخشنند. خدا نیز می گوید شما از من بخشنده تر نیستید من نیز همه گناهان شیعیان را بخشنید! بدین سان تمام شیعیان وارد بهشت خواهد شد». دوست ما که با اطلاع از این حدیث از خوشحالی در پوست خود نمی گنجید با اعجاب خاصی در آخر حدیث نوشته است «جل العالق»! بعد چون دیده است خیلی شور است و وجدان و فطرتش چنین چیزی را نمی پذیرد در پایان نوشته است «مسلمان باید همیشه بین خوف و رجا باشد مباداً کسی از وظائف الهی غفلت کند». در حالی که اگر چنین چک سفیدی به همه شیعیان داده شده است دلیلی ندارد که انسان گرد گناه نگردد. بلکه باید بکوشید بیشتر گناه کند تا روز قیامت گناهان بیشتری وارد پرونده سنی ها شود!

در بالای برگه نوشته بود این حدیث را «ارشاد القلوب» از کتاب «بشارۃ المصطفی» نقل کرده است. چند روز بعد او را دیدم و گفتم نشانی دقیق حدیث را ننوشته ای. آیا می دانی این حدیث در چه صفحه‌ای از «ارشاد القلوب» یا «بشارۃ المصطفی» ذکر شده است. گفت باید مراجعه کنم. به منزل او رفتم. کتاب «بشارۃ المصطفی» را آوردم ولی در آن پیدا نشد. گفت: راستش من این حدیث را در کتاب «القطرة» تألیف سید احمد مستبطن دیدم. او چنین مأخذی داده است. گفتم من دو کتاب ارشاد القلوب و بشارۃ المصطفی را صفحه به صفحه نگاه کردم و نیافتم. بعد در نرم افزار «نور ۲» که شامل اغلب مجامع روائی شیعه و از جمله این دو کتاب است، جستجو کردم ولی در هیچیک از این دو کتاب چنین حدیثی نبود. دوباره سراغ او رفتم و گفتم فقط آدم به جنابعالی بگوییم سرنوشت اغلب احادیث در طول چهارده قرن مشابه سرنوشت همین حدیث است که جنابعالی با نهایت خلوص و تقوی به تکثیر و تبلیغ آن همت گماشته ای، در حالی که اصلاً سندش روشن نیست!!! گفت ولی من چند مرتبه این حدیث را از آیة الله... شنیدم که در روز عید در حرم حضرت معصومه به عنوان مژده‌گانی برای مردم می خواند. بعد از پایان مراسم از ایشان هم پرسیدم گفت از کتاب «بشارۃ المصطفی» نقل می کنم. گفتم دیدی که در این کتاب نبود. گفت می روم مجدداً از ایشان سؤال می کنم شاید اشتباهی رخ داده باشد.

به هر حال بعد از مدتی فحص و جستجو معلوم شد محقق اردبیلی در کتاب فتنی اش «مجمع الفائدۃ و البرهان» این حدیث را از کتاب «بشارۃ المصطفی» نقل کرده است. در پایان جلد دوم، آخرین پاراگراف، این حدیث از کتاب بشارۃ المصطفی تألیف سید بن طاووس نقل شده است. اما هر خواننده‌ای به سرعت می فهمد که این حدیث را بعداً به کتاب اضافه کرده‌اند. دلیل بر اضافه شدن این حدیث به کتاب این است که در صفحه قبل محقق اردبیلی می گوید «با دو حدیث درباره شیعه این قسمت را خاتمه می دهیم...» در حالی که این حدیث حدیث سوم است! ثانیاً در هیچ نسخه‌ای از کتاب بشارۃ المصطفی پیدانمی شود^(۱). ثالثاً در کتابهایی که آثار سید بن طاووس را ذکر کرده‌اند، این کتاب دیده نشده است. شیخ آقا بزرگ تهرانی در کتاب الذریعة می نویسد «کتاب بشارۃ المصطفی تألیف شیخ عماد الدین ابو جعفر محمد بن ابی القاسم طبری آملی است و ما از کسی نشیدیم که تألیف سید بن طاووس باشد. کتابی است قطور در هفده جزء، ولی کتابی که اینک در دسترس است به آن مقدار نمی‌رسد. نسخه‌ای از آن نزد استاد ما علامه نوری بود ولی خطبه‌ای که پیامبر در آخر ماه شعبان خوانده است در آن نیست با آنکه سید بن طاووس در کتاب اقبال، در آغاز اعمال شهر رمضان، آن خطبه را از کتاب بشارۃ المصطفی نقل کرده است و این نیز قرینه‌ای است بر اینکه کتاب موجود تمام کتاب اصلی نیست^(۲). از این مطلب روشن می شود که سید بن طاووس مؤلف بشارۃ المصطفی نیست چرا که خود از این کتاب روایت کرده است. به نظر ما کسی که این حدیث را جعل کرده، خواسته آن را به

۱. بعض منابع دست دوم نیز این حدیث را نقل کرده‌اند از جمله شیخ علی نمازی در مستدرک شفیعۃ البخارج، ص ۵۶۴، از روضات الجنات و صاحب روضات، آن را از «بشارۃ المصطفی» نقل کرده است.
۲. الذریعة، ج ۳، ص ۱۱۷.

مؤلف کثیر التألفی نسبت دهد و امر را بر دیگران مشتبه سازد.

باری علمای ما به جای آنکه به محض دیدن این اخبار و روایات معارض با عقل و قرآن، آنها را مخدوش بدانند و از کتابهایی که در دسترس مردم است حذف کنند، متأسفانه دنبال سند آن می‌گردند و اگر راویان آن را نتهه دانستند عقل خود را تخطیه می‌کنند و می‌گویند ما چه می‌فهمیم شاید واقعاً خدا گناهکاران شیعه را به پیش و نیکوکاران سنی را به جهنم ببرد. عقل ما که به همه اسرار عالم واقف نیست! مغز ما آن قدر کوچک است که اگر گنجشکی آن را بخورد سیر نمی‌شود! مجلسی در جلد ۸ بحار ص ۴۴ این روایت را نقل کرده است که «روز قیامت شیعه مقتصر رامی آورند و اگر ولایت و تقهی و حقوق برادران شیعه را پاس داشته باشد او را در برابر صد نفر تا صد هزار نفر ناصبی قرار داده و به او می‌گویند اینها فدای تو! سپس وی را به پیش می‌برند و ناصبی‌ها را به جای او به جهنم می‌برند!» دقت کنید که بحث از شیعه قاصر نیست. موضوع حدیث «شیعه مقتصر» است یعنی کسی که استحقاق جهنم دارد. اما چون شناس دارد از آتش رهیده و به جای وی آن صد هزار نفر ناصبی که احياناً استحقاق پیش دارند وارد جهنم خواهند شد!

علمای ما توجه ندارند دروغ پردازانی که حدیث جعل می‌کردند قبل از جعل حدیث به فکر جعل سند بودند و احادیث جعلی را با اسانید صحیح وارد کتابهای معتبر می‌کردند.

به آنها می‌گوییم این احادیث با قرآن نمی‌سازد. می‌گویند تعارضی ندارد عام و خاص است. مطلق و مقید است. گرچه خدا گفته است من عمل مثقال ذرة شرعاً يرده ولی با این احادیث قابل جمع است. نتیجه آیه و روایت این می‌شود که از غیر شیعیان اگر کسی ذره‌ای گاه کند مجازات خواهد شد اما شیعیان معافند. وانگهی غیر شیعیان، گناه هم نکنند باید به فتوای مرحوم مجلسی رهسپار دوزخ شوند چرا که بنابر روایتی که در جلد ۲۴ بحار^(۱) نقل می‌کند غیر از شیعیان تمام مردم بدون استثناء، حرامزاده هستند و چون ولد زنا هستند اهل دوزخند و اگر گناه هم نکرده باشند در دوزخ می‌مانند هر چند عذاب نمی‌شوند. به بیان دیگر به مقتضای مجموع روایاتی که مجلسی و دیگر راویان شیعه گرد آورده‌اند عمل هیچ نقشی در سرنوشت ما ندارد. آنچه مهم است در سلک شیعیان بودن است بقیه مردم دوزخی‌اند چون حرامزادند! این سخن مقتضای جمع بین روایات است هر چند سخن نامزدی جلوه کند.

البته در فقه سخن از نامزومنی و ناسازگاری و تناقض احکام یک پاسخ دارد و آن اینکه نص داریم و اجتهاد در برابر نص جایز نیست. ولی به نظر می‌رسد فقه نیز مثل هر علم دیگر باید گزاره‌های آن با هم تناسب داشته و اندام آن بسی قواره و کاریکاتوری نباشد. چطور ممکن است که شارع حکیم

* ربا را جنگ با خدا بداند اما سهولت‌زین راه‌ها را برای ریاخوری بگشاید! از جمله اینکه اسکناس را می‌توان به اسکناس فروخت چون مکیل و موزون نیست!^(۲)

* قبح و حرمت و کیفر زنا برای مرد و زن یکسان باشد معدله مرد حق داشته باشد در صورتی که همسرش را در حال زنا با مردی ببیند آنها را بکشد ولی زن اگر شوهرش را در حال زنا با زن شوهرداری ببیند حق نداشته باشد آنها را بکشد.

* به زن جوان اجازه ندهد صورتش را به نامحرم نشان بدهد ولی اجازه بدهد زان و پستان خود را به برادر و فرزند جوانش نشان دهد!

* شرک که به تصریح قرآن بالاترین گناه است توبه داشته باشد ولی راه توبه بر مرتد قاصر بسته باشد و چاره‌ای جز اعدام او نباشد!

* به تصریح قرآن، دین‌داری اجباری نباشد معدله مسلمان‌زاده‌ای که بر اثر مطالعه، از دین آباء و اجدادی اش تبری می‌جوید توبه‌اش پذیرفته نشود و اعدام شود و اگر زن باشد به حبس ابد محکوم می‌شود و شبانه روز پنج مرتبه باید او را کنک

۱ - بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۳۱۱.

۲. الاوراق النقدية بما انها من المعدود لا يجري فيها الربا فيجوز بيع بعض متضاللا مع اختلافها جنساً تقداً او نسبة فيجوز بيع خمسة دنانير كوبية عشرة دنانير عراقية مطلقاً واما مع الاتحاد في الجنس فيجوز التفاضل في البيع بها تقداً واما نسبة فلا يخلو عن اشكال... منهاج الصالحين ج ۲ ص ۷۵

آفایان خویی، تبریزی، سیستانی، فاضل و جمعی دیگر بر همین رأی اند (توضیح المسائل مراجع، ج ۲، ص ۲۱۷، مآلہ ۲۰۷۵)

- بزند. لباس خشن بر تنش نموده و به کار سنگین و ادارش کنند. غذا هم به مقداری به او بدهند که از گرسنگی نمیرد!!!^(۱)
- * شهادت یک فقیه عادل را برای اثبات بدھی یک تومنی کافی نداند ولی شهادت یک ثقة فاسد المذهب را در اثبات حکم شرعی الهی برای تمام اعصار کافی بداند.
 - * از سوئی برای جلب قلوب کافران بتوان به آنها زکات داد و از سوئی ریا گرفتن از آنها و تحت فشار قرار دادن آنها جایز باشد!
 - * سهمی از زکات از آن کافران باشد تا به اسلام علاقتمند شوند و از سویی بر دولت اسلامی واجب باشد به آنها حمله کند و در صورت نپذیرفتن اسلام آنها را قتل عام کند^(۲)
 - * قرآن اموال کفار حریق را محترم بشناسد^(۳) ولی در فقه رسماً بگویند سرقت اموال آنها و کلامبرداری از آنها جایز است.^(۴)
 - * ده در صد سود سالانه امت را به ده در صد فقراء یک در صد سود سالانه را به نود در صد فقراء اختصاص دهد! (خمس و زکات)
 - * اگر صد بشکه آب روی اسفالت نجس ریخته شود باز نجس باشد ولی نیم متر مکعب آب با ادرار سگ نیز نجس نشود!
 - * آب استنجاء با وجود ذرات ریز مدفوع در آن، پاک باشد ولی یک دریاچه گلاب با برخورد به سر سوزن متنجس نجس نشود!
 - * مسئله بسیار مورد ابتلائی مثل تنجیس متنجس، که شدیداً متدينان را به زحمت اندخته است یا حرمت ریش تراشی چند حدیث روشن و صریح نداشته باشد!
 - * برای ربع دینار (ده هزار تومان) دست دزد قطع شود ولی برای اختلاس‌ها و زشووهای میلیاردی دست قطع نشود!
 - * اگر کسی با جرثقیل ماشینی را بذدد دستش قفع نشود ولی اگر درب ماشین را که قفل شده است باز کند و ضبط صوت آن را بذدد دستش قطع شود!
 - * اگر زنی زنا کند و بچه‌ای صد در صد شبیه زنا کار به دنیا بیاورد شوهرش با آنکه می‌داند زنا انجام شده است، حق ندارد آن بچه را از خود نفی کند ولی اگر مردی بازنی که شوهر ندارد زنا کند و سپس با او ازدواج کند بچه‌ای که از زنا به دنیا آمده ملحق به آن مرد نیست!^(۵)
 - * اسراف در قتل حرام است معدلک اولیای دم می‌توانند، در صورتی که صد نفر به اتفاق هم یک نفر را کشته باشند، همه صد نفر را قصاص کنند! اما اگر مردی زنی را کشته باشد و خویشان مقتول نتوانند نصف دیه را پردازند مرد از قصاص معاف شود.^(۶)
 - * تصاحب مواعظ طبیعی آزاد باشد هر چند در اثر بریدن جنگلها محیط زیست آسیب بیند!
 - * شریعت بیش از هر چیز به عدالت و مراعات حقوق اهتمام داشته باشد معدلک نانوا حق داشته باشد صفت طویل مشتریان را نادیده بگیرد و به هر کس که دوست دارد نان بدهد. (چون در شریعت این حق خاص، به رسمیت شناخته نشده است).
 - * تقلید اعلم واجب باشد در عین آنکه هر صاحب رساله‌ای خود را اعلم بداند و تلویحاً از رقبا اعلامیت را نفی کند!
 - * طلاق به گفته پیامبر مبغوض ترین کار باشد در عین حال هر وقت مرد هوس کند بتواند بی‌جهت زنش را طلاق بدهد!
 - * مرد حق دارد به خاطر خوره، کوری، برص یا شل بودن همسرش، عقد را فسخ کند ولی اگر مرد چنین عیه‌هایی داشت زن حق ندارد اعتراض کند؟ طلاق هم به دست مرد است بنابراین باید بسازد و بسوزد.

۱- ارشاد الاذهان، ج ۲، ص ۱۹۰؛ ممالک الانفهام، ج ۱۵، ص ۲۶؛ مجمع الفائدة و البرهان، ج ۱۳، ص ۳۳۶؛ جواهر، ج ۴۱، ص ۱۱؛ مبانی تکمنه المنهاج، ج ۱، عن ۲۲۰.

۲- کتاب الجهاد، منهاج الصالحين.

۳- صراط النجاة، ج ۱، عن ۴۴۸.

۴- جواهر، ج ۳۴، عن ۲۹.

۵- برای نمونه نگاه کنید به روزنامه نوروز، سه شنبه ۱۳ آذر ۱۳۸۰ عن ۱۲، ماجراه قتل عمدى آرین دختر ۹ ساله‌ای که توسط بودار ناتنی اش کشته شد و مادر دختر پس از چهار سال به دلیل ناتوانی از پرداخت پنج میلیون تومان نصف دیده، ناچار رضایت داد و قاتل به هفت سال حبس محکوم شد.

- * اگر زن بعد از عقد بفهمد شوهرش به ایدز یا اعتیاد یا امراض خطروناک دیگر مبتلاست و او را مطلع نکرده است حق اعتراض ندارد باید بسازد و بسوزد!!!
- * نکاح عقدی لازم و مشروط به رضایت طرفین باشد ولی به هم زدن آن، مشروط به رضایت زن نباشد بلکه بدون اطلاع او نیز بتوان او را طلاق داد!
- * مرد آزاد باشد حتی شب عروسی مسافرت برود و بیست سال بعد برگردد و اگر در این مدت نفعه داده باشد، زن حق اعتراض نداشته باشد!!!
- * بیست مرتبه در قرآن تأکید شود که اینیاء در ازای رسالتshan هیچ نفع مادی از مردم مطالبه نمی‌کند، معلمک دستور دهد و در صد مزاد درآمد مردم به سادات که منسویین به پامبر هستند پرداخت شود!
- * کسی که از مال دنیا فقط ۵ شتر دارد باید زکات بدهد (هر چند در عرف فقیر شمرده شود) ولی کسی که هزاران هكتار بزرگ، پنه، مرکبات، قهوه یا کائوچو دارد باید زکات بدهد!!!
- * اگر کسی از مال دنیا ۵ شتر داشته باشد باید یک گوسفند زکات بدهد ولی اگر سرمایه داری هزاران گاو و گوسفند و شتر داشته باشد اگر علوفه آنها را خودش تأمین می‌کند لازم نیست زکات بدهد!
- * اگر چاه کن یا هیزم شکن یا عمله، هزار تومان پس انداز سالانه داشته باشد باید دو بیست تومان خمس بدهد والا حق ندارد در آن پول تصرف کند!
- * دیه انسان چند چیز باشد با تفاوت قیمت بسیار فاحش مثلاً بیست میلیون یا نیم میلیون تومان. مع ذلك قاتل مخیز باشد هر کدام را که بخواهد انتخاب کند!

- * آموختن سحر جرم باشد و مسلمان ساحر باید اعدام شود اگر چه شاکی نداشته باشد.
 - * اسراف و تبذیر عقلاء و شرعاً از گناهان کبیره باشد معلمک روا باشد در مراسم حج دو میلیون گوسفند قربانی و دفن شود!
 - * شهادت کسی که شیعه دوازده امامی نباشد حتی در دعاوی مالی کوچک پذیرفته نشود^(۱) ولی روایت او از امام معصوم که سند اثبات حکم شرعی برای همه تاروز قیامت است پذیرفته شود!
 - * در قرآن از فحش و دشمن از مشرکان نهی شده باشد معلمک تهمت و افتراء و شانتاز تبلیغاتی علیه دگراندیشان دینی که اصطلاحاً بدعنگزار نامیده می‌شوند جائز باشد^(۲).
 - * دروغ کلید همه مفاسد و بدیها باشد معلمک دروغ به زن و بچه اشکالی نداشته باشد!
- علمی که گزاره‌های آن تا این حد بی‌قراره و با هم متناقض‌اند علم نیست و معتقدان به این نتایج را نشاید که عالم نام نهاد و تقلید از آنها نیز از نوع تقلید مذموم است. از امام صادق پرسیدند که چه فرق است بین مسلمانان و عوام اهل کتاب که خداوند آنها را به دلیل تبعیت از عالمانشان نکوهش می‌کند مگر نه آنکه مسلمانان نیز از عالمان دین تبعیت می‌کنند؟ امام در پاسخ فرمود اگر مسلمانان نیز آنگونه تبعیت کنند که عوام یهود و نصارا از عالمانشان تبعیت می‌کرند، سزاوار ملامت هستند.

باری، اجتهاد مصطلح اصلاً اجتهاد نیست چون اجتهاد، تحقیق و کشف حقائق دین است و این مطالب متناقض را نمی‌توان به هیچ عاقلی نسبت داد چه رسد به شارع حکیم. تشریع صورت دیگری از تکوین است و باید در نهایت هماهنگی و انتقام باشد آن هم شریعتی که شعارش دعوت به تعقل و تفکر است. اختلاف و ناهمانگی قوی ترین دلیل بر غیر دینی بودن است چرا که ولو کان من عند غير الله لوجودوا فيه اختلافاً كثيراً.

منشأ همه این فتاوی خلاف عقل و وجدان، نفوذ اخباریگری و اشعریگری و تعطیل عقلانیت در اندیشه شیعه است که ریشه‌های عمیق آن به دیدگاه کلامی ما نسبت به «امام» بر می‌گردد. نتیجه چنین دیدگاهی بی‌اعتنایی به واقعیات عینی و چسبیدن به ظواهر ادله لفظی و جمود بر روایات و نظاموار ندیدن دین است. این دیدگاه، در عرصه سیاسی و اجرائی نیز بحران آفرین

۱ - شهید در کتاب مسالک باب شهادات می‌گوید علمای امامیه اتفاق نظر دارند که شهادت کسی که شیعه دوازده امامی نباشد پذیرفته نمی‌شود هر چند عنوان مسلمان بر او صادق باشد. سپس در دلیل این مسئله تشکیک می‌کند و آن را نمی‌پذیرد.

۲ - شیخ انصاری در مکاسب، ج ۲، ص ۱۱۸ و ۱۱۹.

است و پامدهای زیبانباری دارد. آیه الله مصباح یکی از قریانیان این طرز تفکر است. او هیچ تعتمد و توطه‌ای در سر ندارد و با نهایت صداقت سخن می‌گوید ولی علی رغم گرایش فلسفی اش چون در همان چارچوب می‌اندیشد که دیگر علمای شیعه می‌اندیشند، گاه سخنانی می‌گوید که دوست و دشمن را به اعتراض و امداد دارد. فقهای شورای نگهبان، اعضای جامعه مدرسین و جامعه روحانیت مبارز تهران نیز گرفتار همین تلقی از دین هستند. برخی موضع گیری‌های آنها همه را متوجه می‌کند. رد لایحه منع شکنجه، فوق نظارت اعلام کردن رهبر، مقابله با جریان نوآندیشی و دیگر رفتار سیاسی و باورهای اجتماعی آنها همه را در شگفتی فرو می‌برد. برخی از مصوبات شورای انقلاب فرهنگی نیز در همین راستاست مثل ایجاد موانع قانونی برای استفاده از اینترنت در عصری که همه دولت‌ها می‌کوشند موانع دسترسی به اطلاعات را به حداقل برسانند.

غرض نگارنده از این مثال‌ها صبغه سیاسی این موارد نیست بلکه نشان دادن وجه مشترک اقداماتی است که خاستگاه آن یک نظام فکری وارونه و علیل است. نظامی که در زندگی فردی و جمعی همواره مشکل آفرین است. برای مثال اگر آمار و ارقام و واقعیت‌های مشهود، حاکی از آن باشد که اجرای اعدام و تعزیر در ملاً عام باعث وهن دین و نفرت مردم از نظام و آثار سوء روآنی در بین‌گان می‌شود. صاحبان این نظام فکری می‌گویند اینها معیار نیست چون در قرآن آمده است که باید مراسم شلاق زدن در حضور مردم انجام شود^(۱). واقعیات خارجی باید خود را با قرآن وفق دهد نه بر عکس! وقتی می‌گوییم این طرز اجرای حدود و قصاص به زیان مردم است می‌گویند اگر هم به زیان مردم باشد به زیان دنیا مردم اما به نفع آخرت آنهاست! عالم که محدود به دنیا مادی نیست! یا وقتی می‌گوییم اگر شرکت، عقد جایز باشد و با مرگ یا بی‌هوش شدن هر یک از شرکا منحل شود تجارت کشور دچار بحران می‌شود و تمام شرکت‌های سهامی عام از بین می‌رود. در پاسخ می‌گویند هر چه می‌خواهد بشود! ما که نمی‌توانیم به خاطر تمایلات مردم، حکم الهی را تعطیل کنیم!!!^(۲)

در حالی که آنچه در مقام عمل جواب نمی‌دهد هرگز حکم الهی نیست. خداوند در سوره بقره دوبار می‌فرماید فلاں حکم را به دلیل عدم ضمانت اجرائی تشریع نکردیم. آنچه را آقایان احکام دینی می‌دانند همان است که نمونه‌هایش را ملاحظه کردید و عمدها مولود استابتاهای عامیانه و غلط است. اصلاً اگر قرار باشد هر عمل خلاف عقلی همینکه به متبع دینی مستند شد دیگر قابل انکار و اعتراض نباشد پس ما چه حقی داریم بتپرستان را ملامت کنیم؟ چه حقی داریم به هندوها بگوییم چرا به جای تبرک جشن از اداره میلیون‌ها گار، از گوشت آنها استفاده نمی‌کنند تا از گرسنگی نمیرند؟!

ونکته مهم اینکه تا وقتی که نهاد دین عهده‌دار حکومت نیست احکام نامعقول آن چندان مشکلی ایجاد نمی‌کند ولی وقتی دین عهده‌دار حکومت می‌شود و می‌خواهد همان احکام تعبدی را جامه عمل پیوشت با چالشی جدی روی رو خواهد شد. اداره کشور جز با قوانین عقلانی میسر نیست و احکام عقل سبیز جز در برهایی که احساسات و هیجان بر مردم حاکم است، قابل اجرا نیست. از این رو کشور در دوران سازندگی با خلاً جدی روی رو خواهد شد. چالش مجلس و شورای نگهبان روز به روز بیشتر می‌شود و آمام ناچار مجمع تشخیص مصلحت را تأسیس می‌کند و قضاوت نهائی را به عقلانیت نجّبه گان و اگذار می‌کند.

۱. آیت الله گلani رئیس دیوان عالی کشور راجع به اجرای حدود در ملاً عام گفت:

ما حد می‌زنیم از پوست بگذرد، گوشت تن را له کند و اگر استخوان را شکست منع نیست و حتی اگر زیر ضربه‌ها فرد بسیرد دیه پرداخت نمی‌شود اما تعداد شلاق باید از حد حکم بیشتر باشد... مجازات جرائم زنا و لواط باید در ملاً عام و برای عبرت مردم صورت گیرد و هیچ مانع ندارد که آتش بیفروزند و فرد مرتکب لواط را در آن بیندازند. اصل اول هر مجازاتی این است که در ملاً عام اجرا شود تا تاثیر بگذارد.(روزنامه نوروز، پنجشنبه ۸ شهریور ۱۳۸۰)

این بیانات، زهره شیر را آب می‌کند تا چه رسد انسان را! کیست که در برابر دیدگانش انسانی را در آتش بسوزاند و خم به ابرو نیاردد و فقط عبرت بگیرد! سالها پیش همین بزرگوار گفته بود: «دادگاه‌های انقلاب اسلامی کوتاهی کرده‌اند و از پیروزی انقلاب به بعد آن اندازه‌ای که باید اعدام نکرده‌اند. ما از بایت این مسامحه کاری از مردم عذر می‌خواهیم».

مستند این احکام آتشین‌الحادیث مجعلی است که یهود در جوامع روائی ما وارد کرده‌اند. (برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به کتاب «فقه استدلای در مسائل خلافی»، تألیف آیة الله سید محمد جواد موسوی غروی).

۲. بعضی می‌گویند راه حل شرکت آن است که اعضاء در ضمن عقد لازم دیگری مثل خرید و فروش یک کبریت، شرط کنند که شرکت آنها با مرگ و اغماء و جنون فسخ نشود. برای این کار لازم است شرکتی مثل کارخانه سیمان آییک که مثلاً ده هزار سهامدار دارد نفر اول ۹۹۹۹ معامله، نفر دوم ۹۹۹۸ معامله و نفر سوم ۹۹۹۷ انجام دهد و در ضمن آنها چنین شرطی را درج نمایند. در نتیجه برای ثبت یک کارخانه باید ده هزار معامله دیگر نیز ثبت شود!!!

چراکه در امر کشورداری نمی‌توان جز با تدبیر و درایت و مصلحت‌سنگی و محاسبه هزینه‌ها و فایده‌ها پیش رفت. و ناگزیر دین (دین مصطلح) در دراز مدت عقب‌نشینی خواهد کرد و عالمان دین منزوی خواهند شد. امام در صحنه اداره کشور همواره در این کشاکش بود. گاه به این سمت و گاه به آن سمت تمایل پیدا می‌کرد. به نوشتگات و سخنان امام درباره حقوق بشر، حقوق زن، حقوق کارگر، حقوق کودک... مراجعه کنید و ببینید امام چه با حرارت از این حقوق دفاع می‌کرد. معذلک اگر از امام می‌پرسید که آیا مرد می‌تواند هرگاه هوس کند زنش را طلاق بدهد یا کارفرما می‌تواند بعد از سی سال، کارگر را بدون هیچ مزایائی اخراج کند یا می‌توان اقلیت‌های دینی را تحت فشار قرار داد و از آنها جزیه گرفت یا آیا می‌توان کودک را شوهر داد و در همان کودکی تفحیذ کرد؟ پاسخ فقهی امام در همه این موارد مثبت است. این دوگانگی را در همه فرماز و نشیب‌های سیاسی و اجتماعی می‌توان مشاهده کرد. در دوره مشروطه نیز علمائی که از مشروطه و آزادی خواهی دفاع می‌کردند دچار همین تضاد بودند. نه تنها علماء و روحاً نویسندگان مثل شیخ فضل الله نوری بلکه طرفداران سرخست مشروطه مثل مرحوم نایینی، سید محمد طباطبائی، سید عبدالله بهبهانی و ملا عبدالرسول کاشانی نیز آزادی را محدود به کتاب و سنت دانسته و هرگز به خاطر شان خطور نمی‌کرد که در احکام به اصطلاح مسلم و ضروری مغایر با آزادی و حقوق بشر تردید نمایند.

مرحوم نایینی می‌نویسد «حقیقت تبدیل نحوه سلسلت غاصبه جائزه عبارت است از تحصیل آزادی از این اسارت و رقیت، و تمام منازعات و مشاجرات واقعه فيما بین هر ملت با حکومت تمیلیکیه خودش بر سر همین مطلب خواهد بود نه از برای رفع ید از احکام دین و مقتضیات مذهب»^(۱)

آیه الله متظری شخصیتی است که در فقهات و اشراف بر مشکلات اجرائی کشور کم نظیر است. در دوران حصر نیز فرقه‌ی یافت تا بیشتر با روشنفکران و دگراندیشان و معضلات توریک نظام آشنا شود. معذلک وقتی ازاو درباره اعدام مرتد و دیه ناچیز اقلیت‌های دینی سوال می‌کنند نمی‌تواند خود را از زنجیره اجماع، عمل اصحاب، قول مشهور و روایات مجمعول رها سازد و برخلاف فطرت و ندای وجودان پاسخ می‌دهد.^(۲)

فقیه روش فکری مثل شهید صدر نیز وقتی می‌خواهد مضلات نظری جامعه را حل کند می‌گویند حکومت حق دارد در «منطقه الفراغ» احکام الزامی جعل کند. به بیان دیگر ایشان نیز قلمرو اختیارات دونت را محدود به دائرة مباحثات می‌داند و واجبات و محرمات به اصطلاح اجتماعی را فوق چون و چرا می‌داند.

به بیان دیگر اگر این فقهاء سوال می‌شوند که مرتد فضری چه حکمی دارد می‌گفتند باید اعدام شود.

آیا جان و مال و ناموس کفاری که در کشور اسلامی زندگی نمی‌کنند احترام دارد؟

خیر احترامی ندارد و اگر ایمن از خضر باشیم می‌توانیم به جان و مال و ناموسشان تعرض کنیم!

آیا اقلیت‌های مذهبی از حقوق مساوی با مسلمانان برخوردارند؟ خیر، هرگز چنین نیست. باید از آنها جزیه بگیریم و آنها را

تحت فشار قرار دهیم!

آیا غیبت و بدگویی از برادران سنی جایز است؟

آری آنها برادران ما نیستند!

زنان دگراندیش و به اصطلاح مرتد چه حکمی دارند؟

محکوم به حبس ابد هستند و در زندان باید آنها را به کار سنگین و اداشت و مقداری به آنها غذا داده از گرسنگی نمیرند. در

هر شبانه روز هم باید پنج مرتبه آنها را کنک زد!

آیا اجازه می‌دهید پژوهشگران نظریه عصمت و علم غیب امام را نقد کرده و آن را منتشر کنند.

۱ - تنبیه الامه و تنزیه العمل، با مقدمه سید محمود طالقانی، چاپ سوم، ص ۴۶.

۲ - رجوع کنید به مجله کیان، شماره

خبرآ مهندس طاهری نماینده نجف آباد در مجلس از آقای متظری درباره دیه اهل کتاب استفتا کرد. آقای متظری در پاسخ نوشتند «کثرت اخبار هشتصد درهم و صحت آنها و عمل مشهور فقهاء بر طبق آنها قابل اعتماد نیست» و بالاخره پیشنهاد می‌دهد که دولت این نقصان را جبران کندا یعنی معتقد می‌شود که خون بهای یک مسیحی یا یهودی کمتر از یک دوازدهم دیه یک مسلمان است. با آنکه می‌گویند خود بها برای جبران اطمینه اقتصادی وارد بر خانواده شخص متوفی است.

هرگز اجازه نمی‌دهیم. این کتابها از کتب ضاله به شمار می‌آیند و باید از بازار جمع‌آوری و نابود شوند. و اگر از آنها پرسید که این احکام عجیب و غریب را باور کنیم یا ادعای آزادی خواهی و مشروطه طلبی شمار؟ با کمال تعجب خواهند گفت اینها احکام ضروری دین است و نمی‌توان بر سر آنها معامله کرد. آزادی خواهی و مشروطه طلبی ما این خطوط قرمز را نمی‌تواند در نور دهد. بابا ما فقط با استبداد شاهان و شاهزادگان قاجار و دخالت بیگانگان در کشور مخالفیم، همین و بس!

بنگرید این احکام قرون وسطانی که محصول خطای در استنباط است همچون دیوار چین و سد اسکندر، بزرگترین عالمان روشنفکر را چنان در چنبره خود اسیر کرده است که ذره‌ای نمی‌توانند از آنها کوتاه بیایند. و اگر بخواهند اختیار فکر خود را به عقل و فطرت سپرده و طور دیگر بیندیشند به کسری و تلقی زاده تبدیل می‌شوند و در معرض ترور و اعدام قرار خواهند گرفت. ازاناصاف دورنشویم که امام خمینی بعد از تشکیل حکومت اسلامی و درگیری با مسائل اجرائی تا حدی به این تعارض پی برد. نامه ایشان به آقای قدیری و بعضی از کلمات قصار ایشان مثل اینکه «فقه مصطلح جوابگو نیست»، «میزان رأی ملت است» و اختیارات وسیعی که برای حاکم معتقد بود، حاکی از اطلاع ایشان از این بحران نظری در فقه شیعه است اما مخذنک وقتی به مجموعه بیانات او می‌نگریم این نکته روشن می‌شود که امام نیز چنانکه باید به وحامت این بحران نظری، پی برد بود و اگر هم بدان پی برد بود راه حل آن را نمی‌دانست. می‌دانیم امام نه تنها شدیداً به روش فقهی کتاب جواهر توصیه می‌کرد بلکه می‌فرمود غیر از آن روش را جایز نمی‌دانم. و این سخن نقض تمام اقدامات راه‌گشا و مترقی امام بود. چنانکه در این کتاب به تفصیل بیان کردیم فقه شیعه که اساس آن روش فقه جواهری است، فقهی است با مبانی مخدوش. فقهی است که سنگ زیرین آن اخباری گری و اشعری گری و بی‌مهری به عقل و وحی است. تکیه بر چنین روشی در استنباط احکام الهی یعنی ایجاد هزاران مشکل در حیات فردی و اجتماعی مردم! تأکید بر حکومت در عین تأکید بر فقه جواهری، دو سخن غیر قابل جمعی است که نتیجه آن در بن‌بست قرار دادن یک ملت برای همیشه است و چون حرکت جامعه را نمی‌توان متوقف کرد و جامعه همواره بر اساس فهم عقلاتی حرکت می‌کند بازندۀ این رقابت، دین و دینداری خواهد بود. البته از هر کس نباید انتظار داشت همه مشکلات نظری و اجرائی را حل کند. شهامت و شجاعت امام در شکست نظام امریکایی و برگرداندن اعتماد به نفس به یک ملت بزرگ، خود معجزه‌ای است که انتظار بیش از آن از امام بر خلاف انصاف است.

بدین سان، همواره بین اداره کشور و فقه مصطلح و به بیان دیگر بین دین و دنیا تعارض باقی خواهد ماند. در حالی که آنچه در حوزه‌های دینش می‌نامند محصول مبانی مخدوش و استنباطهای خطاست. آنچه دوام نمی‌آورد دین نیست. آنچه ماندنی است دین است و نمی‌توان مشکل را به مردم برگرداند چرا که ریشه‌های عریق دین در جامعه ما قابل انکار نیست و مردم ما با تمام وجود برای تحقق اسلام و اجرای احکام دین به میدان آمده و از هر گونه فدایکاری دریغ نکردن.

بدایه حال امتی که منظومة فکری اندیشمندان آن چنین باشد. امتی که پیروکسانی باشند که چنین طرز تلقی‌ای از دین دارند دنیا و آخرت‌شان یک جا تباہ خواهد شد و خود مسئول سرنوشت خودند. فرآن تبعیت کورکورانه از علماء را تقبیح می‌کند «اتخذوا احبارهم و رهبانهم ارباباً من دون الله».

باری، اجتهد مصطلح ذهن و فکر سالم افراد را منحرف می‌کند و به آنها می‌آموزد که هر مطلب خلاف عقل و فضirt را توجیه کنند. مطالب سخیفی که هیچ انسان سالمی نیز بار آن نمی‌رود برای کسانی که یک دوره طولانی درس خارج را طی کرده باشند کاملاً قابل توجیه بلکه حکیمانه و پذیرفتنی است. تمام توانای فکری خود را به کار می‌گیرند و با ارائه مثال‌هایی کاملاً بی‌ربط از سخیف‌ترین مطالب دفاع می‌کنند. نگارنده با بسیاری از طبله‌هایی که در خلوص و تقوای آنها تردید نیست و جزو فضلای حوزه به حساب می‌آیند بارها بحث کردم که آخر چطور ممکن است خداوند حکیم به مرد اجازه دهد بدون هیچ عذر موجه و صرفاً بر اساس هوش، همسرش را طلاق دهد؟ ساعتها بحث به نتیجه نمی‌رسید و آنها می‌گفتند چه عیبی دارد؟ زن حقی ندارد که با طلاق حقش ضایع شودا پرسیدم چطور ممکن است با طفل شیرخوار ارتباط جنسی آزاد باشد می‌گفتند چه مانعی دارد؟ شما تحت تأثیر احساسات و عواطف خود هستید^(۱) دلیلی برای ممنوعیت این کار ندارید. پرسیدم چطور ممکن است خوردن

۱ - احساسات و عواطف گاهی منطقه‌ای و گاهی همگانی است. اگر مردم یک ناحیه از رؤیت یا شنیدن یا خوردن چیزی خاص احساس نفرت یا

ادرار و مدفع امام معصوم، انسان را بهشتی کند! در جواب می‌گفتند چه مانعی دارد مگر ادارار شتر خاصیت داروئی ندارد؟! از آنها پرسیدم چطور ممکن است امام معصوم گردها را نوعی جن بداند و مردم را از معاشرت با آنها پرهیز دهد؟ با کمال جدیت می‌گفتند مگر محال است؟ چه مانعی دارد؟ مگر اجتماع تعیین می‌شود؟ اصلاً مگر جن چیز بدی است؟ آنها هم مخلوق خدا هستند. گفتم اگر جن بد نیست پس چرا ماباید با آنها معامله نکنیم؟ یکی دیگر از معارف می‌گفت چه مانعی دارد مگر در قرآن نیامده که خدا بعضی از بندگانش را تبدیل به بوزینه کرد؟ چه مانعی دارد که بعضی جنیان را نیز به صورت بعضی از آدمیان در آورد؟ گفتم آنها به دلیل نافرمانی و استهزا به دستور نهی از ماهیگیری در روز شنبه، مشمول لعنت و غضب خدا شده و مسخر شدند ولی گردها چه گناهی کردند که باید تبدیل به جن شوند و مردم از معامله با آنها نهی شوند^(۱)؟ در مورد حدیث ذباب گفتم چطور ممکن است شریعتی که به نظافت و بهداشت اهتمام دارد بگوید مگسی را که در ظرف آب سرنگون شده در آن فروبرده و بعد از آب آن استفاده کنید؟ در پاسخ می‌گفتند مگر محال است؟ امروزه از سه مار برای ضدغوفونی کردن استفاده می‌کنند. شاید واقعاً یک بال مگس، زهر و یک بالش پادزه را بشد؟ گفتم چطور ممکن است از سویی ازدواج دائم با اهل کتاب را صحیح بداند^(۲) و از سویی آنها را نجس بشمارد و مرد ناچار شود یک عمر از تماس زنش با خود و اثاث خانه اش ممانعت به عمل آورد یا شب و روز مشغول آبکشی باشد! در پاسخ می‌گفتند چه اشکالی دارد؟

چیزیه سخن اینکه نگارنده هر چه تلاش کرد از آنها افراط بگیرد که خدا و پیامبر اینگونه سخن نمی‌گویند و چنین احکامی تشریع نمی‌کنند، تلاشش به جایی نرسید و آن عزیزان با کمال جدیت و با موضعی کاملاً حق به جانب و با نگاهی ترحم آمیز از نوع نگاه عاقل اندر سفیه، از اینکه نگارنده قدرت هضم این ترهات را ندارد شگفت‌زده شده بودند امن هر چه فکر می‌کنم که خدایا انسانهای دست نخورده و سالم هرگز زیر بار این حرف‌ها نمی‌روند چرا حوزویان ما این اباطیل و مزخرفات^(۳) را می‌پذیرند عقلم به جایی نرسید ولی چنانکه اشاره کردم گذراندن یک دوره درس خارج چنین محالی را ممکن می‌کند یعنی ذهن انسان را از حالت سلامت خارج و فکر را علیل می‌کند به طوری که از درک مطالبی که افراد روستایی و بی سعاد درک می‌کنند نیز عاجز می‌شود. تخصص در توجیه و پذیرش کثری‌ها تمام ماجرا نیست. متقابلاً راست‌هارا کثر می‌بینند. ملاحظه کنید وقتی انسان از عقل و عقلانیت فاصله می‌گیرد تا چه حد سقوط می‌کند و چه حرفاکه نمی‌زند! «و من یشک بالله فکاتما خر من السماء فتحظفه الطير او تهوي به الريح في مكان سحيق». خواننده محترم می‌تواند در مورد نمونه‌هایی که به عنوان فتاوا و روایات عقل سبیز بر شمردیم از عالمان دینی توضیح بخواهد. اگر در پاسخ‌های عجیب و غریبی که می‌شوند تأمل کند بی‌درنگ ادعای احسنی این کتاب را تأیید می‌کند و آن اینکه این جماعت در اثر توغل در زوایای تاریک مباحثی صرفاً فرضی و انتزاعی و اعتقادات غلو‌آمیز نسبت به امام معصوم، چگونه سلامت اندیشه را از دست داده و از فضرت فاصله گرفته‌اند. هیچ تهدیدی برای جامعه بالاتر از این نیست که چنین جماعتی عهده‌دار مسئولیت‌های شوند که جز به اتکاء عقلانیت جمعی اداره نمی‌شود. از این رو به نظر ما این سخن کاملاً مقبول و مسلم که در حوزه‌های علمیه، فراوان گفته و شنیده می‌شود جای تردید جدی دارد. آقایان می‌گویند ما مطمئن هستیم که خداوند راضی نیست امر حکومت، مهمل و بدون مسئول رها باشد چرا که حرج و مرج و نالمنی به دنبال دارد. قطعاً خدا به حرج و مرج و نالمنی راضی نیست. پس شخص یا اشخاصی باید عهده‌دار اداره کشور باشند. سپس می‌گویند. و از میان همه کسانی که توانایی اداره این مسئولیت را دارند مسلماً فقیه اولویت دارد! قدر متین کسانی که از عهده

سور پناکنند، این حالات نمی‌تواند مبنای حکم شرعی باشد ولی اگر عموم انسانها چنان احساس داشته باشند و شارع آن احساس را تخطه نکند می‌توان رضابت یا کراحت شارع را کشف کرد.

۱- صاحب وسائل این حدیث را نقل کرده و چنین فهمیده که باید با گردها معامله نکرد. در حالی که در متن حدیث چنین چیزی نیامده بلکه از آمیزش با آنها نهی شده است. وانگهی «گردها» به معنای گردهای زمان نیست. گردها مردم کوهنشین هستند که با شهرنشینی و آداب و رسوم آن آشنا نیستند و به دلیل دور بودن از تعلیم و تربیت و امکانات شهری، اخلاق و عادات زشتی دارند. اگر چنین حدیثی از معصوم صادر شده باشد منظور این است که با چنین مردمی کمتر معاشرت کنید چون انسان با همتشیش شناخته می‌شود. بنابر این حدیث ربطی به گردها و معامله با آنها ندارد. «جن» نیز بر چیزهایی که پوشیده‌اند و اذیت می‌روسانند اطلاقی می‌شود. در روایات به حیوانات و حشراتی که اشکار نیستند «جن» گفته شده است.

۲- اما الازدواج مع الكتابية فجائز حق دائماً و اما ما يرتبط بالطهارة والنجلة فالاحوط وجوباً الاجتناب مما تمسه برطوبية كساوا التجassat...«منية السائل»، سید ابوالقاسم خوبی، ص ۱۰۰.

۳- این تعبیر اقتباس از سخن معصوم است که فرمود «ما خالف الكتاب زخرف باطل».

این کار بر می‌آیند فقهی است! ما می‌گوییم اگر کسی در بازاره این صنف تحقیق کرده باشد باید بگویید قدر مسلم آن است که حاکم باید فقهی نباشد. چون فقهی مصطلح کسی است که بر خلاف همگان می‌اندیشد و عقیره فکرش انحراف پیدا کرده است. این سخن به معنای انکار ولایت فقهی یا اهانت به سلسله جلیله فقهها نیست. این سخن نتیجه قهری آسیب‌شناسی و جامعه‌شناسی این قشر دلسوز اما دور افتاده از عصر و زمان خویش است. این سخن واقعیت تلخی است که شواهد فراوان دارد. اصرار بر سپردن امور دین و دنیا به این قشر به منزله سپردن گوسفندان به چوپانی دلسوز اما ناشی است که سرانجام گوسفندان را به گرگان خواهد سپرد.

ممکن است خواننده محترم از لحن تند و صریح کتاب گله‌مند باشد و بگویید نقدی چنین گزند، احساسات را تحریک می‌کنید!

در پاسخ باید گفت اگر موضوع کتاب فقط یک بحث علمی یا سیاسی بود جا داشت آرام و متین سخن بگوییم خواه کسی می‌پذیرفت یانه. موضوع بحث یک فرع فقهی یا مسائله‌ای کلامی نیست که اثبات و نقی آن چندان به جائی برخورد. سخن بر سر انحرافی مزمن و دردی بدخیم است که امتنی را که باید پرچمدار علم و تمدن در دنیا باشد مسخ کرده است. وقتی می‌بینیم مکتبی که اگر درست فهمیده می‌شد نه تنها پیروان خود بلکه همه جهانیان را به اوچ و تعالی می‌رساند و امروزه باعث جمود و خمود و عقب ماندگی شده است، وقتی می‌بینیم آینین بسیار روان و معقول که تعداد واجبات و محramات آن از تعداد انجستان تعماز نمی‌کند به صورت معجونی تلخ و مشوب و جامه‌ای تنگ و کوتاه درآمده که به قامت هیچ جامعه‌ای برازنده نیست به گونه‌ای که اگر امام زمان بازگردد دین جدید خواهد آورد، وقتی می‌بینیم حکومت اسلامی بهترین فرصت برای شناخت و ترمیم ضعف‌های توریک مکتب بود و این فرصت نیز از دست می‌رود، وقتی می‌بینیم نقد سنت با اتهام «اهانت به مقدسات» سرکوب می‌شود، وقتی می‌بینیم نمی‌توان این نکته را تفهیم کرد که آب از سرچشمۀ گل آلود است و هزار سال است که مسلمین به دلیل فاصله گرفتن از قرآن و عقل در جا می‌زنند و همین منشأ عقب ماندگی آنهاست، وقتی خود را با این پاسخ سخیف روپرورد می‌بینیم که آیا همه عالمان دین اشتباه کرده‌اند و شما اشتباه نمی‌کنید! وقتی می‌بینیم دینی بالنه و پویا به جسدی بی روح تبدیل شده که عده‌ای به اسم واعظ و ذاکر و قاری و مداح و روضه‌خوان در پیکر آن لانه کرده و آن را از هم می‌درند، وقتی می‌بینیم علما نیز به دین عجائز اکتفا کرده، خرافه را واقعیت و سراب را آب می‌بینند، وقتی می‌بینیم روشنفکران بومی به دلیل کارآمد ندیدن فقه موجود، توری‌هایی ارائه می‌دهند که لب آنها حذف دیانت یا تقلیل و تنزل آن به ارتباط قلبی با خداست و بس. دیگر نمی‌توان آرام و متین و مؤدبانه سخن گفت!

صاحب این قلم معتقد نیست با انتشار اینگونه کتب به سرعت تغییر و تحولی صورت گرفته و حوزه‌های خود خواهند آمد. بیش از یک صد سال است که اینگونه نقدها کم و بیش نوشته شده و می‌شود و مع الاسف تحولات اصلاحی بسیار با کُنده پیش می‌رود (هر چند معمولاً بعد از انتشار جلو پخش آنها را گرفته و جزو کتابهای ضلال شمرده‌اند و مؤلفان آنها مطروح و منکوب شده‌اند). حوزه‌ها در برابر سیلی دمان در خوابی گران به سر می‌برند و متوجه نیستند که دوران احتضار و انقراض خود را طی می‌کنند.

علت رونق این افکار و اندیشه‌ها، نرخ بالای بی‌سودایی و ساده‌اندیشی توده مردم است. قطعاً با گترش اطلاعات و رشد فرهنگی مردم این اندیشه‌ها رنگ خواهد باخت و مبلغان این افکار منزوی خواهند شد.

مجامله و مذاهنه را باید کنار نهاد. باید اقرار کرد که همه فرق اسلامی به آفت انحراف از عقل و وحی مبتلا شده‌اند و تفاوت چندانی با هم ندارند. همه فرق اسلامی علی رغم آنکه هر یک خود را فرقه ناجیه می‌داند مشحون از خرافاتند و شیعه تفاوت چندانی باقیه ندارد. نسل جوان حوزه را باید دریابیم. باید آنها را متوجه عقل و قرآن نماییم. شاید بتوان این درخت کهن و آفت زده را از ریشه درآورد و نهالی نوبنیاد نهاد.

چکیده سخن اینکه حذف عقل و عقلانیت در استنباط احکام شرعی در همه ادیان عموماً و در اسلام به طور خاص و اصالت دادن به روایات به جای قرآن، باعث شد تا هرم دین وارونه قرار بگیرد و دین به گونه‌ای معرفی شود که هر کس بین دین و خویشتن خویش نوعی غربت و بیگانگی بینند. بین مردم و دین، بین علم و دین، بین سیاست و دین، بین هنر و دین دوئیت و

یگانگی دیده می شود. در حالی که اگر به عقل و وحی چنانکه باید عنایت می شد کار به اینجانمی رسید «و قالوا لو کنا نسمع او
نعقل ما كنا في أصحاب السعير».

قابل دنیا و آخرت، علم و دین، سنت و مدرنیته، مشروعه و مشروطه، اصلاح طلب و محافظه کار، نوگراو بینادگرا و... همه
ناشی از دوری از عقل و وحی است. مانع اصلی توسعه فرهنگی، سیاسی و اقتصادی ایران به همین مسأله بر می گردد. این مسأله
ریشه بحرانهای گوناگونی است که جوامع سنتی با آن رویرو هستند و تا این مسأله حل نشود این بحرانها همچنان باقی است.

چکیده مدعای ما در این کتاب از این قرار است:

۱. عموم علمای دین می گویند عقل در جانی حجت است که شرع بیانی نداشته باشد. می گوییم بر عکس، آنچه مستند اثبات
نظر شرع است وقتی حجت است که با حکم روش عقل مغایرت نداشته باشد چون «شرع» به معنای «روایت» نیست.
۲. می گویند سیره عقلا و قی حجت است که به امضای شارع بر سد. می گوییم بر عکس، آنچه مستند به شارع می شود باید با
سیره عقلا محک بخورد و الا اعتباری ندارد.
۳. می گویند قرآن را باید امام معصوم تفسیر کند می گوییم قرآن به شرط تدبیر، هیچ ابهام و اجمالی ندارد. بر عکس، روایات
تفسیری منسوب به امامان اگر با فهم عرفی از آیات، سازگار نباشد اعتباری ندارد. به گفته علامه طباطبائی فهم قرآن در انحصار
هیچکس حتی ائمه (ع) نیست.
۴. می گویند خبر ثقه معتبر است و می تواند مخصوص و مقید آیات قرآن باشد. می گوییم خبر موثوق به معتبر است نه خبر
ثقة، و اخبار مغایر با عموم و اطلاق آیات حجیت ندارد.
۵. می گویند اجماع یکی از منابع شناخت دین و مستند صدها حکم شرعی است. می گوییم از کثا هم نهادن هزان صفر.
عددی به وجود نخواهد آمد. اگر عقل و قرآن نسبت به مفاد اجماع ساكت باشند باز اجماع حجیت ندارد چه رسد به اجماعاتی
که بر خلاف کتاب و عقل باشد.
۶. سنت قطعیه حجیت دارد نه خبر واحد به خصوص اگر بر خلاف صریح عقل یا بر خلاف نص قرآن باشد. بنابر این همه
احادیثی که مضامین معقول و حکیمانه دارند قابل قبولند هر چند إسناد آنها به شارع نیازمند وثوق به صدور است.
۷. راه خروج از بحران، بازگشت به عقل و وحی است. قرآن باید محور اصلی تحقیق و استنباط باشد. برای نجات جامعه باید
نوآموzan حوزه های علمیه را از تماس با اساتید و کتابهایی که مروجه اخباری گری و اشعریگری است پرهیز داد.
۸. برای فهم صحیح دین باید ذهن را از هر آنچه خوانده با شنیده ایم شستشو کنیم. دشوارترین مرحله، تخلیه ذهن از
تعلیمات انحرافی است که همچون غل و زنجیر مانع فهم صحیح کتاب و سنت است.
۹. سیره های عقلایی و فهم مشترک عقلا، حجیت دارد هر چند مطابق با واقع نباشد. چنانکه عقلا به نتایج تجارب خود اعتنا
می کنند هر چند ممکن است پس از چندی به اشتباه خود پی برده و نتیجه سابق را تصحیح یا ترمیم کنند. به هر حال صرف
احتمال اشتباه در تجارب و سیره های عقلایی و فهم مشترک آنها باعث نمی شود عقلا آنها را بی اعتبار بدانند. شارع نیز روشی
غیر از این، معرفی نکرده و همواره با عقلا همسو خواهد بود. اگر عقلا در روزگاری مالکیت انسان را تأیید می کردند در آن
عصر شارع نیز مالکیت انسان و نظام برده داری را تأیید کرده است و اگر در روزگاری چنین چیزی را ظلم دانسته و تحریم
کرده اند باز شارع با آنها همسو خواهد بود. اگر عقلا برای اثبات جرم به اثر انگشت و شواهدی از این دست اعتنا کردن شارع
نیز همین روش را تأیید می کند هر چند ممکن است روش های جرم شناسی تدریجاً تکامل یابد. اگر عقلا شیوه هایی برای
تشخیص صاحب جنین ابداع کردن شارع نیز آن را قبول دارد مگر آنکه صریحاً رد کرده باشد. وقتی همه عقلا شکنجه را برای
اقرار گرفتن از متهم نامشروع می دانند و چنان اقرارهایی را فاقد ارزش قضایی می دانند، شارع نیز همین راه را می رود و محال
است به اسم تعزیر شکنجه را تجویز نماید.
۱۰. محال است در شریعتی که تا این حد به عقل و تعقل تشویق می کند عقل و شرع در تعارض با یکدیگر قرار بگیرند یا شارع
در تعارض عقل و شرع، مردم را متبعد به شرع نماید. آنچه با عقل در تعارض است نتیجه استنباط های ناقص و وارونه است.
۱۱. برای درک دیدگاه دین در هر موضوعی اول باید به قرآن رجوع کنیم. اگر قرآن به وضوح پاسخی درباره آن مسأله دارد

همان را اصل قرار دهیم و روایاتی را که بر خلاف ظاهر آیه است توجیه کنیم. برای روایت می‌توان محمولهای متعددی یافت. چنانکه صد نمونه آن را در فصل «اطلاق گیری‌های ناروا» ملاحظه کردید. مثلاً اگر قرآن می‌گوید از هر آنچه مرد به ارث می‌گذارد زن یک چهارم یا یک هشتم ارث می‌برد^(۱)، روایاتی را که بر خلاف این بیان روشن، می‌گویند زن از زمین ارث نمی‌برد، باید توجیه کرد.

اگر قرآن می‌گوید نماز را نه با صدای خیلی بلند و نه با صدای خیلی آهسته بخوانید^(۲)، همین بیان باید ملاک باشد. روایاتی را که نمازها را به جهریه و اخفاتیه تقسیم می‌کنند، باید توجیه کرد و حداکثر حمل بر استحباب کرد.

اگر قرآن با بیاناتی بسیار شدید اللحن می‌گوید وصیت واجب است^(۳) روایاتی را که وصیت را واجب نمی‌دانند باید به نحوی توجیه کرد.

اگر قرآن با اصرار فراوان می‌گوید فقط گوشت خوک و مردار و حیوانی که بدون نام خدا ذبح شده باشد، حرام است^(۴)، روایاتی که حیوانات زیادی را تحریم می‌کند باید حمل بر تنزیه کرد و به حلیت همه حیوانات فتوا داد.

اگر قرآن می‌گوید در سفر مشروط به بیم جانی^(۵) می‌توانید نماز را شکسته بخوانید، باید شکسته خواندن را مشروط به همین شرط بدانیم و روایاتی که سفر عادی را نیز سبب قصر نماز می‌دانند توجیه کنیم.

اگر قرآن عده نگه داشتن برای طلاق را مشروط به احتمال حمل می‌داند^(۶) باید به همین صورت فتوا داد و روایات مطلق را به این آیه مقید نمود.

اگر قرآن اموال کفار را محترم^(۷) و ازدواج با اهل کتاب را صحیح و غذای آنها را پاک می‌شمارد^(۸) روایات مخالف با این احکام را باید توجیه کرد و در عصر مدارا و همدلی، اموال آنها را برای یغما مباح نشماریم.

اگر قرآن می‌گوید در ماه رمضان تا اذان صبح فرصت دارید که بخورید و بیاشامید و آمیزش کنید^(۹)، روایاتی که غسل قبل از اذان را الزامی می‌دانند جدی نگیریم و مردم را به زحمت نیندازیم.

اگر قرآن فقط سه چیز را مبطل روزه می‌داند^(۱۰) ماتحت تأثیر روایات، کار مردم را دشوار نکنیم.

اگر قرآن حرمت رضاعی را محدود به دو نفر می‌داند^(۱۱) ما این عدد را به دهها نفر نرسانیم و خلاائق را به زحمت نیندازیم.

اگر قرآن اصول دین را محدود به اعتقاد به مبدأ و معاد می‌داند^(۱۲)، اعتقاد به اصول دیگر را باید موجب کمال دین دانست نه تمام دین.

خوبشخانه در همه مواردی که قرآن صراحتاً موضع گیری کرده است روایاتی که همسو با قرآن باشد نیز وجود دارد ولی مع الاسف آن روایات یا حمل بر تقدیم می‌شود یا عیب و ایراد دیگری به آنها نسبت داده می‌شود. به بیان دیگر، در مواردی که در ظاهر از کتاب و سنت دو دیدگاه مختلف استنباط می‌شود روایات یک دست نیستند بلکه متعارضند. در چنین مواردی باید قرآن را معيار قرار داد ولی معمولاً از قرآن هیچ سخنی به میان نمی‌آید و روایات همسو با قرآن نیز حمل بر تقدیم می‌شود و در نهایت روایات معارض با قرآن ترجیح داده می‌شود.

بنگرید که اگر به این شیوه پیش برویم چقدر دامن دین کوتاه و شریعت سهل و ساده خواهد شد. این تصور خطارا باید از ذهن بیرون کرد که خدا در هر فعل و حرکتی حکم مشخصی دارد و فقیه باید آن حکم را استنباط کند. خداوند جز اعتقاد به مبدأ

۱ - نساء/۱۲.

۳ - بقره/۱۸۰.

۵ - نساء/۱۰۱.

۷ - متحنہ/۱۰؛ هود/۸۵.

۹ - بقره/۱۸۷.

۲ - اسراء/۱۱۰.

۴ - نحل/۱۱۵؛ انعام/۱۴۵؛ مائدہ/۳؛ بقره/۱۷۳.

۶ - طلاق/۴.

۸ - مائدہ/۵.

۱۰ - بقره/۱۸۷.

۱۱ - نساء/۲۳. در این آیه خداوند از زنانی نام می‌برد که به دلیل ارتباط نسبی یا شیری نمی‌توان با آنها ازدواج کرد و فقط از خواهر رضاعی و مادر رضاعی نام می‌برد. آقایان به دلیل روایتی که می‌گوید «يحرم من الرضاع ما يحزم من النسب» جمع کثیری را ممنوع الازدواج می‌شمارند و از خود نمی‌پرسند که چرا قرآن فقط از دو نفر نام می‌برد. اگر ادعای آنها درست بود باید قرآن یا هیچ ذکری از محرومات رضاعی به میان نیاورد و حکم آن را بد سنت حاله دهد و یا برای حفظ ایجاز و بلاغت بعد از ذکر محرومات نسبی بگوید «و هن من الرضاعه» یعنی محرومات رضاعی به تعداد محرومات نسبی هستند.

۱۲ - قرآن در دهها آیه، شرط رستگاری را ایمان به خدا و روز قیامت می‌داند مثل «و من الناس من يقول أمنا بالله و اليوم الآخر و ما هم بمؤمنين».

و معاد و تعداد محدودی حکم الزامی، تکلیف دیگری بر دوش عباد قرار نداده است. در مسائل اجتماعی و سیاسی به اصول کلی و عمدتاً عدالت توصیه کرده و بر شکل و قالب خاصی جمود نمی‌ورزد. بعضی گمان کرده‌اند از اینکه روایاتی راجع به مسائل جزئی و شخصی مثل نحوه آب خوردن و لباس پوشیدن وجود دارد پس باید دین در همه موضوعات خرد و کلان دخالت کرده باشد. در حالی که می‌توان بر عکس گفت. یعنی بگوییم از اینکه دین در مسائل بسیار مهمی مثل نظام سیاسی و نظام اجتماعی دخالت نکرده است معلوم می‌شود آن روایات هم از جنبه شارعیت شارع صادر نشده است. یاران آنها تصور می‌کردند در هر موضوعی باید از آنها کسب تکلیف کنند و آن بزرگواران نیز پاسخ عقلانی به سوالات آنها داده‌اند. یعنی بما هم عقلاء پاسخ داده‌اند به بما هم مشرعون.

۱۱. وضعیت ما بسیار شبیه غرب در دوران قبل از رنسانس است. در آن دوره بر مبنای یقین به کلام خدا و حجیت آن، به سایر امور یقین حاصل می‌شد. پرسش از اینکه چگونه می‌توان به یقینی دست یافت یا یقینی را بنا کرده قائم به انسان باشد و بس، معنا نداشت. «حقیقت» در نزد انسان دوران قرون وسطی متکی به ایمان و تعالیم نقلی بود و همین حقیقت، قطع و یقین خوانده می‌شد. خداوند انسان را مجهز به موهبت ایمان کرده بود و ماهیت ایمان اتفاقاً داشت که فرد مؤمن نه تنها به حقایق مربوط به نجات و رستگاری خویش بلکه به ضامن این حقایق نیز قطع داشته باشد. با آغاز دوره رنسانس، مرجعیت و حجیت دین و کلیسا و تعالیم آن مورد تردید جدی قرار گرفت. «قطع» دینی قرون وسطی که آگوستین تأسیس کرده بود مبدل به شک شد. دکارت به صحنه آمد و تلاش کرد یقین کاذب قرون وسطی را به یقین جدیدی که آن را حقیقی می‌دانست تبدیل کند. در آغاز تلاش کرد مستقل از یقین ایمانی و با مساعی خویش نسبت به موجودیت خود در میان سایر موجودات یقین حاصل نماید. اگر در قرون وسطی تعالیم منقول حجیت داشت در عصر جدید جستجو برای یافتن راه جدید و تعریف حقیقت اهمیت یافت. پرسش از اینکه چگونه می‌توان به یقینی دست یافت که خود انسان ضامن آن باشد مطرح گردید. پرسش اصلی فلسفه که همواره تا این دوره وجود چیست بود مبدل شد به اینکه چگونه انسان می‌تواند به حقیقتی اول و تولزلنایپذیر دست بابد و این حقیقت چیست؟ به عبارت دیگر پرسش اصلی فلسفه این شد که موجود یقینی چیست؟ بی جهت نیست که عنوان کتاب مهم دکارت «گفتار در روش درست راه بردن عقل» است.

در شرق نیز عالمان دین قطع، یقین و امر عقلی را در سایه ایمان و اعتقاد به نصوص دینی می‌فهمند. چون به پیامبر یا معمصومین اعتقاد دارند به مفاد فلان روایت منقول از آنها نیز قطع پیدا می‌کنند. فطرت و عقل طبیعی را نادیده می‌گیرند و به مفاد گزاره‌های متون مقدسشان جزم و یقین پیدا می‌کنند. در حالی که اگر خود را بکاوند یقینی در خود نمی‌یابند. راه نجات عالمان دین نیز تجدید نظر در قطعیات خود است آنچه را قطعی می‌انگارند مفاد روایاتی است که اگر در معرض نقد تاریخی و محک عقل و وحی قرار بگیرد اشکالات جدی زیادی در آن خواهد یافت.

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library